

فقیرانہ کتب خانہ دارالعلوم دیوبند

دریادہ دہوی طبع کراچی

تھا تختہ

طریق الارشاد

میا فقیرانہ جلال آبادی

(۱۶)

بہ مناسبت

مرور دو صد سال شمسی -

وفات میا فقیرانہ جلال آبادی علیہ الرحمہ

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





طریق الارشاد

لیکنیل المؤمنین والاولاد

از

میا فقیر اللہ حصار کی جلال آبادی تنکر پاری ثم شکار پوری

مستوفی ۱۱۹۵ ھ مطابق ۱۷۸۱ م

چاپ عکسی از رومی نسخہ خطی آرشیف ملی افغانستان

مقدمہ و فرستادہ

مایل ہروی

اتمام چاپ

نیلاب پوری

۵۱۳۵۹ ش

130564

پیشینه انتشار

بنام خداوند بخشنا ینده و مهر بان

مکتور و هنر کمال مسرت را سر زده ایستد یکی از آثار عمده عرفانی ریاست
ره را به خوا نندگان تشویق می دارد.

بهو جب فیصله شو رای وزیرا ز جمهوروی دمو کرا تیک انفا نستان
برای بزرگداشت مرور در حتمی سستی از رفات میافقیو الله جلال
آبادی عابد الر حواء، اقدامات خاص فرهنگی از طرف ووات اطلاعات
و کلتور و آکادمی علوم افغا نستان و یکعمده دیگر از هو سسات فرهنگی
کشور، رویه ست است.

یکی از کتب با از وشی که در گنجینه نسخه های خطی از شیخ علی انانک
نستان محفوظ است، (طریق الارشاد) میافقیو الله جلال آبادی می باشد.
نام کامل کتاب: (طریق الارشاد تکمیل الو مبین والاولاد) است که
این عنوان خود نها ینده اهمیت و هدف این اثر است.

از (مکتوبات) معلوم میشود که فتوحات شیبیه) و امیافقیو الله جلال
بمقتصد تد ر یمن بهر ینا ن در مراحل پیشرفت ساول و گنجینه علم
بهشابه کتاب در سی بگاز میبرد و این کتاب یعنی (طریق الارشاد) در وقت
تدریس شاگردان و مریدان در مراحل نخست کتاب درسی بهشاهری
رفت. میافقیو الله خود می گویند که عمر به آخر رسیده است و برای آن
این کتاب را پس از ما لیا ن تدریس دریافته تا شاگردان به بیرون به
این کتاب، بهر سو نسی نند.

مقدمه ها و بطور خاص در شهر ستهای هر تبه استاد ما یل شروی و
همکاری های دیگر در نگینها زاستفاده از این کتاب را برای خراب
نندگان امروز تا پیمانها زیاد مساعد میسازد.

امید وار یم چاپ دوم و آینه این کتاب بصورت حرو و فچینی (ریس
خطاطی زیبا) با تطبیح و تصرف یت فصول و عنوان ها و فاره ساول
تدریسی به سابقه کتاب امروزی صورت گیرد.

در حال حاضر نظر به ضیق بودنی وقت، و نظر به مقصد آنکه اول
خطی بدست خوا نندگان باشد، و مانند عابای دره الیافا و ساول
بخوا نند، اقدام به چاپ طریقه آفسیت بر کزیده شده و فیر و ساول
بشمول فهرست مندرجات و فهرست هو ضوعی بتیبه و آنها می
اضافه گردید.

مبتدا این چاپ آفسیت (نیلاب رحیمی) از مرا جعات عمده روز و ساول
معه دولی علوم بدیعه، سیاست گزار است. و روی هم رفته ساول
اصانه رفتاری و نکو کرا فی، پایت سازی، ماشین چاپ، آفسیت و ساول
و طبع حروفی مطبوعه و نسی را قدر می کند.

جای کمال مسرت است که در کتاب جمهوروی دمو کرا تیک انفا
با کرامی داشت میافقیو الله جلال آبادی عید الر حواء، ساول
افکار او، دریا سدا ری فر همکست مردمان کشور به ساول
پردازد.
نیلاب رحیمی

فهرست مندرجات

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	دکتور روان فر هادی	بازار میا فقیر الله (رح)
۲۲	مایل هروی	در بیان کتاب طریق الارشاد
۱	—	بازار میا فقیر الله (رح)
۱۲	منصوری	در بیان قرآنیه
۱	میا فقیر الله (رح)	در بیان طریق الارشاد
۳۸۴	حسین فرمند	در بیان دوری مندرج در طریق الارشاد
۳۹۶	مایل هروی	در بیان کتاب و اعلام
۴۰۱	مایل هروی	نکات و اصطلاحات عرفانی

احوال و آثار سیافقیر اللہ جلال آبادی

متوفی ۱۱۹۵ هـ ق
نوشته روان فرهادی

درباره احوال و آثار میافقیر اللہ بعد از مجلس علمی که در مسافه دلو منعقد خواهد شد. مطابقت دقیقتر می توان نمود و امید داشت تحقیقات سابقان آینده موضوعات را روشن تر کند.

درین مختصر، در باره نام، قوم و تبار، سفر حج، سالهای دارشاد ارتباط با احمد شاه درانی، ارتباط با شهزاده سلیمان درانی، ارتباط با فرمانروایان سند، ارتباط با فرمانروایان بلوچستان، و نیز درباره بعضی کتب و رسایل درباری بشمول مکتوبات و طریق الارشاد راجع میراث علوم دینی و عرفانی در عهد او، طریقت نقشبندی و او مرشد او محمد مسعود پشاور، عقاید زمانه گمانش در سند و ارتباط مکتوب چهل با طریق الارشاد صفحه بی چند تقدیم می داریم.

میتوان گفت که تحقیق وسیع احوال و تبار میافقیر اللہ در مسافه دلو
فقیر اللہ جلال آبادی علیه الرحمه هنوز نمیشود تا اطمینان بخشید
اکثر تذکره های آن زمان در باره آن بزرگوار چنانکه حق دارد و مستند است
است تفصیل نمی دهند و متن عمده آثار او را هم بدست نیاوردند.
از آثار آن زمان معلوم میشود که نام گذاری فقیر اللہ در مسافه دلو
متداول بوده است. چنانکه فقیر اللہ فقیر مسافه دلو در عهد احمد شاه
که در تذکره گلشن بیخارنواب ششمه حاج کریم خان ۱۹۶۲ و عمده
چنان نام شاه فقیر اللہ در مسافه دلو بگوان دلس در سال ۱۹۵۶
آمده که یک شاه غلاموری است مخلص به اسم فقیر اللہ
هاوشاد فقیر اللہ هاوشاد فقیر اللہ هاوشاد در مسافه دلو در مسافه دلو
و یا پیش یا بعد از آن زبور می شود فقیر اللہ هاوشاد در مسافه دلو

• • •

نام قوم و تبار او

قدیم ترین سند واهی نام کامل آن در سند قلمی

احوال و آثار ص ۱

مکتوبات بفلم گرد آورده آن مجموعه ثمین، محمد فاضل که نما گردنما -
یسته آن بزرگوار بود، چنین آمده است:

حاجی الحر مین الشر یقین

الحاج شاه فقیر الله بن عبد - الر حمن

الحنفی، الرو تاسی، الجلال آبادی، ثم الشکار نوری،

میافقیر الله در صفحه ۱۴۶ مکتوبات (مکتوب شمساره - پهلوی دو)

خود را النیگنہاری (یعنی ننگرہاری) نیز معرفی می کند و در مکتوب شماره
دوم ص بیست و هفت می نویسد:

رحدوروتا س المور اودوموطن حصارکد خاص، از حدود جلال آباد،

در جای دیگر القرشی والہا شمی راہم آورده است،

احفاد اودر شکار پور در نسام اعلوی را افزوده اند چنانکہ خواہ

ہم دید.

از آنچه دربارہ لازم مکتوب دوم آوردیم معلوم میشود کہ او لد بیروی بسوی
شاور و فروتر از آن بسوی بنجا پو کنار جہلم سفر کردند و ساکن
نید یک روہتا س رقلعہ نظا می تاریخی) شدند کوند در آنجا بہ جہان آمدو
اورا فقیر الله نامیدند در همان حوالی بہ جوانی رسید.

اما در مکتوب محمود مسعود شاور بی نام او میان نامیدہ شدہ

(ونہ شاہ) و میان در ہند با نون انقی تلفظ میشود، و در شتووی دزی

بہ میا مختصر میشود، و چنان بنظر میرسد کہ آن شیخ، از تبار بزرگان

بودہ یعنی قریشی و ہا شمی امانہ از سادات، و کلمہ اعلوی را یکی از

نسبہ ہا در شتی کتاب وقت حاج افزودہ است و احفاد اودر شکار پور

خود را اعلوی گفتہ اند، چنانکہ تاثر آن بر شتی کتاب حاجی مکتوب

بات و در متن مقدمہ یاد خیل شدن کلمہ شاہ دیدہ میشود و در دیگر آثار

و حتی در داخل مجموعہ مکتوب بات بہ نظر نمی آید.

خلاصہ اینکہ نام صحیح و محمل آن بزرگوار میافقیر الله جلال آبادی

و مقصد از جلال آباد عم جلال آباد ننگرہار افغانستان است.

سفر حج، سادہ بندی و ارشاد او

از کودکی و جوانی میافقیر الله علیہ الر حمہ اطلاعی نداشتیم، غالباً

زندگی سادہ و بیادری او در حصارک جلال آباد ننگرہار گذشتہ است و

آنوقت کور گانیہ ہند، شامل ننگرہار و کابل نیز بود.

این جوان حتماً دارای نیروی درک و قدرت حافظہ و شوق تحصیل بودہ

کہ بس از سالیان، روزی برا شمس نوشتن زبان عربی خون زبان خودش

آسمان شد، روزگاری رسید کہ اکثر آثار عمدہ حدیث، تفسیر، فقہ

و عرفان و تصوف زمان خود را خواندہ بود چنانکہ آثار اوشا ہدایت

ندہ بود چنانکہ آثار اوشا ہدایت.

از اینکه در سر زمین های عربی تحصیل کرده باشند ، چیزی نداردیم
اما چنانکه خواجیم دین دانا نش او در زبان عربی خیلی وسیع است .
قدیمترین ذکر سنه را در فوا بد پشتوی او می یا بیم در یازده ربیع
الثانی ۱۱۵۱ هـ ق و ما بق اکتست ۱۷۳۸ میلادی سخن از عمروت
نوشتن این رساله طب واد عیبه بن - بان بیستو نموده و نیز ذکر کرده
است که بعضی مردم آن حوالی بزبان عند کو سخن می گویند .

این سخن دلیل آنست که در زمان تالیف کتاب در جایی می ریسته که
مردم عند کو و پنجا بی سخن می گفتند اما همرا عمان و تبار او در آنجا
پشتوی زبان بودند . از سند عهدوز سخن نمی گوید . این
آغاز عهد سنطه نادر افشار در یمن ناحیه آسیا بود .

مرحوم مولانا عبد الحکیم رسنای در سنگینه الفضلایه در بهار افغانی
۱۳۱۲ هـ ش نکاشته است که وی «محمود الاوراد» را بر زبان مجری بو -

سنه ، و این مطلب را مرحوم رسنای از «قطب الارشاد» گرفته است .
مسا فرت او بسوی سند هـ . پیش از عهد احمد شاه ابدالی مسو -
رت گرفته باشد . یعنی پیش از ۱۱۶۰ هـ ق مطابق ۱۷۵۷ و در بی آن
حکمای سند هـ تحت الحمایه رسنای حفظ استقلال را حای او باج گذار
سلطنت افغانیه در ایبه قند عار شدند . عیاقیر الله که جزل ابادی
ونکر عاری بود ، لشکار وری هم سند در سند مسکن کرد و عیاقیر
ارشاد و قدر یس و از جهان چشم پوشید و در سند . (۲) ص ۱۱۹۵ -

هـ ق مطابق ۱۱۵۹ هـ ق مجری شمسی برابر به بیست و نه جنوری ۱۷۸۱ م .
سنه و فسات آن بزرگوار بر لوح عزاز او در ج سنه است . (رجوع به

مقاله استاد کراقدر عبد الحسی حیبی در عهد نه گزیده مکتوبات)
سفر حج میا فقیر الله عفا رن آغاز عهد دولت احمد شاه ابدالی است
دو سال پس از آغاز دوره سلطنت درانی بد ریسخ دوا رده -
اول ۱۱۶۲ هـ ق پس می از ۱۷۵۹ م برابر سنه ده سنه
۱۱۲۸ شمسی هجری ، عیاقیر الله را در عهد یبه منوره در مسکن
نبوی ص می یا بیم .

این مساهرت از طرف بی بحر صورت گرفته است . در این مساهرت
که با سقا بین بوج زعفر بی بوده و یاباستغا بین بر نکای و عیاقیر
جهنوز عیاقیر بخار الحراج سنه بود و کسی عیاقیر هجر که حیر
بادبان و نازو ندانست . (محمد سعید ساوری ، عیاقیر الله ابدالی
دادو سمدار خود آخوند عبد الرشید ساوری او سنه ابدالی
میان فقیر الله حیر که عیاقیر حیران و عیاقیر ابدالی
حرمین دارد در گذاردن دریا . در خدمت وی عیاقیر ابدالی
خدمت وی حیرانی مساهرت است .

رجوع نمود به الحیر محمد عیاقیر الله ابدالی
در عهد یبه منوره میا فقیر الله . عیاقیر الله ابدالی

احوال و آثار حیر ۳

از این بر می آید که در طول زندگی عمده نرین زمان ارشاد و تدریس او از حدود ۱۱۵۰ هجری تا زمان ۱۱۹۵ هجری یعنی روزگار وفات او ادامه یافته است. و در این دوره پسرش طو لانی نزد یک نیم قرن در راه تبلیغ حق و تدریس عرفان پایداری قابل قدر نشان داد که آثار او مکتوبات او آئینه است .

ارتباط با احمد شاه درانی

عمده نرین مکتوبات و تمام سرهای میافقییر الله را با نرین زمان روایان عهد او و یا در باره این زمان در چهل سال آخر زندگی او در می یابیم . خون نا در افشار به قتل رسید (۱۱ جمادی الاخر ۱۱۶۰ هجری قمری) و خبر بدیاز سند واصل شد ، مخدوم محمد معین تنهوی (مفسر ، محدث شاعر و مرشد نقشبندی) از این واقعه به میافقییر الله نکات بسیار در ۱۰۸ مکتوبات در جواب بوی نوشت :

(یاران طریقت را در انکار و مراقبه سر کرم دارند. ...)

از این نامه معلوم میشود که میافقییر الله سالهای قبل از آن واقعه مقیم سند هم گردیده است بعد از مخدوم محمد معین تنهوی . در باره این واقعه سیاسی از او استفسار معنوی کرده است .

با قیام احمد شاه درانی در ۱۱۶۰ مطابق ۱۷۴۷ م (سالیکه میافقییر الله ولیته الاکابر را در عام حدیث نوشته است) زود مناسبت سرحد قرار گرفت . دیار سند هم بدست نور محمد (از بنیانگذاران) بود که باج گذار احمد شاه درانی شد و خود مختاری داخلی سند هم را محفوظ می داشت .

نامه های میافقییر الله (از آن جمله مکتوب بیست و ششم در مکتوبات) نشان میدهد که عودت وی از سفر حج از طریق بندر گوادر صورت گرفته است چنانکه ذکر کردیم .

بخاطر بیماریم که احمد شاه درانی با اکثر بزرگان دین در عهد خود بیوند های نیکو داشت . یکی از یاران مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی النحفی النقشبندی (متولد چهارشوال ۱۱۱۴ متوفی ۱۱۷۶ هجری قمری) بود وی خطر سلطه مرخنه را برد عینی می دید و به احمد شاه درانی با توجه جدی نوشت که بخواسته راه این طو لانی را بگیرد . همان بود که احمد شاه درانی در شش جمادی الاخر ۱۱۷۴ در نانی بت قدرت مرخنه را در هم شکست و شاه ولی الله دو سال بعد از جهان رفت .

میر سیم به علایق میافقییر الله با احمد شاه درانی ، آنکه از ۱۱۶۸ تا ۱۱۸۶ تقریباً بیست سال بزنگت ترین فرماندار سیاسی این منطقه جهان بود .

میا فقیر اللہ طی نامہ بی علاق خود را با احمد شاه درازا نی پس از وفات وی در بیک تعزیت نامہ چنین خلاصہ میکند :

(.... نظر بر را بطہ انسانیتہ عنی الخصوص حسب را بطہ قویہ کہ فی مابین شاه غفران پناہ و این درویش صورت کرد یدہ بود کالشمس فی نصف النهار در بسیط غبرا در کمال اشتمار بود ... ص ۲۶۹ مکتوبات .

مزید برین معلوم میشود کہ احمد شاه درازا نی، در نامہ ہای خود از میا فقیر اللہ می خواستہ تا بیستم نامہ نوشتہ احوال خود را بشکارد و میافقیر اللہ باری بجا بگویند :

(.... چون مسافت بعید و شوارخ مسدود و نا امن اند، البتہ سوا نسیج رو دادہ باشند، نہایت امور درویشی احتیاج بہ مکتوب ندارند عارفان را مانع در و دیوار نیست ما بقہ عجیب و اخلاص و را بطہ مودت ... چیز ناز از است تا ابد خراشد بود ... ما بہ چتر مہ عنی بہ عنایت حضرت ملک اعلی - مفارق یام، مخلص ممدام مستدام باد! مکتوب ۲۸، مکتوبات ص ۲۸۹ .

تصور نشود کہ ہمہ نامہ ہای میافقیر اللہ بہ سلطان دوران بجا آید و خوشنودی بودہ . سختی ہا و در شکی ہا را در آن چنین می خواستیم . (درین ولا، محمد عالم آدم، قاضی محمد شکار پوری با اغرا صفا شدہ مدنظر داشتہ کہ بمجرد عرض قبیلہ عالیمان، بقدر حکم خواہد کرد، بدنامی فقر در آن خواستہ بہمان و اغرا و قبل یک فر آدم محمد نام و مجروحی نفس خود را از دست فقیر و نا بمان فقیر دا ... حضور فیض کنجور عرض نمودہ، رفیق مبارک قطب ... حضور ہودہ و شکار پور گردیدہ ... لایہا ... اغرا بہمان و اغرا ... بود و فقرا ہدف آیرا ... از بعد از ورود رفیق ... کرام و علما عظام ... در حضور جمع فقیر ... از ذوق ... نمود . احقاق حق نمودند چون دعوائی ہا در حق اصحابی پیدا ... بہمان پیدا و وظا ہر آمد و ... از بعد از آن کہ ... وقت، عجیب از آنست کہ محققینی از روی تحقیق ... مبطل نماید ... درین ولا، چون ... استلا امور منہیہ و غیر ... گردیدہ بود، با لعل بار بعد از ... بفرمان (الم تکن، از حق اللہ ... لفظ نہ بر خصوص سبب، نفس از ... جاباشند دعا گوی اند ...)

در نامہ دیگر، معلوم نیست کہ در ... از آن اطمینان می دہد کہ ... بقدر و سعادت از ...

احوال و آثار من •

منہ پریشانی و طوفانی آنسو بہ و سرگردانی کہ سبب نسوم طبیعی حکام سابق و لاحق روزگار اہل این دیار گردیدہ بود . با لعل کسستہ و بستہ گردید . و نا پره ناز بی اعتدالی کہ ہر شرف و وضع از آن نداء نفسی نفسی دادہ زوی بطرفی نہادہ بود . فرو نشا نیدہ الحمد لله !....)

مکتوب ۲۹ مکتوبات ص ۱۱۰

بعضی نامہ ہا را در بارہ مو ضو عات عمدہ شرعی واداری آن زمان بہ احمد شاہ درانی نگاشتنہ چنانکہ نامہ بزبان عربی (برای مطالعہ عنما . فا . ضیان . و اہل دیوان .) در بارہ اہل ذمہ (نامہ پنجاہ و ہفت . مکتوب با ت ص ۲۷۱

ار تباط باشا ہزادہ سلیمان درانی :

بمجرد وفات احمد شاہ درانی نسومی دوم ربیع الاول ۱۱۸۶ ہ ق . چہار اپریل ۱۷۷۲ م نسومی را دہ سلیمان (بدو ن رعایت حق تیمورشاہ کہ برو بزک بود) بہ تحریر یک خسراہ طلب خود . وزیر اعظم شاہ ولی خان . اعلان سلطنت کردو بنار یسبع بیست و سہ ربیع الاول ۱۱۸۶ ہ ق فرمانی متحد المال دربارہ آغا ز سلطنت خود صا در کرد کہ یکی بہ میافقیہ اللہ رسید .

قبل بر آن . بیس فقیر اللہ و ما - ہزا دہ سلیمان زدر عہد شاہ ہزادہ گئی او) و بین میافقیہ اللہ و وزیر اعظم شاہ ولی خان . مکاتبتہ مو جود بود در بارہ مسایل عرفانی . و اینکہ پیوستہ دعای او را می خواستند . و طالب نامہ عمای او بود ند و میافقیہ اللہ جوابا نوشتہ بود کہ (دعا گوئی درو یشان معلول بہ علل نیست) !

بازی میافقیہ اللہ بہ شاہ ہزا دہ سلیمان در زمان شاہ ہرا دگی او اطمینان دادہ بود کہ :

(... فرمان ارادت عنوان ... نامزد خلاصہ درو یشان ... بہ صحت ملامحمد بیگک پیشخدمت نرو ن اجلال فرمود ...

... دعا گوئی درام دو بت با عمیل و اطفال و جماعہ درویشان در قصہ سکھپر مسخریح است . (نامہ ۳۰ ص ۱۱۱)

(تذکر : ازین نامہ بر می آید کہ :

۱- میافقیہ اللہ عمیل و اطفال دا ستہ .

۲- جماعہ مریدا ن و شاگردان با او بودند .

۳- بر علاوہ سکھار نو ز . در شہر دیگر سند یعنی سکھپر نیز گامی زندگی می کردہ) .

در نامہ دیگر جاہ طلبی شاہزادہ سلیمان را در ک کردہ بہ او نوشتہ است :

(در امور خود مستعجل نباشد) ص ۲۹۰ مکتوبات

شاہزادہ این اندرز شیخ را بکار نبرد و استعمال کرد و سلطنت را بنام خود نمود .

در مدت چند هفته که سیلیمان به دستتیا ری خسری بر تخت فندھار تکیہ زده بود ، لہجہ مکاتبات بین او و میافقیر اللہ تغییر یافت . البتہ نامہ های میافقیر اللہ کلمات بہ اصطلاح امروز تشریفاتی و احترام بہ منشاء جوان و پندواند رز را دارد ، اما این کلمات تو بیسخ آمیز را (در جواب فرمان متحد المان بیست و سه ربیع الاول ۱۱۸۶ کہ یکی بہ میافقیر اللہ رسید) نیز می خوانیم :

چون سر رشته خلافت از حضور است و نہ از غرور و از جا ست نہ از ہوا ، بہ عواید تا پیداتربانی و مواید تلطفات رحمانی موید خواہد بود . ولواء جہانداری بہ طراز انافتحنامطرز . این قدر وافی ہما ید کہ در اختیار این معنی ، استعجال قبل الوقت واقع شدہ بود ، کہ از ہر غیبست جہظا ہر گردد !)

مکتوب ۵۵ ، ص ۷۱۸ و بعد

از بردہ غیب همان آمد کہ سلیمان بزودی سر نکون شد ، و تیمور شہاد بر تخت نشست و نزدیک بیست سال بر تخت ماند و از آنجسہ در دست سہ اول سنطنت او میافقیر اللہ زندہ بود .

اما آثار مکاتبہ او را با تیمور شہاد نمی یابیم و علت آن ہرچہ تحقیق شود :

ار تباط با فرما یان سند:

ملو کہ محای سند کہ با کلمات سنطنت درانی بودہ ، میافقیر اللہ حرمت می گذاشتند . در یکدو نامہ کہ بہ محمد میر قرازی خان بن غلام شہادو منسہ (این زمان تیمور شہاد درانی و منامہای اخیر زندگی میافقیر اللہ بودہ) در می یابیم کہ میافقیر اللہ از چہ حد ارجمند و حرص بر کنار بودہ .

(... قبل از این کہ مناسبت صد روپیہ بہ صاحب بیت القربان رانی زندگی و مبلغ صد روپیہ بہ معرفت میلاد محمد حسین خد عسکری بقر بن فرسنادہ بودند ، در روز ہجرتی ہزار روپیہ است . فقرا و فقرا نمودہ ... مبلغ مذکور صد روپیہ ہما یحاج فقرا و این عرصہ و حد ... و مسجد نمودہ بودند .

این مبلغ یک ہزار روپیہ ہر چہ مذکور فرسنادہ ... معا منہ برای طمع من خرفات دنیاہ کہ من این دولت در میان ... اند ... چون محبت فقرا و از پس میل نسبت ... روپیہ مذکور معقول است این دعا تا نہ نمودہ اند کہ حد ... شدہ ...)

مکتوب جہا و شرح مکتوب ۱۵۷

و در مکتوب دیگر :

... این درویش ... از ان ... نسبت بہ فقرا از ادب خودی دانست بدعا کہ بی دولت ...

احوال و آثار ، ص ۷

مبلغ پانصد روپيه كه از راه نياز فرستاده بودند چون طر يقه دعاگو يى بى رياء و دير بقا ست ... اگر اين معنى از قوه بفعل نمى آمد چه زيبا بود ، وجه نزاكت و لطافت داشت و چون خور سندی آن محب خاص ملحو ظ بود ، قبول نموده شد)

مکتو بسی و هشتم صفحه ۱۲۱ چاپ لاهور

ار تبا طا با فرما نروا يــــا نبلو چستان :

دودمان حا کم ديگر در جوار سنده دودمان براهو يى فرمانده بنو چستان بود كه آن نيز با استقلال داخلي وابسته و با ج گزار دولت در انسى بود ، چنان بنظر ميرسيد كه مير نصير خان ارادت زياد به ميا فقير الله داشت و طى نامه ها از وي در زمينه هاى عرفان استغنا ميكرد و نامه شصت و دو ميان فقير الله به عنوان او بزبان عربى است و را جمع بمطالبت عرفانى .

مجنان است نامه ۶۵ كه در آن ميا فقير الله نيز خبر مى دهد :
 بخدمت معلوم آنكه بر خوردار سعادت يار خليفه صا حب ميان كن جيو را براى تعزيت فرموده بود يم ، چون فقير ، مجرد در قصه شكار نور آمده است ، و بسنگان در قصه شكار تنها بودند ، لهذا بالفعل در رشته تعويق حيات ، در ايام زمستان ديده خواهد شد .
 ان شاعرا! له تما لى)

تذكري از اين معلوم ميشود كه اهل و عيال و خانوادها ميا فقير الله بام وقت و با بعضى سما لها ، در شكار بوده مدرسه و خانقاه و مسجد در شكار نور .

اين نامه منحصر بمو ضوعات شخصى و عرفانى نبود ، قبلا در ۱۱۶۳ هـ قريبا نزد يك بان سال ، ميا فقير الله نامه يى بسه محبت خان (سلف نصير خان) نوشته بود در مدينه منوره بتار يسبح دوازده جمادى الاول ۱۱۶۲ الهام يافته كه بعضى مردم كيسه و مكران كه از راه شريعت برگشته فرايش راقا بل ترك و فسق را مباح مى شمردند ، بنو سبط اولاد عبد الله خان بر هو ايبى قلاتى مغلوب خواهند شد .
 (مکتو ب ۲۶ ص ۱۰۹) .

ميا فقير الله نوشته بود كه : فقير قبل از اين نام عبد الله خان را بشنيده بود در بين ولا ، چون به بندر گوادر رسيد ، ظاهرا هر گريد كه محبت خان از اولاد عبد الله خان است .
 نامه ديگر (نامه ۳۱ ص ۱۰۹) اين مطلب را تفصيل داده مينويسد :

..... در بين ولا احوال مردم دينه عزيم رجعت دارم . قصد دار القراز قند هار مصمم شد ، لکن محب الفقر السما عيل خان زوى خدايش آورد . مانع آمد ، تشتت خواطر رعنا يا بسبب كثرت ظلم رو به تنفر مى

احوال و آثار ، ص ۸

کشید.....)

عجب آنست که محبت خان بر قدرت نمازند ، مگر الهام درست برآمد
و خان دیگری از اولاد عبد الله خان براهو بی یعنی میر نصیر خان برادر
کبیر محبت خان) در ۱۱۶۵ هـ ق در اجتماع سرداران بلوچ ، زیر حمایت
احمد شاه درانی به خانی انتخاب شد ، و این خدمت را بجا آورد .
این نامه نشان میدهد که گمراهی مردمان ، میافقیب الله را سخت در

رنسج می داشت بعدی که در روضه نبوی ص رفع فتنه ابا حن پستندان
و بی نمازان مکرانی و کبیج را در دعای التماس کرده بود .

ضمناً باید ذکر کنیم که نامه دیگر بعنوان آخوند ملا رحیم داد مکتوب
۸۵ ص ۳۵۴) در باره عقاید باطله که در ژوب کا کرستان نشر شده بود
فرستاد. این نامه بیان مفصلی مسمع انحراف از شریعت اسلام است و نه
تنها بدعت آن مردم ژوب را در آنوقت ، بلکه قصور و ضلال دیگر فرقه
های منحرفه را بیان کرده است .

(نامه تا صفحه ۳۸۷ دوام داشته در واقع یک رساله دارای چند فصل
و باب می باشد .)

آثار او

فهرست آثار او را محمد فاضل مریدی شاکرد او ، در مقدمه مکتوبات
چنین آورد هاست :

- فتح الجمیل ومدارج التکمیل .

- براهین النجات من مصایب الدنیا والعرصات .
- فیوضات الیهیة .

- طریق الارشاد فی تکمیل المؤمنین والاولاد .

- منتخب الاصول در فقه .

- وثیقة الاکابر .

- قطب الارشاد که آنرا ، مدارج عقابیه ، نیز گویند .

- فتوحات غیبیه ، شرح عقاید صوفیه .

- جواهر الاوراد

- قصیده مبرور ، که در مدح بنده منوره در هوا حبه حس الله الاعظم .

عالمیه الصلوة والسلاخ خواسته و آثار قبو سبب آنظ هر کرده است .
- عالی غیر ذات ...

مرحوم عبد الحکیم رحمتا قی در ۱۳۱۰ هـ ش در مکتبه الفضلاء کتاب
الازهار فی جواهر الانوار نیز محمود الاوراد را که در آن شرحی آمده

نیز برین فهرست از روی قطب الارشاد افزوده است .

از آثار ششوی میافقیب الله ده رساله بدست دار که در این

منضمین نسخه های طبی و غیر او را دو ادعیه و رساله ای در اسماء الهی

که هر دو در حالت است و ای نسخه های طبی را هم در

احوال و آثار ، ص ۹

و اوراد تو صیہ میکرده چنانکسه دیده شود مکتوب بیست و نوزده ص ۱۰۷ (مجموعه مکتوبات).

فعلا آنچه از عربی و در ی بدست داریم قطب الارشاد، چاپی عربی .
طریق الارشاد که اینک بچاپ برسیده است، مکتوبات (چاپ لاهور، که
اینک منتخبات آن در کابل بچاپ میرسد) میباشد و این خود گنجینه
بزرگ است .

در جستجوی دیگر آثار او مسی باصمیم چون وثیقه الا کا بر که رساله
حدیث است ، و منتخب الاصول که در فقه است ، و برا همین النجات که
غالباً نصایح دینیہ است ، و فتح الجمیل و فتوحات غیبیہ که هر دو
در تصوف است . و کتاب الازهار، قصیده برده امید است اکثر
بدست آید و هنوز جستجو در فهرست های کتابخانه های جهان
صورت نگرفته است . (قصیده برده در قطب الارشاد دیده شود).

مکتوبات :

مکتوبات چند صفت مشخصه دارد :

۱- مر بو ط یک زمان نیست بلکه نامه هایی است که طی یک جزء
قرن بتدریج نگاشته شده است .

۲- همه نامه های شخصی نیست البته بعضی شخصی است . اما باقی
جواب مسایل و شرح موضوعات است . رساله یا مقاله . (با صطلح
امروز مجموعه مقالات و نامه هاست) مثلاً مکتوب ۷۵ یک رساله
کامل است بزبان عربی در معانی معرفت ، و علم تصوف .

۳- نتیجه آن میشود که در جواب سوالات دشوار بیان ها هم صعب
آمده اند .

مکتوبات یک مجموعه مشکلی است و فهم همه آن سطح دانش و فهم
عالی عرفانی را ایجاب میکند .

۴- چون کتب عمده صوفیه بزبان عربی بشمول فنوحات مکیه در
دل و زبان مؤلف است ، و دیگر آثار عربی را در نظر دارد ، یک مقدار نامه
هابزبان عربی است .

نوشتن بزبان عربی بحدی برای میافقییر الله علیه الرحمه میسر بوده

که گاهی نا خود آگاه زبان مکتوبات از دری عربی باز به دری تبدیل
شده . بطوریکه گو یا نویسنده در جریان تحریر از تبدیل زبان تحریر
ملفت شده و خواننده عربی دان هم مجذوب بیان شده گو یا ملتفت

نشود (مثال : مکتوب پنجاه) .

مثال دیگر : قطب الارشاد ص ۸ تا ۱۰

قدرت تحریر زبان عربی منحصر به مطالب کتابی نبود بلکه در باره

مسایل زندگی هر روز نیز بسا عبا رات زیاد آشنا بوده و ایس
استعداد شایه نتیجه تماس با مردم عربی زبان هنگام مسافرت حر مین

احوال و آثار . ص ۱۰

شریفین بوده است .

در هنگام سیالمندی، بنا ریح هشتادی الحجه ۱۱۸۳ هـ ق مقاله ای در باره اولاد و تبار سید المر سلیمان بزبان عربی نوشته است (مکتوب هشت ص ۹۷ و مابعد) روشن است که در نگارش و تجویز کرد آوری این مکاتیب پیروی احمد فاروقسی کابنی سر هندی مجددالف ثانی را (که دو نیز صاحب مکتوبات است) کرده و از طرف دیگر از وی بارها ذکر می کند (مثال ص ۲۱۶ مکتوبات وغیره).

برخی از مکتوبات نتیجه توجه نگارنده به موضوع میباشد و بعضی در اثر سوال مشخص یکی از اهل طلب مثلا درباره تبض و بسط مکتوب بانزده صفحه (۱۰۱) و در باره اینکس (دم غنیمت است چه معنی دارد) (مکتوب هفده ص ۱۰۲) و یا گرد - آوری نصایح مجمل در یک نامه (چنانکه مکتوب چهارده ص ۹۹) و درباره بعضی وقایع عمده زمان ربا - اصطلاح واقعه تازیخی (مثلا درباره وفات نادر شاه افشار در ۱۱۶۰ هـ ق در جواب سوال مخدوم محمد معین تته وی (مکتوب بیست و پنج ص ۱۰۸) گرد آورنده مکتوبات خود را در مقدمه مکتوبات محمد فاضل بن پیر محمد بن الیاس انصاری معرفی کرده است . در طریق الارشاد رشاد ضمن مسایل خطیر ، میافقیسیر الله توضیح کرده است که موضوع بعنوان محمد فاضل بیان شده است (مثلا حواله به مکتوب شماره ۴۹ ص ۳۳۶ در طریق الارشاد) و نام او را با حرمت ذکر کرده او را در این فضیلت گفته است با تفاوت ها املائی نام بصورت محمد فاضل یکسری (در ص ۱۴۱ طریق الارشاد) محمد فاضل سند می الیکری ص ۱۴۴ . طریق الارشاد .

طریق الارشاد :

در مقدمه این کتاب می نگارد :

(.... محبان و بر خوردان را مجرد با ... و بیوزادگی مسر - یافته شو ندو در تحصیل کمالات دینیہ فرو گذاری ننمایند .
.... اولاد از درستی اعتقاد ، موافق عقاید سلف صالحین جاری نبود از تصدیق بانچه از دین معلوم شده بطریق شریک و او را بر و ثانیاً : علم و عمل بر آنچه فقه متکفل آن شده است ، ایضا لازم و ثالثاً : سلوک طریق صوفیه جهت تکمیل تربیت و استعدکام دینست و ملت .

بهر حال آن محبان و بر خوردان در سلوک طریقت کوشند و مسر - گذاری ننمایند ، از غنیمتی که بالفعل در خانه موجود است و به سبب اینست بدست آید سهل الو جودنه انکارند .

عمر فقیر با خر رسیده است ، امید زندگانی نیست .

احوال و آثار ، ص ۱۱

سالها در اطراف و اکناف جهت حصول این نعم سرگردانی خواهند کرد
 با این فقیر اجازت سنی و سه طریقی مشایخ رسیده و این همه شیوه ضابط
 الهیه حضرت حق اند بر این فقیر ارزانی داشته الله الحمد والمنة .
 بعضی از آن طریقی در رساله اکتفا ذکر نموده شد و مسمی گردید این
 رساله به طریق الارشاد لتکمیل لامو منین والاولاد)
 در این کتاب از اینکه در سه جلد ذکر مکتوب بعنوان محمد فاضل
 آمده معلوم میشود که نقل یا مسوده (مکتوبات) را بعد از آنکه آنرا
 مکتوب ها آنوقت موجود بود اما از اینکه نام طریق الارشاد در مقدمه
 میا فقیر الله علیه الرحمن تا لیست کرده است نگاشته است .
 اینک چون طریق الارشاد بجا رسیده است . بیان محتوای آنرا
 نمیکنیم . بلکه خواهاننده را به ملاحظه فهرست مندرجات و متن کتاب
 حواله می دهیم .

دیگر آثار میا فقیر الله :

نسخه خطی یا چاپی (فتوحات غیبیه شرح عقاید صوفیه) هنوز
 در دست نیست . و اینها معلوم می شود که در باره عرفان و تصوف
 است . عنوان کتاب ، شاهد پیروی فتوحات مکیه محی الدین ابن عربی
 و همچنان فتوح الغیب عبدالقادر گیلانی است . معلوم میشود که فتوحات
 غیبیه را میا فقیر الله قبل از طریق الارشاد تالیف کرده است . زیرا در
 بحث ذات و صفات ورد عقاید معتزله درین باره در طریق الارشاد می
 گوید :

(فقیران را در فتوحات غیبیه شرح عقاید صوفیه به وجه احسن
 بیان فرموده است) .
 طریق الارشاد ص ۳۲۱
 همچنین معلوم میشود که فتوحات غیبیه را پیش از اقدام به گردآوری
 (مکتوبات) تالیف کرده . و نیز واضح میشود که فتوحات غیبیه بحیثیت
 کتاب تدریسی در حلقه ارشاد او بکار می رفت . چنانکه محمد فاضل در
 مقدمه مکتوبات ، صفات شیخ خویش را آورده مینویسد :

(... فقیر ... محمد فاضل ... در خدمت ... کسب علوم و معارف
 رقوم موده و از ادواق و هوا حید ایشان بهره ور گردیده و نسبت حضور
 و مشهور حضرات نقشبندیه ، مع اخذ فیوضات و کمالات سایر طریقی الهیه
 از اصول و فروع حاصل کرده ، و اجازات طریقی مسطوریه فرا چنگ
 آورده در اثناء تعلم فتوحات غیبیه شرح عقاید صوفیه) بعضی طریقه
 استند عا جمیع مکاتیب عرفانی اسالیب ظاهر کردند . در آن میان ،
 اشارت به احقر وقت . قدم از مدرس خسته قیام با مثال آن نمود .
 در باره قطب الارشاد به مقاله استاد سمندر غوری یا فی در نشریه
 ژوندون ۱۳۵۹ حواله می دهیم . و مطالعه دیگر آثار را به کشف منین
 آن موکول می کنیم .

میراث علوم دینی و عرفان تارو نگار او :

آثار میا فقیر الله رسا زمیید مد که عدہ زیاد از کتب عمده فقه و تصوف را که در زمان او به عربی و سری و سری بود از نظر گذشتند و بعضی را مرجع حواله بیانات عرفانی خود قرار میداد. سر نامش آثار او از ذکر کتب و رسا یل مشحون است. در آغاز طریق الارشاد مسمی گوید که شایسته است که باید کتب تقی سیر و احادیث و اصول آن و عقاید و فقه و اصول فقه و کتب تصوف را بخواند. (ص ۲۷۱ تا ۲۷۳ مکرر با ت) دیگر در اینجا نام یک عدد کتب را می دهد که در صفحه سه طریق الارشاد یاد دید (فهرست کتب دیگر را در میان اذکار می یا بیم (صفحه ۷۰ طریق الارشاد).

یک فهرست دیگر با اصطلاح امروز حواله ببینید که را فیک را در نامه به احمد شاه درانی می یا بیم (ص ۲۷۱ تا ۲۷۳ مکرر با ت) دیگر فهرست های کتب را نیز در کتابت می خوانیم (مثلاً صفحه ۳۲۲ ذکر با ت). بر علاوه کتب مروجه عند یس صحاح سنه. مشاوه المصنوع بیح ریاض الصالحین. آثار شیخ علی التازی مروی و ترجمه مشکوٰۃ از عبد الحق دهلوی (صریق الارشاد ص ۱۷۳) و دیگر کتب حدیث و اصول شرح مسلم از نووی و از تفسیر هاجلانین حاشیه بیضاوی از علامه شهاب الدین خفا جی و از کتب فقه حاشیه شرح ابی القاسم شرح ابن کبر و شرح موطن از علی القادری و مفتاح الصواب و شرح عمده الحدیث و بسبب کتب دیگر را ذکر می کند. در آثار تصوف در جمع عصر فسی و خصوصاً دارد احیاء العمود امام غزالی. فصوص الحکم و در حجابی (طریق الارشاد ص ۱۷۸) فتوحات مکیه سمیع محی الدین ابن عربی رسی رساله المعرفة ابن عربی (طریق الارشاد ص ۱۵۵) از کتب عمده احمد فاروقی کا بنی مجدد الف ثانی و دیگر کتب شیخ محمد معتمد (طریق الارشاد ص ۱۷۷) و آثار اسیب بن حوران بنوت المصنف از ابن طالب مکی و نیز رساله قدسیه طریق الارشاد ص ۱۷۸) از کتب عمده الریا حین امام یا فعی طریق الارشاد ص ۱۳۵) و آثار عمده ابن عربی و مقاصد از سعد الدین بقا زانسی طریق الارشاد ص ۱۵۵) از کتب عمده فصوص الحکم از قیصری طریق الارشاد ص ۱۳۶) و آثار عمده محمود انصاری را حواله میدهد.

کتب عمده چون طریقات حقا و طایب رحمتی و غیره در این کتابت ذکر شده است. زرقانی و آثار شیخ عمر نسفی را در کتابت خود ذکر کرده است. الله شمس الدین و عدده زیاد کتابها در این کتابت ذکر شده است. فهرست های کتابی از سوی عمده آثار از کتب عمده و وظیفه تحقیق علمی حضرتی می باشد و در این کتابت ذکر شده است.

مطالعه اشعاری که در ضمن سخن ذکر میکند قابل توجه است: مثنوی و دیگر اشعار مولانا جلال الدین بلخی لم الرومی، سلسله الذهب و دیگر آثار مولانا جامی. در جمع او مسست اما عده زیاد اشعار عرفانی را ذکر میکند که یا فتن همه شما عراق آن کار دشوار است.

اشعار تصوفی عربی بشمول ابن فارض مصری را نیز می آورد. خود شما عرب نیست اما طبع شعر دارد و به تکلف شعر صوفیانه میگوید که آن خالی از لطف نیست (رجوع به مکتوب ۶۴ مکتوبات، ص ۲۸۶، نمونه شعر دری و قهقیده برده (نعتیه) او در قطب الارشاد آمده است.

معلوم میشود که در منزه رسه کتابخانه داشته و اکثر کتب مسورد استفاده شاگردان و مریدین می بوده و از جای دور نسخه بعضی کتب از وی طلب میشده (رجوع شود به مکتوبات ص ۹۹) هرگاه کتابی شامل کتابخانه او می شد بر آن دستخط و مهر کرده است. **طریقت نقشبندیه او:**

میافیر الله خود از شیوخ نقشبندیه بود. گرچه تو ضیح میکند اجازت می و سه طریقت مشایخ را داشت (مقدمه طریقت الارشاد، ص ۴) در مکتوب چهلسم که در حقیقت خلاصه طریقت الارشاد است و پیش از طریقت الارشاد بنام مریدان نوشته شده، و از اثر خود فتوحات غیبیه شرح عقا پس در صوفیه و رسایل و مکتوبات ذکر کرده، ص ۱۲۴ تا ۱۳۸ مکتوب با تونیز اشغال و اذکار طریقه های متعدد را می آورد (این مکتوب را برای تکمیل مندرجات طریقت الارشاد باید در نظر داشت). اما از کار و اشغال طریقه قادر به را در مکتوب مستقل (شماره ۴۴ ص ۱۵۵ مکتوبات) می آورد و از مولانا عبد الرحمن جامی مروی (۸۱۷ تا ۸۹۸ هـ ق) با قدردانی یاد میکند.

انتساب خود را به طریقه نقشبندیه در چندین جا در مکتوبات گفته است. از آن جمله در مکتوب اول (مکتوبات ص ۱۸) باین شرح:

- ۱- فقیر الله.
- ۲- محمد مسعود پشاوروی.
- ۳- محمد سعید لاهوری.
- ۴- سعد الله.
- ۵- آدم بنوری.
- ۶- احمد کابلی (مجدد الف ثانی).
- ۷- خواجه باقی الله بنام شریطریقه نقشبندیه در هند.
- ۸- خواجه اسکنکی.
- ۹- مولانا درویش محمد.

احوال و آثار - ص ۱۴

- ۱۰- خواجہ عبید اللہ احرار
 ۱۱- مولانا یعقوب چرخ
 ۱۲- خواجہ بہا الدین نقشبند

سیس نامہای خواجہ محمد سما سی، خواجہ عبد الخالق غجہوانی سیدامیر کلال، خواجہ علی رامینی، ابو یعقوب یوسف بن ایوب ہمدانی، خواجہ علی فارمدی طوسی، (کہ حجۃ الاسلام محمد غزالی را تر بیت در علم باطن از ایشان است) و دیگر نامہاوشیخ ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی و قدیم تر تا امام جعفر صادق و بہت ریح تا امیرالمومنین علی رض و حضرت رسالت ص میرسد.

تذکر: خواجہ باقی اللہ متوفی ۱۰۱۲ھق، عبد اللہ احرار متوفی ۸۹۵ ق و بہاء الدین نقشبندی متوفی ۸۹۱ھق میباشند. احوال خواجہ باقی اللہ و نیز احوال شیخ احمد کابلی فاروقی مجدد الف ثانی سی را میتوان در زبده المقامات (چاپ ۱۲۰۲ھ، ق) و دیگر تذکرہہا مطالعہ کرد. احوال سابقان در نجات الانس مولانا جامی و نیز در «رشحات عین الحیات» علی ابن حسین واعظ کاشفی، آمده است.

میا فقیر اللہ مسلک وحدت خود را در مکتوب ۶۳ ص ۲۸۴ و مکتوب ۵۹ ص ۲۲۱) روشن می گوید کہ خود شہودی است و نہ وجودی. (البتہ در جواب مریدان و شاگردان بیان وحدت الوجود را نیز می کند و در دایرہ ارشاد آنرا نیز تدریس مینماید).

مرشد او محمد مسعود پشاوروی:

برای شناسایی شرح حال مرشد آن بزرگوار، یعنی شیخ محمد مسعود پشاوروی، کمتر مواد بدست داریم. درین بارہ فقط در طی مکتوبات مطابقتی قابل توجه می یابیم. محمد فاضل گردآورنده مکتوبات نامہ ہمای دیگران را بعنوان میا فقیر اللہ نیاسورده است بجز مکاتیب محمد مسعود پشاوروی را کہ آنہم انگشت شما راست و در آخر مجموعہ خواہند میشود (ص ۳۸۸ تا ۳۹۰ مکتوبات).

مسعود پشاوروی را میا فقیر اللہ، (دربارہ تحقیق معانی معرفت) بنام قطب الاقطاب ذکر کرده و سلسلہ صحبت معنوی خود را از طریق او نیز چنین می آرد.

۱- میا فقیر اللہ

۲- محمد مسعود پشاوروی

۳- محمد سعید لاهوری

۴- محمود بن سعید علی شیخا نی الشافعی

۵- عبد الرزاق

۶- شرف الدین (بدر عبد الرزاق)

۷- جلال الدین

احوال و آثار - ص ۱۵

- ۸- شہاب الدین احمد
 ۹- جمال الدین عبد اللہ برادر شہاب الدین احمد .
 ۱۰- صفی الدین ا بالوفاء
 ۱۱- شہاب الدین احمد
 ۱۲- شرف الدین یحیی
 ۴- عبد الرزاق (پدر شرف الدین یحیی)
 ۱۵- شیخ عبد القادر بن صالح الجیلانی ثم البغدادی (پدر عبد -
 الرزاق) ۴۷۱ تا ۵۶۱ ھ ق.)
 سپس سلسلہ این نسب معنو بہراتا خلفای راشد بن ورسول اکرم ص
 بیان میکند .

رجوع شود بہ صفحات الانس مولانا جا می ہروی و دیگر تذکرہ ما .
 چنانکہ گفتیم میا فقیر اللہ علیہ الرحمہ قصیدہ بردہ را در نعت سید
 المرسلین ص در آمد بندہ منورہ گنبدوبہ دیار خود بر گشت سالہا ی .
 بازی ۹۹ انار (شنا ید انار قند ہار) بہ میر خود ہدیہ فرستاد و میر او
 محمد مسعود پشاوری : طی نامہ ای نوشت :

آنچہ مہر بانہی کردہ انار فر - ستادہ بو دند ۹۹ انار رسید .
 بدست محبت برست لعل محمد عوضکم اللہ بخواص تسعہ وتسعین
 اسماء ! والسلام .

والدعاء اقصیدہ بردہ کہ گندہ نامہ بود اگر برسد خوب است اخیر
 مجموعہ مکتوبات .

بعد ہا محمد مسعود پشاوری خود دربارہ بیماری خود در جواب
 میا فقیر اللہ می نو یسد :

ریخد مت جا مع الکمالات میا فقیر اللہ جیو خطہ فان لمط
 رسید . عوارف جیدہ و معارف سنجیدہ مندرج بود . الہی ترقی
 دہاد !

قبل الملاقات بہ مکاتبات تکامل نورزند . فقیر را رحمت حنان استیلا کردہ
 کہ بہ ضرور نماز اداء میشود ، چیزی ایستا دہ چیزی نشسته . روز
 بروز نقصان است والسلام علیکم

بعدا وفات شیخ سبب می شود کہ میا فقیر اللہ طی نامہ جوا بیہ ی
 بہ مخدوم محمد معین تنہ وی بنگارد .

(... درین چند روز ، بعضی از حاجبان پشاور رسیدہ طاہر نمودند
 کہ خدمت حضرت غوث اکمل... مولانا محمد مسعود پشاوری

کوس رحلت نواختہ و رخت میمنت سرشت . ازین تنگنای وسعت نمای
 بستہ لیا س کثیف تن از جان در انداختہ بسر منزل عالم روح القدس
 پرواز نمودہ ہر چند ایشان را موجب حصول نمایات وصال است
 و مو اوی روی قدس سرہ بہ آرزو خواستہ گفتہ :

(مکتوب سہمی و شنن ص ۱۱۸ مکتوبات)

در جواب دو نفر از مجبان کہ راجع بہ استخارہ سوال کردہ ہو -
دند ضمنا می نویسند .

« اسباب برسدہ قسم اند . یقینی ، ظنی ، وہمی . »

۱- یقینی : مثل بردا شنن لقمہ ، نہادن بردہان و خا ٹیدن و شرو بردن
این قسم منافی توکل نیست بلکہ ترک آن جہل و سفہ و موجب اثم است .

۲- ظنی مثل عالجت ومد او بہ ادو یہ طبیہ ... و احتیاط از چیزی
کہ غالب است از وی ملاک جدا نکہ خواب درجایی کہ عادت است در آن
وجود سمیل

۳- وہمی : همچون احترا س از مکانی کہ سمیل و شمیر از و ہر گسز
نیورد و احب است ترا وہم . (مکتوب ۹۵ مکتوبات) .

وسعت نظر او :

میری بودن میا فقیر اللہ عالیہ - الرحمہ را از تعصب ، در داخل دایرہ
اسلام ، از آن می یابیم کہ گاہی سخنی برخلاف مذاہب معرو فہ اسلام
نمی گوید . خرد عمیقہ حقیقی معنی است ، اما بہ ائمہ اثنا عشرہ رضی -

اللہ عنہم حرمت بزرگ قابل است و در جملہ درود ہای مستونہ ، بر
عزت و مساوات بر حقایق را شد بین ، مساوات بر سیدۃ النساء فاطمہ -
الہیہ رضی اللہ عنہا ، و حسینین و باقی ائمہ آل علی را تا امام دواز -

ہم لازمی دانند و در حدیثہ بشمول اہل تسنن . امام دوازدهم را صاحب -
الربان و خلیفۃ ال رحمان قاطع الکفر والیرمان می خوانند و مکتوب
۲۸۶ مکتوبات) و واضحاً معلوم میشود کہ در بنی تقریب

و تعلق مستحب جعفریہ با اہل سنت است و این عقیدہ و نظر او مظاہر
ایجاب سلوک شیعیانی سلطنت در اینہ افغانیہ نیز بود .

وسعت نظر میا فقیر اللہ در خارج اسلام ، وحی در تراز ادیان اہل
کتاب تا بنی بوجہ است .

تاریخ اسلام کہ بہ قصد کمیل و مبین و اولاد سہمانان نکہ
است از مراد قبہ سہدوان یعنی یوکا سخن می گوید و بر ہمان ایشان را
باید بوحید می سہماید . سہدوان را از جاد و و نور نگہ برد -

مانند سہمان بچہ کیان درویشی و ریوی و تشخیص میکند . یا زان
باعتبار می گوید تا از سہدوان و رویش رنگ احمر از کشف ص ۲۸ . اما

سہدوان بر سہمان را در شش صفحہ ص ۲۲ تا ۲۸ بین میکند و ہر جمع
او قبل از عمہ جوک بتسمت است یعنی نام اصلی سانسکریت آن (یوکا
راہ) می باشد . این کلمات اسلابہ سانسکریت بہ نظم تا بہت شدہ

و از آن خلاصہ نمابہ سانسکریت استخراچ شدہ است و رسالہ سلوک
جوکیان را مستین است . اول در زمان سلطان جہانگیر گورگانی بہ دری

احوال و آثار - ص ۱۸

ترجمہ شد وبد ستور نما ہوا ده عرفان بروز دارا شکوہ پسر شہاہ
 جهان يك قر نہ پیش از میافقیہ اللہ در ۱۰۶۶ م قی ترجمہ دیگری
 از آن بعمل آمد (چاپ کا سپور ۱۸۸۳ م). در ۱۹۶۴ بسکو شش
 تا را چند و دکتر سید امیر حسن عابدی از مسلم یونیورسٹی علیگر ترجمہ
 جدیدی بزبان دری از آن چاپ شدہ است. ۳۴۰ صفحہ ہے.

دروقت میافقیہ اللہ هنوز در مدد کتب بحساب تھی ز سید و بساید
 نسخہ خطی ترجمہ عہدہ دارا شکوہ بدست او بودہ باشد. خلاصہ ای کہ
 میافقیہ اللہ از تو حمید بر غنسانواز کتاب جو کہ بتسمت استخراج
 کردہ، بسنی بیطر فائہ و مصفا شد و حاکی از قدر دانی اوست از عقائد
 دیگر مردمان و جا دادی بحث در یک کتاب متوجہ اولاد مسلمانان

احفاد او در شکار پور سمند ۵:

معلوم میشود اکثر اقا مت میافقیہ اللہ در شکار پور پور
 در آن نہ تنها خانہ بلکہ سہ ہر کردیگر یعنی خاندانہ میافقیہ
 دانستہ. در مکتوب یادہ از مکتوبہات بنارینازدہجا دی ۱۸۷۳
 (۱۸۷۳) می خوانیم کہ :

رخلیفہ گل محمد و امین مدرسہ اسلام می قر سمند
 چنانکہ گفتیم در بارہاتنا دست شکار پور پور
 سمند است) با خانوادہ و عیال واطفال اش سمند
 باتص ۱۱۱ معلوم است کہ بین این دو شہر زہر آمدہ
 دانستہ برنام یکی از پسران او حفظ اللہ بودہ چنانکہ
 در بارہ دود دان او در سمند در سالہ جاری
 متن اصالی تذکرہ خانانہ و تا در سمند
 سید میر عالی نواز خاندان میر نجر اللہ پور احمد
 حفیظ اللہ شہاہ ابن شہاہ شہر اللہ سمند
 سعی و برای حاجت خود پور پور

در صفحہ ۳۱۰ کتاب نگارہ انقلاب اللہ پور پور
 خلیل اللہ ذی رجات گراہ سمند ۱۹۵۸ از شہر
 یعنی استاد گراہی سید حسام الدین اللہی می خوانیم
 شکار پور پور از دود دان حضور شہاہ اللہ
 خود رسول بخشش رہی در سمند ۱۸۷۸
 این سال اش رہی حاجت حضور سید
 مقالہ دیگری در بارہ عرفیہ سمند
 تقدیم خواہیم داشت. و آن مقالہ سمند

ار تباط مکتوب جہلم و طریق الارشاد :

میافقیہ اللہ علیہ السلام حیمہ فانی از آنکہ
 نامہ بعنوان فرزندان خود نوشتہ کہ

است. آن نامه در مجموعه مکتوبات شماره چهارم است (ص ۱۲۲ تا ۱۲۸ چاپ لاهور ۰)

در آغاز، نام های سران خود را آورده بنام بر خورداران (و در عنوان مکتوب در مجموعه، گرد آورنده مکتوبات، محمد فاضل ایشان را صاحب زاده نامیده است.) معلوم میشود که فرزند ارشد ابو الفضل غلام محمود بوده و سیمس غلام محمد بن سراج الدین محمد و دیگر ر فیض الدین فیض الحق، بس ازوی زین العابدین و آنکاه مصباح الله بن و بعد مسیح العارفین هو لانا حفیظ الله و شش فرزند دیگر. در آخر نامه گفته است:

« آن بر خورداران را باید که در ور زش طرفی فرو گذاری ننمایند. و نمیشنی که بالفعل درخا به هو خود است و بسپورت بدست آید. سهیل الو جود نه انکارند. عمر فقیر به آخر رسیده است. امید زندگانی نیست عاقبت به ندامت خوا همد کشید. من بعد اگر شما آنها در اطراف و اکناف جهت حصول این نعمت گردانی خوا همد کرد. حرفی از هزار بر ذوق حاصل نخوا همد کرد! درخا نه اگر کس است. پاک حرف بس است.»

در آغاز این نامه، ذکر کرده است که:

حاجا بر نیست گرفتار نیست. و تقدر به آبا و خود که در طرف یقه آباء خریدند و نماند. و تقسیم و ترازراه ندیده باشد. هر که تعجب و نعمت نباشد و بمجرد میرزا دکی و صبا حبزراکی تقلید آبا و اختیار کنند آنچه رسم زمانه است. سجا ده نشینی با اتفاق اثر باشد و عز بزان اختیار نماید. نزد اکابر، به جوی نمی ارزد و از درجه اعتبار شما فقط است. و مواخذه قیامت ...

سیمس می نکارد:

آن بر خورداران در ور زش طرفی است کوشند. فقیر طرفی به آمده قادر به و تقسیمند به سر همد پس به و بنور به احسینه و حیره در عهد و فتوحات عظیمه شرح عقاید صوفیه و در رسایل و مکتوبات مشرق و حجاب نوشته است. از آن قرار عملی نماید. در بن مکتوب ایضا. بعضی از آن طرق که باین فقیر رسیده اند بیان می نماید. ... فصل در از کار طرفی یقه علیه شاذلیه ...»

معلوم است در بن وقت گرد آوری مکتوبات جریان دانست در ذهن مولف «رسایل و مکتوبات» نام داشته اما باز هم در رسایل ایما بعد. البته طریق الارشاد را هم لازم دیده. در مقدمه طریق الارشاد نام فرزند او را با همان نوبت می خوانیم که در مکتوب چهارم آمده. بجز نام حاضر الحق که شاید آن وقت حاضر نبوده و وفات یافته (و نام شیخ نفر دیگر را مزید میخوانیم که شاید بعد تولد یافته اند و یا خویشاوندان و محبت

احوال و آثار - ص ۲۰

سیری در کتاب طریق الارشاد

میا فقیر الله جلال آبادی ویاد آور ی از پیشینیا ن نظراو

از جمله انبوه کتا بهای که در عرفان و بینش صوفیگری ، میا فقیر الله تالیف کرده است یکی ((طریق الارشاد فی تکمیل المؤمنین و اولاد)) است .

در این کتاب چنانکه از نامش پیدا است و بنا م یک گروه شاگردان و مریدان گماشته شده ، راه ها و حتی شاهراه تربیت و ترویج عرفانی که یک انسان چطور ربکمال میرسد رهنمایی میکند بگفته دیگر ارزیابی شده در خطوط اساسی این کتاب ، همه «شده»ها و رفتارهای عارفانه و در پیشا پیش و چشم انداز انسان چراغ سبز گذاشته شده و همه سیر و طلب است و سر انجام «شده» است انسان باید بشود آنچه که در فطرت اوست و آنچه که در نهاد و بنیاد خود دارد باید برون آورد و آنچه که هست باید باشد و اگر انسان انسان نمی شود وای بر او .

این مرد یکه فقیر نام دارد ، غنی است از بینش ها و دانشهای انسانی و بر است از گفتار هم سنکران خود و هم فکران خود ، اندیشه اش موج است و ابعاد زیادی در همین اثر او متبلور است و در چشم ها می درخشید ، او می جو شد از عرفان ، او در بعد علم الیقین اگر می بیجد در آن جناح عین الیقین می جهد و در عبور گاه روشن نمایی مکتب عرفان که حق الیقین گفته اند می تلاشند ، و از بینش خود نور می باشد .

باید یاد آور شد که هر چند تصوف ، عرفان و واس نگر ی و دور نگر ی این مرد عارف که زمین را سخت می گوید تا او ج گیرد ((تصوف موج عابدانه)) است نه عاشقانه و اما در موج عابدانه از آنرو بیحیده است ، که در محیطیکه زندگی میکرد ه است ، گو یسا بر داشتها و سعیت نظرا نه نبود ه است . و در فضای بی مرز و حد

عر فان که موج عاشقا نه داشتنه پروبال نگشوده چنا نکه در رویا روی
اذهان تججر و تقشیری قرار داشته است از آنجا که گوید :
صوفیه (همه اوست) میدانند و علما همه از سمت و درین قول ، این
فقیر ، با علما سنت . (۱)

هر چند سیر و سلوک درین کتاب مبسوط کرانه آمده است و بر موازین
شریعت و سنت ساخته و پردا خته شده ولی میا فقیر الله با بعات زیاد
ذهنی که داشته با وحدت وجودیها میانه حق بینا نه ای را در نظر گرفته
و این نگرش او در سمت و جناح حقیقت امر طر فدارا نه میبایند و
وحدت وجودیها را حق بطرف می داند . که در بخش جهان
بینی او به گونه خاص یاد شده است .

و اینکه عارف را در راه یابی (شدن) قرار میدهد سیر را و سلوک
را و تحرك را در چشم انداز قوس صعودی از شعاع آیات می باید
و جستجو میکند و آیه ها مرصعانه چون نگین انگشتری در حلقه ذهن
روندگان مطاوبا نه جا میگیرد ، می خواهد که بر موازین شریعت طریق
خود را استوار سازد و در مجموع مسخت گرایش دارد .

تمام کوشش و کشش عارفان این بوده است که انسان را از حویشش
خویش به خویش خدا یابی برسانند و بگفته عارفان انسان
کامل از آب در آید تا قدرت عظیم خود را که در خود دارد پدیدار سازد
میا فقیر الله در همین اثر خود انسان بر تر ، انسان والا و بگفته
دیگر انسان کامل را می شناسا ندو راهای تهذیب و صفای باطنی
و ظاهری را یاد میکند ، و سر انجام میک انسان واقعی میخواهد بسازد ،
تا طوری قابل شود که انوار دانش و بینش را در خود منعکس کند ،
گوید : (درجه بدرجه می پوشند آن جا که و اطوار پرا که جمع کرده
بود تا برسند بانسانیت کامله پس باقی میماند انسان کامل) پس باید
یاد شود که هر عارفی نه تنها ذهن گرا بلکه باطنی ، درسا حس انسان
و شدن انسان کامل و به تعبیر روزوا نشناسان شخصیت عالی دانسی
و یا بدست آوردن با ابعاد خاص دست یازیده اند .

و از زاویه چشم خود بعد خاص را مشخص داده اند که در اینجا
این ابعاد دوا بر است که در یک مرکز دور میچورد قرار میگیرد
در اصطلاح علمای هند هند دوا بر متحد المر کریست که در آن مرکز
قرار میگیرد و یا همه راه رسمیت شدن انسان به هند و هندوئی
انسانیت و جهان بی رنگی که تضمین خاطر باز می آورد .

کما بهایکه در مورد انسان کامل ملاحظه شده است ، در این است که
توان تمام کما بهای که سیر و سفر در آن گذار می رسد انسان کامل
در آن مجبور شده است ، در نهایت رسیدنی که گوید انسان در این
حقیقتی ذهنی و سلوک خود نیاید می شود و به مطاوبا
و یا به تعبیری (شدن) او بخش می باید ، حکم بودنی در

کامل را به مرز پر هیز گازی می برد که انسان مار هفت سر را که در قلمرو و جود او زبا نه می کشد در تحت قواعد و ضوابط حقیقت انسانی خود زیر پا گذارد و هفت کله او را به سنگ عرفان و دانش و عقل بکوبد .

در اینجا حکیم در اصطلاح هفت بعد نفی آنرا از وجود انسان می خواهد برداید و نابود کند تا انسان بعد کمال خود برسد و آن ابعاد طرد شده عبارت است از :

سر او هفت بود و دندان شش سر سوی آب و دم سوی آتش این اردهای هفت سر رمز و نشانه خشم ، حرص ، کبر ، حسد ، طمع بخل شهوت است و از این اقلیم حیوانی عبور می نماید و آنگاه به عقل مستفاد می پیوندد که مظاهر انسان کامل در آن می درخشد . از دیدگاه حکیم سنا پی از نهی به اثبات انسان کامل جور می شود . یعنی حاکم بر غرایز حیوانی خود می شود که انسان نیت و در اصطلاح مشخصیت انسانی خلق می شود .

گویا سنا پی بر آنست ناهمت بعد معنی را باید سر کوب نمود که در نتیجه به مقام می رسد که انسان تکامل یافته است و دیگر گمشده ندارد . بعد از آن که انسان اخلاق نهی را از خود خلع کرد فضیلت را لبس میکند و عقل مستفاد بمقام موعود می رسد او را عیبرسانند . نا گفته نگذاریم که حکیم سنا پی و تمام عارفانیکه قبل و بعد از او راه سیر راو سیر روحی نهضت را تذکر داده اند اصطلاح (انسان کامل) روح را داشته اصطلاح «انسان کامل» از قرن هفتم به بعد در کتب عارفان مذکور یافته و اما انسان سالاری بگفته دیگر انسان خدا پی از حسین ابن منصور حلاج شهید در ۳۰۹ هـ ق آغاز می یابد . برخی کتابهای در زمینه «انسان کامل» در دست نوشته شده که بجایش تاریخ وار ذکر خواهد شد و تاریخ تعیین انسان کامل در خور یسناد آوری است که از بهلولی انسان سالاری میتوان از روزگار حسین ابن منصور حلاج یاد کرد که بعد از آن وحی و وجود ملائیم طمع ، زوی دلایل ذهنی عرفانی در بوته تعبیر گذاخته شد . از کفتار بی ریخت در سه سطر کوتاه حلاج میتوان نظر داشت او را یافت که انسان با توانایی که دارد میتواند متخلق به اخلاق خدا گردد .

بعد از حلاج عاشق صدیق و بی پروا ، باید از بایزید بسطامی مو می ۳۶۱ هـ ق عارفی بشکوه و شطح کونام کسرفت ، برای انسانیکه او به بنوع عقنی ووالای ذهنی و عمل میرسد در مورد انسان «الکامل النمام» یاد کرده که به عقیده او همان انسان کامل است که در حدانمایی و توانایی و شگوفایی خود رسیده است .

شیخ محی الدین ابن عربی موفق ۶۲۸ هـ ق که میا فقیه سر الله از

شنا سنندگان آثار اوست . در فصوص الحکم در فص آدمیت لسان
 کامل را نام می برد و توضیحات گوناگون ازین انسان والا و بسز
 رسیده تعبیر میکند که هر حال «سندن» خود راضی کرده است . گویا
 فصل مشبوعی دارد که نکات برجسته آن قابل باز گفتاری است
 جا می مروی متوفی ۸۹۸ هـ ق که نیز از بیشتر وان میا فقیر الله
 جلال آبادی است فصوص زانقد کرده است که در رو عرآن در سیرا
 مون انسان کامل بدین عبارت آمده است که انسان رسالتی دارد خایه
 زمین و زمانست مرتبه بزرگی دارد و موقعیت او در مرتبه جامعی قرار
 دارد که جمیع مراتب عالم را احتوا میکند و انسان مظا هر اسماء الهی
 گفته میشود . همین انسان است که قابی ظهور همه اسماء است (۵) .

این مطلب را باید یاد کرد که مفسر بشریح کرا فکر این عربی
 جا می است ، انسان کامل درین مرحله ساخته شده در افکار حکیم
 سنایی دیدیم که باید ساخته میشد در آثار شیخ ابن عربی و مولانا
 جا می «انسان کامل» ساخته شده است و یا همزمان به «سندن» است
 که او صاف آنرا با مرحله چند بعدی بیان میدارد . وقتی انسان مظا هر
 اسماء و کلمات الهی گفته می شود آنکا هست که کون مسغیر بود
 میگردد و عالم هم کون کبیر پیدا شده است زیرا در این کیهان همی
 «من و جز من» قرار دارد در آیات این چهارمکی نیست که گفته
 بزرگان نیز آورده می شود که این نظر عمیق است یعنی که انسان را
 اوج میدعد و محور کاینات میسازد بزرگان نیز در پهنه عالم
 سهم داشته اند امیرالمومنین علی کرام الله وجهه گوید
 انرا عم عنک جرم مسغیر

رفیق انطوی العالم الاکبر (۶)

جهان عالم کبیر و انسان عالم مسغیر است و آنچه در عالم
 در شئون و بطون انسان هو جود است از است که در پهنه عالم
 عربی انسان کون کبیر است از نگاه کیفیت و علم کون مسغیر
 زوی کمیت ولی از آنجا که انسان عالم کبیر است و در پهنه عالم
 و رسالت دارد که مسما بر مسجبت استعمال دارد
 ای آنکه تر است منک امکنه و ج...

از حرمین و من شری ...
 عالم همه در سب و لیکن از جهن

سند استی و نحو ...
 در بعد این عالم کبیر که انسانش گفته اند و این ...
 عبار شده است از من و منب محبتی به بعد ...
 مطالب خاص تراکنده اند مولانا حال الدین ...
 هواج و در حال خود بیان داشته است
 کون آدم زاده چون از زمین ...
 چیست اندر خانه کاند در پهنه ...

این جهان خم است و دل چون جوی آب این جهان خانه است و دل شهر عجب
 جا می با دست و سمیع و نظر افق ریزی افکار این عربی را در ذهن خود
 محکم کرده و آنرا بر بانی آویا بر روشن تر بیان میدارد .

یعنی هر جا جا می از انسان کامل صحبت میدارد فکر جولا نگر
 عمیق این عربی است به تعبیری افکار و اندیشه های تابشگرا نه این
 عربی در الفاظ جاهلی منابوز سنده است و هر جا ما از مکسب وحدت
 وجود بیانی از جا می بداریم همیشه در واقع از این عربی صحبت می
 نائیم .

جا می آینه تمام عیار هست که بندهای این عربی در آن منعکس
 یافته است در نقد التصوف آمده است .

انسان هر ایست دور چنین یا رویشی خصا یمن
 ز بو بیت پیدا و دیگر رویشی تقایس عبودیت هویدا
 چون به خصا یمن ز بو بیت تکراری از همه دو جودات
 بزرگ تری و چون بقا یمن عبودیت مسمری از همه
 کائنات حواز تری (۹)

این در حقیقت آینه است که در آنجا یمن در انعام ، پنداری می رود مظهر
 انسان کامل است که موج به موج اوچ میگیرد .
 بعد از روشن شدن انسان کامل را این عربی و جاهلی در آثار خود گنجانیده
 اند چون انسان بزرگ کامل بدیده است که صورت خالق و حق در
 آن تعبیر یافته و این بر بندهای اینهم روح عبودیت است که گرانقدر
 در ذره ایست که وضع شده است بر اینست . معر جا می بیانی وانی
 این تعبیر است .

انسانی همیشه بزرگ جاهلیست	صورت خالق و حق در او واقع
تسبیح چمن است مسمو نفس	ذات حق و صفات بیحو نشین
مستعمل بود قضا یمنی جودات	مشتمل بر حقاً یمنی منکسوبات
په خنکس در حقیقت و حلت ترقی	مستقر بر حنک لب بساحل شرق
په صفات یمنی از صفات خدا	که تا در ذات او بود یمنی
شیر عظیم است و همه جمیع و بشیر	منگم ، سرید و حی از شد یمن
حوا می کر از حد یمنی غنیمت	شده چیزی بود در و حد غم
حوا می اهنگ حوا می ارکان کبیر	حوا کان یا بنات حیوان کبیر
صورت نیک ربه کوسه در	سیرت دیو رند سر منبه در
در به سر آب و چه با کسی بیست	از چه رو شد سر منبه مسجود

بود عکس جمال حنکس ت
 اگر ابدیست بی نبرد چه تا (۱۰)

انسان کامل از دیدگاه شمس :

در باره انسان کامل و والا که - واسطین امر حله رسد شخصیت آدمی را پرورانده است - شمس با ابعاد زیادی مسنده را طرح کرده و آنرا نو بسنده خط سوم به چهارده بعد در شمار آورده است این همه اجزا دست بهم میدهند و شخصیت کامل و مضمبوط پیمنازند بسخن در اینجا است که با نکرش زرفا شمس این ابعاد را که که با هم سرافقاد دارند یافته و یافته است از پیرانسان والا این عالم گیری همان بیکران را با ابعاد کون کون مطالعه کرده و این ابعاد با همه عمق که در راه شدن و ساختن مردوالا و گرانقدری که خود عالم پرزگی است هموار مسازد .

اگر و ز در می یابیم که از آنکا ما شمس شخصیت کامل و جامع مسع باین ابعاد شناخته می شود :

- ۱- اندیشمندی
- ۲- زمان آگاهی
- ۳- خود پشمن داری : که اما در این ابعاد مسازد .
- ۴- غنای روحی - تعداد روحی - تمنن با روحی شمسند
- ۵- خود باری و خود مختاری
- ۶- دیگر خواهی و مردم داری با ابعاد شمس مسوول است .
- ۷- ایثار و فداکاری
- ۸- رهبری و استیصال بخشی
- ۹- شرف و نبی و گرد آگاهی
- ۱۰- رهبری از پیش داری
- ۱۱- عشق و آردن
- ۱۲- اصالت خلاقیت و آردن
- ۱۳- استقامت و ایثار

این ابعاد هر يك شمس در معرفت خود در باره ابعاد این عالم است و هر يك در صورتی روحانی در باره ابعاد خود و در باره ابعاد دیگر باشد و این ابعاد با در تمام عالمی در باره ابعاد دیگر شمس بنامه شمس که گفته بر آنجا که در تمام عالم و در تمام داری در خود جمیع مملکت است و در تمام عالمی در این شخصیت داری و در تمام عالمی در تمام عالمی این شخصیت است و در تمام عالمی در تمام عالمی وجود خود این ابعاد را در تمام عالمی در تمام عالمی زنده است و در تمام عالمی در تمام عالمی انسان بر مسند شده می نماید و در تمام عالمی در تمام عالمی کرده که با خود سلسله کرد و در تمام عالمی در تمام عالمی

میگر یژم تا رگم جنبان بود کی گریزاز خویشتم آسان بود
 نه به هند است ایمنی نه درختن آنکه نفس اوست خصم خویشتم
 (۱۱)

انسان کامل از نگاه نسفی:

عزیزالدین نسفی متوفی ۷۰۰ هـ. و جموع مدرسایل خود را «الانسان الكامل» نام کرده است. تقریباً همعصر به ابن عربی است نسفی فصل دوم رساله اول انسان کامل، انسان کامل را دارای چهار بعد میداند. در اینجا نسفی اذعان دارد که داری این ابعاد باشد و به گفته دیگر در وجود انسان کامل این ابعاد هاله وار، و انمود شود و اگر از آنها گریز داشت، انسان کامل نیست و در بوته آرزو ما یسر قرار نگرفته است و کامل اعیان نیست و بسر حد رسیدگی قدم ننهاده است. گوید:

انسان کامل آنست که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارات را بهم نمی کنی به عبارت دیگر بگویم. بدانکه انسان کامل آنست که او را چهار چیز بکمال باشد اقوال نیک، و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف (۱۲)

اولی از آثار هستی بشریت گوهر ارزنده است که ساخته شده است و بشر تا آفرین است تا به فضایل آن بیچد و راه و روش خود را بر بسای انسان استوار کند. معارف مفهومی گسترده و وسیعی دارد که دانش و بینش انسان بهم می جو شد و تنور فیض سازی به حاصل میدهد.

نسفی انسان کامل را با ابعاد گوناگونی می بیند و عقیده دارد که بسا مردمان باین قدرت عاقلی و شکوه همند و در سله بزرگ انسانی

و ازین راه دشوار گذار باز می ماند، همین وا مانده گیمها تلاش او را می کشد و از فراوی به عقب میماند.

نسفی، با مذاق عارفانه که دارد برای «انسان کامل» اسمی دیگر می را که ظاهر را برابر همایی است بسا ضافت و اعتبار می آورد، یعنی معادل انسان کامل.

«حون انسان کامل را دانستی اکتون بدان که این انسان کامل را اسمی بسیار است که با انصاف و اعتبارات و بسا می مخدغه ذکر کرده اند. شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، دانا، بالغ، کامل، مکمل، امام، خلیفه، قطب، صاحب زمان، جام جهان نما، آینه گیتی نما، تریاق بزرگ اکبر اعظم...» (۱۳)

نسفی عقیده دارد که هیچ گاه جهان خالی از انسان کامل نیست بعد شکفتن انکیز یکه نسفی برای انسان کامل قایل است، اینست که انسان کامل چنانکه با معارف گسترده رنگ، گرفته است و بینش

ردانته و سیمعی دارد و شکوه اخلاقی در یک جناح و بعد شخصیت او می
 درخشد با ایشان دایره داریکه شاخص غیر خواهی او می شود را حتی مردم
 را جستجو کند و انسان کامل نشان همه نیکویمهای باشد ، زیرا
 مردم محتاج و نیاز رهنما یی و رهیابی می باشند ، زندگی را به
 چشم خلق آسان سازد و هموار نماید در اینجاست که انسان کامل رسالت
 دارد ، تا دنیا را برای مردم خود راست کند و راستی ها در میان خلق
 پیدا شود قاعده و قانون نیک و شایسته میان مردم پیدا
 گردد و مردم را بیکدیگر مشفق بسازد ، تا راحت از یکدیگر دریغ
 ندارند و همه بسم تعهد و میثاق نمایند تا بهم به سلوک نیک انسانی
 رفتار کنند .

نسفی در این گفتار گوید یا انسان کامل را در رسالت او و روشنفکری
 اش بررسی میکنند و انسان کامل وقتی است که رسالت و خلافت خود
 را در جهان بایک بینش جهان بینانه درک کند و چراغی فرا راه
 کمکشته گان بگذارد در این بعد نقش رهبری ملک اهر قرار گرفته
 شده است .

بعد دیگر یکه انسان کامل باید بدان منسلك باشد و در شرف
 پرواز باشد عنصر آزادی است .

طوریکه ابعاد انسان کامل یادشده که دارند احوال نیک و اعمال
 نیک و اخلاق نیک و معارف باید باشد ، در روی این بعد عانی
 که بشر را از اسارت تهای کونگون خودش میل نفس ، بخل و حرص
 آزاد می سازد از دیگر قید و بندهای جهان نیز آزاد و بکشد حد و خط
 بزرگوار « زمرجه رنگ تعلق ندیرد آزاد است » ابعاد دیگری که
 لازمه (۱۴) آزادی است قرار دارد تعبیر شده است به ترک ، کفر ، فتنه
 خود را و به بندار تا بنا که نسفی هر که این ابعاد همسنگانه را دار است

انسان کامل است ، آزاد است بالغ است ، حر است همین ابعاد سه جوره
 حلقه زنجیر دست بدست هم میدهند و شخصیت انسان کبسی را می
 سازند که تخیله دوران خود است و او آزاد است کامل است پس این
 حقیقی خود رسیده است و در بر تو بر عمل کردی به زندگی انسان
 والایی این خلاصی نماید .

انسان کامل از نگاه جیلی :

عبدالکریم بن ابراهیم حیمی عرفی ۸۱۱ هـ . ق در اثر «الاسفار العالیه
 فی معرفه الاواخر والاوائل» گوید : (۱۵)

«انسان اگر قصد احراز کمال دارد عطا می شود که در این کمال
 سر تیب و در حال سلوک انسان بر خلاف در حالت عادی است
 خداست زیرا انسان در کار فریبی با عروج است ، حال آنکه در
 راه فرو نوی یا هیوط می شود ده انسان در این مسیر هر چه

رو حانی خود در باره اسمها به تفکر می پردازد و طبیعت را که مهر اسمها بر خود دارد مطالعه میکند. پس در هر حله دوم به حوزہ صفات و در هر حله سوم به حوزة ذات الوهیت گام می نهد در این هر حله است که بصورت انسان کامل در می آید. و در زندگی عمومی طبیعت شرکت میکند و به درون زندگی اشیاء گشاییده می شود. « (۱۶)

انسان در راه کمال خود از سه هر حله می گذرد. هر حله تجلی اسمها که در بر تو جلال خیره کننده آن اسم نابود می شود. جیلی گوید: او من بود و من او بودم. و کس نبود میان ما جدا بی افکند دو مین هر حله پرورش روحانی هر حله تجلی صفات است. انسان در مقام این تجلی به فرا خورقا بلیت خود صفات خدا را بدان صورت که هستند دریافت میکند.

هر حله سوم هر حله تجلی ذات است. انسان پس از آن که از همه صفات الهی نصیب برد در وجود مطلق می پیوندد.

اخلاق روحانی به فرجام خود میرسد که آن انسان کامل است و در انجام بحث انسان کامل خود را می شناسد و در این شناسایی به توانایی خود می برد. (۱۷)

در باره انسان کامل میا فقیر الله بگو نه ای صوغیا ن بزرگ است یا تحقیقی هر چه گسترد ه تر. نخست در نامهای کون آن را چون نسفی یاد میکند بعدا در صفت و استعداد او می پردازد به صواب برد بگر خواهد بود که از زبان قلم خودش بخوانیم.

صفات دیگر حقیقت انسانیه که هر قوم بران به اصطلاح خاص خود نام نهاده اند بعضی لطیفه الهی گویند بعضی سرو حدت. بعضی سر ربوبیت و از تجلی ذات فایض گشته که آنرا فیض اقدس نامند. و هر صفتی که او را بیشتر تربیت کرده خاصیت آن بیشتر و درو پیدا و اگر صفت عنادی او بسیار تربیت کرده است. او را از آن شخص سبب هدایت است. اگر صفت علم تر تربیت بسیار کرده درین موطن آن شخص سبب افتاده علم گردد. انسان تا قصص از اسمیکه حقیقت او ست واقف نیست. مگر انسان کامل که به آن اسم متحقق شده است. چه متحقق شدن به آن اسم وقتی دست دهد که حقیقت سالک آینه شود تا آن اسم یا اوزم خود بنام تجلی کند و آن مظهر در وی بوجه کمال ظاهر گردد. « ص ۱۴۸ طریق الارشاد.

گو یا از نظر میا فقیر الله انسان کامل بهر صفتی که خود را متصف می سازد در همان صفت میتواند نمونه ای کامل گردد و در آن صفت بهارز کند و مصدر خد مئی شایان و سندیده گردد.

در اینجا انسان کامل با ابعسا دگو نگو نی باید عرض وجود کند عالم باشد رهنما باشد یا تهنیب باشد و بالاخره همه مظاهر انسان در

او به نحوی تجلی کند که با خودجویشی خود شناختن زندگی دیگران شود ، انسان کامل سنا لك حقیقی است و او آینه تمام نمایی است که مظاهر کمال و جمال انسانی در او بتابد .

انسان مظهر و تجلیاتی دارد که اظهار هستی می کند و خود را برون میکشد از آنرو میافقیقیر الله گوید : انسان در سه بجای کمال خود را می یابد چون همه اشیا مظهر ذات صفات و افعال اند از آنرو انسان که جامع این مظاهر است در هر فردی درخشان و تابنده این هر سه بجای بالنده و جوشان می شود .

میا فقیر الله مراتب و تجرلات روحی و باطنی انسان کامل را در جای دیگر بگو نه دیگر یاد میکند آنجا که گوید :

«هر گاه که از اده کرده شد رجوع انسان کامل بعد از مابعد و عالم و دعوت خلق به حق سبحانه و ترکیب کرده شد بسا و صفات بشریت و خصایص انسانیت را بعد از کسور معروفات آن صفات جهت حصول مناسبت میان او و میان عالم و باب افاضه و استعانت در میان او و عالم به آن مناسبت مقروح میگردد و حکمت اجر برای رجوع این صفات بشریت و الحاق آنها بعد از زوال آنها از مکتفین و اختیار مدعوین است تا خبیث از طیب متمیز گردد و مصداق از مکتب جدا شود و حاصل شود ایمان بالعیب بعد از لیس امر و منبر حال به رجوع آن صفات و معنی زوال عین و اثر از انسان کامل بود آنکه ظاهر او دائم بر صفات بشریت است ، میخورد ، میبوید ، میبیند ، خوابد ، و آن زوال باطنی است ، هر دائم بر احکام خود است ، باطن لطیفه نفسی است که آن در حقیقت حقیقت انسانیت است ، آن صفات زریله و حصول اخلاص حقیقه گوید این صفات جمیع شبیه اند به صفات مرئیة و جوهری ازین جهت بعضی به الحاق آنها در مرتب می آید . ص ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - طریق الارصاد»

در این بحث کافی و وافی رهجو می نماید تغییر یافته مسیر اجتناب از درخشندگی که گویا همه عارفان جهت حقیقت استیلا بر این صفات دارند بعضی یافته است .

۱- انسان گاه در هر جنبه مند و پند بعد از رسیدن اجزای روحانی شود چنانکه در طریق الارصاد آمده است که در مرتب الحاق و تموار و مخفی انسانی از وجود نفی شود بر بدور انداخته شود و این گاه در دا زانده کی مضامین ، خود را استوار بسازد .

۲- آنکه که این بعد الحاق عدلی را مراحلی آنرا در مرتب و این گاه در نور معرفت سر انسان که در حقیقت حقیقت استیلا بر این صفات را نیز مکتب ساخته است رابطه خود را در حقیقت و معرفت

۲- در این گما هست که باب افاضه استفاضه باز میگردد و انسان کامل رسالت خود را به اتمام میرساند .

و برای جامعه بشری چراغیست را ه یاب . که امور راست را از نازاست و نا هموار تفریق میسازد و درین هر حله نقش رهبری را به عهده دارد .

۳- انسان کامل در باطن خود که فضایل منقلب را در کانون وجود خود جا داده است و لطیفه انفسی خود را در مقام اعلی و اشد حقیقت انسانی رسانده است . صفات حمیده را در خود منخاق کرده و در اصطلاح عارفان منخلق با خلاق خداشده است .

درین صورت سزاوار است که راه دیگران را برای اخلاق عالی و انسانی که بشر بسیار نیاز مند آنست هموار و انسانی بسیار د و بخصوص در عصریکه رنگ و ریو و دروغ بازار نا هنجار خود را رونق داده است .

عارف کامل گوئی از نگاه میا فقیر الله همان انسان کامل است که نگاه الماس گو نشین می شکافد طبیعت را و انوار خدا را در می بگرد . و باز میا فقیر الله میگردد :

«هر گاه عین انسان عین علم است پس وسعت و احاطه آن بمهر مقدار مرا تب که حاصل کرده باشد وسعت و احاطه ذات انسان بهممان مقدار است پس باید دانست که از ذات خود و احاطه خود غافل نباید بود (ص ۱۱۰ طریق)

در این جا عنصر علم از دید گاه حکما با معلوم و عالم ایجاد پیدا میکنند و هر تب درین بعد نقش فعال و ممتازند را بخود میگرد . در انجام بحث انسان کامل میا فقیر الله . مطالب ارزنده دیگری در برخی صفحات طریق الارشاد یادشده است . گوید :

چون این عنصر خاک مخصوص به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک . اتصال گشته . چه آنچه آن عنصر خاک را میسر شده هیچکس را میسر نشده و در مراتب عروج و جرحها نجه عروج این عنصر ترا بی اعلی از جمیع عناصر است در منازل مهبوط نزول او از هر عناصر است (ص ۲۵۴ طریق الارشاد).

میا فقیر الله در این مطلب عروج اوج کبر بشر را بیان مینماید و هم مهبوط است او را . که گویا انسان از اخص درجه تا اعلی مراتب و عروج سمیر و سفر میکند و در جای دیگر این سمیر را بدین عبارت می آورد .

عالم امر عالم کبیر است . هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر دارند و مراد از عالم صغیر انسان است و عالم کبیر مجموعه کائنات و ترقی قلب ابتدائیه بو حصول سالک است بمقام روح و

ترقی روح و فوق آن مربوط به وصول اوست بمقام فوقانی
بطریق احوال و پرواز بعالم قدسی است. . . طریق ص ۲۱۱
برای تکمیل مقایسه با اندیشمندان زمان دیگر و جامعه دیگر می آیم
به قرن بیستم و نمونه بی می گزینیم.

نظر سارتر درباره انسان کامل:

سارتر از فلاسفه غرب بیشتر بر انسان فلسفه وجودی خوداتکا میکند
و انسان را از چند بعد مشخص ارزیابی میکند و کوی سارتر به بشر
آزادی زیادی را قابل است.

مسلم آنست که در جهان انسان مطرح است و دیگر هیچ. او عقیده
دارد که انسان یک حقیقت کامل است که نگارنده با تعبیری
خوشبینانه حقیقت کامل را در بدل انسان کامل گرفته است و فکر می
کنم یک راه آستی پذیری است و او میگوید اگر ما او را یک حقیقت
ناقص با فرض محال بدانیم مثل هلال است که چند روز دیگر
بدر می شود و به کمال میرسد.

اگر اینطور تعبیر گرای می شود که ماهتابی او بجاست منتهی ما نمی
بینیم و یادار مداری قرار گرفته که نور کامل خود را بچشم ما نمی
رساند و باز که بدر شد بیشتر می تابد.

بعد دیگر یکی برای انسان قابل است آنست که انتخاب انسان
بخودش پیوند میگیرد و همین ماهیت آزادی اوست و این با این جمله اش
ارتباط دارد که انسان موجود آزادی است که جوهر خویش را
خودش میسازد بعد سازندگی در شخصیت یک انسان کامل نقش
برازنده دارد چنانکه میگوید: من آن چیزی هستم که خود من میسازم
آنها میسازم و باز عقیده دارد که انسان مسوول چیزی است که
هست. (۱۸)

پایان مقال :

عرفان و تصوف اسلامی در دامان شریعت اسلام تولد شد. با توبایی
و صدر و سیعی عصاره، و مفا هم لطیف و انسان سازی را که به
بزرگی روح بشر تا نیر تا بنا کی دانست. بر گزید و بر حید و بهم
آورد و بخود مزج کرد این مطالب بر عمق و دلخواه از هر مکشی می
خواهد باشد و از جانبی می بینیم فرهنگ سفر کرده اند و با هم
آمیزش کرده اند و از این آمیزش ها گوهری پندیده بار آمده است
و بارور شده و رشد یافته است.

شکی بدان نیست که صوفیان جستجوگر بوده اند و به سنگ نظر
و بنا بر این تصوف اسلامی از عقاید مانوی و مسیحی و بودا الهی
هندی و یونانی بخصوص افلاطونیان نورنگی دارد چون رسیده
آن نحل که در قرآن کریم از آب به نیکوی بهمن معنی
از هر گل و گاشنی بسوی آرزو خوش گرا می آید
مضمون کرده و شهید برورده است.

در صدر اسلام عدهٔ برقناعت و پرهیز گاری مجلس بودند و آنها را اهل صفا میگفتند :

این عارفان و صوفیان نه تنها در نظر بلکه در عمل خواص و اخلاق عالی را بدست آوردند و عیار و جوا نمرود بودند ، سخاوت پیشه و آزاده و بی ترس و عاشق تر مردم دوست و خیر خواه و ژرف نگر و ده ها صفت دیگر در لابلائی کتب و تاریخ ازین آزادگان و عاشقان و داستانی بچشم میخورد که بزرگواری شانرا میرساند .

تصوف و عرفان که يك سر آن به ناسوت و دیگر آن به لاهوت است همان طور یکه در بعد انسان کامل از دیدگاه شمس گفته شد عرفان همانطور تضرع و تن کاستی دارد دلاوری و نشاط نیز دارد .

تصوف و عرفان بالا ترین حدی بر زبرین جهان و آزادی دارد آن آزادی که بشر تشنه آنست و آنرا بحیث گمشده خود همواره جستجو میکند عارف پشت پابدنیا تا آن حد میزند که آزادی خود را تحقق بخشیده باشد . و از سوی صوفیان با افعال ممتاز خود سر مشق بدیگران شده اند .

وسعت نظر و فراخی سینه شان در گنجایش دانش در حدودی است که از چارچوب قشری گری می بر آیند و در نقش انسان برتر می درخشند . عارفان به تعلیمات عالی و انسانی خود اطمینان روحی بار آورده اند .

همین قوت فکر عرفانی است که مثنوی معنوی در جهان عرفان بوجود آمد و پر است از معانی دقیق و نکات جا نپرور و انسانی ساز .

انسان کامل در این نوشته بگوئی ظاهرا بذکر رفت که انواع خاصی که سر انجام در يك نقطه جمع می شود ، یکبار از دیدگاه وحدتیه کون صغیر هست و آن گاه که رسالت و خلافت خود را در می یابد کون کبیرش با یسدگفت در این مکتب انسان کامل ساخته شده و طور یکه در صفحات قبل یاد کردم که بحیث مجموع تمام تپش و تلاش و تحریک ذهنی عارفان در این بوده است که انسان کامل بوجود بیاید و انسان در سایه بلوغ عقلی خود ، خود را درک میکند و نسبت خود را با جهان میداند در مرحله قرائت میگیرد که مال کارش بانجام میرسد .

از سوی دیگر و حدتیه با یسن نکته بیشتر تکیه میکنند که : انسان کامل است درسه مرحله (در صفحات قبل از اندیشه جیلی بسد کر آمد) «در برتو صفات الهی و انسانی خود میتوانند این تفرقه را از میان بردارد . در این صورت انسان کامل نوعی حلقه اتصال است که از

يك سو اهل ذاتی بر او منتجلی می‌شود و از سوی دیگر صفات الهی در او ظهور میکند . (۱۹)

انگیزه تکامل انسانی که نیروی بزرگ اخلاقی است در انسانهای اندیشمند موجود است ، و از نگاه زوا نشناسی هم هر کس آرزومند است ارزش خود را بردیگری ثابت کند ، و این ثابت پذیری به بلوغ ذهنی و اعمال نیک که تعلق به شخصیت انسانی است تعلق عام و تامی دارد و اگر انسان را هوالایی خود را آگاهانه نمی‌پیماید ارزش خود را نمیتوان تثبیت نمود:

طوریکه از فهرست کتاب طریقی الارشاد ابعاد گوناگون کتاب طریقی میافقییر الله را دریافت گو یا این کتاب بگونه کتاب تعلیمی است که به اولاد جوان و مریدان نوشته و راه پرورش روحانی آنها را باز نموده است .

در بین مشهود وجود قضاوت جهان بینانه میکند و تعبیر گرایبی او در مرتبه قرار میگیرد که وحدت الوجود یهرا از محکومیت بیرون می‌آورد .

به بیروی گذشتگان تمام سیر وسلوک را در محک آیات مبارکه قرآنی عیار می‌سازد تا بر موازین شریعت برابر آید . در طریقی الارشاد از سوی علم تصوف بدکر آمده و از جانبی تصوف عملی که از مکاتب تصوف یاد شد تنها ذکر وسلوک آمده است .

از نظر میافقییر الله سیر انفسی: سیر قرب در قرب است در خود آمدن و کرد دل خود گردید نیست. سیر آفاقی: سلوک در واقع سیر آفاقی است و بعد در بعد است و مطلوب را بیرون از خود پیدا کردن ص ۲۱۳ طریقی

به میافقییر الله اجازت سی و سه طریقی را ارزانی داشته اند و خودش در اخیر کتاب طریقه طریقی را یاد کرده است و میافقییر الله از نگاه تقوی رسوخ بین اقسام این سه نوعیت را احراز کرده است . میافقییر الله چراغ طریقه جامی را در دست دارد بجا بیکه طریقه نقشبند به یاد میشود و خودش درین طریقه بمابلی نشان میدهد هوش دردم نظر در قدم ، خلوت در انجمن ، سفر در وطن ، یاد کرد بازگشت ، نکهت است ، یاد داشت و غیر این همه بنده است .

این معیارها که عمربیک شناخت بزرگی است که سالک طریقه نقشبند به راه همساز میوه عرفانی غیر میسرود هر بگو نه که مخیر الدین غنی در کتاب رشتحات عین الحیات آمده است . عرفان و پرورشی بنده است و سفر در وطن طریقه بنده است . سیر انفسی یاد شده سیر در طبیعت است بی این که از صفات بشری

به صفت فرشته پی در آید و صفات مذمومه را پشت سر گذارد .
فنا و بقا از نگاه میا فقیر الله ابعاد گو نگو نی دارد ، فنا آنکه اخلاق
ذمیه را از خود دور کند و بقا آنست که اخلاق حمیده را در خود پرورش
دهد . (۲۱)

در جای دیگر طریق میا فقیر الله فنا بنده را در حق و بقا را به حق
معرفی میکند . فنا نهایت «سیرالی الله» است که ارباب سلوک در قدم
اول و انجام سیر بسوی خدا را امری بدانند «سیرالی الله» انتقال
از حالتی بحالتی است .

میا فقیر الله در سایه فنا ، بقا را می جوید و در بقا فنا را نفی می
نماید به عقیده او ، «سیر فی اله» بعد از تطهیر لطیفه انسانی تحقق
می پذیرد . (۲۲)

میا فقیر الله از رساله (جوک بشست) نیز برداشتی کرده است در فنا و
دقایق و لطایفی یا دشته است کتاب جوک بشست و محتویات آن
معرفی می شود .

از انبوه کتب دینی ، فلسفی هندوئیسم که اندیشه های انسانی دارد
مانند اینشیدها بگوت گیتا ، مها بارت ، راماین ، پورانها ،
بگوتها یکی جوگ بشست است با تحقیق عمیق تر هر چند نام
مولف اصلی آن که بزبان سانسکرت تالیف شده معلوم
نیست و تاریخ تالیف آن نیز تخمین زده شده است و با اثر برداشتی
محققانه که داکتر تاراچند در مقدمه جوگ بشست دارد به قرن ششم
میلادی که آنرا (ب. ل. آتریا) گفته پیش از شنکر او بعد از کالیداس این کتاب
منظوم بوده در شش باب ترتیب یافته . مطالب جوگ بشست توجه
معنوی که نفس بشر از لحاظ جوهری با حقیقت او لیه یکسانست
و وحدت اشیا گنجانیده شده ، معرفت نفس تو صیه شده که به
آزادی مطلق انسان منجر می شود مسایل فلسفی و دینی بقا و فنا
انحلال جهان ، ترک دنیا آرزوی رهایی و آزادی و پر هیزاز بسا چیزها
آمده است ، تنویر فکری به گونه ایست که آزادی بشر را که شادی
حقیقی و ابدی برایش حاصل می گردد بدست آورد .

این کتاب که قسماً بصورت داستانی در روایت معرفت روحانی
طرد محدودیت و محو شدن فرد در ذات مطلق که نیروانا نامیده شده
است به نظم آورده شد و بشر به موج اندیشه های لطیف خود با وج
میرسد و به تصوف و عرفان وحدت الوجود میهای ما و جود یا حقیقت
رایکی میدانند سازگار است از آنست که میا فقیر الله از این کتاب
برگزیده های دارد و این گزینش او در واقع گستر دگی عرفان اسلامی
را بیانگر است که عارفان ژرف نگر ما از برداشت اندیشه های عمیق
هندویی نیز برخوردار بودند و تصوف و عرفان خود را بار و رتر

بمیان آورده اند. میا فقیر الله از جواک بشست و بر همینم مطالبی گرفته و در اثر آیه نیز از براهمه سخنی چند آورده است.

اولین تر جمه فارسی جو گت بشست را از زبان سانسکرت نظام پانینی بامر جمها نکیرتر جمه کرده و شمهزاده دارا شکوه، پسندش نشد و تر جمه دیگری طوریکه داکتر تارا چند یاد میکند و از قراین معلوم میشود «بابا ولی زام» کرده باشد.

و معلوم می شود که این تر جمه بدست میا فقیر الله و اقران او بوده است، این ذکر نیکوی میا فقیر الله از رساله مذهبی هندوان یعنی جواک بشست دلیل و سعت نظروی و قدردانی از میراث عرفانی اندیشمندان هند بوده است که تا سپیده دم تاریخ انسانی سابقه دارد.

در مجموع کتاب طریق الارشاد که هم شریعت و طریقت و حقیقت را بیان می کند و شکل تعلیمی آن بیان واضحترین است که از هیجان زابه طریق معرفت رهنمون سازد. چون وحدت الشمهودیها جهان را پر توی از نشانه های خدا می بینند و در دل خود جهان را که آینه خداست منعکس می نمایند و در حال استغراق جز خدا چیزی نمی بینند چنانکه میا فقیر الله گوید: تو حید شمه بود شغل دو عین است آن عبارت از چشم ظاهری و باطنی است باید که سالک چشم ببندد و کلشی هالک الا وجهه که عین امر نسبت ذات است در یابد مادام که خطره دیگر در دل نگذارد و چون چشم بکشاید فانما تو لوفهم و جهه الله مطالعه نماید یعنی همان ذات است که در بطن موجود بود و بسا صفات خویش ظاهر و عین پیدا است. ص ۱۰۵ - ۱۰۶ طریق الارشاد

در این صفحه مذکور شرح مسنونهای راجع به وحدت شمه بود تذکر میدهد و عقیده ندارد که در مرتبه و هم مثل سوسو فسطن بیان داده می شود و وجه حق را در اشیا با وحدت خاص تعریف می کند.

در جای دیگر تو حید شمه بودی را و انمود می سازد و خود را ازین روندگان طریقت میداند از زبان خودش بسط میدهد.

و در ذوق این احقر انفقرا این معنی در توحید شمهودی است که در هالک ممکن در حد ذات او دایما است و نسبت به تو حید شمهودی و آن است طریق که محققان در تفسیر در طاهر پس معجز کردد مثل معجز کردید آن کرا است برکات شمه و شمس هر گاه شمس حقیقت شمع که جمع ممکنات محتمل است در آن است که آنست که ما در عین باسد و نه پیدا و ما در طریقت سجانندرا. ص ۱۰۶ شمهودیها و فنی می شود آنکه در این

بر هیز گاری و سیمی منسلک می‌شوند و هوا جس جسمانی بدل عارف نمی ماند .

در مورد وحدت شهود میا فقیر الله در غالب صفحات بعد از آنکه بحث خود را منطقی تر میسازد مطالب آموزنده می آورد .

و اهل تو حید شهود گفتند که تو حید وجود شرط تو حید شهود است چه هر چه آن قایل گفته آن در مرتبه علم الیقین است و آنچه

ارباب شهود گفته اند در مرتبه عین الیقین است . (ص ۱۳۵ طریق)

نظر با اینکه خود میا فقیر الله وحدت شهودی است شکی بدان نداریم که استدلالات زیادی آورده است و مسلم آنست که در یقینیات

عین از علم کرده تر جمیع دارد .

در جای دیگر میگوید : بعضی صوفیه بر توحید شهودی قایل اند باین معنی که سالک راه یقین چون ریاضات سلوک پیش گیرد

بعد از سیر بجای می رسد که غیر او را ، تعالی شما نه نمی بیند

و در بصر بصیرت او غیر حسیق تعالی همه اشیا محو گردند کانهما

الکواکب عند طلوع الشمس ، انوار تجلیات حق تعالی در محسوسات

ظاهره و باطنه در نظر او می آیند در غلبه حال او را مشاهده غیر

حق دست نمی دهد پس اعتقاد می کند که غیر خدا هیچ چیز موجود

نیست . چون غلبه تجلیات بر او بسیار گردد نزد تجلیات همه چیزها

در شهود او کم گردند (ص ۱۵۳ طریق)

در تحول و ساخت ذهنی انسان و معرفت او میا فقیر الله نظر

بخصوص دارد آنجا که گوید : (علم که در دل متمکن گردد مسمی

میگردد به ایمان ، و چون استیلا نماید و سرایت کند بجوارح و آثار او

مسمی میگردند آن آثار با اعمال و چون سرایت نمایند بظاهر و منقاد

حضرت حق گردند نامبرده می شود باسلام و چون جوش کند و موج

زند و بریزد بر باطن انسان و جولان کند نام کرده می شود به

حال (ص ۱۱۷ طریق) این واقعیک حالت عارف است که در عین خودی بیخود

می شود . موقوف ذهنی انسان در حالت های گونه گونه یاد شده است .

میا فقیر الله انتساب خود را به طریق علییه نقشبندیه در مکتوبات

یاد میکند (در انتساب طریق نقشبندیه که منسوب بحضرت بهاء الدین

نقشبندی است . انتساب صحبت فقیر معنیه الی خاتم فص ... ص ۱۸

مکتوبات میا فقیر الله از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۷ مکتوبات سلسله نسب و

نحوه طریق و روش نقشبندیه را تذکر میدهد (۲۴) همین طور در طریق

الارشاد نیز از طریق نقشبندیه از صفحه ۱۹۴ آغاز می یابد بحث

مبسوطی بذکر آورده هر سه از سر چشمه های خود نخست بصورت شعار نبعان نمودند و بعدا کتا به اورسایلی ، بخصوص سازندگان و طریقه آوران آنها تدوین کردند و شکل تعلیمی آنرا موجه ساختند طریقه نقشبندی نیز ازین اصل مستثنی نیست مثلا در کلمات خواجه عبدالخالق غجدوانی که میگوید : که در خلوت راه بند و در صحبت راه گشای در شیخی راه بند و در یاری راه گشای (۲۵)

طریقه نقشبندی به طریقه خواجهگان و (سلسله الذهب) نیز معروف شده و این طریقه در مجموع در خراسان زمین و ماورا النهر بیشتر شایع یافته و از لحاظ وسعت نظر و مشرب جالبیت و جاذبیت خاص بخود گرفته است .

خصوصیات طریقه نقشبندی :

۱- گروه خواجهگان با چشم دیدی هر چه وسیع نظر بمردم داشتند از خانقه نشینی برهیز نمودند و مردم کرا بودند نه مردم گریز چنانچه همین شعار خواجه غجدوانی (در شیخی به بند در یاری گشای) که مویده این مطلب است و در طریق الارشاد مثالهای زیادی قریب بهمین مضمون آمده است میا فقیر الله می نویسد : که خواجه نقشبند (رح) وقتی از سفر حج آمدند از آنها پرسیدند شده چه چیز عجایب دیدند گفتند : دو چیز یکی آنکه بیری زایدیم که در منزل با سناز کعبه حسیسیده سوال دنیا می کرد . دوم شخصی را در راه دیدیم که مال کبیر در دست داشت و به بیع و شرا مشغول بودیم از خدا غافل نبودیم ۲۰۵ طریق

سخنان و اشعاری آورده شده که این عظمی را می رساند
از بر و ن در میان با از از م از در و ن خوار نیست با یازم
بیت خواجه علی زامینی را می آورد
از در و ن سو آشنا و از بر و ن بیکانه و ن
این چنین زیبارو ن که می بود اندر جسمان

روش و مکتب نقشبندی بها سکه است دو رویه بیت روی آن خلق است و روی دیگر حق که وسعت نظر را بر او بیافزاید و واضح است .
وزهد گرای مطلق را که امور زندگی را با دست بگیرد محکوم مینماید . از همین است که طرح این مکتب در تعلیم عتیق دین نهاد شده .

که هر دو بعد جهان پیدا و پنهان را قبول دارد سیر و سلوک ر و نده بر بنیان اصعاد رو حی بشر است که از خاک تا خدا سفر خود را بی پایان میرساند .

۲- طریقه نقشبندی در دو قطب ذهنی که آنرا می توان مکتب عرفانی نامید تجلی کرده گویا پیروان آن در بر داشت های علمی و جهان بینی خود بدان رسیده اند که یکی مکتب وحدت و جود دیگری مکتب وحدت شهود را برگزیده است و وحدت و جود آنها در گرایش های ذهنی خود در موج عاشقانان عرفان پیچیده اند و وحدت شهود آنها در موج عابدان آن . به بنیاد و شخصیت بزرگ این کشوریکی مولانا جامی و دیگری میا فقیر الله که سیصد سال از هم بعد زمانی دارند . یکی در طریقت خود نقشبندی و وحدت و جودی است و دیگری نقشبندی و وحدت شهودی است و میا فقیر الله چراغ و اسب کاروان عرفان نقشبندی و وحدت شهودی را بکف دارد که دنبال کاروان عرفانی جامی با عشق و بانگ هدی براه افتاده است . همین کشور است که غنائی عرفانی خود را در طول سالها حفظ داشته و پاسداران بشکوهی پرو رش داده است .

۳- از جزئیات اذکار و اشتغال مکتب نقشبندی که به گذریم همان « کلمات قدسیه » است که چند تایی آنرا بگفته میافقیقیر الله در طریق الارشادخواجه عبدالخالق غجدانی یاد نموده است .

کلمات قدسیه : قدم سفر در و طین ، خلوت در انجمن ، یاد کرد ، بازگشت ، نگهداشت ، یاد داشت و کلمات هوش در دم ، نظر بر دیگر را که عبارت است از : وقوف زمانی ، وقوف قلبی و وقوف عددی ما نور انداز حضرت خواجسه بهاء الدین نقشبندی .

این کلمات قدسیه شرحی دارد که میافقیقیر الله از صفحه ۲۰۱ طریق بشرح آن آغازیده است ، که تذکر و نقل آن در اینجا تحصیل حاصل مینماید .

در طریقه خواجگان رساله های زیادی نوشته شده که هر یک بیان کافی و وافی دارد رشحات عین الحیات فخر الدین علی صفی از شرح حال خواجگان این طریقه و گفتارشان مالا مال است و بنام عبیدالله احرار بیرو مرشد خود در سال ۸۹۳ ق تالیف کرده است در اثر جامی یکی بنام سر رشته و دیگری را خیر شرح رباعیات خود کلمات قدسیه را شرح نموده است که هر دو رساله در کابل بسال ۱۳۴۳ ش چاپ گردیده است .

موسس این طریقه خواجسه بهاء الدین محمد بن محمد بخاری مشهور به نقشبندی است متوفی سال ۷۹۱ ق که در برتو ارشاد

خواجہ محمد بابا سمانی رسد یافتہ است . و بکفتار جامی اویسی
بوده اند و پرورش خواجہ عبدا لخالق غجد وانی را نیز در -
یافته است . برای معلومات بیشتر نفعات الانس جامی و رشحات
فخر الدین علی چاپ تاشکند بحث خواجہ نقشبند و حبیب السیر جلد
۲ ص ۸۷ چاپ ایران رجوع کنید .

نسخه طریق الار شاد میا فقیر الله جلال آبادی .

این نسخه که بدست شمامیر سد از روی نسخه آر شیف
ملی افغانستان بصورت عکسی و آفسیت چاپ گردید . اگر چه می
توانستیم این کتاب را برای پاکتویسی مجدد به خطاطی بسپاریم
و یا به چاپ حروفی بدهیم (و این کار هم مزایائی می داشت از قبیل
تفکیک فصول پاراگراف ها و جمله ها و...) اما چون خط تحریر نسخه
خطی خواناست و وقت هم ضیق بود بنا برین فعلا آفسیت را ترجیح دادیم
و امید است در چاپ آینده بهبود حاصل شود خط نسخه نسخ و
نستعلیق نوشته شده فصل و وصل آن گاه در متن و گاه در حاشیه آن
نوشته شده است .

نگارنده این سطور ، فهرست آنرا از روی متن و قسما از حاشیه
آن ترتیب نمود ، و در بعضی جاها که شاید کاتب آن سهو کرده و از
جانبی عارفان که خود غرق معنی بوده اند در ابواب و فصول مؤلفات
خود اعتنای ابرام آمیزی نداشته اند ، از انرو در بعضی جا های
لازم دید . فصلی نیز نظر به عنوای آن بران افزودم و بعضی
فصول که مسلما سطری از خود متن بود کاتب یا خود مؤلف آنرا فصل
شناخته بود که بکمال امانت ، اصل آن در فهرست آورده شد .

مقدمه ای بر آن نوشته شد که تا حدی مذاق عرفانی میا فقیر الله
نموده آمد و در بیان کتاب فهرست اعلام و اسماء و عم فهرستی
موضوعی که شامل لغات و اصطلاحات عرفانی کتاب است آورده شد ،
در این فهرست تنها صفحه نشان داده شده و اشعار آن نیز
بانگارش شناخت گویند گان آن در اخیر کتاب آورده شده است .

طریق الارشاد لتکمیل المؤمنین و الاولاد کاتب و تاریخ کتابت
نامعلوم است ۳۸۲ صفحه است و هر صفحه ۲۱ سطر بخط نستعلیق و
نسخ ، کاغذ خوقندی قطع ۲۸ ضرب ۱۵ و نیم سانتی متن

جلد چرمی ضربی دار تحت نمبر ۱۰ ابرآ فید آر شیف ملی است .
نظر به تنگی فرصت دو فهرست یکی فهرست آیات و دو دیگر فهرست
اشعار نیز ذریعه دانشمندان همکار ما آقایان منصوری و ...
بهم آمل لازم دیده شد استاد گرانقدر آقای دکتر روان غفر

زندگی میافقیر الله را در آغاز کتاب بنویسند که از ابعاد مختلف چاپ و نشر کتاب اکمال یابد در اخیر از آقایان دانشمندان نیلاب رحیمی و علومی تشکر میکنم که زحمت چاپ کتاب را در عهده گرفته اند . مایل هروی

مصادر و مدارك

- ۱- طریق الار شاد قلمی مربوط آرشیف ملی
- ۲- سیر العباد الی المعاد حکیم سنایی چاپ کابل بکوشش مایل - هروی صفحه اخیر رسم مار هفت سر .
- ۳- خط سوم داکتر ناصر الدین صاحب الزمانی چاپ تهران ۱۳۵۱ ص ۵۸۰ الی ۶۲۸ .
- ۴- ایضا همان کتاب .
- ۵- نقد النصوص از جا می فصل اول چاپ بمبئی ملک الکتاب ۱۳۰۶ ه ق (چون زبان جا می آینه افکار محی الدین عربی است لهذا فاصله زمانی در نظر گرفته نشده) .
- ۶- ایضا نصوص مقدمه .
- ۷- نقد النصوص مقدمه .
- ۸- نقد النصوص چاپ بمبئی ص ۳۵ شعر از مولانا بلخی .
- ۹- نقد النصوص ص ۴۲ .
- ۱۰- شعر از جا می درص ۴۴ نقد النصوص آمده است چاپ بمبئی .
- ۱۱- رڪ خط سوم صاحب الزمانی از ص ۵۸۰ تا ۶۲۶ .
- ۱۲- رڪ مجموعه رسایل (کتاب الانسان الكامل عزیز الدین نسفی به تصحیح و مقدمه ماریژان موله چاپ تهران انستیتوت ایران و فرانسه ۱۳۵۰ ش ص ۴ .
- ۱۳- الانسان الكامل نسفی ص ۴ تا ۸ .
- ۱۴- ایضا همان کتاب ص ۸ .
- ۱۵- سیر فلسفه در ایران رساله دکتوری محمد اقبال لا هوری ترجمه آرین پور سال ۱۳۵۴ ش .
- ۱۶- همان کتاب ص ۱۱۰ .
- ۱۷- ایضا همان کتاب ص ۱۱۸ .
- ۱۸- مجله هنر شماره اول سال دوم چاپ کابل بقلم شجاع شایگان .
- ۱۹- تاریخ فلسفه در ایران اقبال ص ۱۱۹ ترجمه آرین پور سال ۱۳۵۴ طبع تهران .

- ۲۰- رك رشحات عين الحيات صفي بحث مبسو طی در زمينه دارد . ص ۲۰ چاپ تاشكند مطبعه غلاميه سال ۱۳۲۹ ه ق .
- ۲۱- طريق الار شاد ص ۲۳۵ .
- ۲۲- ايضا طريق الار شاد ص ۱۶۲ .
- ۲۳- (جوك بشست) بكو ششرداكثر تارا چند و داکتر سـ سيد امير حسن عابدي چاپ دانشگاه عليگر ، مقدمه تارا چند .
- ۲۴- مکتوبات ميا فقير الله چاپ پنجاب لاهور ، سنگي بي تاريخ از ص ۱۸ تا ۲۷ .
- ۲۵- سلسله العارفين خطي مربوط کتابخانه آر شيف ملي افغانستان از مولا نا قاضي .

طریق الارشاد

میا فقیر الله ننگر ہاری

فہرست فصول

صفحہ	مقدمہ
۱	فصل اول : تکمیل فرع کمال است
۱	فصل دوم : مرید گرفتار بہ تقاید آبا از رتبہ اعتبار ساقط است
۲	کسب کمال میخواید .
۲	فصل سوم : سلوک طریقہ صوفیہ جہت تکمیل شریعت است .
۳	فصل چہارم : سالک را باید است کہ در علوم دینیہ راسخ القدم باشند
۴	فصل پنجم : معنی العلم حجاب اکبر .
۴	فصل ششم : دعوی محبت بامت تابعیت رسالت میسر است و بی آن کذب و افتراست .
۵	فصل ہفتم : فاروق صادق در میان مبطل و معوق ، تابعیت شریعت است .
۷	فصل ہشتم : محبت عبد مقتضی فناست و محبت خدای پایندہ ، موجب بقاست .
۷	فصل نہم : درجات محبت .
۸	فصل دہم : الاحوال نتایج الاعمال .
۹	فصل یازدہم : بیان حال صوفیہ صالحہ
۹	فصل دوازدہم : العبد هو المتحلی باحکام الشرع و الشقی هو المتحلی عنہا .
	فصل سیزدہم : فی بیان التقوی
	فصل چہار دہم : فی صفات المتقین
	فصل پانزدہم : فی حکمہ الوئی اذا حالف حاد
	فصل شانزدہم : عدم مواخذہ اہل بدر در آخرت

۱۲	فصل ۱۷ : القاضی الذی اقام الحد علی الحلاج ما جورہ و هو معذور
۱۳	فصل ۱۸ : فی بیان اصناف الممکورین
۱۳	فصل ۱۹ : از اعظم مکروخ قتل و علا آنست کہ علمی دهد بغیر عمل ،
۱۴	فصل ۲۰ : خرق عادت بغیر از استقامت مکرو استدراج است
۱۴	فصل ۲۱ : عارف طرفہ العین از مکرو خدا نامون نمی باشد .
۱۵	فصل ۲۲ : الصلاة والسلام افضل خلایق اند
۱۵	فصل ۲۳ : سیر افضل اولیاء است
۱۵	فصل ۲۴ : بعضی اهل اباحت
۱۶	فصل ۲۵ : یقین بہ معنای مرکب است
۱۶	فصل ۲۶ : معنای سقوط تکلیف عبادت از عارف
۱۹	فصل ۲۷ : الصوم کل الطریقه
۱۹	فصل ۲۸ : صوم اهل شریعت و طریقت و حقیقت
۱۹	فصل ۲۹ : بی تقید بہ اہمکام شرع اکبر جالتی حاصل کرد و استدراج است .
۲۰	فصل ۳۰ : طایفہ عنایتیہ و سندیہ و قندہاریہ عزتیہ
۲۰	فصل ۳۱ : صفات مہدی موعود
۲۱	فصل ۳۲ : بعضی سالکان کہ خود را مہدی دریابند
۲۱	فصل ۳۳ : ظهور خوارق عادات و کشف مغیبات دلیل قرب ولایت نیستند مبنی بر ریاضات اند
۲۲	فصل ۳۴ : تجرید توحید بغیر از اتباع شریعت در آخرت فایده نخواهد داد .
۲۳	فصل ۳۵ : احوال کتاب جوک ہشت
۲۴	مراقبہ ہنود
۲۶	مراقبہ براہمہ

صفحہ	
۲۸	فصل ۳۶ : یاران طریقت
۲۹	فصل ۳۷ : علم جمع مخلوقات
۳۴	فصل ۳۸ : پیغمبر ما احمد مجتبیٰ و محمد مصطفیٰ افضل ترین ہمہ ایشانست
۲۸	فصل ۳۹ : مرگ لاحق نہی گردد
۴۴	فصل ۴۰ : انبیا ۴ زندہ اند در قبور
۴۴	فصل ۴۱ : فرض است بر مجتہد
۴۶	فصل ۴۲ : بجهت مخلوق خود را ازین ساختن بجزیکہ در شرع ممنوع است
	فصل ۴۳ : بعضی از فرایض و واجبات
۵۳	فصل ۴۴ : کسیکہ قدر نماز دارد از مردم سوال کردن
(۵۵)	فصل ۴۵ : ذبح بجهت تقرب الی اللہ مجوز است
۵۹	فصل ۴۶ : فی اللقطہ
۶۴	فصل ۴۷ : مراتب امر معروف
۶۵	فصل ۴۸ : امر معروف
۶۹	فصل ۴۹ : احکام اسلام را بجا آوردن
۷۰	فصل ۵۰ : در آداب شروط مشیخت
۷۱	فصل ۵۱ : کامل زمردان خدا شناس
۷۲	فصل ۵۲ : شرط نیست در مشیخت
۷۳	فصل ۵۳ : در آداب صحبت
۷۴	فصل ۵۴ : خرقہ مشایخ
۷۵	فصل ۵۵ : تردد ہند طریق آداب مریدان بہ مشایخ پسہ طریق سنت
۷۸	فصل ۵۶ : در تنساب مشایخ اکبر علیہم و محدثین - تردد است
۷۹	فصل ۵۷ : بحق آنست

صفحہ	
۸۲	فصل ۵۸ : تلقین متعارف
۸۲	فصل ۵۹ : بدعت
۸۲	فصل ۶۰ : جایز نیست اخذ طرق الی اللہ مگر از شیخ کامل
۸۲	فصل ۶۱ : اجازہ بعضی کامل بہ اہل جذبہ
۸۵	فصل ۶۲ : صاحب دولتی کہ نظر او کافی است
۸۵	فصل ۶۳ : آداب مرید
۸۶	فصل ۶۴ : استخارہ
۸۷	فصل ۶۵ : بیعت مرید
۸۹	فصل ۶۶ : در بیان اذکار و اشغال طریقہ علیہ قادریہ
۹۰	فصل ۶۷ : فرق میان ظہور و ارادت رحمانی
۹۲	فصل ۶۸ : علامت جریبان ذکر
۹۲	فصل ۶۹ : علامت ترقی از ناسوت
۹۷	فصل ۷۰ : اقسام قرب
۹۸	فصل ۷۱ : چونکہ سالک بہ نہایت رسد حق را حق بیند و بندہ را بندہ
۱۰۶	فصل ۷۲ : وجود است محسوس نزد ایشان
۱۱۴	فصل ۷۳ : فی بیان المعرفت عند العلماء الصوفیہ
۱۲۲	فصل ۷۴ : اصول لطائف شش گانہ
۱۲۳	فصل ۷۵ : فنا گاہی مستمر باشد
۱۲۷	فصل ۷۶ : زوال عین نزد ایشان شہودیت
۱۲۸	فصل ۷۷ : معنی زوال عین
۱۳۲	فصل ۷۸ : اطلاق وجود بر باری تعالی
۱۳۵	فصل ۷۹ : آن حقیقت کہ صوفیہ از آن تعبیر بہ وجود کردہ اند .
۱۳۶	فصل ۸۰ : ماہیات اشیاء صور معلومات حق اند .

صفحہ	
۱۳۸	فصل ۸۱ : اسماء الہیہ صورت معقولہ اند
۱۴۸	فصل ۸۲ : حقیقت انسانیہ
۱۴۸	وصل تجلی برسہ گونہ است
۱۵۰	فصل ۸۳ : عالم ظل حق است
۱۶۱	فصل ۸۴ : عالم ر ابقای نیست
۱۶۶	وصل سیر الی اللہ (فنا)
۱۶۷	وصل اول درجات فنا در آران تہذیب
	نفس تخلیہ است از رذائل و تخلیہ
	است بفضائل
۱۷۲	فصل ۸۵ : مؤمن محفوظ
۱۸۰	فصل ۸۶ : تصرفان قادریہ
۱۸۱	فصل ۸۷ : در قیام لیل و عمل نهار
۱۹۳	فصل ۸۸ : مستحب است اعتکاف میان ظہر و عصر
۱۹۴	فصل ۸۹ : در اذکار و اشغال طریقہ نقشندہ
۱۹۶	فصل ۹۰ : وقوف عددی
۱۹۸	فصل ۹۱ : بازگشت
۱۹۸	فصل ۹۲ : حضرات عالیہ
۱۹۸	فصل ۹۳ : شغل عدہ شغل است
۱۹۹	فصل ۹۴ : علامات حیران ذکر
۲۰۰	فصل ۹۵ : تحقیق مراقبہ
۲۰۰	فصل ۹۶ : کلمات قدسیہ
۲۰۰	فصل ۹۷ : نسبت نفسانہ بہ روحانہ
۲۰۰	فصل ۹۸ : تفصیل لطائف
۲۰۰	فصل ۹۹ : وضع لطائف
۲۰۰	فصل ۱۰۰ : انواع لطائف
۲۰۰	فصل ۱۰۱ : اذکار نفسندہ اولادہ

۲۱۸	فصل ۱۱۵ : قدم حضرت عیسیٰ ع
۲۱۹	فصل ۱۱۶ : فنا و بقا اخفی
۲۱۹	فصل ۱۱۷ : قدم حضرت محمد صلعم
۲۱۹	فصل ۱۱۸ : تفاضل اقدام
۲۲۲	فصل ۱۱۹ : مبادی تعینات انبیاء
۲۲۲	فصل ۱۲۰ : مبداء تعین خاتم الرسول
۲۲۳	فصل ۱۲۱ : مبداء تعینات اولیاء
۲۲۴	فصل ۱۲۲ : حقایق ممکنات
۲۲۴	فصل ۱۲۳ : شیونات
۲۲۶	فصل ۱۲۴ : سیر الی اللہ و فی اللہ
۲۲۷	فصل ۱۲۵ : تحقیق سیر
۲۲۷	فصل ۱۲۶ : فنا و بقا موهومی اند
۲۲۷	فصل ۱۲۷ : مقدمات فنا کسبی اند
۲۱۳	فصل ۱۰۲ : علامہ استیلاء ذکر
۲۱۴	فصل ۱۰۳ : مراقبت اذکار نقشبندیہ
۲۱۴	فصل ۱۰۴ : احوال قبور
۲۱۵	فصل ۱۰۵ : دایرہ ولایت صغریٰ مقام اہل مناصب است
۲۱۶	فصل ۱۰۶ : فنا و بقا
۲۱۶	فصل ۱۰۷ : فنا قلب و بقاء او
۲۱۷	فصل ۱۰۸ : علامہ فنا و قلب
۲۱۷	فصل ۱۰۹ : قدم حضرت آدم ع
۲۱۷	فصل ۱۱۰ : فنا روح و بقاء آن
۲۱۸	فصل ۱۱۱ : قدم حضرت ابراہیم ع
۲۱۸	فصل ۱۱۲ : فنا سر و بقاء او
۲۱۸	فصل ۱۱۳ : قدم موسیٰ ع
۲۱۸	فصل ۱۱۴ : فنا خفی و بقاء او

صفحہ	
۲۲۸	فصل ۱۲۸ : بقا منزله اقدام است
۲۲۸	فصل ۱۲۹ : علامات فنا و بقا
۲۳۱	فصل ۱۳۰ : فنا استهلاك و جودی نیست
۲۳۲	فصل ۱۳۱ : فرق در میان صفات و شیونات
۲۳۲	فصل ۱۳۲ : فرق میان شیونات و اعتبارات
۲۳۸	فصل ۱۳۳ : زوال عین اثر شهود است
۲۳۸	فصل ۱۳۴ : فرق وجود و عدم و وجود و فنا
۲۳۹	فصل ۱۳۵ : متعلقات اللطائف
۲۴۰	فصل ۱۳۶ : فنا نفس
۲۴۱	فصل ۱۳۷ : فصول علم لدنی
۲۴۲	فصل ۱۳۸ : مبادی تعینات ملائکہ
۲۴۴	فصل ۱۳۹ : تعین حُبی
۲۴۷	فصل ۱۴۰ : معنای تعین نزد ماصدور است نہ تنزل
۲۴۹	فصل ۱۴۱ : فیض اقدس و مقدس
۲۵۲	فصل ۱۴۲ : کمالات نبوت
۲۵۵	فصل ۱۴۳ : کمالات رسالت
۲۵۶	فصل ۱۴۴ : کمالات اولی العزم
۲۵۷	فصل ۱۴۵ : عدد اولو العزم
۲۵۷	فصل ۱۴۶ : فصوص الرسالۃ الحقیقت محمدی
۲۵۸	فصل ۱۴۷ : انسان کامل
۲۵۹	فصل ۱۴۸ : ذکر انسان کامل
۲۵۹	فصل ۱۴۹ : رضا فوق جمیع مقامات است
۲۶۵	فصل ۱۵۰ : دائرہ خلت
۲۶۶	فصل ۱۵۱ : اصل اصل است
۲۶۶	فصل ۱۵۲ : تعدد حجاب و محدود امور عالی
۲۶۶	فصل ۱۵۳ : تدریج مشایخ و تابع

صفحہ	
۲۸۰	فصل ۱۵۴ : ثمرات و علامات لمحقوق بہ حقیقتہ الحقایق
۲۸۱	فصل ۱۵۵ : جمع درجات
۲۸۲	فصل ۱۵۶ : دائرہ محبوبیت خالصہ
۲۸۴	فصل ۱۵۷ : دائرہ حب مطلق
۲۸۴	فصل ۱۵۸ : دائرہ لاتعین
۲۸۸	فصل ۱۵۹ : حقیقت محمدی
۲۹۲	فصل ۱۶۰ : حقیقت محمدی در اطلاق است
۲۹۴	فصل ۱۶۱ : دائرہ حقیقت قرآنی
۲۹۵	فصل ۱۶۲ : مسئلہ قرآن
۲۹۶	فصل ۱۶۳ : تحقیق اجمال و تفصیل
۲۹۶	فصل ۱۶۴ : کشف مقطعات قرآنیہ
۲۹۷	فصل ۱۶۵ : حقیقت نماز
۳۰۰	فصل ۱۶۶ : کمال نماز
۳۰۲	فصل ۱۶۷ : دائرہ ہیبت و نزول در اجزاء ارضی
۳۰۳	فصل ۱۶۸ : ارتکاب مباحات در حق مبتدی
۳۰۳	فصل ۱۶۹ : در بیان توحیدی کہ منتسب
۳۰۳	بہ اکابر نقشبندیہ است
۳۰۷	فصل ۱۷۰ : در بیان اذکار طریقہ نقشبندیہ
۳۱۰	فصل ۱۷۱ : مقامات لطایف
۳۱۳	فصل ۱۷۲ : یاد کرد و یادداشت
۳۱۶	فصل ۱۷۳ : مدرکات
۳۲۴	وصل : درجات نبوت چہار اند
۳۲۶	وصل : ہر مرتبہ ولایت مطلق را ظاہر است
۳۳۹	فصل ۱۷۴ : تصرفات در طریقہ نقشبندیہ
۳۴۱	فصل ۱۷۵ : در بیان طریق تربیت باطن
۳۴۶	فصل ۱۷۶ : در اذکار طریقہ مشایخ چشتیہ

صفحہ	
۲۴۸	فصل ۱۷۷ : مشایخ کرام فرمودہ اندھریکہ ارادہ دخول اربعین دارد
۲۴۹	وصل : برای دریافتن صاحب قبر
۲۵۰	فصل ۱۷۸ : در اذکار طریقه شاذلیہ
۲۵۳	فصل ۱۷۹ : در اذکار طریقه غزالیہ
۲۵۴	فصل ۱۸۰ : وجود عدلی و فضلی
۲۵۴	فصل ۱۸۱ : در اذکار طریقه خلوتیہ
۲۵۴	فصل ۱۸۲ : تحقیق نفس
۲۵۶	فصل ۱۸۳ : اذکار طریقه شطاریہ
۲۶۶	وصل : طریقه توجہ درین طریقه
۲۶۹	وصل : مسبعات عشر
۲۷۲	فصل ۱۸۴ : در اذکار طریقه سہروردیہ
۲۷۸	فصل ۱۸۵ : در اذکار و اشغال طریقه بہائیہ
۲۷۹	فصل ۱۸۶ : در اذکار طریقه کبرویہ
۲۷۹	فصل ۱۸۷ : در اذکار طریقه حاتمییہ
۲۷۹	فصل ۱۸۸ : در اذکار طریقه فردوسیہ
۲۷۹	فصل ۱۸۹ : در اذکار طریقه طیفوریہ
۲۷۹	فصل ۱۹۰ : در طریقه مدینیہ
۲۸۰	فصل ۱۹۱ : در بیان طریقه ہمدانیہ
۲۸۱	فصل ۱۹۲ : در طریقه رفاعیہ
۲۸۲	فصل ۱۹۳ : در طریقه کازرونیہ
۲۸۲	فصل ۱۹۴ : در طریقه محمدیہ

فہرست و ترجمہ آیات مبارکہ قرآن کریم

در طریق الإرشاد

ترتیب

مفتادریس منصورى كوستانز

فہرست و ترجمہ آیات * طریق الارشاد *

شخصات این فہرست الفبائی :

۱- درجائی کہ عبارت آیه شریفہ آمدہ است و اکثر چنین است ، همانسرا باز آوردہ ایم .

۲- درجائی کہ عبارت آیه شریفہ عیناً بیامدہ و اشتہار خانظہ یا نقل در کتابت رخ دادہ است چنین کردیم :

الف: آغاز عبارت را از روی نعت الفبائی مطابق ثبت ہمین نسخہ خطی این کتاب آوردیم تا مراجعہ خوانندہ صورت پذیر شود .

ب : سپس عبارت کامل را از روی قرآن کریم آوردیم .

مثلاً : "أَمَّا زَكَّيَّةٌ فَسَبَّحْتَ الرَّحْمَنَ" در "ف" درج کردیم ، گرچہ در قرآن کریم ، "وَلَقَدْ سَبَّحْتَ" است .

۳- درجائی کہ عبارات دو آیہ شریفہ متعابز ، درین کتاب یکجا ملحوظ شدہ است ہک آیت بنظرمی رسد ، ہر دو آیت را از جاہای آن- در قرآن کریم استخراج کردہ اینجا ہر دو را آوردیم .



أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ .

صفحہ کتاب

(آیہ ۱۲۵ سورہ النحل ۱۱۶)

۲۰ دعوت کن بسوی راہ پروردگارت بحکمت و پند نیکو .

اطيعوا الله .

اطيعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا يحب الكافرين .

(آیہ سورہ آل عمران ۳)

فرمان برید خدا را و رسول او را و اگر روگردانند پس بد رستی خدا

دوست ندارد کافران را !

۶

صفحہ شمار

أَعِدُّوا لِلْكَافِرِينَ . . .
وَأَنْفِقُوا النَّارِ الَّذِي أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ .

(آیہ ۱۳۱ سورہ آل عمران ۳)

۳ . سیرتہد از آتشی کہ ان آتش آمادہ شدہ است۔ سزاوار کافران .

أَعِدَّتْ لِلْمُفْسِدِينَ . . .

وَحَدَّثَ عَرَصًا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَعْد - لِلْمُفْسِدِينَ .

(آیہ ۱۳۸ سورہ آل عمران ۳)

۳۲ . پھینکی کہ کسبیں آن برابر آسمانیا و زمین است۔ مہیا شدہ است۔

برای پڑھیر کاران .

اعنی شرح اللہ صدرہ للاستقام ، و عقی نور من ربہ .

(آیہ ۲۲ سورہ الزمر ۳۹)

۳۳ . آہا پس کسی کہ کندارہ است۔ حد اوند سببہ اثر را برابر استقام .

پس اوج۔ ہر خورد اہر پروردگار .

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ .

(آیہ ۱۰۱-۱۰۲ سورہ القدر ۱۰۰)

۳۴ . آگاہ نامید بحقیقہ در میان حد اہند کہ برسی سراسر ان بیانند و

بہ ایسان اندوہناک گردند .

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ . . .

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ .

(آیہ ۱۰۱-۱۰۲ سورہ القدر ۱۰۰)

۳۵ . آگاہ سار کہ سببہ نسیدان آہماہند ریاضا ان .

اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْأَرْضِ . . .

اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْأَرْضِ .

(آیہ ۱۰۱-۱۰۲ سورہ القدر ۱۰۰)

۳۶ . حد اوند عیر آسمانیا و زمین است۔ مضر عیر .

در آن بیانند جوامع .

صفحه: کتاب	الحمد لله رب العالمين .
	(آیه ۱۰، الفاحه ۱)
۸۹	سایه مرحد ا را پروردگار جهانیان را . الله ولی الدین آسوا بجرهم من الظلمت الی النور .
	(آیه ۲۵۶، سوره البقره ۲)
۱۶۹	خداوند دوست کسانی است که ایمان آورده اند بیرون میکنندشان از تاریکیها بسوی روشنی . الست بربکم . . . واشهد هم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ! (آیه ۱۷۲، سوره الاعراف ۷)
۴۰۵	وگواه گرفت ایشان را بر خود هاشان : آیا نیستیم من پروردگار شما ؟ گفتند : آری ! شاهدی میدهم ! الم تر الی ربك كيف عد الظل . (آیه ۴۵، سوره الفرقان ۲۵)
۱۴۷	آیا ندیدی بسوی پروردگارت چگونه پهن گردانید سایه را ؟ الم نشرح . . . الم نشرح لك صدرك . (آیه ۱، سوره ۹۴)
۲۹۷	آیا گشاده نکردیم برای تو سینه تورا . إن الله عنك عن العالمين . (آیه ۹۷، سوره آل عمران ۳)
۲۴۴	خداوند از عالمیان بی نیاز است . إن الله قد احاط بكل شیء . . . وان الله قد احاط بكل شیء علما . (آیه ۱۲، سوره الطلاق ۲۵)
۱۱۲	میدرستی که خدا همانا احاطه نموده بهر چیز از جهت علم .

صفحہ کتاب	ان اللہ واسع علم .
	(آیہ ۱۱۵ سورہ البقرہ ۲)
۲۵	بدرسی حد اوند واسع و علم است . ان اللہ واسع علم است اما بایمیں اللہ پداخته نوو اندیہم .
	(آیہ ۱۰ سورہ الفتح ۴۸)
۶۸	آنکہ یہ سمجھیں کہ باو ، بتحقیر یہ - سکند یا حد اوند - خدا نوو دست ہاں ایشاں است . ان العوالم الذی عرفن منہ داع ملائککم .
	(آیہ ۸ سورہ جمعہ ۶۲)
۶۶	دماا مرکی کہی کرید اراں ، ہر آئینہ ملائی تند نیہ - شمارا ، ایما کوو بد رکنم العو - ولو کنتم ہی بروج ضنیدہ .
	(آیہ ۲۸ سورہ النساء ۳)
۶۶	ہر کد انا نید ، مرت شمارا در می پاند ، اگر نہ صانید نما در روح ہاں محکم و اسوار . ان العوالم الذی عرفن منہ داع ملائککم .
	(سورہ بقرہ ۲۰)
	(کعب الہلمس) : بدرسی کہ پادشاہاں جون - احرار ہند در رومہ اد عاشق ہاں آرا و میتر اند بر آراں اہر آراں - جو ہر ہند سکند !
۷۰	ان العوالم الذی عرفن منہ داع ملائککم .
	(آیہ ۲۳ سورہ بقرہ ۲۳)
	بدرسی کہ بعد ام نیدہ ان - سکند سراشہ رحم کند ہر روز آراں ، ہر آجہ ہر روز - کلام آراں - ہر روز آراں

ان اولیاءه إلا المتقون، ولكن اکثرهم لا یعلمون .

صفحه کتاب

(آیه ۳۴ سوره الانفال ۸)

نمیستند در دستان خدا مگر پرهیزگاران ، ولیکن بیشترین مردمان اینرا نصیب اندند .

ان اللہ یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلہا و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا
بالعدل . ان اللہ نعماً یعطکم بہ . ان اللہ کان سمیعاً بصیراً .

(آیه ۶۳ سوره النساء ۴)

بدرستی که خدا امر میکند شما را که: برسانید امانات را باهلیش ، و

چون حکم کنید میان مردمان ، حکم کنید بعدالت ودرستی . خدا

نیکو پند میدهد شما را . بدرستی که خدا شنوای بیناست .

انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون .

(آیه ۸۲ سوره القصص ۳۶)

هرآینه ، امر خداوند ، چون چیزی را اراده کند ، وچون چیزی

بگوید " شو ! " پس میشود !

انہ کان رجال من الانس یعودون برجال من الجن ، فزادوہم رفاقاً .

(آیه ۹ سوره الجن ۷۲)

بدرستی که بودند مردانی از انسانیان ، می بردند ب مردانی از جن ،

افزود ایشان را طغیان .

انی جاعلک لئناس اماماً .

(آیه ۱۲۴ سوره البقره ۲)

بدرستی که من گردانیدم ترا امامی برای مردمان .

اولئک یدل اللہ سیئاتہم حسنات .

(آیه ۷۰ سوره الفرقان ۲۵)

آنها که بدل میکند خدا بدیهایشان را بخوبی

او من کان صیفاً فاحییناه ، وجعلنا له نوراً ، یبسی بہ فی الناس

(آیه ۱۲۲ سوره الانعام ۲)

آیا کسی که بود مرده ، بپرزند مگردیم او را ، وگردانیدیم از برای او نوری که

میروند با آن در بین مردمان .

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت
عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين .

(آیه ۷۸ سوره الفاتحه ۱)

ترا می پرستیم ، و از تو یاری میجوئیم ، هدایت کن ما را براه راست ،
راه آنانکه انعام کردی بر ایشان ، نه آنانکه عیب شده و نه راه -

گمراهان .

بسم الله الرحمن الرحيم .

(آیه ۳۰ سوره النمل ۲۷)

بنام خداوند بخشنده مهربان .

تَنْزِيلَ الْمَلَكِ وَالرُّوحِ مَهْبُودًا مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ .

(آیه ۱ سوره القدر ۹۷)

نازل میشوند فرشتگان و روح در آن شب پروردگارتان را

از جهت هر امری .

ثُمَّ نُنزِلُ إِلَيْهِمْ مِنْ سَمَاءٍ أَيْدٍ مِّنْ حَلَقِيمٍ وَعَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ وَمِن نَّمَلِهِمْ . وَلَا تَحَدَّرُ

أَكْثَرُهُمْ شَاكِرِينَ .

(آیه ۱۷ سوره الاعراف ۲۷)

میباریم ایشانرا ، از دلونشان و از عقب نشان و از شرف راست نشان ،

و خواهی یافت بیشترین نشان را سپاسگزاران .

و لك فضل الموتى من ينشأ .

(آیه ۵ سوره العنكبوت ۵)

این فضل خداوند است ، میدهد کسی را که بخواهد خدا را

ریتنا آخرتنا من هذه القرية انبالم اهلها .

(آیه ۷۵ سوره النساء ۱)

پروردگارا ، بیرون بر ما را از این قریه که مسکناست ، اهلش را

یہا و آتیا ماوند تا علی . . . ولا تحزنا یوم النبیہ انکلا یحلف المیمار . صحفہ کتاب

(آیہ ۱۹۱ سورہ آل عمران ۳)

ای ہرورد کارما ! بدہ مارا آنچه وعدہ کرد میی مارا بہ واسعہ -

بہمیراں خود ، ورسوا مکن مارا زورقیامت ، ہرآیہہ توخلاف می کسی وعدہ . . . ۳۶۹

رحال لا تلہیبہم تدارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ .

(آیہ ۳۷ سورہ السورہ ۲۴)

۲۰۴
۳۴۴ مرد ای کھازنمید ارد ایشان را ، تدارت ونہ خرید و فروش ، از د کرد ا .

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى .

(آیہ ۱ الاعلیٰ ۸۷)

۱۹۳ بہاکی مادکن نام ہرورد کارت را کہ ہتر است .

سُبِّحْہِم اَیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَفِیْ اَنْفُسِہِم .

(آیہ ۵۳ سورہ فصلت ۴)

۳۶۲ ہزودی منہماہم ایشان را آیتہای خود ، در آفاق و در خود ہا شان .

سنستد رحیم من حیثلا یعلمون . . .

والذین کذبوا بآیاتنا سنستد رحیم من حیثلا یعلمون .

(آیہ ۱۸۲ سورہ الاعراف ۷)

وَأَنَّا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِنَا مَا رَأَيْتُمْ نَزُولَ آيَاتِنَا فِي السَّمَاوَاتِ

۱۴ ایشان را از آجا کہ خود ندانند !

سماہم می وجوہہم من اثر السجود . . .

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ أَتْرَابًا هُمْ رُكْعَاتُ

سُجْدٍ أَسْتَفْتُونَ مَعًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَمَاہِمِی وَجُوہِهِمِ مِنْ اِثْرِ السُّجُودِ .

(آیہ ۲۹ سورہ الفتح ۴۸)

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَكَذَانِکَمَا وَیْ اَنْد ، سحتگیرانند بآ کامران .

رحیمان اند درہن خود ، ہیتی ایشان را رکوع کنندگان ، سجدہ کنندگان ،

جوہندگان فصل از خدا ای خویش ، و طالبان رضای وی ، در روہای شان .

۱۴۲ نشان سجدہ ہا شان ہمد است .

صفحہ کتاب

صنع الله الذين اتقن كل شيء . . .

وترى الحبال تحسبها اجامده وهي تمر بالسحاب صنع الله الذي اتقن

كل شيء . انه خبير بما تفعلون .

(آیہ ۹۱ سورہ النمل ۲۷)

می بینی کوه ہارا ہنداری آسہارا ساکن ، وآسہا میروند مانند رفتی ابر

صنعت خدا ای است کہ در رست ساخت همچیز را ، او آگاہ است با چہ میکند . ۱۵۷

عَمَّا يَقُولُ . . .

سبحانه وتعالى عما يقولون علواً كبيراً .

(آیہ ۶۶ سورہ الاسراء ۱۷)

۱۵۲ ہا کبرہ است وی سرتراست از اچہ می گویند (شکران) ، با برتری برتر .

۲۶۰

ماذکروا الله . . .

الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبهم .

(آیہ ۹۱ سورہ آل عمران ۳)

۳۴۷

آنانکیاد میکند خدا را ، ایستادہ و نشستہ ، و بے پہلو .

فأذكروني أذ كركم ، وانكروني ولا تكفروني .

(آیہ ۱۴۸ سورہ البقرہ ۲)

۳۰۴

بہ یاد کنید مرا ، نایاد کم ہمارا ، و شکر کنید مرا ، و ناسپاس کنید مرا .

والوالحيوان والنور . . .

ان الله فليوالخسوف والنور .

(آیہ ۹۵ سورہ الاحقاف ۶)

۱۰۴

ہر آنچہ خدا نشاندہ شد او حسد است .

فانظر الى اثار رحمة الله كيف يحيى الارض بعد موتها .

(آیہ ۵۰ سورہ الروم ۳۰)

ہم مگر ، سو اثرہ او رحمت خدا : کہ کیفرتہ میکند زمین را

۲۱۱

بعد از مردن آن !

۲۱۰

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مَعًا يَتْلُوَنَّهُمْ وَحْدَهُ اللَّهُ .

(آیہ ۱۵۰ - سورہ البقرہ ۲)

۱۰۶ . مشرق و مغرب از حد است ! ہر کجا روگردانید ، ہماچاروی حد است .

مقد سبقت کلینا . . .

وَلَعَدَّ سَبَقًا لِّمَنَّا لَعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ .

(آیہ ۱۷۱ - سورہ الصافات ۲۲)

۲۲۰ . ویتحققو کہینسی گرت کلمہ ما مریندگان ماراکہ مرسلان اند .

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ، وَمَا لَا تَبْصِرُونَ .

(آیہ ۳۸-۳۹ - سورہ الحاقہ ۶۹)

۱۴۰ . قسم میخورم بآنچه می بینید از آنچه نمی بینید .

فَمَنْ تَكُنَّ فَاِنَّمَا تَكْتُبُ عَلٰی نَفْسِهِ وَاَوْفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهِ اللّٰهُ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا .

(آیہ ۱۰ - سورہ الفتح ۴۸)

پس ہر کہ مشکتد عہد بیعت را ، پس جز این نیت کہ مشکتد بہ ضرر

نفس خود ، و ہر کہ وفا کند بہ آنچه عہد کردہ بہ آن اللہ را ، پس خواہد

۸۹ . داد اورا مزید بزرگ .

فَنَبِّئْكَ بِمَا نَاثَا حَسَنًا مِّثْلَ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَرَعْبُهَا فِي السَّمَاءِ .

(آیہ ۳۰ - سورہ ابراہیم ۱۴)

پس روئاند نہاتی نیکو مثل کلمہ پاک کہ اصلش ثابت است و شاخہ آن

۸۲ . در آسمان .

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ .

(آیہ ۱ - سورہ ۱۱۴)

۲۴۹ . بگوای محمد! پناہ میبرم بہ پروردگار آدمیان .

صفحہ کتاب

قل ان كنتم تحبون الله . . .

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم والله
عزير رحيم .

(آیہ ۳۰ سورہ آل عمران ۳)

بگو باگرد و دستد ار خداوند هستید ، پیروی مرا کنید ، تا دوستدار
خداوند شمارا ، و بیمارزد گناہان شمارا ، خداوند آمرزنده مہربان
است .

۱۴۷

قل انما انا بشر مثلكم وحي الي انما انزلكم الله واحد .

(آیہ ۱۰ سورہ الکہف ۱۸)

بگو : جز این نیست کہ من آدمی ام مثل شما ، کہ وحی فرستادہ منور
بس ، نیست خدا ای شما مگر خدا ای بگما .

۱۳۰

قل كل من عند الله اما ليهولا انقوم لا يكادون يفقهون حد يننا .

(آیہ ۷۸ سورہ النبا ۴)

بگو : ہمارے خدا است ، ہر چیز است این گروہ را کہ خدا است سحر و
قل یا ایہذا الکافرون .

(آیہ ۱ سورہ الکافرون)

۱۹۳۰۱۹۰۱۰۹
۸۶ و

بگو ای کافران !

قل هو الله احد .

(آیہ ۱ سورہ احزاب ۱)

۱۹۳۰۱۹۰۱۱۲
۸۲ و

بگو : او محمد : است خدا ای بگما !

کنشی ، هانت الآ وحبہ . . .

لا اله الا هو اکنشی : هانت الآ وحبہ .

(آیہ ۱ سورہ العنکبوت ۲۴)

بگما ای بگما او ہمچو ، او بگما مگر وہ او .

کُنْ مِنْ عِنْدِهَا عَائِلًا، وَبِعَى وَحْدَهُ رِيكِدًا وَالْحَلَالِ وَالْأَكْرَامِ . صحفہ کتاب

(آیتہ ۲۷-۲۸ سورہ الرحمٰن ۵۵)

ہرگز کھراحتاً در معررتناست، چہ آیتہ است را چہرورد کار

۱۰۰۲۱۹۶

صاحب حلال و کراہت است .

۳۶۴۰۳۶۳

لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ .

(آیتہ ۳۰ سورہ الاحقاف)

دریابد اورادید مکان، و او در می باید دید مکان را، و است

۱۴۵

باریت بین آگاہ .

لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ .

(آیتہ ۳۷ سورہ الانفال ۸)

۲۶۱

تا خدا جدا سازد، ناپاک را از پاک .

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِلرِّجَالِ مِنْ قُلُوبِهِمْ فِي حَوْفِهِ .

(آیتہ ۴ سورہ الاحزاب ۳۳)

۳

نگردانید خدا، برای هیچ مردی، و دل در در زونش !

... مَالَهُذَ الرَّسُولِ .

وَقَالُوا مَالَهُذَ الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسَسُ فِي الْأَسْوَابِ .

(آیتہ ۷ سورہ الفرقان ۲۵)

گفتند : چگونہستند چنین بہا سرکہ میخورد طعام، و میگردد در

۲۶۱

بازارها !

مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذْ قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ

أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ وَجَّهَ صَلَاتَهُ صِلَاتًا .

(آیتہ ۳۶ سورہ الاحزاب ۳۳)

و نمی باشد بر مرد مؤمن و زن مؤمن را چون جاری سازد خدا و رسول وی امری را

کہ باشد ایشان را اختیاری در امرشان کسی کہ عصیان کند خدا را و بہا سر ،

۸۶

بہ بہ تحقیق کمرہ اند بہ کمرہ شدن آشکار .

صحة کتاب مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أُشْرِكُوا عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمًا يُبَسِّمُونَ .

(آیہ ۲۹ سورہ النحل ۶۸)

محمد رسول خدا و کسان کے باوجود کہ باوجود ان کے گناہوں سے ہنسنا

۲۸۲

و رحمتان اللہ در بیچ خود .

من کان می هدیه اعنی تہو می الا حرة اعنی .

(آیہ ۲۳ سورہ الاحزاب ۱۷)

۲۱۶

ہر کسانند در این دنیا کور و پرورد را آخر - ہر کور است .

من کان مینا فاحیبناہ . . .

اومن کان مینا فاحیبناہ و جعلنا له نوراً یحیی بہ فی انوار کس مثلہ

فی الضلما - لیس حدان مینا کذا لیس لکافرین ما کانو یعمون .

(آیہ ۲۲ سورہ الاحزاب ۱۶)

ایا کسی کسود مردہ ، پس رند ہکریم اورا ، و کور اندہ ہم ابرار او خورد

کہ راہ سرود با آن در بیچ مردمان و جوی کس است کہ در رہنما

است ، سید - بیرون آیدہ از آن ، ہمچون آراستہ شد ابرار -

۱۱۶

کامراں آجہ را کہ میگردند .

من یسمع الرسول بعد اذ اذاع الہ .

(آیہ ۱۰ سورہ الاحزاب ۱۰)

۹۸

ہر کجا داعی رسول را مکتوب ، سنجیدہ اند حد ارا کور .

و اعلم و ما یسمعون .

(آیہ ۱۰ سورہ الاحزاب ۱۰)

۱۱۰

فسم بہ فلم ، و آجہ ترننگان من عید .

حق اقرت الہ من قبل التورید .

و نقد جنمنا الا سنا و یعمم ما جوسر بہ عند من امر الہ بہ و یحیی بہ

(آیہ ۱۱ سورہ الاحزاب ۱۱)

منعمہ آبریدیم احسان را ، ہمیدہ آجہ الہیہ و سیدہ الہیہ او

۳۵۳۱۱۱

و ما یزدیکتم باو ابرار کہ کور .

وَأَتَيْنَاهُ آخِرَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَإِنَّهُ مِنَ الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ .

صفحہ کتاب

(آیہ ۲۷ - سورہ العنکبوت ۲۹)

۲۷۵ . وادیم اجر وی را در دنیا میدرستی که وی در آخرت از نیکی کاراگ -- .

وَأَتَيْتَ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَمِيمًا .

(آیہ ۱۲۵ - سورہ النساء ۴)

۲۶۹

پیروی کرد دین ابراهیم، دین حنیف را .

وَأَسْأَلُكَ عِبَادِي عَنِّي يَا بَنِي قَرِيبٍ، أُجِيبُكَ دَعْوَةَ الدُّعَاءِ إِذْ أَدْعَايَ .

(آیہ ۱۸۳ - سورہ البقرہ ۲)

وچون پرسند ترا بندگام از من، پس من بر تو یکم احادیب میگویم

۳۲۴ . حوائج و دعای دعا کنند مرا چون بخواند مرا و دعا کند به من .

وَأَسْأَلُكَ . . .

وَأَسْأَلُكَ وَأَقْتَرِبُ .

(آیہ ۱۹ - سورہ العنکبوت ۱۹)

۳۰۰

سجدہ کن و نزدیک شو .

(وَأَقْتَرِبُ بِعَیْنٍ مَعْرِضَةٍ) اندر ز اهل جنود است - برای تکبیر

معنی سجدہ بصورت - تفسیر و تفسیر لغتی به " و اقرب "

که اصلاً در قرآن کریم آمده .

وَأَقْتَرِبُكَ مَعَانِدِي يَدْعُو رَبَّهُمْ بِالْقَدِّ أَوْ بِالْعَيْشِ يُرِيدُونَ وَحْدَهُ .

(آیہ ۲۸ - سورہ الکہف ۱۸)

و تشکیفا کرد آن معنی را با آنکه میخوانند پروردگاران را به نامداد

۴۶

و تشکیفا گاه و میخوانند رضای او را .

۴

وَأَعْبُدُ رَبُّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ .

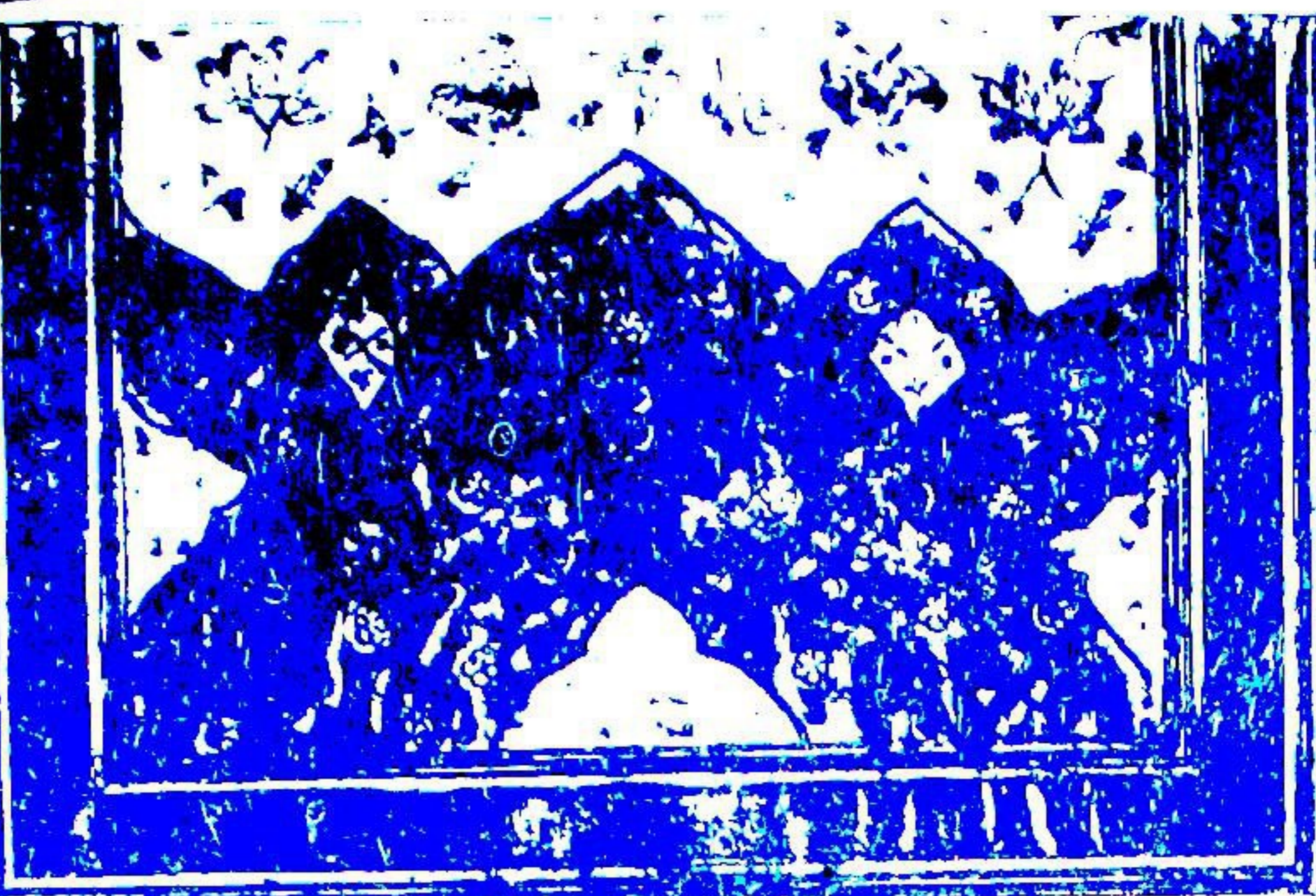
(آیہ ۹۹ - سورہ الحجر ۱۵)

۱۶

پرست سرگن پروردگار خود را تا آنکه یقین برآید ترا یقین (یعنی مرت) .

- واعلموا ان الله يعلم ما في اعينكم فاخذروه .
 سجدہ کتاب
- (آیہ ۲۲۵ سورہ البقرہ ۲)
 ۱۵ بدایہ خدا بداند آنچه در سہاوتهاست ، پس خدا رکبہ
 واللہ بكل شیء محیط . . .
 وللصامی السموات وما فی الارض وكان اللہ کل شیء محیطا .
 (آیہ ۱۲۶ سورہ انعام ۱۲)
 ۱۱۲ مرحد ارادت آنچه در آسمانها است ، و آنچه در زمین است ، و
 باشد خدا بھمہ چیز مرا رسدہ .
 واللہ خلقکم وما تعملون .
 (آیہ ۹۹ سورہ النبا - ۲۷)
 ۹۹ و خدا آمرد شمارا ، و آنچه را کہ عمل میکنید .
 والنصر وضحیہا . . . والنیل از ایشیہا .
 (آیہ ۲ - سورہ النجم ۹۱)
 ۲۵۰۱۹۳ قسم بآسمان و جانشگاه آن . . . قسم بفتوحی مروی ہونند .
 واللہ . . .
 وانہ یقول الحو و هو یسجد و السجیل .
 (آیہ ۲۳ الاحزاب ۲۳)
 ۲۳۶ و خدا میکند راستو او خدا میکند راہ را .
 واما الذین انقض و حوہم . . .
 واما الذین انقض و حوہم سببا لدون .
 (آیہ ۷۰ سورہ الزمر ۷۰)
 ۲۱۰ آنگاہ سجدند روی ہائشان پس باشند در رحم خدا انشان خدا بداند .
 وان حدنا لھم العالین .
 (آیہ ۲۳ - سورہ النبا ۲۳)
 ۲۰۰ و در سنیہ کنکرما انشاء ما یماں !

- وَأَسْمَىٰ إِلَّا سَبَّحَ بِحَمْدِهِ .
- صفحہ کتاب
- (آیہ ۱۷) سورہ الاسراء (۱۷)
- ۲۲۲ ونہمت هیچ چیز مگر کہ تسبیح میکند و سبب میکند اورا .
وَأَنبَأَهُمُ الْمُنُورُونَ .
- (آیہ ۱۷۲) سورہ الصافات (۳۷)
- ۲۲۰ بد رستی کہ ایشان ہر آہینہ آمان اند ہاری شدگان .
وَأَن كَثِيرًا مِّنَ النَّارِ عَرِيسَاتٌ لِّغَافِلِينَ .
- (آیہ ۹۲) سورہ یونس (۱۰)
- بد رستی کہ بسیاری از مردمان ، از آیتہای ، ماہر آہینہ بی خبران اند .
وَأَنبَأَ الْكَبِيرَةَ الْأَعْلَىٰ الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَنْشُؤْنَ إِنْتِهَامَ مَا لَا يَأْتُونَ بِهَا وَتَنبَأُ الْيَمِينُ
راحمون .
- (آیہ ۴۴) سورہ البقرہ (۲)
- بد رستی کہ آن (نماز) دشوار است ، مگر بر خد انصاف ، آنانکہ میدانند
کہ ایشان ملاقی شوند ، اند پروردگار خوب سرا ، و مسووی او بازگشت کنند ، اند ،
و داهدوا بی سبیلہ لعلکم تفلحون .
- (آیہ ۳۹) سورہ العائدہ (۵)
- ۸۸ و جہاد کنید در راہ خدا ، باشد کہ رستگار شوید !
وَخَلَقَ الْجَانَّ مِّن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ .
- (آیہ ۱۵) سورہ الرحمن (۵۵)
- ۱۴۳ و آمیزد جن را از شعلہ ، بیدود آتش .
وَرَبِّكَ يَعْلَمُ . . .
وَأَنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ .
- (آیہ ۶۶) سورہ النحل (۲۸)
- ۸۶ پروردگار سمیہ اند آنچہ را در سینہ ہا پنهان میکنند و آنچہ را آشکار میکنند .



اول رب سراسر الله الرحمن الرحيم و تمم بالخير

الحمد لله بجلاله و بجلاله و الصلوة و السلام الايمان الايمان
 على رسوله محمد وآله و صحبه اجمعين اما ان الحق تعالى جميع ممالك
 ارادات كيش و بر خور و اراد ابو الفاضل غلام محمد و غلام
 محمد بن سراج الدين محمد و رضيع الدين فيض الحق و زين العابد
 و منير الدين و شيخ العارفين مهدينا حفظ الله دين محمد
 و اهل الله و فيض بخش و مير و اميل الحق و عبد الله
 نسير الحق و نور الدين حسن و غياث الدين محمد و مير فرج
 الحق و محمد ظاهر الزراة رافت كامل و عنايت شامل
 كما نالت السامية كامل ساجدة و انوارت زمانه در
 كنف حمايت خود و كما بد استة فايفض اليه و اراد و رحم
 الله عبدا يقول آمينا معلوم محبان عقيدت منش و بر خور دار
 بوده باشد آنگاه تكميل فرج كمال است هر كه كامل نباشد و كير
 چگونه كمال رساند فلذا اجابيز نيست كه فتن مرید مقلد را
 با با خود كه در طريقه آبا كه بر درجه كمال و تكميل بودند سلوك
 نموده باشد و شيب و فرار راه ندیده باشد و فنا و بقا
 حاصل نموده باشد چه نسبت اراده بتعليم و تعلم صحت ميان

فصل في شرح كمال است

می یابد هرگاه تعلیم و تعلم نباشد و بجز در پیرزاده کی و صاحب
 زاده کی تقلید آبا اختیار کنند و چنانچه رسم زمانه است و جای
 نشینی با اتفاق اقربا و عزیزان اختیار نماید نزد اکابر بجوی
 نی خبرند و از درجه اعتبار ساقط است و موافقه قیامت
 این امر خلافت مربوط بود راست نیست منوط بحکمت کمال
 و این بجز تقلید پیرمیشد حقیقی که شیب و فرار راه دین
 باشد و ذوق هر منزل و مقام چشید صورتی که بیت
 رهبری جو که درین با و چه هر سورا بی است نام و در کشته چه دانند
 که کجا باید رفتند در کبریت امر آورده است که یعنی اقطاب
 از حق تعالی سوال کرده که مقام من بود من غنی خود مدبر است
 حق تعالی در استرونی گفت که من نام خلافت بود راست حاکم
 شود بود راست علامه و مال بود و در پیشه است این استخوان بود
 داران بحر و با نخط طایفه و میرا اولی و اولی است که در وقت
 کدالت و رسیده و گذاشتن قضا و حکم چنانچه است و تا بیرون
 نیند و می عزیزان بود و در چه سخن بود و استخوان است
 او را از دست حق اعتبار و انوار است و کلمه است که در
 از انصاف بی آنچه است و در چه سخن بود و تا بیرون
 تا بی عدل و علی را بی آنچه است و در چه سخن بود و تا بیرون
 منان طایفه و در چه سخن بود و تا بیرون
 در حال آن که میان در چه سخن بود و تا بیرون
 و در حال آن که میان در چه سخن بود و تا بیرون

من اگر نقتن تقلید آبا از رتبه
 اعتبار ساقط است کسب کمال
 چنانچه بود

بهنولیت بدست آید سهل الوجوده الفارند عمر فقیر باخر رسیده است
 امیدزندگانی نیت ناقبت بندامت خواهد کشید بیت نیت
 شترای شمع وصل پروانه که انیسعانه تا صبحدم کخوا بدمانند
 هسن اجد اگر سالیها در اطراف و اکناف جهت حصول این نعمت
 کردانی خواهد کرد و در فی الزخار پر ذوق کخوا بند نمود و در خانه
 اگر کسی است یک فایست و در محبت حق تعالی یک بیت
 و یک و باشد حق تعالی آدمی را که آفریده است در سینه او یک
 نه بیا و قال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه
 اشارت کرده بدانه محبت من یکدل و یک و باشی نه انگه دل را
 هزار باره ساری به باره را در پی کاردی آواره بیت ترا و یک
 دل نه او نه کار نه اشارت در آن که روانی هوشی و جو دل
 یک بود می نشاید و باره ز یک است بکنز بی بد و نه باید که
 در علوم و دینی رسوخ قدم حاصل کنی و کتب تفاسیر و احادیث
 و اصول آن و عقاید و فقه و اصول فقه و کتب تصوف مثل غنیة
 الطالبین و احیاء العباد و عوارف المعارف و عقوبات حضرت
 ایشان و خواجہ محمد مصمم و مقدمه فتوحات نجیبه و کتایب
 و غیره رسائل فقیر در مطالعه داشته باشد تا در سنیه و سلوک و
 غلطی نیند و محبت علم و غما را در هر چه که الی شایسته نفس
 بی عمل حاصل نمی کرده حصول عدم خبر بصحبت عام صورت نمی دهد
 آنچه بعضی سو فیه علم شریعت را حسب که میداند و از این علم
 مینمایند از راستی حقیقت معنای آنچه مشایخ فرموده اند که علم حق

فیه
 سالیها با اینست که در علم
 و نیت را نسخ نماید

فنا العلم حجاب الابرار

که العلم حجاب الابرار سر بر زده است چه معنای این کلام علم سالک است
در حال فنا بر فنا خود سالک را چون علم بر فنا خودش بوده باشد آن
فنا اتم نیست چه علم صفت است موصوف می خواهد که آن ذات
سالک است در منصورت علم سالک حجاب الابرار بوده باشد و این فقیه
این رساله را برای تربیت و ترقی ایشان و جمیع مومنان درجه
بعد درجه و مرتبه بعد مرتبه تفسیف نموده تا برین اخذ نمایند و تجاوز
نه و زنده چه سیر و سلوک موافق این رساله مطابق کتاب است
و موجب رسوخ بر قدم محمدی است علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات و باین عقیده اجازت است و سه طریق مشایخ قاری و
قشیری و سهروردی و بهمانیه و کبرویه و فودوسی و طیفوری و
و شطاری و طیفوری بطامیه و رفاعیه و نقشبندی و بهمانیه و
شاذلیه و وفاییه و مدینی و احمدیه و خواطریه و خلوتیه و طابیه
و حاتمیه و غزالیه و اولیویه و زرقویه و راشدیه و کبری و خجولیه
و عهدیه و سهروردیه و علاجیه و شعبیه و صدیقیه و کازرونیه و حمزه
رسیده و ایام فیوضات الهیه و منایات و مقابله حدیث
بر این فقیر از زانی داشته اند الحمد والمثله و بعضی از آن که در این
رساله اکتفا و ذکر نموده شده است که در این رساله بطریق الابرار
تکمیل المؤمنین و الابرار بانه التوفیق و بهیچ وجه التوفیق حاصل
هر که دعوی محبت کند و خواهد این دعویان رسالت از زبان
و چون کان بدست آید بر روی نام است متابعت رسالت و در
و صلوات علیه و آله و سلم و فعل و فعل و خلق و حال و حال

رساله الابرار



بدست مہبت و ظہور صدق این منکات خبر بر نفس با تریزانه شغفا
 اللہ و سلامہ علیہ و علی آلہ اہل یوم النہد و الفتنہ بعد رت فی شمارہ
 اور وہاں فیصلہ مہبت حق جہاں فی جہاں وجود ہوا انھما
 از او امر وہی اتالی خواہد کرد و انھما خواہی توفیق دہند
 متابعت بر روی خواہد نمود با نشو و نہ محبوب محبوب
 شغفہ باشد بکہ بد کہ کہ جانکہ مہبت شغفہ ہوا فی حسنی
 و شغفہ باشد چند ان در حبت حب ہوا و فتنہ و انہماک با تریز
 ہوا کہ جو محبوب ہوا با شغفہ و شغفہ ہوا با تریز
 محی نماید و اشغال امر و لہو و بر روی خود و شغفہ و شغفہ
 شغفہ و اثر اشغال با آن کردگی او اجتناب سے ہوا
 ہوا فی محبت سعادگی آید بر چند اشغالی ہوا فی شغفہ
 صورت اندیشہ بہت طاقتہ العین تہا نام منکات بر صورت
 از او است اہل بہ فیکرہ و پس عنی انک او او و او
 وقت آبی از صلب ہوا فی او چگونه ہوا با تریز
 اشغال او امر و اشغال ہوا فی شغفہ اشغفہ ہوا
 مہبت است کہ در بہت قال و شغفہ شغفہ ہوا
 از قبول و محبت تہا ہوا فی شغفہ ہوا فی شغفہ
 شغفہ و ثابت و حقیقت بہن متابعت ہوا فی شغفہ
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلمہ بر اہل بر یکجا تہا ہوا فی شغفہ
 خد و کتاب است اگر ہوا فی شغفہ ہوا فی شغفہ
 یا شغفہ صورتی ہوا فی شغفہ رسالت منکات وہ جاہد درست

شغفہ
 اشغالی

شغفہ
 اشغالی

است نمی شود و قال صلح اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یؤمننکم احدکم حتی یکون
 راہ تبعاً لہما جنت بہ ہرگز مسلمان نمی شود و چہ در اسلام و حقیقت
 ان نمیرسد و مؤمن با بیان ظاہر سید و باطن آن نمی گردد و یکی از نشا
 خواہش و آرزوست او تاج شود چنان چیز بر آن آید و ہم آن
 نزوئدای جل فی جلالہ ام صدوات اللہ و سورہ علیہ و
 و یک حضرت ذوالجلال و الاضلال اورا و خوبی اورا کہ
 بر نود مہتا بعت حضرت رسالت فرستد و پیرا کہ افضل الصلوات
 بر نبی شاہ
 للالتیبات کہ دانید شد تا عاقل و مطیع امر و نہ نرسد
 بنیاد بر تالیقہ الکریم بعت شریعت عاقل و صبر و اللہ
 بیان
 بسیار با این کہ متصل با قرآن شد پس بگوید و حقوت اعتراف و
 ایم نمدن و فرودنی نمودن و نشیدی
 و صلح اللہ علیہ وآلہ وسلم قبول آید و شرطی سدا و کہ در
 او صفت منحرف گشت و در و کہ از صیغہ انشاء حاصل جان
 یقین از زمین تدریب او متعلق است و در این حال حاصل
 است کہ تا بہین قابل قبل بہ و فرود و است و حقیت
 لیسو الرسول فلان تو لافان عاقل و صبر و اللہ
 اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمایند و در حدیثش جل جلالہ
 میں فرمودہ اورا صلح اللہ علیہ و آلہ وسلم عاقل و صبر و اللہ
 پس اگر بر روی و نوسف عاقل و صبر و اللہ
 لصلح اللہ علیہ وآلہ وسلم عاقل و صبر و اللہ
 اورا کا وین راہ کتب و کتب و کتب و کتب
 و لالتیبات کہ دانید شد تا عاقل و مطیع امر و نہ نرسد

رسول اوصی اللہ علیہ وآلہ وسلم کفرست و لقی در حدیث نفع اصل
ایمان است نہ کمال آن چون اصل ایمان از زمین بد آئین او بنا
عدم متابعت ازینج برکنده شد محبت سعادت منزلت کہ متفرع
بر ایمان است در حق وی کجا صورت بند و دیدار پائی در آمدن
درخت ایمان از جهت عدم متابعت است اما چون در انقیاد و
اثر افضل البشر علیہ من القلوآت اتمها ومن التھیآت اعتمها
رود و بجا آید بہ من عند اللہ ایمان آورد سعادت نفس ایمان
ظاہر شرع اورا حاصل شد و از ورطہ اصل ہلاکت کہ کفرست
و موجب فلاکت است برآمد لیکن متابعت سعادت درجت تمام
در کام او وقتی خواهد شد کہ متابعت صورتی و معنوی قولاً و فعلاً
و خلقاً و عملاً و عقیدہ و طوئیہ صورت بندد و درین ہنگام رتبہ
عجوبیت کہ کریمہ ^{ضمیر و نسبت} اللہ مفرح آن منزلت است کہ منوط و مربوط
بمتابعت کاملہ بود صورت میگیرد و محبت ذات حضرت الہی
در حق وی در کار میگیرد و خلعت عجوبیت چون متبوع اورای
نوازند محبت عبد مقتضی فنا است و محبت ذات موجب بقا و
اجتناب است از فنا اللہ سبحانہ ہذہ المرتبۃ العلیا والدرجۃ الاشی
دوست داشتن ^{بلدتر} بندہ و کریمہ و بر تو پوشیدہ نرود و محبت بندہ را بر خدا متعالی درجا
محبت او در شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت محبت مذکور
در ہر مرتبہ از مراتب شریعت مربوط و منوط بمتابعت آن حالت
منزلت است صلوات اللہ و سلامہ علیہ وآلہ این محبت را در ہر درجہ
از درجات مذکور است کمال و نقصان است کمال بر رفع حجب و نقصان

فصل محبت عبد تعلق فنا است
و محبت خدا فی باب بندہ موجب
فنا است
درجات محبت

واقصان بکثرت آن و رفع حجب بمقتابت رسالت مرتبت است
 و کمال تا آخر درجات غیر از متابعت صورت نمی گیرد متابعت
 در اول و پس در حق مبتدی تکلف است و در آخر منزلت در حق
 مستقیم بی تکلف است ^{نوبت} او را و تعالی در شریعت عاصی
 الصلوات و التحیات متابعت رسالت مرتبت است علیه
 افضل الصلوات و اکمل التحیات در اتیان فرایض و اجاب
 دسین و مستجابات و نوافل خیر است و امثال او امر و اجتناب
 از نواهی و رشا و موافقت بقضا و قدر و اگر در ارتکاب معاصی
 اوشد و از شبهات رو بپوشد و در اتیان فرایض و امثال
 او امرتها و فی و رز دلایل تقصیر بود که در محبت است و در مرتبت
 عدم متابعت ظاهر گشته به چند در متابعت سست تر در ربط
 محبت و رتبه مودت و وتر و کشفودان در طریقت بروی که
 به احوال نتایج اعمال اند می و جود اعمال صالحه مامور و فرایض
 می محبت و کمال فرورفته در ورطه وبال است چه متابعت
 آنحضرت رسالت مرتبت صلوات علیه و آله و سلم در جمیع
 احکام و ماجای به من عن الدنا مورا و تعالی است و نامور
 محبوب محبوب است ایس مکذبا و این باب عدم متابعت
 آمد نعم ما قانت المراجعة العذوة رحمة الله تعالى شعرت ان
 له وانت الطوبى حبه: هذا المعنى من الفعال بالفتح ان فان
 حجاب دعا قال المنة: ان المحب لمن يحب ^{از کارها} و
 فهدى الزمان كثير فمن ما هي المحبة و التوحيد و توفى كثر من

فاشهد ان لا اله الا الله
 محمد بن عبد الله
 رسول الله
 و لا نبي الا هو
 و لا اله الا هو
 و لا نبي الا هو

يدعون الحال ومع هذا يصدر منهم المحال كل المحال وكيف لا
 لأن الدهر ما ترك في زماننا بدا من شراب المحبته وثار بالاشياء
 قليلاً وهي البقية التي بها بقا حيوه العارفين المستورين عن
 اعين الاغيار و باقيها ان كنتم واختفى عن البصائر والابصار
 حتى كما وخفاء، بالانفصاف من صارت بحيث لا يشعر بها وبال
 ختفها ايضا نعم ما قال المحقق المدقق قدوه عرفاء العالمين و
 رئيس اكابر الكاشفين ابو حفص عمر بن علي السفري المروزي
 الفارس المصري قدس الله سره العزيز و لم يبق منها الدهر غير
 حشاشته كان خفاء ما في صدره والشيء كتم فلم يبق منها بين
 ابي الناس في هذا الزمان في الحقيقة الا اسم و رسم فظهر
 الناقصون في صورت الكاطين والمبعدون في شان المتقرب
 وذلك لان النبوة قد انختمت والاولياء قد اختفوا قال
 العارف المذكور رحمه الله تعالى شو ومن بين احشاش الدنيا
 تصاعدت، ولم يبق منها في الحقيقة الا اسم، ونعم ما قال
 العارف الجامي قدس الله سره السامی حرليان با دها خورده
 رفتند، تهی خمناها كمر ذند و رفتند، نمي بسيم درين ايام نيا
 كه باشد بر كفش زآن با ده جامي، فاحترزتم احترز من مشايخ
 زماننا واستخر من التدرج بل مجده ان الله هو الهادي الي سبيل
 الرشاد والمبلغ الي طريق السداد وعصنا الله من جميع ما كره
 وطائفة مفتونه از متصوفه اعتقاد دارند كه وصول از راه
 شريعت محال است كل المحال ونمي دانند حرام را از حلال و نه

حشاشته لقبه روح را
 گویند

حشاشندون و فتح كاه احش
 جمع و ياد آن هم شراب زمان
 جمع و ياد

بيان حال صوفيه ضاله

و نه جائز را از فاسد و کحمان فاسد دارند که احکامی که تداول
 میکند آنها را اهل علم شریعت که مشروع دانسته شده است
 برای عوام الناس و لکن شریعت آنست که برانیم و نه نماز می گذارند
 و نه روزه دارند بجای صلوة حضور گرفتند و بجای صوم کس
 از ماسونی اتد و مخالفت نموده اند در اوضاع شریعت عزرا
 بر نمیدارند سر با خود را و نمی نگرند آن اوضاع را و تهاون دارند
 با مورا موره و منہیہ شرعیہ نیست این طائفه از اولیاء اللہ است
 و نزدیک است که تهاون ایشان در امور تذکره کفر باشد
 پس هر که اراده سلوک بحضرت ملک سلوک دارد پس گو
 که بیا موز و علم شریعت را از اهل آن و سلوک نماید در
 ظاہر و باطن خود بر مقتضای شریعت و نیکنیت است که او
 توفیق محبوبات صاحب شریعت داده باشد و بدخت است
 که مبتلا شده باشد بمغضوبات صاحب شریعت و ولی است
 که نجات تقوی متعلی باشد حق تعالی جل شانہ و غزیر بانه میفرماید
 ان اولیاءہ الا المتقون و نیز حق جل مجدہ فرموده ان
 اولیاء اللہ لا خوف علیہم و لا هم یخزنون الذین امنوا و ہذا
 یقون و درین باب آیات ترمیم بسیار وارد اند و حضرت
 رسول اکرم علیہ افضل الصلوات و السلام الخیر است و او
 ان اولیائی الا المتقون ایضا و اما حشمتا و آواست
 نیز درین باب بسیار آیت و احادیث درین باب
 و انما اکثر ان در طلب الاشیاء و کرم و انوار

این حدیث در تفسیر
 شریعت است

ف
فی بیان التقوی ۱۲

فی صفات المتقین

دید و تقوی عبارت از اتقان محبوبات شرعیست خالص بر
رضای خالق موجودات و اجتناب از مبغوضات جهت خوف
از عالم حقیقات پس ایشانند عابدان و عابدان و راکعان و
ساجدان و آمران مبعوض و ناهیان اند منکر و نفاق
مذو و حضرت حق و اجتناب کنندگان و نیکوکاران و در نماز
خود خاشعان و از لغو مؤذنان و فرجهائی خود را نگه دارند که
از حرام و امانات و عهد خود را رعایت کنندگان و از عذاب
خدا ترسندگان و مبدهند آنچه داده شده اند و دلها بی بین
و چیل و در خیرات سرعت کنندگان و ایشان بندگان خدا
می روند بر روی زمین آهسته و سبک و چون مخاطب نمایند
ایشان را جا بجا میگویند سلاما و شب میگذرانند برائی خدا
بسجده و قیام دست گرفته نمی کنند و شایه بی بزور نمیدهند و کرام
میکند رند بلغو و چون بپند داده شود آیات حق تعالی نمی فهمند
بر آن گرو و کنگ و ناهینا یعنی پند پذیر سبک دند پس مصادق
آن است که دوست دور مولا خود را و آنچه مولا او دوست
دارد و مکروه دارد آنچه حق تعالی بدین ماضی نیست و تابع مامور
و تارک منہیات او باشد در آنحال که غایب و خاشع در روی
گرداننده باشد از ماسوای حق جل و علا و کج که انجمن نشاء
پس او مفتون و مغبون است و وی آنست که نزد خدای تعالی
ولی باشد ولی نیست آنکه مردم او را ولی دانند پس این مفتونان
اولیاء شیطان اند الا ان اولیاء الشیطان هم الا خسرون در کبر

در کبریت احمد از فتوحات مکیه شیخ محی الدین ابن العربی آورده
بدانکه میزان شرع و فروع و زمره این است که بدست امامان
از شریعت پس هرگاه که ولی از میزان شرع نماند که خارج کرده باه
اعتل تکلیف آنها میکنند برای آنرا پس ارسال بر او غالب کرده
مسلمه اشته می شود او را حال او مانده ای که معارض نفس و انماح
نباشد اگر مخالف طایق فیه باشد انکار نمی نمایند بعد از آنکه اگر
تظلم و باهری نماید که موجب آن در ظاهر شرع حد باشد بر پا کرده و
بروی حدود ولایت ازین و نگاه میداد او را از اقامت
حد احتمال آنکه مانند اهل بدر باشد چه و اعده از اهل بدر
دار آخرت سابق است و آنکه او را الفتنه شده و در میزانت
یاد روایات بکن آنچه می نماید تحقیق جسد شده است
ترا اتفاقاً می کند که این فعل گناه است ازین جهت گفت
بخشیده شده است ترا و نه گفت که سزا شد و است
ده و سپس معلوم شد آن قانع که بر این شخص سزا
داشته تا چه رسد و این ائینه واقعه تلخیص است و این
ذکر و ایضا در کبریت احمد است که انسان در وقت غیبت
نظر شرع از رسم مال نمایی نباشد اما بطنی محض باشد و آن مال
تجدیداً حیدر زمانه ای مال و فعل و این سواد با طیب
احتمال نمین است مثل باطنیه در عدول انسان از اشیاء
اراده و ارادگان و چه نمودی بنام خود و در این
پس آن نامه و دست نامه چون و باطل می شناسد

بهر سو اخذ اهل بدر
گفته است تا چه رسد

در کبریت احمد از فتوحات مکیه شیخ محی الدین ابن العربی آورده
بدانکه میزان شرع و فروع و زمره این است که بدست امامان
از شریعت پس هرگاه که ولی از میزان شرع نماند که خارج کرده باه
اعتل تکلیف آنها میکنند برای آنرا پس ارسال بر او غالب کرده
مسلمه اشته می شود او را حال او مانده ای که معارض نفس و انماح
نباشد اگر مخالف طایق فیه باشد انکار نمی نمایند بعد از آنکه اگر
تظلم و باهری نماید که موجب آن در ظاهر شرع حد باشد بر پا کرده و
بروی حدود ولایت ازین و نگاه میداد او را از اقامت
حد احتمال آنکه مانند اهل بدر باشد چه و اعده از اهل بدر
دار آخرت سابق است و آنکه او را الفتنه شده و در میزانت
یاد روایات بکن آنچه می نماید تحقیق جسد شده است
ترا اتفاقاً می کند که این فعل گناه است ازین جهت گفت
بخشیده شده است ترا و نه گفت که سزا شد و است
ده و سپس معلوم شد آن قانع که بر این شخص سزا
داشته تا چه رسد و این ائینه واقعه تلخیص است و این
ذکر و ایضا در کبریت احمد است که انسان در وقت غیبت
نظر شرع از رسم مال نمایی نباشد اما بطنی محض باشد و آن مال
تجدیداً حیدر زمانه ای مال و فعل و این سواد با طیب
احتمال نمین است مثل باطنیه در عدول انسان از اشیاء
اراده و ارادگان و چه نمودی بنام خود و در این
پس آن نامه و دست نامه چون و باطل می شناسد

متوغل بحیثیتی که مؤدی بتجسیم و تشبیه باشد بر حد عقل خود
 پس این نیزند موم است شرعاً و یا جاری باشد با شرع هر
 جا که شارع رفته می رود و هر جا که استاده شده است بایند
 پس این حالت متوسط است و باین صحت یافت محبت حق
 سبحانه در قول او تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
 یحببکم الله و اذین الله و اذین الله و اذین الله و اذین الله
 اولیا و اذین الله و اذین الله و اذین الله و اذین الله
 بصفاوت اوقات و می پندارند که ما اهل ولایت حق ایم
 پس این از جانب حق در حق ایشان استدراج است بعد
 حق سبحانه ایشانرا همچنان نمی گذارند بلکه رو میکنند ایشانرا
 بحقایق معلومه خود و بسیار بار مزین می سازد و لباس عز و جاه
 و ریاست و منزلت نزد مردم تا که مغترمی شوند به ثنا
 و محبت مردم می پندارند که ما از اهل فضل حق ایم و
 این نیز در حق ایشان استدراج است بعد نمیکند ارو
 حقیبانه ایشان را و عز و جاه حتی که رو کنند ایشان را
 بحقایق معلومه خود و بسیار بار مزین می سازد ایشانرا با لوا
 علوم و فصاحت لسان و الفتاح خواطر با انواع لطایف
 حکمت پس مغتر میگردند بحسن بلاغت و کمال فهم خود و می
 پندارند که ما محیطیم بهر حقیقت از روی علم پس این در
 حق ایشان از جناب حقیبانه استدراج است و از اعظم
 مگر حق به بنده آنست که او را علی و غیر عمل با عمل بغیر خلاص

نخبه بیان اصناف المکورین و
 استدراج

نیکو فکر اخفی فی بعض
 و الاستدراج اقل
 المکر و بعضی لکنها لکن
 و المکر لایل النفاق و الاستدراج
 لایل الایمان بالایمان
 و الذکر و حقیقت و السهل الوقت

و از اعظم مگر حق مد و علالت
 در علم و غیر عمل ۱۲۵

اخلاص و در آن پس چون ببینی این را از نفس خود با
 عالم شنوی بان از غیر خود پس بدانکه متصف بان محکوم است
 فافهم و نمیکند از حق بجهان ایشان را در آن حالت تا که کند
 ایشانرا ببقایق معلومه خود و بسیار بارترین میگرداند بکمال
 نعمت و غرق میسازد ایشان را در انواع نعم پس مغفرتی
 کردند بحسن تجل و طیب عیش خود و فی بینا از آنکه مایه خجسته
 ثابت ایم و قال اللہ تعالیٰ مستند در چه زمین است که آید
 پس کسی که او را خرق عادت نشود از استقامت پس
 آن مکر و استدراج است و بسیار از روندگانند بر زمین و زمین
 آنها را لعنت میکند و بسیار از مساجدان اند بر آن و آن میگوید
 نمی که آنها را و بسیار ناکند گانند که و غای آنها را
 متجاهر نمیکرد و نه خاطر آنها از محل خود و بسیار اندازد
 و حبیبان در بیخ و کنایس و بسیار اندازد و سخنانش از
 رسان بجنوت الکلمه و وقوت الکلمه آنها را و در وقت
 العین از مکر خدا اما همان نمی باشد و لایا من من یستغنی
 الا بقوله انی استغنی و غای می باشد کسانیکه می شنوند
 ندا حق را پس بوجع میکند از آن حق و نتیجه پس
 از سماع حق بشود و ما سوا می حق پس بوجع میکند
 نمی از سماع ندا حق و چون ندا شود در آن وقت
 حق میشوند پس که او شده و دیگران نیز در آن وقت
 و بعد از آن ثابت و آن این جهت است

اینها را در حدیث
 آمده است

اینها را در حدیث
 آمده است

در دوار دنیا تا که بدوام کشیده است ز روی رنگهای ایشان و
 فوایدان یافته اند نفوس ایشان و در پشت خاک کرده اند
 عقول ایشان و بریدند دلها می ایشان و پراکنده شدند
 مرادات ایشان و گم گشته اند از راهین غایق از محاسبات
 مردم با ایشان و اناس پذیرا پس غافلون پس اجابت
 بر خداوند عقل و معرفت این که ندر کند از پرو و وفار شود
 و گفته است حضرت حق جل شانہ و اعلموا ان الله بعد ما
 فی انفسکم فاخذ روه تنبشیریف به تحقیق معلوم کرد دیده است
 که خداست انبیا علیهم الصلوات والتسلیات افضل محبت
 اند از روی درجه و مقام هیچ احدی را از ائم درجه ایشان حال
 نیست انبیا در درجه کاملین از ائم ابتدا در درجه انبیا اگر است
 سیر افضل اولیا امت زیر قدم انبیا است با وجود عو
 در درجه ایشان عبادات و اوامر و نواهی از ایشان ساقط
 نشده اند و همچنین از اولیا کرام و اعدای بمقامی نرسیده
 که ساقط شده باشد از وی امر و نهی پس بنده مادامی که قائل
 و بالغ باشد نمی رسد بمقامی که ساقط شود از وی امر و نهی و
 بعضی اهل اباحت باین رفته اند که بنده چون برسد بغایت
 محبت و دل او از صدرا غفلت صفا یابد و اختیار نماید ایما
 بر کفر ساقط می شود از وی امر و نهی و داخل نمی گردد اند اند
 تعالی او را در دوزخ بارتکاب کبایر و بعضی از ایشان باین
 اند که ساقط می شود از ایشان عبادات ظاهریه و میگردد

من فی الصلوٰۃ والسلام
 افضل خلائق اند

سیر افضل اولیا است
 زیر قدم انبیا است

و بعضی اهل اباحت است

و میگردد و عباد است او فکر دشمنی است از الهه و این کفر و
از ندقه و ضلالت و جهالت است و علم نه الا سلام گفته که فترا و

تیه است از سر که فرود آمد آن ایچ بود و در حدیث آمده است
عبد زکات است که در حدیث آمده است

تا که بیایند از امور خالصه و در حدیث آمده است
اجماع دارند که در حدیث آمده است

عبد الزمان که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است

او نیز در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است

تا که عبد است که در حدیث آمده است
تا که عبد است که در حدیث آمده است

جدا از بد و المعبود و مجبور است
تا که عبد است که در حدیث آمده است

و با الهه الا الهه است که در حدیث آمده است
تا که عبد است که در حدیث آمده است

تا که عبد است که در حدیث آمده است
تا که عبد است که در حدیث آمده است

تا که عبد است که در حدیث آمده است
تا که عبد است که در حدیث آمده است

تا که عبد است که در حدیث آمده است
تا که عبد است که در حدیث آمده است

تا که عبد است که در حدیث آمده است
تا که عبد است که در حدیث آمده است

بمعنی مشقت و عارف عبادت میکند پروردگار خود را بلا کلفت و
 مشقت بلکه لذت میگیرد بعبادات و شرح صدر او بطاعات
 حاصل میشود شوق و نشاط او بر یاد است عبادت و طاعت
 و طول قیام و قرائت و نحو ذلک از جهت علی بر آنکه اینهم
 ابواب سعادت اند و از اینها بعضی مشایخ فرموده اند که دنیا
 افضل است از آخرت زیرا که دنیا دار خدمت است
 و آخرت دار نعمت و مقام خدمت بهتر است از منزلت نعمت
 و از حضرت علی اکرم الله وجهه و اکرم متوادمی آرنده فرمود
 است اگر من مزیر گردانیده شوم در اختیار نمودن مسجد حنبت
 هر آینه اختیار نمایم مسجد را زیرا که مسجد حق خدای است و جنت
 حق نفس است و از اینها بعضی اولیا طویل بقادر دنیا بر دنیا
 اختیار نموده اند با وجود که بقادر در آخرت است
 فافهم و افکار از نماز و روزه کفر است و همچنین شرک عبادت
 استحقاقاً کفر است هر چند که فی کتب الفقه و نماز و روزه را
 که موجب قرب حضرت حق تعالی اند چون سالک ترک نماید
 و فرایض را ضایع کند پس وصول او بحق از کدام راه خواهد
 شد حدیث قدسی آورده و چنانچه تقریب الی عبدی بنی
 احب الی ما افترضت علیه ولا یرال عبدی یقرب الی با
 لنوافل منی احبته فانرا احبته کنت سمعه و بهر حال حدیث
 و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حق نماز میفرمودند
 قُرَّةَ عَیْنٍ فِی الصَّلَاةِ بِعَیْنِ رُوشْنای چشم من در حالت نماز

در حالت نماز است و آنکه حضرت سیدنا الاعظم علیه الصلوة
والسلام فرموده اند لی مع الله وقت لا یسع فیہ ملک
مقرب ولا نبی مرسل یعنی ما با خدا ایستای در کمال حضور
وقت است که کنجانی ندارد و با ما در آن وقت ملک مقرب
و مراد از آن چیز نیل مهت و نه نبی و مرسل بود از آن نظر
مبارک اوست صلوات الله علیه و سلم یعنی کمال او باقیست
نماز تمام نموده اند و وقت نماز را داده داشته اند و شمار
نیست که در نماز بعدی حضور حاصل میشود که شعور بر نفس
نماند و عبادت بطریق عادت بر وجود جاری می شود و
قرآنی که در شان فیما نماز وارد اند و نفس اند در آن
محمول بر نظیر اند النصوص محمل علی نفس و معنی زکات
انارات لطیفه اند که مشایخ را مباد و عمل برقی و کمال
نی عمل نمانند چنانکه در نماز حقیر تو می و التذاتی لطیفه
در نماز قلب که عبارت از فناء است در حق تعالی میسر
که استعمال جوارح دل را از غایت مغفیل نمکند و به تکرار
و چون با این صفت فناء علی موصول و جلیه صفت
رسیده باشد و در رسوم حق تعالی فرموده است یا ایها
کاتب علیکم الصلوات لعلکم تتقون و التذاتی لطیفه
تعالی صلوات الله علیه و سلم از جنبه سبیل است و
نی در الصوم لیه اما اجتناب به و افشاء و نه این است
تذمت بود و در باب عبادت و عبادت

قال الشيخ رحمه الله
كل الطريقة فاهية

صوم اهل شريعة و طریقت
و حقیقت برقی

صوم اهل شريعة و طریقت
و حقیقت برقی

حق تعالی فرموده انا اجزی و حضرت جنید رعمته الله علیه گفته
که الصوم نصف الطریقة تقریر گوید که حقیقت روزه اساک است
و کل طریقت درین مضمون است در روز دوشنبه و اساک
نمودن شایسته بمقامات عالیه اشارت فرموده و در حالت
نموده است تا از صورت بچرخد راه برنده از راه قیام
بصورت بر معنی قیام نمایند صوم اهل شریعت عبارتست
از نگه داشتن شکم و فرج از رخصت، شهوت تقوی الی الله با تمسک
او و تعالی بآن صوم در ایام رمضان و اوقات نذر و مانند
آن از روز و واجب و غیر آن و صوم اهل طریقت مع ذلک
نکبدها شستن شکم و فرج است بلکه جمیع جوارح از سمع و بصر و زبان
و دست و پائی از تصرف در کماهی از کما جان و صوم اهل
حقیقت مع ذلک نکبدها شستن دل است از بزم و شیبه و افکار و بوی
و صوم اهل حق که خلاصه خاصه الفاسد اند اساک است است از
جمیع ماسوی الله تعالی و از بیخ و اندیشه با شکی که جانب باشد که ظاهر
فرا بصر را که با تیان آن ماسور است و موجب ترقی درجات
اند ترک و هر وسیله باشد راست آن دید آن اخذ نماید پسنداند
که طریقت غیر اشغال غرض است میان اهل نمیکرد و در بی نقد با حکام
شرفیه اگر حالتی حاصل کرد آن از طلا اسعد راج است و طریقت
بزرگمندان است که طریقت غرض است از طریقت است که گفته بود که طریقت
ایست غرض است را مقدمه اگر سکون باشد طریقت از غرض است
غیبت بیرون تا کسی که در غرض است را سخن آید تا طریقت را از

ماکشیدن او عرب و عجم را و مثل الحاعت مسلمانان آنحضرت
 بی جنک و جدل و ظهور این حضرت مهدی در سنه یک هزاره
 دو صد و چهار باشد چنانچه ابوالنعمان از ابی قبیله روایت
 کرده است و گوئی نیز بهمان اشارت کرده شعر اذ ابغ الزمان
 خقیب سه م بسم الله فالله یهدی قاتما ... در صریح فارسی
 باین اشارت رفته است معنی مینماید روی دهر در چهار رخ
 و عدم تقید داعی مذکور با حکام شرعی که او را خود را مهدی
 می پنداشت و آنها بر آن یقین دارند مکتوب اوست و
 منسوخ داشتن عبادت شرعی مثل نماز و روزه و حج و طهارت
 پنداشتن زنا و مانند آن موجب ارتداد او تا بعان اوست
 و بعضی مسالکان طریقت را چون در سیر سلوک بعد از اتمام
 کمالات نبوت بمنصب امامت یا بمقام امامت سرفراز نماید
 و او خود را مهدی در یابد و لغزه انا المهدی گوید بعینه نیست
 چنانچه در فناء و محو لغزه انا الحق می زنند اما مکتوبی شرعاً از
 بطور نخواهد آمد و مقید با حکام شرعی خواهد بود و خود را مهدی
 منتظر مقرر نخواهد داشت و بسیار کسانی از منصفان زمانه که در شیخ
 رهبر قدم میسند و قبل ازین دانسته باشی که قرب ولایت
 غیر از متابعت سر الله الاعظم علیه من الصلوات و اتها و
 من التبیات اعمها صورت ندارد هر چند در مرتبه توحید
 علوی دانسته باشد و ظهور خوارق عادات و کشف مغیبات
 دلیل قرب ولایت نیستند و مبنی بر ریاضات اند در ما بین مسلمانان

بعضی مسالکان طریقت را چون در سیر سلوک بعد از اتمام کمالات نبوت بمنصب امامت یا بمقام امامت سرفراز نماید

ظهور خوارق عادات و کشف مغیبات دلیل قرب ولایت نیستند و مبنی بر ریاضات اند در ما بین مسلمانان

مسلمانان و کفار مشترک اند هر چند ریاضات زیاد تر کشف
 مغیبات افزونتر بسیاری از کفار هستند با وجود عدم تقید آنها
 با حکام شرعی چون ریاضات منافی نموده اند کشف مغیبات بسیار
 دارند هر چند در توحید علوی دارند از مرتبه اعتبار ساقط اند
 و ما در اینجا سلوک طایفه کفار هستند در طی تحریر می آریم تا از ان
 بطلان احوال متصوفه زمان که مقید با حکام شرعی نیستند
 گردد و غافلان از اهل اسلام را شایع باشد بر آنکه بی عین
 خارج از عمل در اتصاف بصفاست حمیده و اجتناب از غلطات
 ذمیه نکو بهید و چگونه مبالغات دارند و در اقباس توحید
 و مقامات وحدت و کثرت بر چه نوع تاکید دارند و بر آنکه
 توحید روند با وجود آنکه ایشان را در آخرت فایده خواهد
 داد پس اولی آنست که ساکنان طریق اسلام این حالات را
 ملاحظه داشته سلوک نمود باشند تا بی التزام احکام شرعی
 تجرید توحید نیستند بکنند آنچه باید ترک نمایند آنستند
 و بسیاری از شیخیه که طایفه برانهمه در پیش از آنکه در راه
 سرفروشی آرند و خود را صاحب کمال تلقین کنند
 از راه شریعت گردانند و بران شمالات و لغات و لغات
 فتلوان فتلوان ابیات که در پیش نیستند نیستند نیستند
 لای خودت راست است شعیت آن نیز و بی دین است که بعد از آن
 بیشتر درست است و درین معنی از خود توفیق را راست است
 بکنند نیستند و در این معنی که او شریک بود تا قیامت است

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

1
 در کتاب چوک نشست

در کتاب چوک نشست که در سلوک چو کیان همد و وضع نو ده اند
 آورده است که بر همتان بند را در وحدت ذات حق تعالی و
 صفات کمال و مراتب منزلات او و منشأ همه کثرت و مبدأ
 عالم و عالمیان متناهیست بلکه مقتدین است تفاوتی اگر یافته
 شود در او و بی اعتدال و اختلافت در آن خواهد بود همد آن
 گفته اند که در او همه چیز مطلق است و عقل خالص و در
 حدیث آمده که آنرا گفته اند که انگه در حقیقت بی است و در شمار بسیار
 آنرا گفته اند که در حقیقت همان است که است که چندین
 مرتبه در آن است و این سخنهای بسیار در این شمار آمده اند است
 و در آن عقل با او این سلسله تصور را آورده اند از تصور عقل و در آن
 آنرا در آن مطلق است که در او عالم است آن همه ذات بر همه است
 و در آن عالم است و در آن است در تمام موجودات عالم این
 و در آن عالم است و در آنچه در آنچه در رخت با تنه و شمش و برک
 و در آن عالم است در همه این کتاب آورده که نشست در
 در آن عالم است که چیزی ای غانی را غانی دانند و تفاوت است
 و در آن است که و در چیزی دل نه بند و در آن قرار گیرد و در آن
 و در آن عالم است و در آن غفلت و نادانی و کوه اندیشی و در آن است
 و در آن عالم است و در آن و در آن یکی کنار گذاشته و در
 در آن عالم است و در آن و در آن این تعینات موجودات را نما
 و در آن عالم است و در آن نباید و در آن یک نور کامل را مشاهده
 و در آن بر همه در دل او بنوشی جلوه و به که
 در آن عالم است و در آن

که هیچ چیز از احاطه او بیرون نیاید و مردی که از روی ورزش
 نسبت جوک عقل او خالص کرده و از شعور رسیج برنیزد او را در بافت
 چینه با نماند و دل او در ذات برهم بسته گردد و از صفات خود
 فانی شده باقی بقیه حق گردد مانند قطره که در دریا افتد و او
 در نشستن و خواب و بیداری و راه رفتن و ایستادن در
 جمیع احوال و اوقات ازین شعور رسیج گذشته و دریافت
 خود را بجمال غیب کار فرماید و هیچ حق نشود آبی را مچنین با او
 یک سخن میگوید که آن سودمند است و آن این است که تو از جمیع
 صورتهای از تعینات و موجودات عالم که بنظر در آید بگذر و
 اصلاً خود را ندیده و دل خود را در ذات برهم بسته مطلق
 که بجد و نهایت است و چون و چگونه است و بی رنگ و بوی
 صورت است و بی نام و بی نشان است پس بند و اگر کسی که با او
 موجود در روشن دل برای چه این رنگها و صورتهای که تاکنون
 نظر خود بیند از در جمال غیب را که تنها و صورتها بگذرد و
 در مجالی وجودات و مایاتی تعین شده باشد و در این
 جمال حسن و حدت حق را درین صورتها بی آید و در این
 نه بیند جواب آشت که بیچند و در این صورتها
 تعینات و تعیبات همان یک نظر با تعیبات و این
 از فرق و تفاوت است و کمال و دوامی است و حاصل این
 این نظر و این حالت او آن است که چون در این صورتها
 آن نور بقا را قبله دل خود را از تعیبات و صورتهای این عالم

عدد که نقصان دارد در میان باشند ناچار او از مرتبه ناقص
 بآن مرتبه جمع و یک رنگ و یک کج نه رسد ای رام چند چون آن است
 پاک را که باقی و پاینده است و بی زوال و بی تغییر است باقی و پاینده
 دانی و محو شده او کردی و آنچه غیر او باشد آنرا فانی و بی
 ثبات یقین کنی ناچار ذات تو هم از صفات خود خواسته و فانی
 گردیده بقاء حق باقی گردد و آن مرتبه جمع که ذات برهم را باشد
 ترا حاصل گردد و در همه چیز و همه کس و همه جا جلوه خود بینی و غرق
 در باری سرور و شادای باشی بدانکه آن نور پاک و آن ساغیب
 که بقاء و ثبات صفت ذات اوست و از زوال و فنا منزه است
 همه چیز و همه کس از او پیدا میشود و او از کسی پیدا نمی گردد و به
 یک کرشمه و یک جلوه که او میکند اینهمه غوغا از وجود میگردد
 و این عالم پیدای آید و بود و وجود منسوب با او بود غیر او را
 بود و وجود نبود و آن ذات پاک که عالم باین بزرگی و عظمت و
 ترتیب و نسق پیدای آید در پیش بزرگی و بزرگوارای او ازین
 عالم چیزی در حساب نباشد و او بهمان مرتبه بزرگی خود بود
 و از اینهمه بوجود آمده باشد و او علت و سبب پیدای این
 عالم باشد و پیدای وجود او را هیچ چیز و هیچ کس علت نتواند
 و او حقیقت او خلاصه هر چه باشد هست و این صورتهای و رنگها
 از او نمودارند و او برتر و بالاتر و بزرگتر است که همه بزرگیها و
 کلاهیها در پیش بزرگی او بمقدار و نسبت باشد و جمیع علتیهایی
 پیدایش و تمام اسباب آفرینش عالم را ذات پاک آینه است که عکس

مراقبه شود

که عکس اینها درونمایان میگرد و چون بذات برهنه مشغول گردی و
موتبعاء او نشوی ترا نیز مرتبه برهنه میگرد و حیات ابدی یابی و تا
منا نفس با سل نگر و ولقا بحق حاصل نگردد و در همین کتاب
در باب مراقبه و فکر آورده است که مراقبه و تصور بی آرایش
باید و گفته که با مراقبه هیچ عبادتی نمیرسد بهین بهترین عبادتهاست
باید که مراقبه ذات حق را بجای کشد و بجای رساند که هیچ خود را
بان دهد دل را از او بر ندارد و در هر حال چه در بیداری و
چه در خواب وجه درآمدن و رفتن و به در نشستن و برخاستن
از و غافل نشود و در داد و ستد و معامله و مشغولی کار و بار
ناظر با و باشد و گفته که عبادت بی بهره هیچ است و عبادت
باطنی بهترین عبادتهاست و من آنرا شرح دهم و بیان نمایم
عبادت باطنی دو نمایی خواهد بود و طایقی او اینست نوعی مراقبه
کنند که در جمیع احوال مراقبه او بر جا باشد و فتوری و نیل و تقوی
او را دنیا بدو بغیر از بسته پاک و نور منزه و چیزی بنظر نیاید و در این
دیگر نیست که در مراقبه آن نور پاک و بسته مطلق را آنست
حق است منظور دیده دل خود دارد و هیچکس نیست نورانی
بسته مطلق و نور پاک که در نهایت قدرت و نفیست و در
غایت صفا و نورانیت است ظهور کمال و برزخ او را
دل و صفا او از راه روزانه چشم و نماز و مجال و عبادت
و آنگاه او را در محنت و آسایش و لذت تمام بیان می
توفی نماید و بطیعی نیست محال است و مستطاب

پاک گردیده خاطر خود را بهیچ جای پریشان شدن ندید چنان تصور
 کند و داند که همان ذات تکلیه گاه اینهمه حواس است و آن
 حواس منظر کمال قدرت اوست در تصور مشاهده او باید بود
 و این حواس همه در بجهای آن بیته مطلق و ذات پاک اند
 که از آن در بجهای همه چیزها را در می یابد و مراقبه دیگر آنست
 که بعد از مراقبه آن ذات و تصور کمال و بزرگی او بداند که همه
 جا ظهور اوست و بهیچ جایی نیست که آنجا ظهور او نباشد و
 در همه چیز و همه کس ظهور او یکسان است و پرتو و عکس نور
 او بر همه یکسان نافته و او را که و زیادت می نبود و بکس دوستی
 و دشمنی ندارد و اعتقاد کند و بداند که ذات کامل منم و مراقبه
 دیگر آنست مردی که مراقبه او نموده است و مشغولتی یابد او
 کرده است دل خود را بهیچ چیز نداند و او را قبله همسایزد
 و نیز داند که هر قدر قوی و کمالی و هر بزرگی و جلالی که هست همه
 با و راجع است و از دست و بر کاری که میکنم و هر جا که میروم
 و بهر چه مشغولم همه از برانی او میکنم و با و مشغولم و چون سخن
 مطبوع و دل خواه و خوش آئیده از زبان بر آید داند که
 ستایش او میکنم و مدح او میکنم و به مراقبه دیگر آنست که
 باید که هر چه بیند و داند بدل یقین کند که حقیقت و اصل آن
 همان ذات پاک حق و بیته مطلق بر همه است درین زمین
 کردن اصلا شک و شبهه را بنظر راه ندید و در یقین خود صادق
 باشد و همه ضد با را بحق نسبت کند و پیدائی این برد و از بر هم

مراقبه بر همه

مراقبه بر همه

مراقبه بر همه

۲
اینکه در علم

برهم داند و غیر را داخل ندید و مراقبه دیگر این است که فقیر و
غنی را نظر بظهور است مطلق یکسان بنید فقیر را به نظر بر فقیر او
کمین و حقیر نه بیند و غنی را نظر بر غنی او و بزرگ ندارد
بر همه کس نظر برابر دارد و دوست و دشمن را بیک نظر بیند
و بر همه کس نظر شفقت دارد و هر که را این حالت حاصل شد او مش
کامل باشد و رهنمایی و اصل اغنی ملخصاً و طایفه دیگر از برای
اصحاب فکر اند و ایشان مدار علم و عمل خود بر و هم نهاده اند
و بدان تصرفات میکنند و در آن باب رسایل بسیار اند که
از شعبهای و هم جا دوست و نیرنجات و در جانب هندوستان
اینمغنی غالب است بر بعضی مردمان و در میان برای طایفه اند
تناسخیان که رسوخ ایشان در آن طریق از دیگران بشیر است
و جمعی از ایشان اهل و نانیانند و سخن ایشان بخدمت
شردیک است و ایشان بسیار فاضل اند چون با صوبه و با
و امثال آن و آری و البته باشد که بعضی کسان که به
روانبات مشغول میگردند و به نیرنجاست و ما
می شوند شاد است بین طایفه و
لازم است که ازین گونه او غمیه احمد از طریقه و
از شایع علیه السلام و السلام و از منافق و
آنرا لازم که در فصل طالب قوب آن راه برین
مقدمه اشکن چندین لازم است اهل
ملف مع از اثبات واجب او بود با

و متمنیر او از جمیع صفات که موجب نقصان است و اعتقاد
 کردن که قدیم است یعنی همیشه بوده است و باقیست یعنی
 همیشه خواهد بود و احد لا شریک است لایوت است و محتاج
 در حیوة یعنی آخر مثل روح و غیر آن نیست و عالم است بهر شیئی
 حتی که میدانند حیوانات چشمها و آنچه مخفی در سینها است خارج
 از علم او چیزی نیست و علم او صفت ازلی حضوری است
 شامل است مبر هر چیزی را که بود و خواهد بود و علم جمیع مخلوقات
 از انبیا اولیا و علما و غیر ایشان نسبت بعلم حق سبحانه
 مثل قطره ایست نسبت بدریا بلکه اقل قلیل است و او
 تکلم است بغیر زبان و سمیع است بغیر گوش و بصیر است
 بغیر چشم از سمع و بصر او چیزی بیرون نیست و سمع و بصر او
 عام است مبر موجودی را نه معدوم چه معدوم قابل سمع و
 رویت نیست پس نسبت عدس سمع معدوم و عدم رویت او
 موجب نقصان صفت سمع و بصر او و تعالی شان خالق
 است مبر جمیع مخلوق است را و زنده کرد اندین و میرانیدن
 بدست قدرت اوست او را مثل و مانند نیست او منزه
 است از زن و فرزند و مادر و پدر و قادر است بقدرت
 خود از قدرت او چیزی بیرون نیست او تعالی مرید است
 بار او خود از اراده او چیزی بیرون نیست چه پیوست شده است
 و چه پیوسته نمی شود او کسی نه تشابه جسم و جوهر و عرض و مرکب
 و متجزی و متناهی و مقدر باندازه نیست و او موصوف

علم جمیع مخلوقات است

موصوف بطول و عرض نمی گردد و گفته او بر هیچ احدی متکلف
 نمیگردد و بیت بر و این دام بر مرغ دگر نه که عنقار ابلند
 هست آشنانه و او سبحانه تعالی منزله هست از زمان و مکان
 و جهت چه او تعالی بود و زمان و مکان نبود و الآن با چه
 زمان و مکان موجود است و موصوف اقیام و فعود و
 اضطرار و اکل و شرب و نوم و صحاب و بجا و مانند آن
 گردد و او احکم الحاکمین و اقدر القادرین و قاضی الحاجات
 و عافی الذنوب و الخطیات است الا الاثرک و الکفر
 و قول او خالی از حکمت نیست و امر او بین کاف و نیکان
 اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و امیر یقینه ایست باری
 بزرگوار و تعالی . الا پس او را بدو مخلوق اشیا با نیت کن حاجت
 و اوست باری و منسل هر کس را که خواهد و او تعالی شانه
 حایم است بعباد بخدم خود از ایشان تجا و زمی نماید و خیر و شر
 و نفع و فرسوادت و شقاوت سحت رسقه آداب و عقوبت
 بید قدرت اوست و آداب میداد مومنان طیبان را
 بر طاعت ایشان افضل خود و مثل آن یارید و نه کم آن
 و آداب میکند گناهکاران را با حق معصیت این نمود
 میکند افضل خود و او ز راقی جمیع مخلوقات است و او
 فرسخ میگرداند زنی را بر کسائی که می تواند بستاند
 گرداند بر اسب نیمی خواهد و آنچه شکر دارد و است او تعالی
 شانه هر مخلوق قاسم را از زیاده و نفع آن کردن آن شانه

عاجز است و اوست غنی مطلق و جمیع مخلوقات محتاج باو
 اند و مراوراست جلال و کبریا و ممکن است عقلاً که ویت
 او سبحانه در بیداری بحشم سر در دنیا و آخرت لکن ریت
 بحشم سر در دنیا بغیر رسول محبتی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 هیچ احدی را واقع نیست و بر این است اجماع و زود است
 وقوع آن مرجمیع مومنان را در آخرت بغیر کیفیت و جهت و
 مکان و صفات حق تعالی از حیوة و علم و قدرت و ارادت
 و سمع و بصر و کلام و خلق قایم بذات اوست قدیم اندازی است
 ابدی نیست آنرا فنا و زوال و صفات او چنانکه لا یبو ولا
 غیره اند یعنی نه عین اند بالبدیهه و نه غیر ذات اند چه هر یک
 از آنها منفک از آخریستند همچنانچه صفت از صفت منفک
 نیست و واجب نیست بر او تعالی هیچ شیئی برای عباد و علم
 او شامل است مر واجب و ممکن و معدوم و موجود را بخلاف
 سمع و بصر آن شامل اند موجودات را نه معدومات را و
 او تعالی میداند اشیا و موجوده را موجود و معدوم را
 معدوم آنچه زود موجود می شود می داند که آن زود موجود
 شود و علم او محتاج بفکر و نظر و استدلال نیست و ایمان
 آوردن بملایکه که آن موجود اند و مخلوق و عباد خداست و انانند
 بزرگ و فرمان بردار اند او تعالی را بعضی از ایشان حامل عرش
 اند با مر خدای تعالی و بعضی نویسند حسنهات مردم و سیئات
 آنها و بعضی حافظان مردم اند و بعضی فائزین جنت و بعضی خازن

بصورت اصیحا یک پس اگر دید شود بصورت اصیحا را
 می میرد در آن ساعت سوای رسول مجتبی محمد مصطفی صلی
 الله علیه و آله و سلم زیرا که او صلوات الله علیه و آله و سلم و پدوست
 جبرئیل علیه السلام را بصورت اصیحا و دو بار یکبار با خیال و آن
 کوه است نزدیک مکه و این روایت پس از وحی اول بود و
 دیگر بار نزدیک سدره المنتهی و ریش معراج و آسمان آورد
 بر اینک جمیع کتب منزله بر انبیاء از نزد خدا می است و همه کلام
 او است بر حق و آنچه در دست از حمد و ثنا و ادب نبی و وعده
 و وعید و اخبار جنت و دوزخ همه حق است و ایمان آورد
 بجمیع علی الاجمال و آن چهار کتاب که تورات و انجیل و زبور
 و فرقان است علی التفصیل و ایمان آوردن باینکه مابین ما و
 بعمل کردن بر فرقان نه سایر کتب الهیه مگر در امری که موافق
 باشد با و و قرآن عربی است معجز قدرت بشر و جن و ملائک
 عاجز است از معارضه آن و انبیان بمنزل آن اگر چه بکوتاه تر
 سورتی باشد از و بخلاف سایر کتب الهیه بمنزل تورات و
 انجیل چه آن بدین مشابست نیستند اگر چه مجموع کلام الله اند
 و تحقیق عاجز شدند کفار مکه و غیر آنها از آمدن بمنزل کوتاه تر
 سورت از قرآن و ایمان آوردن بر سبل که ایشان بندگان
 خدا متعالی اند فرمان بردار و فرستاده شده از جناب حق
 تعالی و ایشان صادق اند در آنچه خبر داده اند از پروردگار
 خود و هر واحد از ایشان امین است در وحی و تبلیغ رسالت

ارسالت دار رسال ایشان بر ای تبارت است هر طبعی از اینجنت
و نفی آن و در این حدیث است هر کافر ان را التشریح و همچنین باقی آن
دور رسال الله ایشان دعوت است برای خلق و صحیح ایشان
آنکه بشیر اندر آن است آنکه تیری بر آن کریم و بیست و شش
آن مرد و در است بقول خدا این دنیا در سبک آن است

الأرجال لئلا يذهبوا منكم ورسالة الله ورسالة رسوله
بعض ایشان را فضل داد و این است که در تفسیر و تفسیر
و این است که در تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
او تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر

تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر

تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر

تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر

افضل الصلوات واکرم التحیات وبعثت ارسلا اولوالعزم
 اند و اول ایشان حضرت آدم است و آخر محمد مصطفی علیهما
 الصلوٰة والسلام و جمیع کاملند در عقل معصوم اند از سنه و ^{تخت}
 و معاصی و سهو و نسیان و غلطی در امور تبلیغیه در وقت سمع
 و تبلیغ و کتمان شیخ از آن که مأمور گشته اند بتبلیغ آن و مأمون اند
 از غزل در حیوة و بعد از مآیات و از مرض که نبردند در غیب
 باشد مثل جنون و برص و جذام و کوری و لکیا و تخنث و
 مأمون اند از سوء خاتمه و آنچه وحی کرده است ایشان را حق
 سبحانه بواسطه ملک یا الهام یا خواب یا غیر آن همه حق است و
 ایشان در امور دینی به بخ و وحی اخبار زکده اند و ایشان را
 معجز است که دلالت میکند بر صدق نبوت ایشان و ضرر
 هیچ احدی و خوف از و مانع در تبلیغ وحی نبود و خوف
 نداشتند از ملامت هیچ احدی و ایشان مأمون اند از اختلاف
 و رویای ایشان وحی است و آن حق است و در حالت خواب
 دل ایشان غافل نمیکردند و ازینجا است که گفته اند وضوء
 انبیا بخوابش گسسته نمیگردد و ایشان قادر بودند تحمل شفقت
 رسالت و ایمان آوردن که روز قیامت حق است و علامت
 آن که معلوم شده اند از کتاب و احادیث حق اند و خروج هبید
 و دجال و نزول عیسی علیه السلام از آسمان و قتل او دجال
 و خروج یاجوج و ماجوج و دابة الارض و طبع آفتاب از
 مغرب و بسته شدن درهای توبه پس از طلوع حق است و

حقیقت و مرکب جمیع مخلوقات و سوال منکر و کثیر در غیر و تغییر
 طاعت در قیام و تعذیب کافران و عذاب و لعن کفار و انحراف
 و نفع امرائیس در همه روز قیامت دو ایگیار برای مومنان
 دیگر باره برای سنده کرده اند آنها و خواندن خلق و مومنان
 اعمال خود را و حساب و میزان و وزن اعمال حق است و در
 مومنان را کتاب به دست است و است و در روز قیامت
 پس نشت و انکه اعمال او یک ایگیار است و در روز قیامت
 و انکه سبک کرده و اعمال او یک ایگیار است و در روز قیامت
 در آتش مگر که عفو کند او را مثل عالم است
 او برابر باشد او در مشیت حق و در روز قیامت
 مومنان را بسایه عرش و در روز قیامت
 جمیع مخلوق سوز آنرا خواهد بود و در روز قیامت
 که آن بلی است در آن گشته و در روز قیامت
 نیز ترست از شمشیر قاتل
 گذشته بخت می بود و در روز قیامت
 و انکه سبک کرده و اعمال او یک ایگیار است
 آمده است و در روز قیامت
 و انکه سبک کرده و اعمال او یک ایگیار است
 اینست من قاطع
 و در روز قیامت
 خود است آنرا و در روز قیامت

آنرا خدا تعالی مثل آیات قرآن و دیگر کتب منزله و انبیا و اول
 و ملائکه پس اگر تحقیر نماید یکی از ایشان را کافر کرده و تحقیر
 آنچه حقیر کرده اندیده است آنرا خدا تعالی مثل کفر و ضلالت و
 بدعت پس اگر معظّم نماید یکی را از آن کافر کرده و دانستن
 حلال و حرام حرام و نفقت کردن بر اهل اسلام و تحقیر
 شدن بجهت تعالی ایشان و اجتناب از جمیع موجبات کفر از
 قوال و افعال مثل استن زنا و کشیدن خط مخرج بر روی
 ساجد آوردن و اینها بر اینکه اجتناب از عیبات شرعی که مست
 و سبیل تبلیغ نبوت شده باشند فرض است و ایمان آوردن
 بر آن و کفر سببی و کلامی آن و بیعت امور و بر اینکه بیعت
 در سبب سببها که استعدا آن قبله اکثر نسبتاً سابقین بوده است
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در اقول اسلام و کعبه
 تعالی خانه است که نهاده شده است برای خلق و هر که خد
 خود در روز قیامت کرد و در این آن است که وارد شد بیعت
 رضای او و تعدی علی الناصر حج البیت من استطاع الیه
 سعیاً و آن قبله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است و
 شیخ احمد او و بر اینکه آسمانها تخت اند و بنا کرده اند آنها
 حق سبحاناً غیر مسکنها و بر اینکه زمینها بخت اند و بلوغ محفوظ
 بر اینکه نوشته است حق سبحاناً و آنالی در آنچه بوده است
 خواهد بود و بقیه که می نویسد بر آن لوح بامر حق سبحاناً و ایمان
 آورده اند که صدره المنیع و شب رفتن محمد مصطفی صلی الله

صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم بآن حق بہت و برائیکہ جبرئیل نزدیک آمد بہ
 پیغمبر صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم پس فرود آمد جہت سخن گفتن با وی
 پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم
 مقدار دوکان بک نزدیکتر از آن و بر این کہ وحی کرد او صلوات
 اللہ علیہ وآلہ وسلم را حضرت جبرئیل در شب معراج آنچه وحی کرد
 خدا تعالی و بر این کہ دید محمد مصطفی صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم شب
 معراج نشانی بہاء بزرگ و بمیثاق کہ گرفته بہت خدا تعالی از
 بندگان خود بعد از آفریدن آدم علیہ السلام و قول او بل
 شانه مرا ایشان را الکت بربکم جواب ایشان مرا و را بچہ
 شہدنا حق بہت و نوشتن ملکین کہ ہمین کہ موکل اند با انسان
 و موصوف اند بگرام کاتبین مرہر قول و فعل عباد را حق
 بہت در حدیث وارد شدہ کہ یک برکتف راست بہت
 و آن نویسدہ حسنات بہت و دیگر برکتف چپ و آن نویسدہ
 سنیات بہت و حفظ ملائک مرالسان را بفرمان خدا تعالی
 حق بہت و ایمان آوردن بر این کہ نیات آن است کہ نیات
 کردانید بہت نرسد یا عقل سلیم کہ در آن قول شایع یافتہ
 نہ نشود و تمبیح آن بہت کہ تمبیح کردانید بہت آنرا شرح با
 عقل سلیم کند گاہ و برائیکہ اللہ تعالی او مالایق است بہت
 شے فرماید و برائیکہ روان بر او روح با جمل نحو است و
 بر این کہ اجمل حق جی نہ و نجل کہ با با از ان وفات منان شے
 کردہ و تمبیح انان انان است بن بر آست علی بن علی

سبحانه واجب نیست و جمیع افعال حضرت حق سبحانه یا فضل
 است یا عدل ظلم در آن متصور نمیکرد و او تعالی شانہ محبت
 و عده نمی کند و هر چه خلف و عید است پس در وظائف است
 و حق آن است که خلف در آن نیز نمیکند لکن داخل در مشیت
 اوست اگر خواهد عفو میکند بفضل خود و اگر خواهد عذاب مینماید آنرا
 بعد از خود بقدر گناه و ایمان آوردن بر این که نیکبها می برد
 بدیها را و نیز آنیکه استخفاف گناه و استعمال آن صغره یا کفر
 که ثابت شده باشد بدلیل قطعی و حرام لعینه باشد کفر است
 و اگر حرام لغیره باشد مثل مال دیگر اگر چه حرام و معصیت است
 کفر نیست و گناهان یعنی صغیره اند و بعضی کبیره و ایمان میان خود
 و رب است و امن از کفر حق سبحانه و تعالی و نا امید کردن
 از او و غم و تعلیم کفر و امر و مدد و رضا بر او تصدیق کابن و
 آنچه خبر میداد از غیب کفر است و آنچه شایخ از کلمات
 غیب خبر میداد آن بتعلیم الهی است ازین جهت خارج است
 تفسیر نموده بر این شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ
 و بر آنیکه اسلام بهم سپنماید آنچه پیش بود از صغایر و کبایر
 پس اگر صریحی باشد ساقط میگردد از روح خدای تعالی و
 بندگان و اگر ذمی باشد ساقط میگردد از سوی حقوق عبان
 و بر این که کفر پس از ایمان باطل میگردد اند اعمال صافه را دریا
 تباہ میسازد نواب عمل ریائی را و منت باطل می گرداند صدق
 را و بر آنیکه نیک است که نیک باشد و رشکم مادر و بدان است که بد

که بد باشد در شکم مادر و بر این که اعتبار خاتمہ راست و معجزات
 انبیا و کرامات اولیاء حق اند و اصحاب رسول خدا افضل نبی اند
 بعد از انبیا و حق تعالی بعضی ایشان را تفضیل داده است بر
 بعضی و خلفاء اربعه بهتر اند از همه صحابه و بهتر از جمیع صحابه ابو بکر
 صدیق است پس حضرت عمر پس حضرت عثمان پس حضرت علی رضی
 الله تعالی عنہم اجماع بین پس آنکه بعد از ایشان اند و بر آنکه ترتیب
 فضل در میان ایشان قطعی است ثابت شده و با حدیث متواتر
 و اجماع و بر که گفته که فضل بر این ترتیب قطعی است پس بویطی
 افتاده چه هر چه متواتر و اجماع ثابت شده باشد صحیح است آنچه
 گفته شود که آن قطعی است و هر که تفضیل دهد بر حضرت علی
 کرم الله وجهه بر حضرت ابی بکر رضی الله عنہما مبتدع است تصریح
 کرده بر این علامه زین الدین بن نجیم و اشعری و غیره و
 او ترکیب کبیره است چنانچه تصریح نموده است علامه ندووی
 رساله تعداد کبایر در کتب عقاید آورده که فلفله از فضائل
 از حضرت پی پی فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عائشه و زینب
 از خلفاء اربعه اولاد علی رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم
 افضل اند و اولاد فاطمه زهرا و علی رضی الله تعالی عنہما
 شش نفر باقی از عتبات اربعه افضل اند و آل محمد پس از
 و زبیر بن عوام و سعید بن قیس و سعید بن زید و سید بن
 بن عوف و ابی عبید و بن جراح است رضی الله تعالی عنہم
 و افضل بعد از این شش نفر اصحاب است و اولاد ایشان

اهل عقبه ثلثه و بعد از آن اصحاب بنجره و بعد از آن بقیه صحابه
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین و افضل زمان صحابه حضرت فاطمہ الزہراء
 است بعد از آن مادر او و خدیجہ الکبریٰ بعد از آن حضرت عائشہ صدیقہ
 بعد از آن باقیات از و اوج مطہرات بعد از آن سایر صحابیات
 رضی اللہ تعالیٰ عنہن و افضل بعد از صحابه تابعین اند بعد از آن
 تبع تابعین و خلافت خلفاء اربعہ برتر شیب کہ معلوم است حق است
 و انکہ منکر است از خلافت شیخین یا یکی از ایشان یا سب کہ پیش از
 یا یکی از ایشان یا منکر باشد از صحبت ابو بکر صدیق یا قذف کرد
 عائشہ صدیقہ یا فاطمہ را پس آن کافر است بر قول صحیح و کواہبی می
 و ہمہ برائی جمیع انبیاء بخت و در احادیث وارد شده است
 کہ شہادت مرثیہ بشیرہ را و برای انکہ شادی داده است
 آنرا رسول خدا تعالیٰ سوا از ایشان مثل فاطمہ زہری و امام
 حسین و عبدالقدیر بن سعید و حضرت بلال و عبدالقہ بن سلام
 و ثابت بن قیس بن شماس و کلثوم بن ہدم و غیر آن رضی اللہ عنہم
 نہ برائی دیگر و فرض است بر مایان کف از ذکر صحابه مکر خیر و حمل
 مینمایم جنک کردن ایشان بر اجتهادشان چه بر طایفہ بنا بر اجتهاد
 خود طالب حق بوده اگر چه حق نزد خدا تعالیٰ یک بود کس سبب
 اجتهاد و عاقب نباشد بلکه ایشان را ثواب خواهد بود مصیب
 و مخیطی را یک و مایان معتقد ایم بفضل اہل بیت نبی کریم صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم و بر این کہ است محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بہترین امتہا است و ایشان جمع نمی شوند بر خلاف صحیح و اجتهاد ایشان

و اینها علیهم السلام زنده اند
در قبور

ایشان حجت قاطبه است و بر اینکه انبیا علیهم السلام زنده اند در
قبور نماز میکند و روزی بیدارند و حج می کنند و تلبیه می
گویند و حیات ایشان حقیقت است مثل حیات ایشان در دنیا
لکن پوشیده اند از دیدن مایان بسبب انتقال ایشان از عالم
شهادت به عالم غیب مثل پوشیدن ملائک و ارواح از نظر مایان
و حیوة شهادت معنوی است نه حسی و مایان تفضیل میدهند به شیخین را
و دوست میداریم خشنین را و معتقد ایم مسیح موره را و نیز مفتقد
که حب جمیع اهل بیت رسول خدای صلوات الله علیه و آله و سلم و جمیع
صحابه و صلوة جمعه فرض است و تراویح در شبهای ماه رمضان
سنت مذکور است بر مردان و زنان و اعتقاد میکنم که حق بدربار
نبی نمیرسد بلکه نبی واحد بهتر است از جمیع اولیا و نبی رسد یکی از
مکلفین نه از اولیا و نه غیر ایشان مادامی که عقل او باقی باشد
بدرجه که امر و نبی از او سابق کرده و آنست که قبول بر او میکنند
دامی که دلیل خارجی بر آن نباشد و تدویر آن به معانی غیر
طبیعی و دلیل الهی است و اعتقاد میدارم که حج مؤمنان پیشه مکنا
همیشه در آنجا نباشد و هیچ کافری خارج از آنجا نباشد و هیچ مؤمنی در
ونه داخل در جنت و حق بی نه تابع نبی کرد و اندام عمل عمل میکنند
نیاید باشد ثواب می دهد او را انفسل خود و اگر چه باشد مذاب
میکند او را بعدل خود با عفو میکنند از او انفسل خود و آنست
بر جهت استنباط احکام آنست بطریق که بوده است
اصول و تواریخ است بر جهت تقدیر خود فرض است بر مقتضای

برابر است که آن مقلد امتی باشد یا عالم و جایز نیست درین زمانه
 خروج از مذاهب اربعه بسبب قیام اجماع بر منع آن و هر که ازین
 امت عمل نیک کرد و راوده امثال است یا یاده بخلاف اجماع سابقه
 چه او نشان را خرد داده نمی شد مگر مثل آن نیک و توبه که بر صق
 باشد کفارت به جمیع ذنوب است صغیره باشد یا کبیره و ایمان بهل
 مقبول نیست مثل ایمان فرعون و در توبه باس اختلاف است
 واضح آن است که آن مقبول است در بیم اجتناب از کبائر و مذمت
 از صغائر شیخ ابن حجر یکی در کتاب زواجر افراتق الکبائر چهار
 صد و شصت و هفت کبیره آورده و در شرح آن جمیع را بدلیل و
 شواهد کتاب و سنت مقرر نموده است آنرا اتمام مع الدلائل و رد
 بطله بیدیه انجاد بنا علیه بطریق ایجاز و اختصار آنچه احترام از آن
 مهم است بیان نموده می آید و بالله التوفیق اول شرک است جمیع انواع
 یعنی شرک یا در ذات یا در صفات یا افعال از کناه کبیره شمرده اند
 دویم شرک خفی است یعنی ریاسیوم غضب باطل یعنی میوه شیشه
 نمودن چهارم کینه مسلمانان در دل نگاه داشتن نجس حسد یعنی اراده
 زوال نعمت دیگری کردن ششم کبر یعنی مردم را بحقارت نکریدن
 و سرکشی در فرمان برداری حق تعالی نمودن هفتم عجب یعنی اعمال
 صالحه خود را عظیم پنداشتن و از ذکر منت حق تعالی غافل شدن هشتم
 خرامان رفتن یعنی بر امور دنیوی اعتماد کردد بر دیگری تفاخر نمودن نهم
 غش یعنی کالبدی و عیب مخفی نموده بیع کردن و بهم نفاق در دل و
 اخلاص ظاهر کردن یا زود بهم مکر و خداع مسلمانان کردن دوازدهم خرم

سفریه و استهزا نمودن سیزدهم در لایحه فرو رفتن و سخن بهوده
 بسبار گفتن چهاردهم طمع بسوی خلق کردن یعنی اینها را مستقل در نفع
 دانستن پانزدهم حرص و بر جمع مال بی غرض تخری نمودن شانزدهم
 فقیر را از مرفق حقیر نیکو بستن هفدهم خوف فقر یعنی از غیر فقر اضطرابی
 نرسیدن نوزدهم تعظیم غنی از جهت غنا کردن مروتی است که رؤسای
 و پیش التماس دور کردن فقر از مجلس نمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 قبول نفرمودند باز آنها التماس کردند که یک یک روز عین باشد
 ببرد و فرقه و طلب وثیقه بر این کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 بی رضی الله عنه را فرمودند که بنویس از فقر در یک نامه بنویسند
 پس نازل شد اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي يريدون وجهه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمله کتوبه را انداختند
 و برخاستند و پیش فقده آمده معانقه نمودند ذکر و الشیخ ابن حجر العسقلانی
 فی الترواجرو فی الجمع البوامع من تواضع لغيره بل غنا و موجب
 ثلث دینه نوزدهم راضی بقضا حق بل و علالتان و آنچه است
 آرزایا خوش بباشن بیستم جنت دنیا رواں داشتن قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم الکبار یرحب الیه فی الدنیا و الشیخ فی التوب
الدکور بیت و یکو بزیادتی دنیا نوزدهم ان بیت و مذموبیت
 مخلوق خود را فرزند ساختن بچیزی که در مشیخ مذموبیت است
 سیوم آنها صلوات بشماره خود نمودن ان بیت و جباران
 جبارتی در دین و شرعی و روان بیت تیسیم بیت و انسان بد خلق
 بچیزی که مذکور است بیت و تسلیت و انسان بد خلق

در صورتی که
 در صورتی که

در صورتی که
 در صورتی که

بیست و هفتم فراموشی نعمت حق و ترک شکر او بیست و هشتم بجهت
 تنگ حمایت نمودن بر غیر وجه شرعی بیست و نهم احکام شرعی آن
 پنداشتن و اہتمام در ادائیگی آن نہ نمودن سی و یکم اعراض از
 متابعت امر حق تعالی کردن مبتدعیت ہوی سیک و یکم تمان حق
 بعناد و ضد نمودن سیک و دوم ارادۃ حیوۃ دنیا نمودن و ریش
 و مطمئن بہمان بودن سیک و سیوم بدگمانی بر سامانی کردن
 سیک و چہارم چون حق ظاہر نشود از دست کس کہ او را بخش
 نمی دارد یا خلاف نفس او باشد قبول نمودن سیک و پنجم در وقت
 گناہ خوش شدن سیک و ششم بر معصیت متقرر ماندن و توبہ نکردن
 سیک و ہفتم احوال آخرت فراموش کردن یعنی باموردن دنیاہ انا
 بودن و بامور آخرت جاہل و غافل گشتن سیک و ہشتم بد
 گمان بر حق تعالی بردن سیک و نهم از رحمت حق تعالی نا امید
 شدن چہلم علم بجهت تحصیل دنیا خواندن چہلم و یکم از اہل
 علم دین بوشیہ داشتن چہلم و دوم بر موجب علم
 عمل نکردن یعنی از فرایض و واجبات چہلم و سیوم دعویہ
 در علم و قرارت و عبادت در وجہ افتخار و بغیر حق و بلا
 ضرورت نمودن چہلم و چہارم بر علما و مشایخ و بادشاہ عالم
 استخفاف کردن یعنی بحقارت نکردن چہلم و پنجم دروغ
 گفتن علی الخصوص بر خدا جل جلالہ و رسول او صلی اللہ علیہ
 آلہ وسلم چہلم و ششم اعدائے بدعتی کہ در دین فتورافتد
 ظاہر نمودن چہلم ہفتم مفارقت جماعت کردن یعنی از جماعت

و شد

یعنی از فرایض و واجبات

نمودن شصت و یکم آه نقره یا طلا یا خلال آن و نحو با استعمال
 نمودن شصت و دومه آن یا آتشی از و فراموش ساختن ایضا اگر
 یا دباست در ناظران شود و اگر ناظران باشد دیده نشود میتواند شیخ این
 حجره سیکوید این وقتی است که از تقاضای و تهاون شود و بعضی و عمید
 بر ترک عمل نیز عمل کرده اند شصت و سیوم شب و خصوصت در
 قرآن کردن یعنی بدال بهیوه در حقیقت قرآن نمودن شصت
 چهارم در کنار آه یا در بیا در راه یا در سایه مسلمانان به
 نهایت نشستن و مقام پیدا کردن شصت و پنجم از بول یا کینه
 بستن در بارچه و بدان ایضا از شناسش او احترام زنگردن و استبرا
 بوجه احتیاط نکردن شصت و ششم در فرایض و نموسا محسوب بگرد
 و احتیاط تمام در وصول آب بمحل وض نمودن شصت و هفتم
 در فرایض غسل تسابل کردن تا آنکه موضع یک مونی اگر تر نه شود
 موجب دخول ناریت شصت و هشتم کشف غورت پیش و در
 بی ضرورت کردن شصت و نهم جماع با عایض درون لخبض کردن
 نعوذ بالله اگر حال دائره کافر شود و بعد از اعتقاد دست در بعض
 روایات کفارت یک دینار است در اوایل و نصف دینار است
 در او آخر هفتادم ترک یک نماز کردن بمقتاد و یکم تا خیر نماز نمودن
 از وقت یا تقدیم کردن مگر بعد از سفر و مرض نزد کسی که جایز است
 هفتاد و دوم خواب بر سطحی کردن که خوف افتادن باشد شیخ این
 حجره گوید که اکثر علماء این را از کبایر شمرده اند صواب آن است
 که مکره است هفتاد و سیوم ترک اعتدال در رکوع و سجود نمودن

برنج

نمودن این بر مذہب کسی که واجب چنانکه امام عظیم اعتدال و ص
است چنانکه امام شافعی و ابو یوسف ظاہر است و بر مذہب کسی که
واجب چنانکه امام اعظم و امام محمد در روایت اصح ایشان کرده
تحریمی است پس قریب کبیره باشد بر تقدیری که کبیره تخفیف برام کرده
شود چنانکه در محیط آورده است که المرام فاصل بین الصغیرة و الکبیرة

الکبیرة ما کان حراماً محضاً كاللواط والزنا و شرب الخمر و اكل
مال الیتیم و الصغیرة ما لم یکن حراماً محضاً كالقبعة انتهى و الرزق
واجب ایضاً شامل باشد چنانکه از حدک پایر معلوم می شود پس
این هم کبیره باشد و الله اعلم بقضای و چهارم پیش معیشت
و قشیکه ستره نداشته باشد و آن در سحر مختلف فیست است
آن است که نظار و در حالتی که چشم بر محل سجده باشد بر کند زنده
نه رسد و در مسجد و غیره دیوار پیش رفتن نامحرم است معتاد
پنجم ترک جماعت بتام اهل قریه نمودن اگر تن تا ک شود ترک
واجب است بر و ایتمی که جماعت واجب است و آن نماز کتفین
مثل شیخ ابن بمام و ابن نجیم و غیره ایس مکر و تحریمی باشد و آن
سنت است بنا بر روایت مشهوره پس لا بد از این است
و الظاهر من الاحادیث الاوآل بقضاء و قضاء و قضاء و قضاء
کردن که آنها را نفع با است او نباشند بقضاء و قضاء و قضاء
صفت کردن یعنی و الله جایی یک شخصه کذا مشهور است و آن
صفت نماز شمس پس کردن و بر آب ملاحظه نموده و آن
سر پیش از امام در روزه و سجود و پیشانی بر زمین

Handwritten text in Urdu script, enclosed in a rectangular border. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines. The script is cursive and appears to be a form of Urdu or Persian calligraphy. The content is mostly illegible due to fading and the quality of the scan.

علم بانگه صاحب عدت است صد و نهم حیانت در صدقه یا در ترک
 یا در ایست کردن صد و دهم از اهل حرفت و سوداگران بر راهها
 با سهم زکوة و عشر چیزی گرفتن صد و یازدهم کسی که قدر نصاب
 دارد از مردم سوال کردن و نزد امام شافعی کسی که قدرت کسب
 دارد او را سوال کردن صد و دوازدهم بالخاص سوال کردن که
 انیدالمنسول برسد صد و سیزدهم ذی رحم را وقت اضطرار با
 وجود قدرت محروم داشتن بی آنکه عذر شرعی باشد صد و چهار
 دهم بعد از عطا منت بر او از خود داشتن بقدری که باعث ایذاء
 او شود صد و پانزدهم آب مباح را منع کردن از محتاجان و
 در همین حکم است که آتش وقت حاجت ندادن و نمک در جای که
 بسیارست محتاج را قدر ضرورت ندادن صد و شانزدهم شکر
 منع صوری نکردن صد و هیجدهم کسی که بنام حق تعالی سوال کند با وجود
 قدرت او را چیزی ^{نخواهد} دادن صد و بیست و دوم روزه رمضان
 بی عذر شرعی عمداً افطار کردن صد و نوزدهم تاخیر بگذرد در
 قضای رمضان کردن شیخ ابن حجر این را در کبائر شمرده اند کن
 نزدائمه حنیفه در نظر نیامده است و در صغیره بودن شبهه نیست
 صد و بیست و یکم برآمدن زن بی رخصت مرد از خانه و احرام حج
 و عمره نیایابی رخصت زوج بستن و روزه نفل بی امر او نگذاشتن
 اینهمه را شیخ در کبائر شمرده و آحادیست بر این آورده که اینهمه ^{است}
 نزد حنیفه نیز بی رخصت شوهر مگر برآمدن زن وقتی که بر منجی
 با و نه داده است مجوز است با کراهت صد و بیست و یکم روزه

کسی که قدر نصاب دارد
 از مردم سوال کردن

روزه هر دو عید و ایام تشریق نکند داشتن صد و بیست و دوم
و فائی نذر کردن اعتکاف باشد با غیره صد و بیست و سیوم بعد
از شروع اعتکاف شکستن معذر شرعی و همچنین عیال مفرورت
شکستن ممنوع است و شکستن نیم فرورت بالاتفاق حرام است گفته
فی فتح القدير والبر الراتی صد و بیست و چهارم جماع بحلال طرود
مسجد کردن صد و بیست و پنجم با وجود نذر است تا غیر در حج و نذر
موت نمودن صد و بیست و ششم احوام حج را چه جماع شکستن صد و
بیست و هفتم محرم را صید جانوری بر می کردن صد و بیست و هشتم
در مسجد حرام آنچه محرم است حلال کردن صد و بیست و نهم الحام
در حرم کعبه که نمودن بعضی تفیر این با حکما طعام در که کرده
بعضی دخول مکه بی احوام گفته اند صد و سی و ام تخوین اهل مدینه
نبی صلی الله علیه وآله وسلم کردن و اراده نمودن ایشان در آن
داشتن و این است نذر در آن نمودن و محدث بدعت
در آنجای دادن این امور را بجز آنچه چه زید جدا جدا شده
اند و مسلّم بجز این است که حق در بیست و شش و نهم
بیک از امور را بجز مسطور صد و شصت و یکم ترک اضیاء با وجود نذر
نمودن بر تقدیری که قابل بوجوب آن باشد که نذر در این
دلیل است آن ترک واجب کبیره و مؤکد و مؤبد است
گونه حراما قطعیه است و صد و دوم پوست انجیر و فلفل
خودت و شش و بیست و سوم کوش و بیست و چهارم بریدن و بریدن
کردن و حیوان غیبی را با بافتن و بیست و پنجم

په ضرورت و دروچ حیوان تنه بگردن یعنی بکاره نیز ذبح نمودن

این پنج کبیره راتح بیست چیز است که بر حیوان پوچه شری تعریف کرد

بعد از سجده و چهار در پنج بند مذکور که در آن مواز القدر اراغقه و پنج

اشته و شدت است و اگر در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

مستجاب است و اگر در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور

در سجده و استسقاء و غیره پنج بند مذکور



انتهی ظاہر اقرب بحق باشد زیرا که سکر و زرع عرفان مشهورست علی
 الخصوص که مطبوع باشد آری در آن تفریح القلب چنانچه در
 کتب طب مقرر است و الله اعلم و سکر راسته صدق و صوفیانه
 حدیث و آن آن است که در قول تغیر افتراضی چه بود و غلط
 خلاف معناد کوی و حد نقض و ضم و آن آنست که در رفتار کس
 ظاہر شود و حد زردن و آن آنست که آسمان از زمین نشاس
 این نازیب امام اعظم است و نزد صاحبیه حد آن درام و ثلثه
 تکلم بپزیران است و نزد امام شافعی حد آن در همه امره و سابقه
 تغیر در رفتن است کذا فی ما شئنا اقبل علی شرح الوقایه و اصل
 علی نازیبه الامام الاعظم ان تغیر القول موجب للحرمة و ان غیر العقل
 موجب لنقض او ذوا و تغیر المعرفة موجب للمی و سدی و شئ
 آنچه حرام است آنرا خوردن بی غمضه صدق و شئ و بنیم جانور یا آدم
 یا تش سوزن بس و ان و ادم و جانور میف و رست
 حرام باشد و کما که به صد و چهارم تناول سس بقدر یا
 مضمون و حد و جسد کیم آزاد را ف و خان و حد و حد و حد
 اجیر را بود از فوائده در و اوان اجات تا نیر کردن با اجات
 کم کردن حد و چهارم سیم ر بوا خوردن و در بوا رفتن و
 کائنات آن نوشتن و شام با بروش آن و ربع و نوشته آن که این
 همه در کما و برابر است چنانکه در آن حد و حد و حد و حد است
 و در حدیث و ارض و حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد
 انسان راست از همه زانما و راست و اوان این حد و حد

چهارم چهارم حبله در اخذ ربوا و منع زکوٰه قانوناً درند سبب ما
 بجهت ضرورت حبله ربوا جایز داشته اند لکن احوط آن است که اگر تا
 نهمه نرسد بجید نیز عمل نکند که حبله نزد امام مالک و احمد حرام است
 صدقه و جهالت خبیم عقوف و الدین یا یکی از اینها نمودن صدقه و جهالت
 ششم اجابت ندادن گرفتن صدقه و جهالت و بنده مال بسبب بی خبری
 حاصل نموده خوردن و درین داخل است بنظر و سبب مستور و
 غیر ذلک یعنی در کبیره و میشو و بلی آن سبب دیگر آن حاصل خوردن
 صدقه و چهارم ششم احتکار کردن یعنی در وقت ازانی طهارت خرید
 ذخیره به نیت کرانی نمودن صدقه و جهالت و نهم تفرقه در بیع و سبب در
 میان ما و فرزند یا در میان دو برادر کردن صدقه و پنجم
 انگور و مانند آن بدست کسی که شراب خواهد کرد فروختن صدقه و
 پنجاه و یکم مرد بدست لوطی فروختن صدقه و پنجاه و دوم کینزک
 بدست زانیه فروختن و همین حکم دارد فروختن چیزی که باعث
 اعانت بر حرام باشد مثل آلت سلاح بدست اهل حرب و ختم
 و نحو ذلک مما بسبب الفساد صدقه و پنجاه و سوم پنهان کردن باره
 کردن بی انگه قصد خرید کردن باشد صدقه و پنجاه و چهارم فروختن
 کالا پیش دیگری بعد از آنکه فروخته باشد پیش یک صدقه و پنجاه و پنجم
 بعد از آنکه بهای کالا مقرر شد بیک مسلمانی آنرا شکسته خود بیوجه
 شرعی یعنی بفسخ و غیره روانا باشد که رفتن این سه چیز در جنب
 فقه حنفیه مکرر و مموده اند شیخ در کبابیر شماره ده اندطایر الراجح کفر
 باشد صدقه و پنجاه و ششم دغا در بیع نمودن مثلاً آنکه عیب مخفی کردن

کردن یا آنکه تقریباً یعنی شیر در پستان جمع نمود و فروختن و غیر آنکه صدقه
 بجاه و منتقم تزویج متاع بسوکنید و روغ نمودن صدقه بجاه و منتقم
 انحصان در کیل یا وزن کردن وقت فروختن صدقه بجاه و منتقم
 از کسی که قرض بدو داده است متاع حاصل آوردن که قبل از قرض
 معاد نبوده است صدقه و منتقم در وقت تزویج نیست عدم
 ایفاء جهت داشتن یا قرض باین نیست گرفتن یا خود را غنی نمودن
 قرض گرفتن و حال آنکه دهنده حال او ضعیف باشد و نصبت
 یکم بعد از مطالبه قرض ادا نکردن با آنکه قدرت دارد و صدقه
 نصبت و در مال تنیم خوردن یعنی در مال خود جمع نموده پس
 رعایت مال او صرف نمودن صدقه نصبت و بیوم در مال
 حرام مال صرف نمودن و در همین حکم دادن بکسی که میداند
 که در حرام صرف خواهد نمود صدقه و نصبت و چهارم در زین
 که راه نوانداختن که ضرر بدو رسد صدقه و نصبت و پنجم
 نابینا را از راه کم ساختن صدقه و نصبت و ششم توقف در
 راه محله بی اذن اهل آن کردن و تصرف در شارع عام
 بطریق که مسلمانان را ضرر رسد نمودن و توقف در دیوار
 مشاک یا دیوار همسایه بقدری که در عبادت نیست و پنجم
 تصد و نصبت و منتقم بعد از ضمانت در ادا و حل آن
 با وجود قدرت انقضای نمودن صدقه و نصبت و هشتم یکی
 از ارشاد یا اجنبی در منع بقرض اقرار کردن تا آن
 واردی که با او عداوتی دارد و حقش بر عینش است

نهم اقرار نکردن مر بفس حق واقعی کسی که وقت که وارثان
 می دانند باشند صد و هفتاد و یکم انکار نسب واقعی نمودن
 یا اقرار به نسب بوجه دروغ کردن یا انکار عبادت یا انکار
 اعتناق نمودن صد و هفتاد و یکم استمال عمارت در غیر
 چیزی که بنام آن عمارت گرفته است کردن و دیگر ری
 بی رخصت او عمارت دادن و از وقت معین آن زیاده
 در عمل انکار داشتن صد و هفتاد و دوم مقدار یک وجب
 زمین غیر بی رخصت او دانسته گرفتن صد و هفتاد و سوم
 عمارت در بی عرقه و مزد لقمه کردن نزدیک که ممنوع است
 بجهت آنکه مباد آن اکنه بجا جیان در کار است صد و
 هفتاد و چهارم مردم را از مباح شرعی منع کردن چنانکه در
 شارع عام با مسی یا خالقاه یا زمین شبهه یا معدن از انتقال
 بی وجه شرعی مانع آمدن صد و هفتاد و پنجم در وقف تفت
 بطریق شرعی کردن یعنی بطریقی که واقف مقرر نموده است
 عمل نمودن مگر آنکه آن طریق غیر مشروع باشد صد و هفتاد و
 ششم در لقمه شرایط آن ادا نمودن و آنرا در طلب الروائ
 برای بر دارنده مفوض نموده اند و آنرا هم صحیح است که در
 مقدار ده درم شرعی و زیاده از آن تا یک سال توفیق باشد
 در مقامی که یافته است و در جمع خلا بقی و در بازار یعنی از علما
 آن باید پرسید و از ده درم تا سه درم یکماه توفیق بطریق
 مذکور باید کرد و از سه درم تا یک درم یک جمعه توفیق باید بود

نهم اقرار نکردن

نمود و از یک درم تا یک فلوس تا یک روز تعریف باید کرد
 و در یک فلوس طرف راستان و چپان بنکرد و فریاد کند
 و اگر کسی را پیدانشد در مدتهائی مذکوره فقیر را میرسد که بر
 خود صرف نماید و غنچه بر فقرا صرف کند اگر صاحبش از پیدا
 شدن بر ثواب راضی باشد بهتر و اگر نه مبلغ با او ادا نماید کذا فی
 الکتب العبرة من الفقه کشرح الهدایة و غیره صد و هفتاد و
 هفتم در وقت برداشتن لقیطه شایب نکر فن صد و هفتاد و
 هشتم در وقت وصیت ضرب الوارث رسانیدن یعنی با وجود و
 فقیر بغیر وجه الله وصیت نمودن یا اکثر از ثلث وصیت کردن
 صد و هفتاد و نهم ترک ترویج با وجود احتیاج تمام وقت بر
 ادائیگی خبر و اطعام نمودن صد و هشتاد و یکم نظر بشهوت نبرن بلبس
 انداختن یا لمس کردن با در زدن نشستن صد و هشتاد و دویم نظر
 بشهوت سوزی او دیس او یا شهوت یا شهوت با وجود احتمال
 وقوع در فتنه نمودن صد و هشتاد و سهیم در وقت لرون صد و
 هشتاد و چهارم غیبت شنیدن با وجود قدرت منع نمودن صد و
 هشتاد و پنجم بنیامی کسی که مکروه دارد او را با او در صد و
 هشتاد و ششم منجیح بینی کردن صد و هشتاد و هفتم پنهان کردن
 بستن صد و هشتاد و هجتم با وجود فهم صد و هشتاد و نهم
 نکاح منع نمودن صد و هشتاد و دهم شتم غلبه نکاح بعد از غلبه
 که قبول کرد دست المهارماندن و در شبیه سابق ملل انانیتن
 صد و هشتاد و یازدهم شکر از زبان زبان بر نماندن

صاحب یا صاحب را بر غلام نبی موجب شریعی و لکیر کردن صدقه و نود
همسایه را انداز ساندن اگر چه ذمی باشد باین طریق که بر حرم او
منحنی نظر انداختن یا چینی که از روی شریع شریف مباح نیست
در جوار بطریق که باعث ایذار او باشد پیدا نمودن صدقه و نود
یکم عمارت فوق از حاجت از روی تکبر و ثمر ساختن صدقه و نود
دوم از غنیمت و خیانت کردن مطلق خیانت نیز از کبایرت
لکن این مخصوصه کناه بسیار دارد تا جاسم شده صدقه و نود
سیوم پوشیدن خیانت بعد از وقوف بر آن صدقه و نود
چهارم سحری که در کفر نباشد تا حکم کردن یا تعلم نمودن و طلب
عمل بر آن کردن صدقه و نود و پنجم دیوث بودن یعنی زن خود را
پیش نامحرم ظاهر نمودن صدقه و نود و ششم جماع در بزرگ بامرد
کردن صدقه و نود و هفتم نکاح بحرم نسبی یا رضاعی یا مصاهره
اگر چه وطنی کرده باشد صدقه و نود و هشتم مرد مطلق با زن مطلقه
بحاله راضی بودن و محلل شدن کذا فی الزواج و نزد امام اعظم آنها
از مکروهات شمرده اند صدقه و نود و نهم مرد یا زن آنچه از تقاضای
گذشته است پیش دیگری طلب ساختن دو صدقه پیش از چینی زن
خود را برای جماع بردن بطریق که او واقف کرده دو صدقه و یکم
تصویر صورت ذمی روح کردن اگر چه نظیر نداشته باشد دو صدقه
دوم طغنی در مهمانی شدن بی رخصت صاحب طعام دو صدقه
سیوم طعام پیش از شریع بی رضای میزبان خوردن دو صدقه
چهارم از مال خود پیش از حد تناول نمودن یعنی قدری که بقیه

بیقین میداند که ضرر خواهد کرد و خوردن یا امراف تمام در الطوبه و اثر به
 نمودن از جهت حرص و بطالت اگر غرض صحیح شرعی باشد مجزوست
 دو صد و پنجم در میان زنان عدل نگاهداشتن در ثبوت و
 غیره بروی که در شرح مقرر است دو صد و ششم با وجود قدرت
 بر عیال در طعام و کسوت تنگ کردن دو صد و هفتم با برادر
 مسلمانی عذر شرعی سه روز هاجرت نمودن و ترک سخن کردن
 بعد از طاقات اعراض کردن و در میان خود با سلام علیکم
 گفتن و بهتر ازین هر دو که است که وی سلام گوید و او
 بستم در دل کینه مسلم نگاهداشتن دو صد و نهم خوشبو کردن
 با زینت زن را بیرون آمدن دو صد و دهم طلاق از دست
 موجب شرعی طلب نمودن دو صد و یازدهم بسم قدس محض
 یا محصنه بزنا یا بلواحت نمودن و با وجود قدرت بر منع آنرا هیچ
 بخردن دو صد و دوازدهم نسبت سلمان و آبرونی او
 بدشنام یا غیر ریختن دو صد و سیزدهم لفظ اعتد بر کسی گفتن
 دو صد و چهاردهم طعن در نسب کسی که ثابت النسب است
 بکسب شرعی یا بر کردن دو صد و پانزدهم دانستن زنا و
 اجنبی را در قومی یعنی شلم از زنا باشد و او اعنه بیدین
 با سید یعنی مملی کردن پس اینجا که کبیره است گفتن او را
 آن و دیگر را دو صد و شانزدهم زنی باشد که او فتنه
 رعایت نمک باقی که در شرح است از شرک ثابت و
 نگاهداشتن دو صد و هفدهم قطع زینت زان و نه شستن

نمودن دو صد و نوزدهم بغیر مولای خویش چنین خود را از دیگر
 گفتن دو صد و نوزدهم بغیر ما فی صاحب خود کردن و صد
 بیستم از خانه صاحب خود گرفتن دو صد و بیست و یکم سید را
 حق غلام و کنیز که نفقه و کسوت لایق است او را کردن تکلیف
 مالا ایلیق نمودن و همیشه بی جرم شرعی زدن یا غلام را خصی
 کردن یا بونه و بکر تغذیه نمودن و صد و بیست و دوم جانورا
 در میان خود بیک انداختن یا خسته کردن و صد و بیست و
 سی و نهم با حق خون مسلم یا ذمی ریختن و صد و بیست و چهارم تعدی
 بر کسی بوجهی که در شرح مجوز نیست بر مسلم یا ذمی بدشنام باز کردن
 یا بگرفتن مال کردن و صد و بیست و پنجم بیرون نیامان یا
 وام او قضاات در وقت حاجت رعایا و مسلمانان و ایشان
 در وقت اضطرار محتاجین یا بایشان در اول شرع خیانت
 نگاه داشتن بوجه شرعی و صد و بیست و ششم عده بر بی گناهان
 و خوف در اول او پیدا آوردن یا بنظر تیر بوجه شرعی رسانیدن
 و صد و بیست و هفتم خزا عبد ساختن و خدمت از او بطریق
 غلامان بی اجرت و بی رضا او گرفتن و صد و بیست و هشتم
 علم نجوم آموختن و عمل بر آن کردن و کاهن را بر رسیدن و فال بد
 گرفتن و فال بد دادن و بر خطوط عمل افتادن کردن یا آن خط
 زدن که عبارت از علم است دو صد و بیست و نهم از باد شاد
 مسلم سبب امری دنیوی باغی شدن و صد و سی و ام امارت
 یا قضا گرفتن و بدل مال در طلب امور مذکور کردن یا دانسته غلام را

بایدست او فروختن یا ساقی شدن الی غیر ذلک و همین حکم است
 در باقی اثر به مسکونه نزد امام شافعی و محمد و نجیب و فقهی بر آن است
 جنابیه بالا سارنجی اثر به مذکور شد و نزد امام اعظم قبح مسکونه است
 و احادیث صحیحیه دلالت بر حرمت مسکونه مطلقاً مینماید و لهذا
 فتوی بر و است و دوسه و چهل و چهارم از سوراخ در خانه نکر است
 و دوسه و چهل و پنجم ترک ختان کردن مشهور است که سنت است
 و از کلام شیخ ابن حجر مستفاد میشود که بر مرد وزن واجب است و
 مسافرت حنیف است لکن بالسنه و لکن مکرره و دوسه و چهل و
 ششم ترک جهاد و نکر کردن با وجود حاجت و تکلیف مسلم از دست
 کفارت نمودن با وجود قدرت و دوسه و چهل و هفتم امر معروف
 ترک کردن باید دانست که امر بفرض مرتاک فرض را فرض است
 و امر واجب واجب و امر سنت سنت و امر مستحب مستحب و همچنین
 نه از فاعل حرام و امر و از مکرره مکرره است نکر بهما و تنزیها لکن
 مراتب آن متفاوت است چنانکه معلوم شد و دوسه و چهل و هشتم
 ترک قول یا فعل یعنی ترک وعده و عدم ایفاء آن لکن این بر حسب
 کس است که وفای وعده واجب میدانند اما بر حسب امام اعظم
 مستحب بلکه سنت است بلکه مکرره و تنزیهی باشد و دوسه و چهل و
 نهم جواب سلام میگذرند یعنی ندادن و این بر حسب مکرره
 تحریمی است زیرا که جواب واجب است و دوسه و پنجاهم از جنگ کاذب
 در وقتی که زیاده از دویچندان نباشد گرفتن و دوسه و پنجاه و یکم
 ترک تیراندازی بعد از آموختن کردن در وقت که حاجت بدفع گنا

امر معروف و نهی نکر

کفار باشد و دوسد و پنجاه و دوم رضاء مردم بسخط حق جل و علا ^{صلی}
 نمودن یعنی بجهت رعایت شخص در امر حق سبحانه و تعالی سنتی کردن
 با حق کسی ضایع کردن دوسد و پنجاه و سیوم رشوت گرفتن دوسد و
 پنجاه و چهارم قضا با جهل در مسئله کردن بجز وطن و تخمین با در قضا جبر
 نمودن دوسد و پنجاه و پنجم قبول بدیهه کسی نمودن که در حق او شفا ^{عیت}
 پیش دیگری کرده باشد یا نخواهد کرد دوسد و پنجاه و ششم شهادت
 بی علم کردن یا باطل کردن چنانچه و کلاء الخصومت میکنند ^{اهمیت}
 بحق باشد لکن در آن ایضا در مسلمان بدشنام و نیز کردن دوسد و
 پنجاه و هفتم مجاوله در علم با وجود معرفت حق نمودن از جهت
 تعصب و تکبر دوسد و پنجاه و هشتم کتم شهادت در وقت
 حاجت کردن دوسد و پنجاه و نهم رجاسه فاسقان و مشاربان
 نشستن دوسد و شصتم قمار باختن ^{تقلا} لا بارکة و دوسد و شصت
 یکم نر و باختن و شطرنج بر نردرب کسی که در اهمیت آن نر و باختن
 بجهت معرفت حوب و ترفیقه خاطر مباح است بشاید آنکه در وقت
 نر و دو با قمار و غیره از اسباب مکروه نباشد و دوسد و شصت
 دوم لیه باطل مثل فریاد و لعین و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر
 نیز آنکه که شرع مجوز نموده است و احتیاط از استعمال آن بدست
 اولی است مگر کسی که غلبه الوقت باشد آنرا در شصت و هفتم
 شعری که شتم بر نام نفس باشد با و در بیست و ششم شتم و بیست
 شصت و چهارم بر شوهر و ام و بیست و ششم آن دوسد و شصت
 پنجم تراب نوری از لیا ز شمع و آن یعنی نوری از لیا ز شمع

و بعضی مع ذلک مکلف را مردود و الشهادة فی الشریع می کنند
و ان تن آنها بهم است و آن آنست که حد شرعی بان متعلق است
و سوائی آن بکلیه سوائی مذکور است نیز و بجز الزخار و غیره از
کتب فقه شمه ده اند که بسبب آن شهادت او قبول نیست آنرا
وین البته احتیاج از کتب تفصیل آن درین مختصر کنجا بش نداد
و بجز الزخار بجز از شمول کتبائز بقنا و کلیه این گفته است و
حاصل آن کلام من آرکلب کبیره و امریت سفیرة فی نه لیسقط غلالته
انتی بناد علیہ از جمیع کتبائز مذکور و احتراز نمودن از اجماع است
و الله الموفق سیوم ارکان اسنام را بجا آوردن و آن طهارت
بدر سائت و ایض و سنن و آداب و صلوة گذاردن بآنیت
و ایض و واجبات و سنن و مستحبات و روز و ماه در رمضان و
اه اشتن کذلک و زکوة مال او آوردن و حج خانه کعبه گردان باری
آنچه خدا و قولاً از ان سله را نبی علیه افضل السموات و اکل
التحیات ساء رشد است چهارم در سخاوت نظر کردن از خیاخ
اکل عدال و شرب عدل و لباس و وجه عدال و کلام بوجه عدال
و سحت و غیر ذلک و عقد منزل از نکاح و ملک و ولایه و مسائله
از بیع و شرا و هبیه و اجاره و ساق و مرارت و غیر ذلک
تیم از کار نامور بهایه فی جمیع الاوقات من الصبح و المساء و در وقت
خواب و تهذیب اخلاق حمیده و اجتناب از ریا و عجب و حسد
و جتد و موالمبت بر تلاموت و آن و ذکر آخرت و مداومت بر
مجالس علم و سفیانی ذکر و مسابده و غیر ذلک از آداب چون بن

چون بدین آداب مودب گشت و جوارح را بدین مشغول گشت
 برای مشغول باطنی آماده شد و هتیا گشت پس باینراست مشغول
 گشتن لبغلی باطنی و تحصیل تجلیات ذاتیه و صفاتی و به بصیرت
 بسوی ذات بخت متوجه گشتن فصل در آداب^۲ پروط مشیخته
 یکی از جمله آن علم تفسیر و حدیث و عقاید و فقه است و بعضی
 مشایخ در شرط شیخت کفایت بعلم کتاب و سنت کرده و آن
 بنا بر آنست که کتاب و سنت ماخذ عقاید و فقه است و نیست
 ما و از علم کتاب و حدیث نهایت مرتبه بلکه کفایت از علم کتاب
 در ضبط تفسیر مدارک و جلالین و مانند آنها و تحقیق معانی آنها
 بر عالم و معرفت تفسیر غریب و اسباب نزول و اءاب و
 قصص و آنچه متصل است بآن و از علم حدیث تحقیق مثل کتاب
 مشکوٰۃ مصابیح و ریاض الصالحین و معرفت معانی آن و شرح
 غیب و اءابشکل و تا و با بعضی آن به یک برائی فقه و تفسیر
 خود و همچنین تحقیق کتب عقاید و فقه از علماء آن و شرح کرده
 علم از شیخت بر دانش از بیعت او شیخ است بمه و فقه و تفسیر
 مشهور و اءابشکل و تا و با بعضی سلیقه بالمشیه و از راه نزول و است
 صحید و امثال و به جمیع ماورد پس از آنجا از فقه و تفسیر
 متنوع و در حدیث مثل همان فقه و است از اءاب سید است
 بالکتاب و الله اعلم و الثانی و تا و با بعضی شیخ به بین و تفسیر
 بر و مان مگر از کتب این حدیث و فقه آن و معنی و فقه آن به
 مگر از حدیث است از حدیث علماء آن و به طبع آن و به حدیث و تفسیر

مجلسی در شرح تفسیر

موردی باشد با و ببقاقت و مشخص باشد از خلل احرام و نیت
نموده بام کتاب حق تعالی بدانند و سنت رسول حضرت حق پس
امید هست که کفایت کند این صحبت و مراود و هو تعالی اعلم و کامل
زعمردان خود اشناه آئست که جمع نموده باشد میان دعوت
بحق و میان مقدم پس دعوت کند مردمان را بنی سوانه بقوات
نفاست با کتاب و احادیث و علم فیه و در تفسیر و در حکایت
سلیخه که گمان بر ندم و در که اینها نقل از کتاب آورده از علماء
تفاه و درین مقوم بگویند و می باشند که با شایخ و کاتب کنند
برای رسیدن به دست خط و غیره را و او را داشته است
برای حفظ و استقامت و اینها را از اول تصدیق و از جمله استماع
و استماع که استخالی کرده از کتب اکتشافی تفسیر تا درین رشته
بماند و از کتب که از کتب معتبره فایز است از قیاسیت و از جمله
تفسیر تفسیر و کتب معتبره پس و اینست که تفسیر باشد از که باز
تفسیر باشد از کتب معتبره پس این است که از ویار و تفسیر کرد
استماع در احوال و تفسیر کردن بر طریقی است که در کار ما تفسیر
تفسیر در معنی است که از کتب معتبره است که در آن بطلان تفسیر بعضی
حق است که با تفسیر دانستند و از اول تفسیر و از جمله آن است
در تفسیر است و اینها را عقول بر این تفسیر و بعد از تفسیر
تفسیر است که استخوان یک و لولا کتاب التواتر و از جمله آن است
تفسیر است که در حدیث کبری در حدیث کبری است و اینها را
تفسیر است که در حدیث کبری در حدیث کبری است و اینها را

جاری شده است بر این که آدم خلاق نیاید بلکه دیدان الهی آن چنانچه
 آدم معلم نمیکرد و کبریه است خداوند القیاس غیر ذلک من
 الصناعات و شکر است در شجرت ظهور کرامات و عوارق
 عادات و ترکیب است در اول شرف محال است در شکر
 کمالات و لذت حق و اولیاد است از بطلان و چون گویان ظاهر
 کردند و آدم خلاق است در صفت و تفرقه و باید در اول
 نشود آنچه کرد و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 قناعت است در اول و در صفت و تفرقه و باید در اول
 که قافل نکرده و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 آله و سلم زیرا که کمال مطلق است محفوظ است باطنی از غفلت
 اینجا آنچه محفوظ است در اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 یا کعبه در مال و معنویت و صفت و تفرقه و باید در اول
 شرط است که باشد و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 پس لایق نیست و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 حق بیرون از اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 آنگاه بر شیخ هیچ اعتدال نیست اگر در تفکر و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 و افع شده و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 شیخ و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 آن صفت است پس اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 گفته اند به بصیرت و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول
 بدل باشد در تحقیق و اولیاد است در صفت و تفرقه و باید در اول

در صفت و تفرقه و باید در اول



تقلید کسی را که تقلید او لازم بود و واجب است بر و توبه از آن
 و رجوع بتقلید شیخ و گفته اند عقوق است و آنرا توبه نسبت امام
 کشمیری رحمه الله تعالی در رساله خود آورده است شنیدم از
 استاد شیخ ابی علی الدقاق که میگفت که هر که مخالفت نماید از
 شیخ خود باقی نمی ماند بر طریقه او و قطع می شود غلامی که ما بین
 ایشان است اگر چه هر دو در یک محل و مکانی باشد از جهت تغیر
 و نفرت قلب شیخ از او و گفته اند هر یاری که در شیخ خود نقیصه
 اعتقاد کند و نزد او باشد آن منافق است و آنچه انکار میکند
 از آن چیز مرید قلقت علم او است بحقیقت آنچه از شیخ دیده است
 یا شنیده و شیخ را در هر فعلی که میکند و هر سخنی که میگوید عذر است
 از راه علم و حکمت حافظ آداب معرفت میفرماید بیت سخن
 شناس نه دلبر اخطا اینجا است، چون بشنوی سخن اهل دل مگو که
 خطاست، سوال نمودند از حضرت جنید قدس سره بعضی
 یاران مسئله و معارضه کردند در آن پس فرمود حضرت جنید
 قدس سره اگر اعتقادند ارباب بر من پس گوشه گیرید و بوی شیخ
 فرموده اند وقتیکه گفت مرید شیخ خود را حبر الانجبین است
 فیروز مند و رشکار زکرو در طریق این قوم امام غزالی قدس
 سره در احیاء علوم آورده شنیدم که شیخ ابی علی فارمدی را
 رحمه الله تعالی که وصف میگرد و بیان مینمود مرا و خوب
 حسن ادب مرید شیخ خود را انکه نباشد در دل وی انکار جمیع
 آنچه میگوید شیخ و نه در زبان مجادل باشد بر و بعد شیخ ابو

شیخ ابو علی فارمدی گفت حکایت کردم مر شیخ خود را ابی القاسم
 که کافی رحمه الله تعالی خوابی که دیده بودم و گفتم دیدم که باک
 گفته مرا چنین و چنین پس گفتم من در خواب چه است
 اینچنین پس راند مرا و زور کرد و آمد مرا یک ماه و سخن نکرده با
 من و گفت اگر نبودی در باطنت بجز مغز مغالبه و انکار آنچه
 گفتم ترا جاری نمیشد بر زبان تو آن در خواب و این همچنین
 بود که حضرت شیخ فرمود چه کمتر است آنچه می بیند انسان
 خواب خلاف آنچه باشد در بیداری بر اول او و بعضی از شیخ
 می در مبارک خود در بعضی از مردمان خود را عنایت فرمود
 پس دیدم شیخ آن مرد را که جا در برابرهای خود گسترده بود
 گفت ای پسر نگهدار ادب را با نرفتن نقل سب که شیخ شد
 شرف قلندر خواست که از آن رسیده که خود نشاند شرف فطانت
 فرمود چون او را دست کرد به دست شیخ الله بعد از آن که
 گفت بر بدان او خواب بود درین حالت شرف سبادت نمی
 گفته بود که در خواب او با او با هم چون نعلین خود نشاند و گفت
 ایشان لغوت فیهل آورد و از جهت ترک و فتنش آن
 شیخ را در هر سه خود می بستند و میزدند و میزدند و میزدند
 و دیدم شیخ مشامبت نزد غلامی از فتنه و در آن
 که در آن چاره ای از منافع و در آن مراد شیخ را
 که است و در جهت او زود بود و در جهت او
 است و میباید رجال سعیدون فتنه ادب و در آن

بجهان

بھی سجاوہ زمیں کس کر ت پیرن منان کو پیدہ کہ سالک بے بنو و زراہ
 رسمہ منزل بہا، از بیجا فرمودہ اند کہ سالک را لظہ برق ص با بدو تابع
 آرزوئی نمودن باید بود و تحقیق کند کہ کسب علم من کا ملذذین
 زمان از شیخ من و بگری نیست و دامن با غنق و تمام را ابطال
 با و داشته و اسناد و بوصف تدبیر و نمودہ با من و تحقیق
 داشته باشد آنکس این آن لقب نیست کہ حق خانی معین نموده است
 جہت افادہ من و مسائل بگوید و را مینے از با اسفند الہیہ
 غرضتہ روزگارہ و انیزہ او و از از مشایخ معیشت و ہر گاہ کہ
 با من و سبیل رفتن شیخ و بگر باشد روزتہ باطن او را جانب
 بنا سبقت بل مجدہ نمیکند بدو اگر او را و نظری افتد کہ در نزد
 عالم شیخ است کہ ما اجرت حق خانی بدست خواہد رسد مذہبگان
 و رونی لظہف کردہ او را از غلوت خواہد شد خندیدہ و تمنی کہ
 در طاعت قبض و ابتلا و آزموہ دن بآن و بسند نشان روزتہ لقب
 و این چنین خطرات در چنین سالک بسیار رونی نیاید و با بکہ
 لا بد و لازم و واجب است کہ در این کہ منویہ شیخ است
 نمودہ شد بر لظہف و یقین این کہ مہرہ قبض و او را اگر کہ
 ہر خود اگر کہ ہمہ اولیا و اولیہ و ہر من با حقانہ و در جمیع اوقات
 اعتقاد و راست داشته رونی پر فتوح البیان را و کفہ و غافلہ
 کردہ اندہ پارشد کہین سیرا و اسناد شد و اندر او رہا است
 شیخ و شد خود والد و یقین بود کہ در این زمان ہر مہرہ
 خود اسناد و ان از غلوت ہر اسناد الا لظہف بہت علیہ من الصدوات

بتوحید تجرید و ترک توکل بر خلق بتوکل بر خالق خلق و ترک کفران
 نعمت بشارت بعد از آن متزین کرد و برینت ملابس اخلاق
 حمیده مثل زبان بازداشتن از لایعنه و پوشیدن چشم از آنچه با
 نباشد دیدن آن و تنقد جوارح بر ورع و ترک بدکمان بردن
 بر مردم و گذشتن و مواظده نمودن بر آنچه گذشت تا باشد بان یاک
 و صبر نماید بر زرق اندک و تفقد نماید اخلاق نفس راه متعابد
 استغفار و قرائت قرآن کرد و وقوف نماید بر آداب نبوی
 علی صاجها الصلوات و التحیات و اخلاق صالحین و منافس نماید
 دین و عماد رحم و شفا بر رفیق و سنی نفس بنشمار جوارح خالق و
 اصل خلق معروف بدوست و دشمن و تواضع و نرمی و تحمل نمودن
 ضربات مردم و تغافل نمودن از زوایاخوان و ترک مجلس
 نه خدین مگر برای پند دادن مرآته را یا یاد کند خدا را و مجلس
 آنها را آنچه ذلک فصل نزد اهل طریق انساب مریدان باشد
 سه طریق است یک آنجسرقه دوم بتلقین سوم بصحبت معانی
 انساب بخرقه آن است که چنانچه صفات اعراض ذوات اند و
 اعراض لباسهای اجسام اند صورتها نیز کسوتهای معانی اند
 و چنانکه ظهور ذوات خبر بصفات و اعراض صورت نمی بندد
 همچنین ظهور معانی خبر در کسوت صورت تمام نمیشود پس چون رابطه
 ارادت میان شیخ و مرید ثابت می افتد مرید صیغه قبل
 آن میگردد که صفات و معانی از شیخ سوی مرید سرایت کردن
 گیرند پس در حالتی که شیخ بمعنی و صفت پسندیده متلبس باشد و در مرید

و در مرید قابلیت تمس با آن صفت و معنی مشاهده کند جامه که
 درین هنگام برین شیخ است و آثار متبرک و بمن آن حال و صفت
 و معنی با آن جامه پیوسته است و در مریدی پوشیدن آن معنی چونت
 و تانت بواسطه صورت تمام می باشد و معنی انتساب مطلقین
 ذکر آن است که حکم نفس و طبیعت و ظلمت و کمورت ایشان در
 سبب ارادت بر خاطر و باطن مستوفی می باشد بسبب غلبه ظلمت
 طبیعت او را سبب بعالم انوار دست نمی دهد بلکه از آن عالم آفتاب
 می باشد اما چون صفا و نورانیت روحانیت بر شیخ غالب است
 و جمیع اجزای او را جالب است بواسطه تاملین شیخ نورانیت
 صفا از باطن شیخ و قلب او بتقدیر بر سرانیت میکند و موجب
 تنویر باطن و صفائی او می گردد و اثر نورانیت تمام بدن او سیرا
 میکند و معنی انتساب بصحبت آن است که چون مبدی صحبت و آداب
 و ولایت مشرف گردد و در ذممت او سرگرم باشد نشاء صفت
 آن بزرگوار نورانی که در باطن سیر باشد در باطن او بر است میکند
 و علاوت نورانی می یابد و صحبت دهان آینه تمام هست
 بر سینه که آدمی بصحبت او آب با وجود با وجودی است متعالی
 پس آدمی بصحبت او می با وجود می باشد چاره زدن نور و فصل
 در انتساب به شیخ الله نقی می بیند را اثر و است تاثیر شیخ
 آنکه نسبت مطلقین که متی رفت است مابین صفا و باطن او
 نسبت مطلق ایشان از آنکه حسن لغوی رحمه الله تعالی بدین
 نسبت می باشد و او را جوارح الله تعالی عنه و ملاقات او با

بیسوا را و از حضرت علی رضی اللہ عنہ روایت کرده سده هجرت
 از مذکور طریق ابو نعیم تحقیق یونس بن عبید کذا تدریس را
 بدرستی که تو میگوئی چنان و چنان که گفت رسول خدا صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم و او را در بیافته و ندیده گفت و بچو
 او یا برادر زاده ما پرسیدی از چیزی که کسی نه پرسیده ما
 از آن چیز پیش از تو اگر ترا نزد من منزلی و شرقی بودی
 خبر می کردمت من در زمانه ام چنانچه می بینی هر چیزی که نشنیدی
 از من که می گویم گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس
 آن روایت من از علی باشد مگر آنکه می خوانم که علی را اکرم اللہ
 وجهه بزرگان نام و نام او بکیرم و در شرح خواندند
 الزرقانی از حافظ السیوطی رحمه اللہ تعالی آورده است
 که حفاظ از ره ایت حسن از حضرت علی کریم اللہ وجهه و
 احادیث آورده اند و ذکر کرده است که گفته است ابو
 ذر غفیر که بود حسن یوم پنج چهارده ساله و در بیافته را در
 مدینه منوره و گفت دیدم زبیر را بیعت کرد علی را در بیافته
 اللہ چنانچه بعد از آن بر آمد سوئی او فوه بعد بعد از آن با بیافته
 جمع شد آنچه کلامم از قلم شما در زمین میگذرد
 نبوت انساب خرقه سورت بزرگان راه به جمع نشان
 او این کریم اللہ وجهه محفل است از او بیافته و انساب
 حینی میافته شده است پس نبوت او منصفه نبوت
 همچنین نسبت نامین ذکر کردن می بیند و شایخ یافته است

وكفتم انما جائى على رضى الله تعالى عنده الى النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم فقال يا رسول الله وثنى الى اقرب الطرق الى الله
 افضاها عند الله واسهلها لعباده فقال رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم عليك بملازمة الذكر في الخلوة فقال عليه
 كيف اذكر الله يا رسول الله فقال عمق عينيك واسمع مني
 ثلاث مرات فالنبي صلى الله عليه وسلم قال لا اله الا الله ثلاث
 مرات وقل لا اله الا الله ووجهه لا اله الا الله
 ثلاث مرات والسمع لسمع ثم لثمن على كرم الله وجهه الحسن البصري
 وبكذا حتى وصل اليها ابن ابي عمير في حديثه من علماء صحابته بنابر
 قوائمه الا ان ابن ابي عمير غريب است در نهايت غربت
 ومنقطع است بشدت انقطاع وحق ان است كه انما صحبت
 بلا شك وريب باجماع ائمه دين ائمه ائمه ائمه و مشايخ راه
 يقين بر منتهى ثبوت آراء است چون و صلاة غوث الثقلين
 رضى الله تعالى عنه به ابو بكر صديق رضى الله تعالى عنه بطريق امام
 جعفر صادق رضى الله تعالى عنه از جد مادري او قاسم بن محمد
 بن ابي بكر الصديق بطريق سامان فارسى رضى الله عنه و بطريق
 روحانيت از راه ابو الوفاء الكردى عن ابي محمد الشيبانى به
 كبرم الله تعالى وجهه از طريق ائمه اثنا عشره ان طريقه از جهة
 لطافت به سلسله الذهب مسعى است و از راه حسن از طريق
 السنة النبوية و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بلا ريب و
 شهده و بعمرو بن عباس از طريق ابي الخطاب محفوظ الكوفي

و حق ان است

الکو وافی از قاضی ابن یعلی از مولانا حسن بن حامد الخ و بعد الله
 بن مسعود از راه فضیل بن عیاض و ابی عمر بن الخطاب رضی الله
 تعالی عنهما از طریق ابی ایوب رضی الله تعالی عنهما غیر از خلف در صحبت او
 میان این جمیع و تعدیل و طرق همایین مشایخ درین زمانه و غیر از
 ایشان دیگر بسیارند رضی الله تعالی عنهم اما تلقین ذکر متعارف
 و الباس خرقه متعارف بر عجم این فقیر بلکه بغالب فراست استخوان
 مشایخ کرام است رضی الله تعالی عنهم اجماعین و غالباً از مقصد صحیح و
 نیت صالحه نیت و گفته نشود که بدعت است و کل بدعت ضلاله
 چه بدعت کاتبی مباح می باشد مثل استعمال مناخل و مواظبت
 بر خوردن لب کندم و سیری از و ترک او اولی است و کاتبی
 مستحبی باشد چون بنا کردن منار یا مدارس و تصنیف کتابها
 بلکه واجبی باشد مثل انضمام دلائل بر اثبات و شهادت با ائمه و
 آن پس این قسم اخیر مأمور به اند و انوشی در اینها دلالت
 و اشارت یافته شده است چه اینهمه برای مددکاری دین بوده
 آورده اند پس از کمال و اشکال متعارف مابین فقهاء کرام
 نیز ازین قبیل اند چه آذانی است عادت مخصوصه آن است
 و خلق با غلام حمیده و ازین را از انوشی است نیز از انوشی است
 از کار و استعمال موجب حمل نسبت شده و اما نسبت مذکور
 بطریق دیگر این نسبت نیز است و اما این نسبت در بعضی
 بود حسن است و با و الله اعلم بقیته انوشی است
 نیست انوشی است و اما این نسبت در بعضی است

ایمانتین متعارف است

در

هو است و آنچه مشوب به او باشد اثر نمی کند و اگر کند اعانت بر
 هو است نماید پس حاصل می کند ظلمت بر ظلمت و ایضا ناقص تمیز
 نمی کند میان طرق موصله بحق سبحانه و غیر موصله با وسعانه چه او
 غیر و اصل است و فنا و بقا هرگز دست نداد. است و تمیز
 نمی کند میان استعدادات مختلفه طالبان و چون تمیز میان
 سلوک و جذب نکند پس بسیار باشد استعداد و طالب مناسب
 بطریق جذب غیر مناسب بطریق سلوک و ناقص جهت عدم تمیز
 میان طریقی و استعدادات مختلفه طریقی سلوک امر فریاد پس
 گمراه کند او را مثل خود و شیخ کامل کامل چون اراده تربیت
 و تسلیم این طالب کند لازم است که اول از اله نماید آنچه با او
 از ناقص رسیده است و اصلاح آنچه بسبب آن فاسد گردیده است
 بعد از آن بذر صلاح که مناسب استعداد او باشد در ارض استعداد

او باشد قنبت نباتاً حساناً مثل کلمه طیبه شجرة طیبه اصلها آ.
 و فرعها فی السماء فضیحة کبریت اخمر و نظره و واد و کلمه شکر
 و ماد و نه اضرط القناد و شیخ کامل کامل که بعد از فنا و بقا رجوع
 بر ائق تکمیل ناقصان نموده باشند استعداد مرید می شناسد
 پس معاملة مناسب استعداد او در کار میدارد و اگر استعداد
 او بسبب ملاقات ناقص فاسد شده باشد پس معاملة مناسب
 او کند مانند طبیب حاذق اولاً جهده خود در تشخیص مرض صرف
 کند بعد از آن دوا دهد و اگر قابلیت از اله مرض از دوا طبیب
 ناقص ضایع شده باشد اولاً معالجه اثر دوا ناقص کند بعد از آن

از ان تو به باز الی مرض نماید نصیحة الی شیخ انفاص الذی یما
تم امره بالسلوک والجذبة سمع قائل والانا یتالیه مرض
مسلک یضیع استعداد الرفیع پس تکمیل جز از شیخ کامل
کامل صورت نمی گیرد پس از طریق الی التدریج از انفاص
جائز نیست و نه از مقدار آباء کاملین مکملین که مسلک ایشان
سلوک نه نموده باشد و مبلغ ایشان و اصل نباشد نیست
اراده بجز تعلیم و تعلم و حصول درجه تکمیل صورت نمی گیرد
و در وجهی از ان نیست و طریق افاد و استفاد و بیرون آمدن
طرفین است و مبتدی را در ابتدای سبب تکمیل صورت
نیست پس لابدی است از بزرگ و آن شیخ کامل کمال سلوک
عدالت نزول نموده است و مدار طریق مشایخ بزرگ است
بر قیل و قال چه آن فایزانی است و طلب و تالیف که
باجل بندگی برای تکمیل نیست بلکه جهت رفیع و فایزانی است
خلق و کمال چون غفلت در راه و تالیف و تالیف و تالیف
و بنداز ره می شنخت بعضی اهل طریقت
سازند پس تلقین آید و در میان و تالیف و تالیف
بازستان و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف
الکمال و تکمیل و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف
چرا که الی غیره و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف
و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف
پس ایضا و تالیف و تالیف و تالیف و تالیف

برای کمال بعد از رجوع جهت تکمیل نقصان است و تا اثر تلقین
 ناقص مجاز الیه صاحب جذب باشد یا فی اگر چه کمال از وی حاصل نمی
 کرد و لکن نقصان از وی حاصل نمی شود بخلاف تا اثر تلقین
 ناقص غیر مجاز الیه اگر چه صاحب جذب باشد زیرا که در تلقین وی
 نقصان است فصل صاحب دولتی که نظر او کافی است و نسبت
 او شافی است آن است که نسبت توبه او غایب است و او هم بجز قوی
 صورت گرفته باشد و ظاهر او باطن او را تا غافل نباشد و نه بر
 عکس چه اول سالک نسبت و ثانی مغلوب الحاکم است و حساب
 کمال و مرتبه تکمیل مغفوض ثبات است که در مقام عدالت نزول
 یافته باشد همین مرتبه دعوت خلق است و نازل در مرتبه کامل

کمال است و درین حدیث ان هذا العلم دین فالنظر و اعین فانذون
 دینکم: اشارت است بآنچه گفته آمدیم و این مرتبه در اصطلاح این
 مسیح به مرتبه قلب است استفاده و افاده و باین مرتبه مربوط است و
 تا غیر و تا اثر بان رتبه منوط اتیان احکام شرعی و انزجار از امور
 منہیه در این صورت می گیرد اگر اینچنین صاحب دولت بهر سهولت
 او کبریت اخراست بهیت صحبت روستن ضمیر ان کور را بینا کند
 اختلاط چشم عنینک احواف آموز کرد فصل چون این چنین
 صاحب دولتی که صحبت را شاید بدست آید میدرا باید که هر شی
 اختیار بد و سپارد و خود را در مابین بدی او مثل میت بی اختیار
 شمارد و مثل معامله صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با رسول اکرم
 علیه الصلوٰة والسلام با و در کار دارد چه او بصحبت معننه نایب

فنا

فنا
 آواسب

نایب مناب برحق و ندینه مطلق مردنتر انبیا است علیه و علی اله الصلو
 و التسلیمات پس باوشیوه صد لیمان پیش کیرد و خرق عادات ازو
 طلب نماید و در حضور اسخن بلند نکوید و در جانب او پا دراز کند
 و بحمال خود را در رضا او داند از روی دیگری را بهتر نداند
 و پانی بر صلی او و با ما او نهد و در حال رالبط قلبی که راه اخذ
 فیوضات است چوسه دار و در غیبت و حضور خدای باشد
 و نام او خراباد بزبان مراند و در هر وقت از روی برسان باشد
 و بر واقع که بر روی روی نماید از رونه پوست و بیه و اقرت
 و مشرات به بیند اگر چه از شیخ دیگر باشد از پیر خود داند و بر
 آزمایش مریدان لطیفه پیران بقدرت انزونی این است شیخ
 بر ایشان طایفه می کرد و برای امتحان نشان چیزی می دید زانچه
 باید که اعتقاد جازم از پیر خود داند و غیر ذلک در امور دیگر فصل
 چون خوا بد که در صحبت صاحب و اشی آید و بر ویش باید و نسبت
 توبه حاصل نماید اول سختی بکنند فکر کنی هفت گرت بدین ترتیب
 اول دو رکعت نماز که از دو رکعت اول بعد از نماز خوانده

رشک خلیق مایش و بنت زمان لبم الجبیرة سبحان الله الخیر
 و رب العالمین بعد از هر دو رکعت اول بعد از نماز خوانده
 الحمد لله المونی و الاخرة و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 سبحان الله و ما کان المؤمن و لا المؤمنة الا قلی القدر و یسوی
 ان یؤمن بم الخیرة سبحان و هم و من یعص الله و رسوله فلیضل
 سبیلاً و در روایتی در رکعت اول بعد از نماز خوانده

و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله احد بخواند و بعد از سلام این
 و عا بخواند اللهم اني استخرك بعلمك و استقدرك بقدرتك و
 اسماك من فتاك العظيم فانك تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و
 انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر خير لي في
 ديني و معاشي و عاقبة امری فاقدره لي و يسهله لي ثم بارك
 فيه و ان كنت تعلم ان هذا الامر مني في ديني و معاشي و عاقبة
 امری فاصرفه عني و اصرفني عنه و اقدرني الخير حيث كان ثم ارعني به
 بجاوی ان هذا الامر مقصود و راؤ کر کند و مستحب است افتتاح دعا
 در ختم او با طهر کند و در و بر روی غلبه الصلوة و السلام بعد از آن
 هر چه در دل او قرار یابد بفتنای آن عمل کند و سبب از شیخ
 چنین شده که پس قزاة دعاء مذکور با طهارت مستقبل قبل بخواب
 و اگر در خواب چیزی شنید یا سبزه یا کسی با چیزی داد
 مثل شیرینی و مشه و مانند آن پس آن امر خیر و اگر دید سبزه یا سبزه
 یا کسی از چیزی سخنانید یا منع کرد و مانند آن پس خیر و در آن
 نیت باید که از آن اجتناب نماید فصل چون بصدق ارادت
 صحبت صاحب دولت اختیار نماید آن صاحب دولت را باید که برید
 بیعت کند و لفظ ما ثورا سلف نزد بیعت این است اول خطبه
 سوره خواند و آن این است الحمد لله نحمده و نستعينه
 و نستغفره و تو من به و نتوكل عليه و نعوذ
 بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا من
 يهتدي الله فلامضل له و من يضل الله فلا هادي

له وتشهد ان لا اله الا الله وان خد اعبده و
 رسوله صلى الله عليه واله وصحبه وبارك
 وسلم بعد اذان او ايمان اجمالى تلقين كند و او بگويد
 امنت بالله وبما جاء من عند الله على مراد الله
 و امنت برسول الله وبما جاء من عند رسول الله
 على مراد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 وتبرأت من جميع الاديان وجميع العصيان
 واسأمت الآن واقول اشهد ان لا اله الا الله
 واشهد ان محمدا عبده ورسوله بعد اذان
 بگويد بايعت رسول الله صلى الله عليه واله و
 صحبه وبارك وسلم بواسطة خلفائه على خمسين
 شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
 و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صوم رمضان
 و حج البيت ان استطعت اليه سبيلا بعد اذان
 بگويد بايعت رسول الله بواسطة خلفائه على
 ان لا اشرك بالله شيئا ولا اسرق ولا ازنل
 ولا اقتل ولا اتى بيهتان افتريه بين يدي
 ورجلى ولا اعصيه في معروف بعد ان شين
 اين دو ايت انجوان يا ايها الذين امنوا اتقوا
 الله واتقوا اليد الوسيطة وجاهدوا في
 سبيله لعلكم تفلحون ان الذين

يَا يَعْزُوكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
 أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاثْمًا يَنْكُثْ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ
 أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمُؤْتِيهِ أَجْرًا
 عَظِيمًا بعد از آن برای خود و مستتر شدن خود و حاضران
 مجلس دعا کنند و بگویند بِأَدَاكَ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ
 وَ تَفَعَّلْنَا وَ أَيْدِيكُمْ وَ بَاكِي نَدَارِدُكَ أَوْ تَقْتُلِينِ بگویند
 فلانہ طریقہ اختیار نمودی مرید بگوید کہ اختیار نمودم وَ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فصل در بیان اذکار
 و اشغال طریقہ علیہ قادر یہ اذکار و اشغال در طریقہ
 سادہ قادر یہ بسیار انواع اند لیکن بعضی از آن
 رکنزده کلک بیان میگردد نوع اول آنکہ مربع نشینند
 و بنہ کیماس باپی چپ بانگشت ز پای راست خاکبند
 و هر دو دست بر سر دوزانو نهند و انگشتان دست
 کشاده دارد تا نقش لفظ الله جل جلالہ پیدا آید
 بعد از آن سر خود را از دیک ز انوی چپ برده از آن جا
 لا اله کو بیان بر ز انوی راست گذرانیده بگتف راست
 رساند و از آن جا لا اله کو بیان بر ز انوی چپ ضرب
 نماید و در حین نفی بز انوی چپ اشارت بنفی خطرہ
 شیطانی و بر است نفی و بگتف راست مدلی کند
 و در اثبات نبوت خطرہ رحمایہ بردل نماید و در گفتن
 لا اله انگشتان دست و پا بردارد و در اثبات نبوت مطابق

شود قول بعقل در توحید و تفرید و بیگناهی دیگران ذکر گفته باشد و در وقت
 نفی چشم کنده دارد و آنچه محسوس شود منفی سازد و در عین اثبات
 چشم بر بند و اثبات موجود نماید با جمیع کمال و این طریق مذکور را در جمیع
 اذکار جهریه باید نمود و همه اوقات و آنات باین ذکر مشغول بماند
 و چون از ذکر فارغ شود سه بار سبحان الله الی آخره بگوید و دست
 بر آورده این دعا بخواند اللهم انک قلت فا ذکر و نی اذ کر کم و قد
 ذکرناک علی قدر قله عقلنا و علمنا و فهمنا فا ذکرنا علی قدر سعته حمیتک
 و فضیلتک و مغفرتک اللهم افتح مسامح قلوبنا لذکرک یا خیر الذکرین بر ما
 ارحم الراحمین و بر تو در حجاب نرود آنکه فرق در میان ظهور و اوست
 رحمانی و ملکی و نفی و شیطانی متعلق بذوق مکاشف است بیدار
 و تمیز میکند در میان آن بعقل خود و با وجود این اندکی اشاره بان میرود
 هر آنچه سبب خیر باشد بکشتی که نامون باشد از آنکه در عاقبت دنیا باشد
 سریع الاتقال بطرف غیر و حاصل میگردد بعد از آن توجه تمام بجانب
 حق و سرور و لذت عظیمه که مرغیب باشد در عبادت و کشف کرد
 بروی علوم و معارف الهیه و اطلاق بر حقایق آن رجا است پس
 اخراج مریدین که محسوس اند در برانز و ادغال ایشان در عوالم ملکوتیه
 بلکه در عوالم جبروتیه رحمانی است زیرا که در این عوالم تفاوت در حوص
 مرتبه الهیه است که قیم است بان و درین مرتبه مذکور و اولیای و اگر
 خوشی بیدار و خوشحالی می آید در عبادت و توحش میکند نفس را بر طاعت
 و اعمال و اکیبات آن ملکی است و اگر التذومی باشد بمبایات گفت
 مثال اهل و شرب و خجاج نفسانی است و اگر التذومی بیدار بمبایات است

در این
 کتاب

که موجب کتاب صفات ذمیه و ارتکاب رزایل شیطانی باشد شیطانی
 پس لازم است بر مکاشف که عمل کند در آن بمیزان شرع اگر موافق
 کردید بواجب یا مندوب مباررت نماید بفعل او و اگر موافق نرود بکراهی
 و خطری مباررت نماید بترک او و اگر موافق نرود باباحث پس اضماع
 و استمال کند هر آنچه رفق است بر نفس و صرف نماید او را از اباحت
 بقصد صحیح مثلا نخورد مگر برای قصد توانا شدن بعبادت و کذا کذا
 و در نکاح از برای حصول نسل و پرستشکاری و مانند آن و آنچه بعضی گفته
 هر چه ظاهر میگردد از جانب یمن و قد ام پس اکثر آن ملکی است و اگر باشد
 جمهور آن از جانب یسار پس اکثر آن شیطان است این از ضوابط است به
 شیطان از همه جهات می آید کما نطق به القرآن المجید ثم لا یتنبه من بین یمین
 و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمالهم و لا تجبه اکثرهم ساکین نوع دوم
 گفته نغی یعنی لا اله را زردل بر دارد و بکتف راست رساند و الا الله را
 بچپ کشد و ضرب بر دل زند و همین طریق این خادم فقرا را بی واسطه
 مشایخ از حفره سرانته الا عظم علیه الصلوة والسلام رسیده جناب
 رسالت تا ب علیه فضل الصلوة و اکمل خجیات در شهر سکار پور
 در مسجد جامع این خادم فقرا حاضر آمده پشت مبارک بر دیوار مغربی
 مسجد قریب کن جنوبی دو زانو نشسته بودند و این فقیر موجوده این
 دو زانو نشسته نغی و اثبات بطریق مذکور در حضور ایشان میکرد و حضرت
 ایشان علیه الصلوة والسلام تقریر نمود الحمد لله علی ذلک نوع ثالث
 گفته لا اله را از کتف چپ بر دارد و بکتف راست رساند و بزودی
 الا الله را بر کتف چپ ضرب نماید بکشتی که بزیر رخ برود و کتف

آرسه و ذکر انبی و انبیاات را تا سوتی نامند از مکر خاک تا گری و بعضی
 تا محب فلک الافلاک عالم ناموت گفته اند اوصاف حیوانی مثل
 حرص و هوا و بغض و کینه و عداوت و غیر آن به نام سوت تعلق دارند
 علامته جریان ذکر ناموتی و تاثیر آن کسر سورت صفات نفسانی است
 نه مجرد حرکت قلب و علامته ترقی از آن میسر بصفات ملکوتی است
 مثل تسبیح و تحمید و تقدیس و غیره عبادات چون این علامته است
 و او بعد از آن در انبیاات مشغولی نماید جلسته معهوده را رعایت برداشته
 کسر خود را از انوش چپ یا از موضع دل یا ز کتف چپ برداشته
 بکتف راست رساند و بهر دست چپتی کند گویند بزرا نوحی
 چپ یا دل یا کتف چپ ضرب کند و چون بزبان ظاهر گوید بر باطن
 ملاحظه لا معبود الا مملوب لا مقصود الا محبوب لا وجود الا بدو در تمام
 را ملکوتی گویند و از محب فلک الافلاک تا دیده و احدیت عالم
 روحانی و نفوس است علامته تاثیرین در آنست که بدت و صفات
 جن که مرتبه جردت است متوجه رود و خود را و همه اشیا را از صفات
 حیرت حق بابد و علامته ترقی از عالم ملکوت عالم جردت آنست
 که تمام صفات را بصفات رساند و انحال باطل است چون این علامته
 دست و پد بعد از آن است از آنست جرد جلسته معهوده رعایت برداشته
 مشغول گردد سر ز پستان چپ برداشته بکتف راست رساند پستان
 چپ ضرب نماید نوحی را به خود خود را در باره ضرب کند و در آنست
 میان از صفات صفات بعد از صفات از جمیع غیر ظاهر ظاهر و ظاهر
 هم ظاهر فریب ترقی است متصف سازد بر صفات او و صفات او را

این علامته است

این علامته است

نامش باشد و این نظر را در همه اذکار گفته رد و این ذکر را جزوئی نامند
 از دایره واحدیت تا دایره وحدت جبروت است علامته تأثیر
 این ذکر آنست که جمیع صفات از خود مسلوب دارند نسبت به
 صفت بخودکنند اگر صفات فعلیه از خود مسلوب دانسته نسبت
 بخودکنند و مابض و باسط و نافع و ضار و محلی و مانع الی غیر ذلک
 حفره را دانند در مرتبه جمع و واحدیت است و اگر صفات ذاتیه
 از خود مسلوب دانند و می دمیج و بصیر و قدر و مرید و تکلم او را
 بر ایله جمع الجمع و وحدت ترقی کرده باشد و علامته ترقی از جبروت
 لاهوت آنست که توحید او بذات مطلق حاصل گردد بعد از ذکر
 هوشمغال گردد و طریقی از این است که جمله صلواتیه بنشیند و هر دو دست
 بر مردوزانویهد سر را به نزدیک دوزانوی برده بود از تحت ناف دوز
 طبری بقبض دم بالا کشد تمام الدماغ و آنچه لمی قرار دهد باز از سر آغاز
 کند و ذکر مورد لاهوتی گویند قبل ازین فنای صفات ساکت در صفات
 حفره حتی بود تا شانه و درین مقام فنای ذات ساکت در ذات
 حفره حتی جل شانه صورت گیرد و علامته او آنست که شعورش بر
 فنای خودش مانند آنکه علم بر فنا خود داشته باشد فنای ذات صورت
 نگرفته است از اینجا گفته که علم حجاب اکبر است میت پر تمام مثل
 کانه تمام است بخبر ناقص بود هر آنکه ز خود با خبر بود بعد از فنای
 ذات و صل عمریانی حاصل گردد و شروع در کمالات نبوت خواهد نمود
 و مشایخ کرام رضوان الله علیهم اجمعین از کارسانی را مقدم در
 اند بعد از آن جهت ترقی از آن سوی مراقبه ذکر خفی مقرر نموده اند تا باقی

از ذکر بفاخر ترقی نماید پس بعد از آن در ذکر خفی مستغوی نماید و این بر
دو طریق است طریق اول آنکه بر دم ناظر باشد و آنرا با سانس نفس
خوانند چون برون رود لا اله کوید و چون درون رود الا الله
کوید و بعضی بجای لا اله کوید و بجای الا الله هو کوید طریق سینه
از اسناد باید و یاد هر دو نفس اثبات کوید و یا چون درون
رود صدر اسم ذات کوید و چون برون آید تمام اسم ذات کوید
و یا چون برون آید هو کوید و چون درون رود نیز هو کوید و در
هویت ذات محو شود و طریق دوم آنکه دم را زیر ناف حس کند
و زبان را بکام چسباند چشم و گوش از ما سوالد بینه تحت پستان
چپ متوجه شد بونی تحریک غضا تلفظ با اسم ذات باشد هر قدر
که تواند تکرار کند و چون بطلاقت شود بتدریج دم را به هوا و اگر در
و باز از سر گیرد بکدام و ثم فی جمیع الاوقات و آنگاه تا که شوق
و غلبه حب در حرف عنان غزیت سوتی فکر و این در حضرت حق و جماع
هست بر طلب او در یافت وحدت در سکوت و نفی از خود
مطلق و از اشغال با مردم دنیا صورت گیرد بدینگونه ذکر بدل می باشد
و زبان و انفصل آنت که بزبان و بدل هر دو باشد و اگر یکی باشد
پس بول تنها فاضله است این چنین گفت نودی در شرح مسأله
و نیز گفته که ذکر حق سبحانه و ذوق است نود است و در زبان
و ذکر دل بر ذوق است می از دیگری ارفع و اجل و آن نود است
قد است و جلای وی و در حدوت و ملوت و آیت می در
و مساوات و این را ذکر خفی گویند و حدیث آمده که هر که این

ذکر روی بقلب نزد امر و ہیومی تعالی و تقدس انتہی و بعضی فقہا
 گفته اند کہ ذکر نمی باشد مگر بزبان و ادنی مرتبہ وی آنت است کہ بشنوا
 خود را بر قول مختار روی آن معتبر نیست چنانکہ در قرارت و طلاق
 و عتاق در کجہ بدل است آن فعل قلیت از قسم علم و تصور است و ذکر
 نیست چنانکہ قرارت نیست و ذکر نام چیز است کہ فعل لسان است
 بمعنا م نیست کہ مقصود ایشان چیست اگر مراد آنت است کہ فعل
 را ذکر در لغت نام نیت پس این خلاف چیز است کہ ذکر کتب لغت
 است در صحاح و ناموس لغت است کہ ذکر ضد نسیان است و این
 خود فعل قلیت نعم آنچه فعل لسان است آزا نیز ذکر میگویند
 پس ذکر لفظ مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان
 و در قران مجید میفرماید و آذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی
 قول و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نیز نفسی است و لفظی
 چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنت است کہ فضیلت و خواص
 کہ وارد شدہ است در شان ذکر مترتب میگردد فعل لسان را
 و ثابت نیست مر چیزی کہ فعل قلیت این نیز قول سید دلیل است
 و چرا نباشد بعد از آن کہ ذکر نام وی تعالی باشد و اگر مراد آنت
 کہ افضل آن است کہ بزبان باشد با مواطات قلب این سخن بگوید
 است و نزاع در آن نیست و نزد مشایخ طریقت قدس اللہ تعالی
 اسرار ہم ذکر دو نوع است قلبی و لسانی و اثر ذکر قلبی اقوی و عظیم
 و اکثر از ذکر لسانی است بلکہ بحقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر
 نزد ایشان نسیان ماسوی اللہ است و قیاس بر قرارت و طلاق



سلسله الذهب حیث قال بیت جان بحق تن بغیر حق کاین
 تن زحق جان زغیر حق باین ظاهر اولی و بطن اولی
 بیست از درون تشنه و میخانه و از برون در لباس میخانه
 شغل سبزه باین صفت شغول شود سمیع بصر ندیم قدر
 مرید می کانی و صورت این شغل برشته و نه است اول بطریق عوام
 که همه از حق میمانند و از ناشایسته باز میمانند برانی ملاحظه این
 صفات کریمه دروم طریق خواص که حق در جمیع احوال آله و بند
 فاعل است این را قرب نوافل گویند چنانچه حدیث قدسی بر این
 شریف است فاذا اجبت کنت معه و بصره و آسانه و بده در جمله
 فی آخره سیم طریق خاص الخواص که حق فاعل و بند آله چنانچه
 نیز فرموده برین حدیث نبوی الحی منطلق علی لسان عمر و این را
 قرب فریض گویند و این حال افضل است از اول چه در اول است
 فعل از فاعل منقطع گردیده و این دلیل است بر عدم فاعل ذات
 ساکب بخلاف حال ثانی چه درین نسبت فعل از منقطع گردیده
 و در شهادت او فعل او عین فعل حق است چنانچه درین دلیل است
 بر فاعل ذات ساکب در حق و بقا او حق و ماثوفین مرتبه مرتبه
 است دیگر که جامع است آن هر دو مرتبه را و باین مرتبه اشارت
 است در قول حضرت حق سبحانه و تعالی آیه و ما رمیت اذ رمیت و لکن
 انصد رجمی در قول حضرت حق جل مجدده آیه فیه لقتلتم و لکن الله قدیم
 در حقوق این مرتبه مرتبه دیگر است در قرب که ارفع و اعلا مقامات
 مشابه نمیکنند ساکب مقرب در آن مرتبه فاعلیت و آلت را و نمی باشد

بیت

بیت

بیت

بیت

مقید بان هر دو و نهایت کمال این مرتبه منفی و درجه شریفتر
 است بحضرت برساند الا تعظم علیه افضل الصلوات و اکمل التمجیلات
 و این مرتبه خلافت است و این مرتبه اشارت است در قول حضرت
 حق جل شانہ الایمان الذین ینالیجونک انما ینالیجونک احدی
فوق ایدیم و قول حضرت حق جل مجدہ ایہ و من اطع الامیر فقد
اطاع الله باین باب که این شغل منقسم شود به پنج قسم اول آنست
 که چون مالک بنماست رسد حق را حق بیند و بعد از آن
 بعد از خود و دیگر فطرت صفات حضرت حق و بین و بعد از آن
 میگردد و در رتی ز مقام خدا و سر و مجرب مقدم گردد و بعد از آن
 از رتی داشته می شود و عطا میگردد و در وجود خود می آید
 و محمود شود و این مقام مقدم است بر تمام مقامات دیگر
 درین مقام همه از دست و اختیار و سفید است و درین مقام
 بنامه حضرت حق فرموده ایہ فی کل شیء من شئنا
لایجاد ان یفعلون عدما و درین مقام شهود است
 بریت و نهایت بر رتبه شاد و عالی است
 این است مناسبت آنکه بنام رتبه که
 اول مرتبه و درین مرتبه هر دو
 که علم را شهود نمودن است و بقیه
 سبب مجرب است و درین مقام
 و سبب مجرب است و درین مقام
 که این مقام علم شهود است و درین

شانه هر قول بین القولین و شانه بین الهملین نقد خرج من
 بین نرفش الایمه ال ورم البحر لیس حاصلی اعتراف تو صد حقیقا
 حقیقا سانی سطر لشار بین الذائقین و به می لایق مبین و نورا
 للفقین و از بعضی اشاعره روایت کرده اند که مخالف قول
 اهل سنت است و ظاهر و باوقی الزامی و آن نیست که بنده
 اختیار در فعل خود حقیقه نیست اگر صحیح باشد این مروی از شاعره
 پس غرض ایشان نفی قول معتزله است که میگویند که بنده خالق
 افعال خوب است یعنی اختیار مر بنده را در خلق فعل خود نیست چه خلق
 فعل صفت حق تعالی است نه نفی کسب بنده که عقوبت میکند از
 بدایش خدا بر این فعل بنده چنانچه آن فریده است حق تو را در وی
 اختیار می که برابر است در وی جنب فعل ترک و ترک مستم
 یک ازین هر دو نیست آن غیر اختیار که فحوق است در وی که ترک
 است بر این تعریف و ثواب و عقوبت بلکه آن خیر آخر است
 ازین یا مستند بان و علم حق تعالی و قضاء او بفعل بنده و اراده
 او حق تعالی است مستند بر عینیت و با وجود آن بسیار
 می آفریند حق تعالی بفضل عظیم خود میل در بنده بخیرات و مبرات
 و الهام میکند بنده را باینکه آن خیرات و مبرات را بکند و حق تعالی
 سبب آن خیرات و مبرات و مبرات را میسر میسر و مسمی است جعل سبب
 خیرات موقوف باینها بوقوع و کما فی معاصر و بنده تدبیری را حق تعالی
 در هر روز میکند تا آنکه با او بی نیاز نگردد و مستغنی نماید بوقوع
 این مقدم و فصل این مرام حقیقه آن است که امری یعنی معانی که

بنا بر

ایجاب کند در حق بنده عارضی را از عوارض قول باشد یا فعل
 یا اعتقاد خیر باشد یا شریح باشد یا راحت اعتم از آنکه آن یجاب
 بمعنی الزام عمل و اعتقاد بود بغير اشتراط ضرورت و قوع و لاد قوع
 یا بمعنی تنم صدور ضرورت و قوع در خارج بود و قسم است اولیت
 بوسیله نظام مثل انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلامات و علی مرتضی
 و اولی و یجاب این امر بمعنی الزام عمل یا اعتقاد بر بنده عارضی
 بالغ است باین معنی که اگر در حال جمع شریح و اعتقاد ان مستلزم است
 و معنی مقررره امر ترک و بدستعلم و عقاب کرده عارضی است
 در آرد امر بهره بوسیله است بیه عارضی است در عارضی است
 حقیقت مامور در سطح مقاب نامک بر عارضی است
 در آرد امر بهره بوسیله است اوین اعتقاد و عقوبت در حق تنم
 که بضرورت وجدان آن معنی رد می یابد تنم و همچنین در حق
 مقابله آن با معنی ایشان لازم است زیرا که عارضی است
 است بوسیله معنی ظاهر و معنی این سخن طریقی است
 و معنی محسوسیت حجت بر بنده عارضی است
 علی قول امر عارضی بین الوسائط بخلاف معنی عارضی است
 که به خود مکاشف نباشد تا بقول الله عزوجل انما یؤمنون
 و خرمی باید که از خود انقضی نماید و در حق عارضی است
 کرده است است است است است است است است است است است
 معرفت بیان شاره بنده عارضی است
 لویا که سائب بنده عارضی است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ن
برین

کافر می باشد یعنی از امر تکوینی بسط طاعت امر تکوینی که مخالفت امر
 تکلیفی باشد آن معصیت امر تشریفی است و مخالفت بصورت
 ندارد در امر حضرة حق تعالی که توسط است و آن امر مثبت است
 زیرا که آنچه حق تعالی خواسته است میشود و آنچه نخواست است نمیشود
 پس معصیت و طاعت و خیر و شر از امر الله تعالی در امر تکوینی نیست
 میت و در حدیث وارد شده است لن تقبل الا بامرک
 ولن تعصى الا بعلمک و سلطان امر فاسد علی که در حدیث
 و رضی الله تعالی عنه در تفسیر گفته است سببی من و ما امرت به
فسیانه و اطاعه العاصی بعصیانه و بیان اشارت میکند که امر
قابل و سببی من فی الله است و در حدیث طریقه و در حدیث
در صورت طوع بعد از اسم فالوئی و انقیاد امر شریعت است و
صورت کرمیت بعد از اسم تعالی و در حدیث طریقه و در حدیث
و معنی شود در حدیث اگر چه فریبند و در حدیث طریقه و در حدیث
عده شرح اگر چه تقریر شرح بود از معصیت است و در حدیث طریقه و در حدیث
حقانیت مرد است که تقریر شرح است و در حدیث طریقه و در حدیث
مغایب و مغایب و در حدیث طریقه و در حدیث طریقه و در حدیث
ذات باات و معنی است با معنی است و در حدیث طریقه و در حدیث
تشریح و در حدیث طریقه و در حدیث طریقه و در حدیث طریقه و در حدیث
تشریح و در حدیث طریقه و در حدیث طریقه و در حدیث طریقه و در حدیث
ذات بین ذات است برین امر و در حدیث طریقه و در حدیث طریقه و در حدیث

و آن اسما این اسما اند و آن افعال این افعال اند تا میجه کل
 شیء عالمک الاوجه حاصل آید باید دانست که حقایق حکما
 نزد شیخ ابن العربی رحمه الله تعالی همان اسما و صفات حقه
 حق اند که در حقه علمیه متمیز گشتند و زود ما عدما اند که نقیض
 اسما و صفات اند با عکس اسما و صفات که موجود خارجی اند
 که ظاهر گردیده اند در مرتبه یا رعدیه و زمره علم و همان حقایق
 مبدع آثار خارجی اند رباعی آینه و عکس چون که با هم گردیده کثرت
 بظهور آمد و عالم گردید : بودست بهین عکس و عدم که نه جهان
 هم نور ملک از دست هم آدم گردید پس وجود ممکن در عدم و غایت
 از حقه و وحدت و ظل کلمات او و ظل شیء در اثر او عین آن
 شیء نیست بلکه آن شیء و مثال اوست در حمل کمی بود که می ممکن
 است پس ممکن عین واحدیت جهت عدم ثبوت حمل بهین است
 چه حقیقت ممکن و عکس که منعکس گردیده است در و از اسما و صفات
 شیخ اسما و صفات است نه نفس اسما و صفات پس صحیح نیست
 گفتن همه ادست بلکه صحیح است گفتن همه از دست رباعی این
 عکس و عدم حقیقت جمله جهان است : که ممکن حادث است
 نهان یا که عیان است : امکان نشود و جوب در حد خودش : در راه
 خدا بدانکه او طرز نشان است : درین شفا اول رسا که توحید
 وجود ظاهر میگردد بعد از آن توحید شهود : شفا شیخ شفا و درین است
 آن عبارت از چشم ظاهری و باطنی است باید که سالک چشم به
 بند و کل شیء عالمک الاوجه که عین مرتبه ذات است در یابد تا

و زود ما عدما اند

عکس اسما و صفات

شفا شیخ شفا و درین است

ملازم

ما دارم که خطره دیگر در اول نگذرد همه وقت در خطه حاضر وقت باشد
 و چون چشم بکشاید فایده آنرا تو او افتم وجه الله مطالعه نماید یعنی همان
 ذات است که در باطن موجود بود با صفات خویش ظاهر و متجلی و بوی
 است باید دانست که وجه الله وجه حق است اطلاق وجه کما کرده
 میشود و مراد داشته میشود بان آنچه میباشد بان شیء حق چه نیست
 حقیقت بهیچ شیء دیگر که حق داین وجه همان وجه است که شماره
 بقول جل مجد و فایده آنرا تو او افتم وجه الله گفته اند که آن عین حق
 متیم سایر اشیا است دیگر که به بند قومیت حق مرئوسند و این
 که نیست قیام وجود مرئوس را بگویند پس او دیده است وجه حق
 در اشیا و این است معنی رویت حق در اشیا و این مشاهد گفته اند
 در آیت شینا ال و آیت الله فیه و قافی از او داشته میشود
 بوجه مراد حق فایده وجودات محسوسه زوایشان متغیر است
 شخص واحد است در مرتبه متعدد و مانند وجودات ثنی و سه است
 در خیالات متعدد و منشأ نفس مرتبه اند و مقابله همه و اینها
 بعضی مشایخ گفته اند شعاعها باقی الیون و همه و اشیا و اینها
 عکس فی الیه با او نشانی و مراد ایشان است یعنی اشیا و همه
 و خیالند خلق اشیا است در مرتبه اول و اینها در مرتبه اول
 و غیر از اینها که در مرتبه اول است که در مرتبه اول است
 نسبت او بان مرتبه کرده میشود و وجودات و اشیا و همه
 موجودات و اشیا در مرتبه اول و همه و اشیا و همه و اشیا
 و منشأ آنها در مرتبه اول است نسبت اشیا و همه و اشیا

در مرتبه اول
 در مرتبه اول

سیرکاهی موجود یافتند و گاهی معدوم و در سیر غماز استیالات
 یافتند گمان کردند که حقایق اشیا ثابت نیستند همه تابع وهم و
 خیال اندر باغی می آنگاه بگمانه خویشین گمانی یافتند و دست تکیه
 زانوشه شدانی در سیر چو پدید بود و گاه نمودن زمین سیر تا مشاهده
 سو منصفانی در مراد بمرایا می نمودی است چه وجود ممکن عکس
 وجود واجب و صفات ممکن عکس صفات حق است
 ظاهر گردیده اند در مراد عدمیه و مراد بطلال آثارند و این هم
 اصطلاحات اندر لایحه منافی اصطلاح و حاصل آنچه اتفاق کردند
 برینها همان است که جمیع ممکنات نایب اند در حد ذات
 خود حقیقت وجودند و این است بخیرین نسبت که موجود بلکه وجود
 حق است بی نموده در مراد ممکنات مناسبتی شخصی در مراد متعدد
 این نسبت ممکنات را وجود موصوفی این تجلی در زمین جهت برایشان
 اطلاق وجود کرده معنای می در تفسیر این آیه کریمه کل من
 عندها فان یرقی وجه ربک ذی الجلال و الکریم آورده است
 اگرستقران جهات موجودات را در تجسس کنی وجود آنها را می بین
 آنها را با صراحتی در حد ذات خود که وجه حق که نزدیک جهت او
 در کتب این مقام است که جنبه ماسومی حق است که می است نتیجه
 بعکس و ظلال صفات مثل حقیقت عدم ممکن عدم است
 که ممکن است بعکس عدم قدرت ممکن عدم قدرت است و برین
 که ممکن است بجا قدرت است برین تمیاز است سایر صفات
 ممکن است ممکن اضعفی و ذواتی همه آنها اندام و سلوب اند که سب

غلبه اسما و صفات تمیز گشته تمیزی که ادراک کننده آن
 نمی شود با ضمحل در تجلیات و تلمیحاتی در تجارب و واردات
 نمی آید درین معرض بیان وسیع نمیکند درین مسکب غلبه و تمیز
 درین سر رجوت و هر گاه و کاشفین و سوختن عاشقان است
 و این فیض لطیف که معبر نطل و عکس است آن وجه خاص جفائی است
 که متحقق گردیده در هر ممکن از ممکنات و چون در آن وجه ساطع
 گردد عدم در شهود سبک متوارمی گردد و پوشیده شود و باقی
 نمی ماند در شهود مگر وجه حق سبحانه ازین بیان نظایر گشت معنی این است
 که بیه کل شیء مالک الوجود و گفته شیخ محمود شبلی در رساله خود
 که مسیحت به غایبه الامکان فی درایة المکان و وجه مانع
 از توحید عمی این که ممکنات پوشیده میگردد از نظر ساطع
 پوشیده گردیدن ذرات نزدیک طوری شمس و انوار است
 گرام گفته اند نابودن دیگرست و نابودین دیگرست سبب ورود
 این را بقدر توحید پس چون بر دست وجه ساطع را از
 مسی کرده است از غنا از غنا و عین توحید و وجه الیه و در
 پوشیده کرده و از نظر سبک غلبه و سبب پوشیده شدن
 و گفته است فی سبب مشهور در این سبب و در این سبب
 در این مقادیر گفته توحید این است که در این مقادیر
 نه بند و انما الیه و سبحانی چنانچه در مقادیر گفته است
 گفته آنچه گفته آمد در علم توحید است و در وقت این
 و لکن قایل بر آید باعد و شبیه به توحید است

مشایخ کرام این شغل را در توحید وجودی و در ذوق این حقیر
 الفقیر این شغل در توحید شهودی است چه در هلاک ممکن در
 حد ذات او و اما اشارت است به توحید شهودی و آن این است
 که مشاهده نکند غیر حق را باین طریق که محقق گردد منظر در ظاهر
 بس محو گردد و مثل محو گردیدن کواکب نزد طلوع شمس در هر گاه
 که شمس حقیقت طلوع کند جمیع ممکنات محجب گردد و این را مسکوت
 بقدر اوله بدست هر ساکت زبان و این اثره تکرار کلمه طیب است
 پس درین شغل تکرار لغوی و اثبات بملاحظه قضا و خیر و اثبات حق
 بسیار نفع میرساند و در شغل دومین اشاره است بر اینکه عارف
 واحد العین ناقص است و عارف کامل است که صاحب دین
 باشد و نه چند در ظاهر و باطن مگر حق سبحانه را و تمام میکند و باره
 کمال ربط هر دو باطن و این خادم انقدر را درین شغل ذوق
 است دیگر و آن این است که در پاره کمال مشتمل بر فواید وجودی
 است و تمام میکند و باین برود و عارف ناقص واحد العین
 بسبب قصور عقل او را یک عدم نمیکند چه در منسوب است بوجوه
 و مورد احکام مرتبه ظهور است و وجود منقطع المناسبت است بر تبه
 حق و عدم و عارف ذوالعینین و صبح الحدیث همیشه مرتبه خفی
 و ظاهر در معدوم و موجود است درک میکند عدم را چنانچه درک
 میکند وجود را چه عدم و بقومی و آلات جزئی نیست تا مقید گردد
 بطور معین بلکه آن بسبب صبر و در عارف است عین عدم و عین
 عدم احاطه معنوی میکند هر جا که باشد و آن از جهت صرفت است

در این شغل
 تکرار کلمه طیب
 بسیار نفع
 میرساند

از قیود قوی و آلات مدارک جزئی که موجب نقصان احوال
اند پس این قوی و آلات حجاب علم اند چه علم ظاهر مکتوب
بمقدار وسعت آنها مثل نور شمس که ظاهر میگرد و بمقدار وسعت
روازن و منافذ صبح بقدر روزنه اشده بجان نور قمر و عارف
درک اشیا بقوی و آلات نمیکند بلکه درک میکند کشف
تام و این کشف تام حاصل نمی گردد و قوی که عارف
عین علم کرده و نمی گردد عین علم مکتوبی که حجب قوی خود
که بمنزله روازن اند نسبت شمس مرتفع گردند و نسبت کشف
تام بکسر رفع اخطای پس درک میکند عارف بذات خود
در شیخ کرام گفته اند که ذات انسان و حقیقت در حقیقت
علم محض و ادراک سافرج است و کمال ذات انسان بذات
از کمال وسعت بحدی که بعد از احوال وجودی آن فله عدم کند
و مظهر آنم گردد و او تنی خانه واسع است و وسعت ذاتی آن
بر وجود و عدم بسبب سخن در نشاء آن و علم است بر آن
ان طه در سخن ظاهر و باطن در هر گاه که غایت انسان علم است
پس وسعت و احوال آن بمرکز مرتب است که در حد
وسعت و احوال ذات انسان همان است پس در حد
ذات خود و احوال خود و ذرات بی برود و غایت است
باید که خوف آسمان نظر کرده است و نفس خود را با
خیره را در پس چشم پوشیده و در آستانه دیدن خود
نگر نمود و بشعوبی منوجه شود باید دانست که علم است

بجانہ بلا کیف است و افضل حیطہ اور اک نمیکرد پس کافی است
 سالک را کہ بدانند کہ او تعالیٰ شانہ قریب است بانا کہ حقیقت
 امر برد منکشف کرد و امام غزالی رحمۃ اللہ تعالیٰ کفہ است
 کہ معیت قیومیت با خلق مثل معیت جسم با جسم یا معیت عرض
 با عرض یا معیت عرض با جسم نیست چه معیت باین وجہ نشد
 در حق قیوم عالم محال است و معیت قیومیت حق بجانہ با خلق
 از قسم رابع است و آن از قبیل معیت وجود است بانا ہیبت
 و معیت و حقیقت باین است چه مراد بوجود مبدر آثار است
 و مبدر آثار نیست مگر حق بجانہ و وجود عام از جملہ آثار است انہی
 طوائف صوفیہ مختلف اند در معیت آیا این معیت ذمیت
 یا غلی میان آن از روی تحقیق نیست کہ وجود ما ازمانیت بلکہ
 شیء است کہ تجلی کردہ است بر ما صور آن و ظلمت عدم ما مثل
 کردیدہ است نور وجود آن مثل ضو شمس کہ تجلی کردہ است بر
 زمین و ظلمت آن مشدال کردیدہ است تجلی صور آن شمس
 یا تجلی نمودہ است بر ما ذرات آن شیء و ما وجود یافتیم بان نور
 اللہ نور السماء و الارض و ما برین تقدیر معیت کہ مستفاد
 است از قول حق جل شانہ و ہو محکم ایما کنتم ذمیت و قرب
 کہ مفہوم است از قول حق بجانہ کہ نحن اقرب الیہ من جبل الوریہ
 شرب کجب در است چنانہ بر تقدیر اول معیت عامی است و قرب
 کتب علم است و نیاس کن بر این وجہ خود و بقا خود در جہ اشیا
 و بقا و کمالات انصار باہی دارد و ہ الطور ظہوری عجیب نزدیک خود ہا و

دوری غیبی : بد او نهان است ز بس بدیاری : زین قریب
 هست حضور می غیبی : اکثر طوائف تقدیر اول را اختیار نموده
 اند و همین اوضح داتر است بغم و جمعی از ایشان تقدیر ثانی
 اختیار نموده اند و حمل نموده اند هر دو آیه مذکوره را بر ظاهر و قائل
 شده بمعیت و قرب ذاتی و اکثر مشایخ نازل کرده اند این
 شغل را نظریاً بر آن بر معیت و قرب ذاتی و آیات که مشد اول
 اند بر آیه حطه اولیا را و در انهر قدس الله تعالی امر بر هم
 مشغول ای گمان و تیرا پر ساخته : صید نزدیک و تودور اند
 سخن اقرب کفوت من جبل الوریة : تو نکلنده تیر غلرت را بعید
 بر که دور اند از ترا و دور تر : از چنین صید است او بهجور تر
 معیت و قرب ذاتی ناظر اند برین رفته رفته بسیار می از مشایخ
 کرام و قائلین بر تقدیر اول صرف نموده اند هر دو آیه مذکوره را بر
 ظاهر و گفته اند که معیت و قرب کجب عام است یعنی عام او تعالی
 شانه محیط است بر ما و قرب است از جمیع درید و اکثر علماء و مشایخ
 بر معیت و قرب علمی رفته اند شغل بغم شغل اولی است
 طریق او این است که تصور معنی این آیه کریمه آیه و است بدان
 محیط و گمان الله بجان منی محیطانایه باید دانست که عالم گرم
 حال اولی را بر احوط علمی نموده اند چنانچه حق سبحی نه فرموده
 است آیه ان الله قد علم ما جانی عالم برین رفته ارباب
 توحید شادوی و سونیه که قائل توحید و جمعی اند گفته اند چنانچه اجتناب
 بی نه را حله علمی است باشد همچنین اولی شانه اولی است

نه مثل احاطه اجسام باجسام که امتضا گرفته و نظرونه و خیال
 و انفصال میکنند بلکه این احاطه است که محمول است کیفیت آن و
 عقول از ادراک آن عاجز اند و بعضی متأخرین گفته که مخالف
 ممکنات اگر چه ظاهر گشته اند در علم الهی و بسبب انعکاس صفات
 بر آنها ظاهر گشته است ایشان را در جوهری و گفته می شود او را وجود
 خارجی از جهت ترتب آثار بر وجودی که موجب ترتب آثار
 باشد خارجی است چه بر وجه علمی آثار مترتب نمیکردند که در هر گاه
 که آن در مرتبه علم بود لهذا ظلمی است پس این احاطه مثل احاطه
 شمع است بر محور عمیق خود شغل شغل متقابل مرایا متقابل است
 نظیر اداین است که آینه را مقابل روی خود داشته بر عکس خود
 تا فرود و بداند که حرکت عکس و سگون ادراک شخص را می است
 همچنین بحکم المود من مرداة المود من جمیع افعال و صفات مرتبه
 در مراد ممکنات بر تو اسما و صفات حق سبحانه است باین شغل
 مشغول گردد تا که متحقق گردد از علم یقین بعین الیقین و در
 عین الیقین بحسب الیقین و کرد و نصب العین او که ذره از ذرات
 خیر اوده حق تعالی تحریک نمی نماید شغل نیم شغل معرفت است باید
 که بداند که وجود جمیع اشیا با انعکاس وجود و صفات است در نیم
 و هم و خیال بر تو آنها نمودی پیدا کرده و نظوری حاصل نموده
 پس و را در او را شده هو الوجود هو العلم هو الوجود هو الادل هو الآخر هو
 الظاهر هو الباطن هو الازل هو الابد تصور نموده باشد بر تو ^{پیدا شده}
 زود آنکه معرفت نزد علماء و کرام علم است بخدا تعالی شانه و صفات

اولیس هر علم بذات و صفات خدا تعالی معرفت است و هر
 عالم بذات و صفات او تعالی شأنه عارف است و هر عالم
 عالم است و نزد مشایخ صوفیه معرفت صفت کسی است که بشناسد
 خدا را بحاشا با سماع صفات او حق تعالی تقدیر است پس تصدیق کند
 خدا تعالی شأنه در جمیع معانی است پس برین گفته اند از جمیع افعال
 رویه و آن است آن پس دانگر در درو در حق سبحانه و قاف او همیشه
 اقبال اعکاف او پس برادر کرد و در پاره کرانامه داده شود او را
 بسبب جمیل اقبال او که بصدق باشد در جمیع افعال و اقوال او
 بسبب انقطاع بالقلیه و تمایل بسوی حق جل مجده و آنکه فرستاده
 گرداند سوار او و محو کرد از دل او ما خدا رده و نمائند در وی توان
 جس قف در خطره که دعوت غیر حق کند و وایم باشد نمائند
 بجزه حق و آن است باشد هر خطه و لمح کبری چون و آن حد است او
 و محبت کرد از جانب حق تعالی است است او در کمال است
 در نفس است او را او و تجلیات نور او پس گردانند او
 از غیر دستی مخلوق این حالت را معرفت است و حق تعالی
 میزد و معرفت پس میاید نزد علمای صوفیه است و آنست که
 به معرفت او به معانی او و وجود او که این است که در معرفت
 او حق تعالی نگردد پس از آنکه او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را
 در حق تعالی بداند پس بداند که او را در او بداند که او را

فی علمات نمودن
 صوفیه است

اختلاف معادیر حالات ایشان است با حق سبحانه پس ہر یکی از ان
 سخن کفتمت مناسب حالت خود اشارہ نمودہ است بناجہ یافتہ
 است در وقت خود امام قشیری قدس سرہ کفتمت شنیدم اباب
 ذفاق را رحمہ اللہ کہ می گفت بعضی از امارات معرفت حق سبحانه حصول نیست است
 از حق جل شانہ ہر کہ زیادہ کرد معرفتہ او زیادہ کرد ہدیت او
 و کفتمت شنیدم از و رحمہ اللہ تعالی کہ می گفت معرفتہ موجب سکنت دل
 است چنانچہ علم موجب سکون است پس ہر کہ زیادہ کرد معرفتہ
 او زیادہ کرد سکینہ او پس کفتمت کفتمت یعقوب ہنر جوڑی کفتم
 مر یعقوب سوسی را آیات ناف می کند عارف بر چیزی غیر از حق
 سبحانه پس در جواب کفتمت آیا ہست غیر از حق جل شانہ کہ تائف
 کند بر آن کفتمت بکدام چشم نظر میکند ہنر جوڑی کفتمت چشم
 فنا و زوال را بویزید رحمہ اللہ تعالی کفتمت کہ عارف طیار است
 و زاہد سیار و کفتمت شدہ است کہ عارف آنست کہ بگردن چشم او
 میخندد دل او در حضرت جنید رحمہ اللہ کفتمت کہ نمی باشد عارف
 تا کہ نگرود مثل زمین کہ با نیال کند آرنیک و بدو مثل اری کہ سیاہ
 کند بر ہر چیزی و مثل باران کہ بر آب میگرداند ہمہ شب را و کفتمت کہ
 علمت عارف آنست کہ اگر شخصی بر روی وی خوی بیند از دور دل
 غیرتی نگرود و این بنا بر آنست کہ ہر آنچہ در مظاہر گوینہ ظاہر میگرد
 ہمہ بر تو ذات حضرت حق و بر تو کلمات اوست چون عارف زمین
 مظاہر مشاہدہ تجلیات اومی نماید دل لرزودہ کی اور از جہ شاید
 یگویی بن معاذ کفتمت خارج میگردد عارف از دنیا و حال آنکہ با رکن

بکسر

استند او از دو چیز گریه او بر نفس خود و نمانی او بر رب خود
 و گفته است ابو حفص رحمه الله تعالی از آن وقتی که خدای را شناختم
 و معرفت او حاصل نمودم داخل نگردیده است در دل من نه حق نه باطل
 و این از جهت استیلا ذکر بر دست و استغراق دل اوست در معرفت
 حق سبحانه و تعالی پس داخل نگردید در قلب او غیر از حق جل شانہ
 آن غیر حق باشد یا باطل و بر سیده شد از ابی یزید از معرفت در جواب
 این آیه کریمه خوانند آیه ان الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها و
 جعلوا اعزازهم اهلها اذلة و مراد او از اشاره آیه کریمه آنست که معرفت
 حق تعالی نمیکند او در دل یا در غیر از اینجا گفته اند مصلح اینجا که سلطان
 خیمه زدوغوغا نامد عام را و شیخ شبلی رحمه الله تعالی گفته است
 هیچ احدی شناخت خدا را گفته شد مراد او چگونه هیچ حدی خدا را
 شناخت در جواب فرمود اگر می شناخت خدا را شناخت
 نمی گردید بسوال از او گفته شده است که عارف آنست که خانه
 باضیق و باطن باحق باشد و گفته است بعضی از مشایخ کرام رحمه الله
 تعالی علامه عارف است که فارغ باشد از روز دنیا و آخرت یعنی
 دل و بدن با و آخرت که در حیطه نفسانی باشد تعلیق نگرفته باشد
 و جنبی گفته اند که معرفت حیوانه دل است بچشم حیوانه القوه تعالی در
 من کان نیسانا هیئنا و سوال نموده شد از شیخ شبلی رحمه الله تعالی
 که چه چیز عجیب تر است در جواب فرمود آنست که معرفت حق تعالی
 حاصل کند پس بفرمان شود و ابو العباس محمد بن موسی اشعری فرمودند
 تعالی در محافل الهی است معرفت حق تعالی است و معرفت حق تعالی

پس عالم و لیل میگیرد بمن و عارف استدلال میگیرد و بسوی من
 پس علما و عارفین که استدلال با گرفته اند معلق کرده اند مذکوران
 را با اعمال و مریدان را با احوال و عارفان را بهم و حق مادر این
 همه است اعمال برانی جزا اند و احوال برانی کرامت و هم برانی
 و حصول و حق متعین میگردند و از احوال رسوم انتمی و میگویند این
 بنده ضعیف خادم النعمه است در پناه از روی تحقیق مگر عدم کمال
 ظاهر میگردد بصورت ایات و اسلام و اعمال و احوال و مقام و مقام
 الی غیر ذلک چه علم که در اول ممکن کرد و سعی میگردد بایمان و چون
 استیاد نماید و سرایت کند بچرخ آثار او سعی میگردند آن آثار اعمال
 و چون سرایت نماید بظلم و ضلالت و حفره حق گردند نام برده میشود
 با سلام و چون جوش کند و موج زند و بریزد بر باطن الورا او و جویان
 کند نام برده میشود آنرا حال و در دو مانند آن و چون در آن خنده در
 نمود در حق فانی باید سعی میگردد بنفشه و شوره او در فنا بخش نامند
 بهر دست کرد و از فنا، الفنا و فنا را تم کو بندد اگر بعد از فنا شعور در
 بخش باید از بقا و رجوع کو بندد و این وجه را موجب نامند شعور و
 نشانه میرد و معاد است اول خرد و در خاک فانی سازد و خرد همین
 خاک بندد خاکت در آب فانی سازد و خرد را چنین آب بندد آب
 در بود و مورد و نار و نار در نور و نور را در حق درین را عروج کو بندد
 عروج برین ترتیب نزول نماید این چنین نزول و عروج کرده است
 باید دانست که مقصود از شناسیدن معاد و صواب مرتبه حقیقت خودت معر
 مرید خرد آن است از سما و آسمانی و این همه در حقیقت است

نور

میں بہت دیر اہم کہ میرا ہوش بھان اہم تھا وہ برکات لہذا
عارف بہد رتھ راہ لہذا لہذا کہ کچھ پانچ ہم از انہی دہو و
تواج ان ہمہ رتھ لہذا حاصل میگردد و در سبب و جہاں بود
مانند این میل در ضایع بہا ہمہ طور مکرر دین محلی ہوتی
اندکی دہوان لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
فوا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
مہر در میل اخرجہ لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
کمال ہر از انہا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
دیکرہ لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
ہست لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
صل لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
در میل لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
ہست لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
و ہر لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
مجان لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
کہنے لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
انہی لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا
لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا لہذا

و تصرف بر کاه که مشاهده نمود از سمت تصرف حق تعالی وجود
 او ند ما پس نسبت بخود نمیکند شیء از افعال و نمیرسد این
 حیرت مگر بعد از قطع مراحل صعبه با تخریجات برکنده و قطع
 این مراحل میسر نمیکرد مگر مراد محبوب را و مجذوبی که متذکر
 باشد بجزبه قویه و یا مرید محب را که مقتدی باشد از قطب
 وقت که متصرف باشد متصرف حقیقی در مرتبه و جسد
 الله علیه و آله و اوصی به و بارک و سلم و قدرت حق بی نه در
 مواد مستعدین و از بنی بعضی عارفان گفته اند که قطب تصرف
 میکند در مرید و تاثیر میخاید در تحویل وی از این نیت بچوایت
 تا که سلب میکند از وی جمیع علوم عقلیه پس از حیوانیت
 نباتیت تا که محو کند از وی آثار مختصه بچوایت بعده از
 نباتیت بچوایت تا که قبض کند از وی جمیع حرکات و افعال
 پس باقی ماند مثل جماد بیولی محض نه آبی از شیء رونه مقتضی او
 در نفس خود پس کشف میگردد بر وی جمیع مراتب حتی که احدیت
 نیز کشف گردد بلکه میباشد احدیت مبدی جمیع کشف وی
 بستر رجوع کند رجوع قهقری نازل میشود درجه بدرجه و می پند
 آن جا به و اطواری که خلع کرده بود و از آن برآمده بود تا که رسد
 بانسانیت کامله پس باقی می ماند انسان کامل انتمی و این کجاست
 مانند تحویل است حرکت قهری است فافهم و در مدارج خروج هر بار
 که ترقی می نماید از درجه بدرجه و متحقق گردد بان حاصل می گردد
 او را حالتی مناسب آن درجه پس در مرتبه آب ظاهر میگردد در

ف

ح

و می نشان آب و آن سرین اوست در شبها مثل سرایت آب
 و در مرتبه هوا حادث میگردود در می اثر هوا و نسیط آن و آن
 قطع مسافتی است در ساعت یا کم از آن که غیر او در یک ماه یا دو
 قطع می نماید آنرا انتقال اقدام و در مرتبه ناز حادث میگردود در می
 اثر ناز و نسیط و می و آن بوی و می است در طرفه العین از مشرق
 تا مغرب چه حقیقت ناز حرارت است در این ناز مرید صورت
 اوست و معلوم است که آفتاب چون طلوع نماید از مشرق میرسد
 از شنای و گرمی او در طرفه العین تا مغرب دور مرتبه را یکم بعد
 میگردود در می فصاحت ملک که در آن در آمدن ایشان است در دور
 و خانه ناز دیور تا چنانچه میرز بند در می از دور تا بغیر تقویت
 و مکن ایشان است در شناخت چنانچه ممکن میگردود در نسیط عالم
 واسع و در خوش ایشان است در نسیط و حال نسیط ایشان در جز
 نمی سوزند و چنانچه در موم می در مبد و خود فانی گرد می یابند
 خود را عین حق و مرتفع میگردود از روی انسیه و است پس در کتب
 بذات خود نه بقوی و است و ظاهر میگردود در روی از هر مرتبه نزد
 تحقیق و می بان مرتبه تا حقیقت فانه علم شریف را من سلفه علیک
 و یقین الله زوین شوق ذوقی است آن و آن بفرست از بیان آن
 این است که در آن دنیا مراد همه این عالم منصفه صفات را
 و حسب لغوی است و در آن جهان و این شده است در این زمان
 قدرت است از جمله بوی و نور و این و آن در این است
 از آن جهت چون است از جمله نسیط و آنی است در این است

وآن وجه معتر ظاهرت درین صورت و هوامظهر صفت ارادت است
و تصرفات و نفوذ و خروج و اخذ جهات مختلفه در زمان واحد
شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً درو از شیون صفت ارادت و آثار
آن است آیات می بینی که با چگونه تلاعب میکند با خاک زمین چگونه
بر میدارد خاک را بر جا که اراده دارد و خاک درین حالت مقدار
و مسخر اوست و این از ظهور احکام ظاهرت در نظام آیات نشانیست که
قدرت از میکند بر وفق اراده پس لابد است که مظهر قدرت که آن
خاست بر وفق مظهر اراده باشد که آن هو است و آتش مظهر صفت
علم است و روشن گردانیدن وجه علم است که ظاهرت در آتش
زیر آنکه علم نوریت ظاهرت بنفسه و مظهر غیر خود است مانند حضور آتش و
مانا که سمع و بصر و کلام و الله اعلم از ان صفات اند که تجلی نموده اند در
صورت غنصریه و این سخن ثابت است زیرا که سمع و بصر مبداء کشف موعود
و مبصرات اند و همچنین حقیقت کلام بنا بر تحقیق حقیقت انصاح است
است درین همه مبادی نورانی اند نفس خود را منقش نماید و کبر اندر دیگر
حکایت میکنند درین از جمیع کمالات بلکه حکایت میکنند از کمالات است
بخت و وجه خاص ایضا زیرا که وجود نورست بنفسه و منور غیر خود است
از معروضات و لهذا در رو شده است اطلاق نور و آن اسمی است از مآ
ذات الهی بر سه جنبه یعنی بر ضمای که ظاهرت در عالم حوس چه آن نورست
بنفسه و منورست غیر خود را از محسوسات بازاله ظل ظلمانی از ان دویم بر علم
چه آن نورست بنفسه منور غیر خود است از معنی بود که معلومیه چند اخرا ان
معنی از ظلمت منور حضور نزد یک علم سوم بر وجه چه آن نورست بنفسه یعنی

موجه است بذاته و منور یعنی موجد و منظر عدماست از ظلمت
 عدم بنور وجه و از ما ذکر و استه باشی که عناصر اربعه حقایق منفوره
 اند در اصول آنها که کاین در عالم امر اند و آنها ارواح عناصر اند نیز
 منفوره اند و اصول آنها که در عالم اند و آن اعیان ثابته اند نیز منفوره
 اند و اصول این اعیان ثابته اسما در اربعه اند و لطایف شش گانه
 ماخوذ از خدا صله و ارواح عناصر اند نفس ماخوذ از لطایف عناصر
 اند در عالم خلق و قلب ماخوذ از انوار ارواح عناصر است در عالم
 و روح ماخوذ از روح آب است و بعضی گفته اند از روح هوا و ماخوذ
 از روح باد است و بعضی گفته اند از روح آب و خفی ماخوذ از روح
 آتش است و اخفی ماخوذ از روح خاک است و قلب هر کاه که ماخوذ
 بود از اصول لطایف اربعه است جامع بنسب اربعه و این بنسب
 جامع است پس خروج کند انسان اگر خروج و از لطایف پنج گانه
 عالم امر باشد میگردد خروج او اول باصل آب و آن اصل روح
 بعد باصل هو و آن اصل سیرت بعد باصل آتش و آن اصل
 خفی است بعد باصل خاک و آن اصل خفی است بعد باصل زمین
 ایشان و آن اعیان ثابته اند بعد باصل اعیان ثابته و آن اعیان
 اربعه اند بعد بذات بکرت منقطع که غایب است از جمیع نسبت
 و مرتبه ساقی نظر مرتبه عالی است و آن غایبه طایفه غایبه و کاین
 منتفی کرد و فو فی آن اصحاب ماند و درین معنی گفته اند نسبت
 اند اشباح غایبه نظر اعیان نه ارواح همه نه باطن اعیان نظر
 باطن اعیان ذات منقطع بنور قلب هر کاه که صورت
 در

و از اصول لطایف شش گانه

نفاه کاهی مستمیر

بان کند باشد عروج او بوحدهت و از وحدهت بذات بحت و سیر
مطلقه و اگر عروج سالک از طریق قلب باشد فقط و آن طریق اقصی
میکرد عروج او بذات و سیر ازین طریق سیر اجمالی است و فناء او
در ذات حاصل آید و فناء سالک در ذات حق کاهی مستمر میگردد
تا تمام عمر و گفته میشود اهل استمرا این حالت شریفه را مجانبین عقلا
و کاهی مستمر نمیکرد و مدت این اصطلاح در حق بعضی تا سالها باشد
و در حق بعضی مدت قلیل و هر که مستمر نباشد در وی این حالت چمن
بموش آید بقیه حال بروی تا زمانی باشد مثل شیخ زین الدین ابی بکر
الخوافی رحمه الله تعالی که در آخر عمر ویرا واردی رسید سله شبانه روز
از خود غایب بود چون ویرا از ان غیبت باز آوردند قریب یکسال
خاموش بود و سخن نمیکفت الا ناودرا و کاهی باشد این حالت بر بعضی
یکساعه یا دو ساعه و اگر این معاهده منعکد باشد استمرار نمی باید بلکه حاصل
میشود آن حالت یک لمحہ مانند برق خاطف و حالت او بی فناء مطلق
ست که از ان عارف در ان حالت نام و نشان و عین و اثر باقی نمی ماند
و چمن این چنین باشد مدرک و مدرک آنجا حق مطلق باشد و عارف
درین اصطلاح چنانچه مدرک نیست بکسر مدرک بفتح هم بوجهی از وجوه کجاست
بهد تا که نمی باید نفس خود را عین مطلق زیرا که ائمه مطلقا با فنا منافی
درود و ائمه اگر محفوظ باشد بهر وجهی که محفوظ باشد از علامه بقاست و
چون بقا عارف بحق است نه نفس خود ائمه خود را عین مطلق خواهد یافت
و مراد از تجلی حق در عبده همان تجلی است و این همان تجلی است که شیخ ابن
العربی در حق این تجلی گفته است در خصوص التجلی من الذات لا یكون الا

یعنی از قیام عبودیت حق
مستخرج است بکلیت حق
بسیار است

الکون

بصورة النجلى له فالنجلى له لا يرى الا الصورة في صورة الحق واین
 تجلی مسی است تجلی بحت در عین تجلی برقی دوام و استمرار نمی
 پذیرد از جهت کمال منافات احکام آن با احکام این نشاء قانی
 حافظ آداب معرفت بعد از استمرار این تجلی اثره میفرماید است
 جلوه در کلبه ما کرد و نهادن کشت یار: هیچ بر شام غریب نیک نفس
 خنذید و رفت: و اکثر مشایخ قایل بعدم استمرار این تجلی پذیران
 است شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ ابن العربی و تابعان و
 رحمهم الله تعالی و شیخ ابن العربی تجلی ذاتی را ثابت میگرداند
 مگر بصورت تجلی نه چند آنچه از مضمون گذشت و بعضی محوالان
 از متأخرین قایل بدوام تجلی ذاتی شده اند از ایشان است
 قطب سمنانی مجدد الف ثانی له قایل توحید نمود است و
 ذکرت علی مشهور هم و مرزوق هم من حجت تعالی و ازین گفته عدم
 که فرق در میان این دو حالت بودن عین در بخت و در بخت
 در عین فرق مقدم فیما و بیست و شصت است که ثانی تمیز این
 است و احتمال دارد که هر دو حالت بر نفس محسوس بود و آنگاه
 این دو حال اولیاست و ثانی قائم منقول است از اولیاست و در
 اولین زیرا که چون عین نفس در درنگ است و چون استقلید
 بلکه در ذات متعلق در دو حالت و در متعلق نفس در وقت
 و نیست اصحاب حالت اولی چون صورت است و در وقت
 بهامیت در زلفه و زلفه است و در وقت است و در وقت
 حق ایشان جایز است است این به عین است و در وقت

در وقت
 در وقت
 در وقت

بنفس الامر و دویم رفع امانت کلیه از لوازم کمال فناست که آن
 نصیب حال شریف انبیا و کمل اولیاست علیهم الصلوٰة والسلام
 و حاله ثانیه بفقدها این هر دو وجهه ناز تر از اولی است پس باین
 احتمال معترضی حق در عبدالت که عبد با نیت خود باقی است
 و حق تعالی گاه گاهی یک لمحہ در امانت عبد تجلی کند زیرا که ظرفیت
 عبد مرتجلی را منصرف بر وجه ظرفیت است نه محویت آن اینجا امانت
 عبد غالب بر تجلی بخت است نه آنکه عبد مستملک در بخت شود
 و بنا برین معنی این نهمه مطابق نفس الامر است که استملک عبد در حق
 بوده ظهور حق در عبد و چنانچه مطابقت نفس الامر در صورت کمال رفع
 امانت هم نیاید زیرا آنکه عبد با نیت خود باقی و متحمل تجلی است
 و نسبت عالمیت از عبد و معلومیت از حق متجلی جل ذکره برخواست
 و در برخی همان بقیه امانت این تجلی از قبیل احوال است که بآثار
 کار نذر و از جهت استیلا بقیه و انحاء نور تجلی در ظلمت وجود مومنان
 و در نجی ساکت راضی باید در خروج مبد رخصت رفته از ظل حاصل
 و اصل گردد و امانت او تمام محو گردد و مانا که از پنج بعضی مشایخ فرمودند
 اندک است زور یا دشمنان است چنانکه لابر در منزه تیمم فرض کرد
 نوح را در عین طوفانش و بر تو در حجاب زود آنکه قطب ربانی
 مجدد الف ثانی رحمه الله تعالی بزوال عین و اثر هر دو رفته است
 و شیخ ابن العربی و نابغان او بزوال عین و اثر مطلقا قایل نیستند
 و گفته است که عین معلوم است از معلومات حق سبحانه و تعالی
 که در لازم می آید انقلاب علم از سجاانه بجهل و این محال است

دانشگاه

و اعتقاد آن ضلال و همچنین بزوال اثر ایضا قایل نیست چه هر
 که زوال عین محال است پس زوال اثر چه صورتی درود بعضی محققین
 از صوفیه قایل بزوال عین است فقط نه زوال اثر و باین اشارت
 میکند رباعی شیخ علاءالدوله سمنانی رحمه الله تعالی رباعی
 و هم بود که تو درونی بر خیزه امکان وحدت ره روی بر خیزه
 که لطف خدایت رسد از راه و سبب نه شاید که دمی ز تو بخیزد
 خیزه اگر چه زوال آن یک لمح باشد زیرا که زوال عین مخصوص
 نمی گردد مگر تجلی ذات و تجلی ذات برقی است از نور الهی
 رحمه الله تعالی و نزد بعضی کمال متاخرین راهی است چنانچه
 گذشت و وجه کس که قایل بزوال عین است نه این است
 که عالم بجمع اجزایه نظیر اسما و صفات الهی است جل و کرده است
 گفته اند که عالم اعراض مجتمعه زنده در عین و روحانی است
 قدم در طریق نند در روز نش بر روی نش ده کرده و در وقت
 او منحل شود و دانست که کیفیت نیست که مردم در کمال
 تصور میکردند بود که جسم و کمان زمین بیکه و مافی فی مانند زوایا
 در سم و نمی باید برای نفی آن حتی زیرا که نفی است بر کمال
 و انتساب موهوم که نفس خود میاید زود و انفس در وقت
 موهوم و توابع او صحت است و از راه و سبب نه شاید که
 آن تو ذوالا و انات الی اهلیا نه است
 در زمانه می باید و انفس وجود سوانی کما است و انفس
 در حین شیوان عین ذوی شان است و نیز در وقت

نمی نماید مگر واحد صرف را که معرفت از نسب و عبارات
 مستغرق میگردود در لجه بحر توحید در آن حالی که قابل باشد
 بلیس فی الدار غیر دیار و تسبیح و عدت در کثرت بیغضض
 تعینات در بساطت اطلاق و عدت حقیقه در امرایته هرزوه
 از و زرات مستعد میگردود برای جمال لاکیف و بعضی از ارباب حد
 اشهر زوال عین و اثر جمیع قایل اند تصریح نموده است باین شیخ
 ابو نجیر قدس سره و بن غنا قطب العین حضرت مجدد الف ثانی است
 و آیتان و مابعدان ایشان فرموده اند که همین حتی است زیرا که
 عالم کبریه مظهر اسماء الهی است کین هرگاه مظهر عین ظاهریست بلکه
 شیخ و مثال است موجود کرده است در مرتبه حسن و در مرتبه
 خارج حقیقی نه اسم است زود و نه رسم و بعد از کشف این حقیقت
 و سلطان وجود مطلق نمی ماند عارف را عین و اثر و نام الله الموده
 التي تطلع على الافدة تحرق كل شيء و درین هنگام معنی عینیت و اتحاد
 عالم با حق یافته نمی شود فکان الله و لم یکن معه شیء و الان کما کان
 و مثال زوال عین و اثر مانند انسان است که در تکلیف را انداخته
 شود تا که شیافش با حکام تکلیف منطبق گردد و جمیع تکلیف کرد باقی
 ماند از عین و اثر پس لاچار مباح است قتل و قطع او و حل است
 خوردن و بیع و شراره او و اگر عین و اثر از باقی می بود شرعاً این مورد
 کی جایز می بود و خوش گفته است هر که گفته است کسی که در تکلیف را انداخته
 کم کرد اندر دنی من این در یار پر شور از تکلیف کمتر نه می بینم و زوال
 عین و اثر زوال انسان نبود است نه وجودی گفته اند که زوال وجودی

فکان الله و لم یکن معه شیء
 و ان الله هو کائنات

زوال عین و اثر و زوال
 شیخ و مثال

نسخ

در رفع عودی زندقه

دستی زوال عین و اثر

مستلزم الحاد و زندقه است در رفع ثنیت است که ثابت است میان
عبودیت و ربوبیت و معنی زوال عین و اثر زوال ارباب و حده
شود و الضیاع شی است بشی بکیشتی که یکی از احکام خود پروردن آید
و با حکام دیگر منضیع گردد و این موجب رفع ثنیت نیست تا الحاد
و زندقه لازم آید زیرا که ال ان که در ملک را انداخته شده است
بانگ متحد نگردیده است و نه زوال ثنیت شده است بلکه
او را از جوار و سلطان ملک فخر از نفس و صفات خود عاصی گردیده
است و بقا بانگ دست داده است با وجود بقا و ثنیت ثابت
مانی الباب این ثنیت مشابه است با ثنیت ظل با صد مرتبه
استقلال آنرا و آن ثنیت زائیه را نوع استقل است در نظر عموم
پس ثنیت باقی است و الی و زندقه نیست و آنچه منع از زوال
وجودی است آن محمول است بر تصور فهم هوام ازین رفع ثنیت
می نمند و در الی و زندقه می افتند تعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا باقی ماند انبیا آن شیخ که باقی مانده است از انبیا
از ضرورت اذناک علمی آن فی التیقه صوره ملک است که انسان بهیچ
آن منضیع گردیده است نه صوره ان ان ان ان ان ان ان ان ان ان
آن ملک بقیا شیخ ان انسان منعمه از دست صوره
رو نه ان شیخ ان باقی مانده است پس باقی مانده است ان ان
باش که زوال شیخ و ان ملک ان ان ان ان ان ان ان ان ان ان
صوره انسان ملک است بلکه در رفع و مانع قیام این چنین نیست بلکه
المنان الی علی حق بی نه با چیزی شیخ منبیا و در ان چیزی با ان منبیا

در رفع عودی زندقه

دستی زوال عین و اثر

بسیار متصل میگردود و نه بسیار از و منفصل میگردود و شبانیر با و سبحانه
 متصل نیستند و نه منفصل اند از و سبحان من لای تغییر بذاته و لا بصفا
 و لا فی صفاته بحدوث الاکوان فهو سبحانه علی صرافه التشریه و
 التقدیس پس از سبحانه قریب است از عالم و با عالم بقرب و محبت
 مجهول الکلیفیه نه مثل قریب جسم با جسم و نه مانند قریب جسم با عرض
 و با کجمله جمیع صفات امکان و سمات حدودت مسلوب اند از جناب
 قدس از سبحانه خروج اولیای نمی فراید و در قریب از سبحانه مرئیه را
 و وصول اصفا حاصل نمیکند اتصال او با حق سبحانه و فنا و بقا
 احوالات عرفانه و عقل عقلا از درک آن قاصر و زوال عین و
 اثر معنیست که در نمی یابد از آنرا که حق تعالی او را از معنی شریعتی
 جش نیده باشد و بهره از آن روزی گردانیده که سحی تحقیقه پس
 بشنو کلام این طایفه بحسن ظن و قبول و فهم نباید بر و از آن بدلول
 ظاهری و معنای مطابقی آن زیرا که بسیار باشد که در غلط فحش
 افتی پس همراه گردی و دیگر آنرا که همراه گردانی و الله الموفق و اللهم
 للصواب و نیت در آنچه آمده است در قرآن مجید در شان
 خاتم الرسل افضل الصلوة و اکمل التجیات آیه قل انما انا بشر مثلکم
 یوحی الیّی و آنچه آمده است در حدیث نبوی علی مصدره الصلوة و
 السلام انما انا بشر مثلکم اغضب کما یغضب البشر و لانه بر بقا دار
 از انسان لکن هر گاه که اراده کرده شد از جمیع انسان کامل بعد
 از فنا و بقا عالم و دعوت خلق بحق سبحانه مرکب کرده شد با و صفات
 بشریت و خصایص ان نیت زاید را بعد از ذکر شهوة آن صفات

جواب سوال

نهم

جهت حصول مناسبت میان او و میان عالم و باب فاضله
 و استفاضه در میان او و عالم بآن مناسبت مفتوح میگردد و حکمت
 اخری برائی ارجاع این صفات بشریت و احقاق آنها بعد از زوال
 آنها ابتلا و مکلفین و اختیار مدعوین است تا خلیت از طیب
 متمیز گردد و مصدق از کذاب جدا شود و حاصل شود ایمان بالغیب
 بعد از لبس امر و ستر حال بر جوع آن صفات قال الله تعالی ولو

جعلناه ملكا لجهنم و رجلا و لبسنا عليهم ما يبسون و معنی زوال این
 و اثر از آن کامل با وجه آنکه ظاهر او داریم بر صفات بشریت است
 بخورد و می نوشد و بنحو ابد و سترحت میگیرد حق تعالی میفرماید در شان
 انبیا عليهم الصلوة و السلام و ما جعلناهم جسدا لا
 يأكلون الطعام آن زوال باطنی است زیرا که فنا و بقایا
 اندمیت تعین مرطاب در بان هر دو اصالة ظاهر و یم بر احکام
 خود است و باطن فدع و لبس می نماید و متحقق بان هر دو زوال باطنی
 باطن لطیفه نفسی است که آن در حقیقت حقیقت انسان است که
 اشارت کرده است بان حفرة حق تعالی فوق خود ان النفس
 لا مارة بالسوء الا ما رحم و یا ایتها النفس
 الطینة ارجعی الی ربک راحیه مرخیه
 است بیدی و عنودت رحمان در ایند و مطینت در نمی است زحق
 و رفیع از او تعالی در تمام پس این لطیفه نفس شران بشریت
 و غیر الاخبار شران فوق شرابیس است و غیر آن زاید است بخیر
 شیخ و تقدیس نسبت معنی نماز زوال وجودی و معنی بقا در

جواب سوال

جواب

امکان از ممکن را رسا و حصول و جوب اورا نمانی چه ان محال
 است عقلاً و قایل شدن بدان کفرست صریحاً بلکه آن خلع و لیس است
 با وجود بقا، امکانیت مثل خلع و لیس نزد ارباب معقول در
 عناصر بطریق کون و فساد لکن ارباب معقول همیولی عناصر را باقی
 گذاشته اند و هر دو حال با وجود تبدل صورته نوعیه و مابیان قایلیم
 به همیولی و نه بنیوت آن بلکه میگوئیم که فنا و بقا اعدام و ایجاد است
 از قاعده مختار جل شانہ در حدیث آمده شد لکن یلیح ملکوت السموات
 من کہ یولکہ مرتین کویا کہ این اشاره است بایجاد ثانی بولادت
 ثانیہ و این است جز این نیست بدرستی کہ گفته اند وقایل گشته اند
 به بقا و باقیه تجویزاً و بشیها از جهت ازاله صفات زاید و حصول اطلاق
 حمیدہ کویا کہ این صفات حمیدہ شبیه اند بصفات مرتبه و جوب
 و ازین جهت ممکن با خلاق الله درست می آید و بدرستی کہ محقق
 گشته است کہ ذات ممکن عدم است نیت ممکن مگر عدم نیت گفته
 اند الاصل فی الممكن العدم پس نیت معنی مرزول ممکن را ممکن
 ممکن است در جمیع احوال حال فنا و بقا چنانچه ممکن بود در حال عدم
 فنا و بقا و حضرت واجب تعالی واجب است بر دردم و استمرار ممکن
 نمی گردد بجناب قدس او هیچ شیء در دنیا منقطع میگردد نزد تعالی امری
 و لنعم ما قال فی کشف راز مہبت سیه رودئی ز ممکن و در دو عالم جدا
 هرگز نشد الله اعلم و بر تو پوشیده نرود لکن بقا و امکان در
 ممکن نیست عبارت از بقا و از در ممکن و بقا بنیوت او در مرتبه
 از مراتب بنیوت زیرا لکن این منافی به فنا دانمست و منافی به

فن بعد از رد امانات باهل آن و بعد از رد ظلال منکسر
 آنها از وجه کمالات از صفات کامله و نعوت فاضله بلخی منکر
 بعد صرف که کامل در عدمیت است بکیشی که یافته نشود در و
 اضافه نسبت بهیج شیء در نه اسم در رسم چه وجه اضافت در عدم
 این میکند از ثبوت او و نونی جمله وصل باید دانست مشایخ که گفته
 اند که ذات حق تعالی جل شانہ موجود است در خارج من حيث
 بی بی و منزله است از اضافت جمیع نعوت و صفات و اطلاق
 وجه بر او تعالی نزد این طایفه غلبه بنا بر معنی مصطلح و نیز است بین
 منته که وجود واجب لوجود عین ذات است نه زاید بر ذات
 و تعمیر از ذات بلطف وجود بر این صحت تفهیم است و اختیار نمودن
 این لفظ برائی تفهیم است آنست که اصل لفظ است برائی تعمیر
 جامع است بر جمیع مفاهیم را کالون مثل در فوق آن مرتبه و گفته
 و بعضی از کبار متأخرین که فوق آن مرتبه دیگر است و در
 بنا بر زیادتی وجود است بر ذات و آن وجه که عین در
 بر هیچ اهدی من حیث الکنه منکشف نمیرد و نه در هر دو
 عقلا بزرگ معقول است نه غیر معقول و در تفهیم است
 است نه بزرگ قدیم تعالی و ذات و صفات غیر از ذات
 حافظ آداب معرفت مینماید بدینست غنی منکر که در
 کما بنا همیشه با و بدست است و ام را نیز که بر او
 کند وقت ر ضایح خواهد کرد و آن وجه روایت است
 اولی مرتبه را عین و اطلاق و ذات بکثرت

اطلاق و مفهوم سلب تعین درین مرتبه ثابت اند بلکه منزّه
 است از اضافت لغوت و صفات و پاک است از هر قید
 حتی که از قید اطلاق هم منزّه است و این مرتبه مسمی است با صریح
 ذاتیه که آن کلمه حق است و فوق آن مرتبه نیست مرتبه ثانیه
 مرتبه تعین اول است و آن عبارت از علم ذات است بذات
 و صفاته و هر چه در دست از موجودات علی الاجمال خبر از امتیاز
 بعضی از بعضی و این مرتبه را وحدت و حقیقت مظهری گویند
 مرتبه ثالثه مرتبه تعین ثانیست و آن عبارت است از علم ذات
 بذات و صفاته و هر چه در دست از جمیع موجودات بطریق تفصیل
 و امتیاز بعضی از بعضی و این مرتبه را واحدیت و حقیقت الیانه
 گویند و به عالم حرورت نام می برند و مقام جمیع نیز گویند و تعین
 اول را جمیع الجمع نیز نامند بعضی مشایخ کرام رضی الله عنهم فرموده
 اند که این هر سه مرتبه قدیم اند و تقدم و تاخر که می نماید عقلی
 است نه زمانی نفس باید دانست این تعین اول مذکور غیر از تعین
 اول وجودی است که معبر کرده شود با جمیع صفات عالیه قدیمیّه
 فاعله موثره بطریق اجمال خبر از ملاحظه هر یکی متمیز از دیگر که مرتبه
 وجوب است و این مرتبه مسمی میگردد بکمال ذاتی و وجوب محمل
 الوهیت محمله درین مرتبه ملاحظه صفات نیست باین معنی
 چنانچه مرتبه واحدیت وجوبیه که آن الوهیت مفصله است
 مصدر آثار است همچنین مرتبه احدیت وجوبیه که الوهیت محمله
 است نیز مصدر آثار است نه آنکه صفات ثبوتاً و سقوطاً غیر معبر است

ع
 وجوب

ناآزده

نافده کند مرتبه برزخیت را که متصف است بان وحدت
 وجوبیه نه احدیت وجوبیه و آن تعین اول شایسته مرادین
 تعین اول وجوب را چه در آن مرتبه اعتبار جمیع صفات ثبوتیه
 عالیه و سافیه و قدیمه و قویه و مؤثره و متاثره ملحوظ است و آن
 حق مطلق در مرتبه وجوب چنانچه ملحوظ گردد با جمیع صفات مذکوره
 بطریق تفصیل و لحاظ هر دو حد از آن فی نفسه و ایضا آن از آخر تعین
 ثانی وجوب است و این مرتبه مسمی میگردد بحال اسمی و وجوب
 مفصل و الوهیت مفصله و این تعین غیر از تعین ثانی مذکور است
 از بی معلوم گردید که مرتبه وجوب محمل باعتبار اولیت تعین ذات
 بان در مرتبه وجوب می نماید که مسمی گردد بوحدهت وجوبیه
 چنانچه مسمی است بوحدهت وجودیه و باعتبار برزخیت آن در حد
 میان اعتبار صفات کمال و سقاط آن می باید که مسمی گردد بحد
 وجوبیه چنانچه مسمی است بقابلیت اولی متعلقه و باعتبار حد آن
 با سقاط صفات معبر کرده میشود با حدیه وجوبیه چنانچه مسمی است
 با حدیه متعلقه و باعتبار تقیید ثبوت صفات کمالیه می نماید که مسمی
 گردد بحد بر آن و حدیت وجوبیه که در آن اسمی و وجوبیه مسمی
 چنانچه مطلق کرده میشود بر زو حدیت متعلقه و قیود تقییدین
 مراتب تقیید متعلقه در بیان تعینات کمالیه وجودیه احراز شده است
 مراتب در مرتبه وجوب چه بحدت و قابلیت و غیرین هر دو
 اگر چه در مرتبه امکان ایضا معتبر است و تقیید متعلقه و قیود تقییدین
 از مرتبه امکانیه ابتدا مکن اعتبار مرتبه امکان بان نامیده شود

اسامی مذکوره باین مرتبه از مصطلح قوم نیست بخلاف مرتبه
و جوب چه بر او اطلاق لفظ اطلاق و وحدت و احدیت و
گروه میشود ازین جهت متوجه است به مرتبه و جوب که ایشان سالکان
توحید شهود می اند و قایلان بورار الو را بیان میکنند این مراتب
و اطلاق می نمایند این اسمی را و وجه اطلاق لفظ مطلق بر تعین
اول و جوب نزد این اکابر اطلاق ضد آن است پس باشد مطلق
مقید یعنی اطلاق برای قید است و اطلاق مرتبه لا تعین اطلاق
از اطلاق است نه این که اطلاق صفت است چه اطلاق مطلق
برای سبب اطلاق است بخلاف اول پس باشد مطلق مطلق و درین
بجای مذکور بعضی ارباب توحید وجود گفته اند که توحید شهود شرط
توحید وجود است و نسبت به بعضی متأخرین در مرتبه اطلاق ذات
عاری که آن مابیت است ماخوذه بشرط شکی و مرتبه اطلاق ذات
واجب که آن مابیت است ماخوذه بشرط لاشی اختلاف است در
بیان مرتبه لا تعین بحت و احدیت و جوبیه که آن موضع شبهه
نیست علی اگر البس ایشان در احدیت مطلقه و احدیت و جوبیه
باشد و جوبی دارد و اطلاق لفظ ذات بر مرتبه لا تعین نزد صوفیه
و در عرف عام بر واجب قطع نظر از صفات منشاء و هم مذکور است
و اهل توحید شهود گفته که توحید و جوب شرط توحید شهود است چه هر چه
آن قائل گفته آن در مرتبه علم الیقین است و آنچه ارباب توحید
شهود گفته اند در مرتبه عین الیقین است فصل آن حقیقی که صوفیه
از این تعبیر بوجه کرده اند از جهت آنکه آن عبارت برای تعبیر

عن حقیقت محمدی است باعتبار تعقل آن حقیقت نفس خود
 و این حقیقت محمدی نفس قابلیت مطلقه است قطع نظر از مجرد
 از اعتبارات و ثوابب امکانیه و تلبس بان و این را احدیت صفا
 و احدیت ثانیه نیز گویند و چون این حقیقت معبر کرده شود مجرد از
 شیوات و اعتبارات آن را احدیت ذاتیه گویند و با احدیت اول
 نیز مانند و چون معبر کرده شود تلبس آن حقیقت با اعتبارات و ثوابب
 آن را احدیت کونیه و حقیقت فی شهادت و این است و با احدیت اول
 و احدیت ثانیست که نمیداند از آن حقیقت که چه در آن احدیت صفاست
 فوق احدیت ایضا حقیقتی است که نمیداند از آن حقیقت محمدیه و چون
 محمدیه حقیقتی است که با وجودی نیست علم فانی باشد یا مخلوق و با
 علم مخلوق که تفصیل حقیقت محمدیه انور رسیده به مرتب مورد
 رسد مگر بوسیله حقیقت محمدیه و غایت سلوک با حقیقت اول
 میشود تا حقیقت اولی هم رسد و در مجموع مخلوق است درین
 باید دانست که با بیست شمس نور صورت است و نور محمدیه از او تمام
 حق سبحانی از جمیع کما و غیر منکما این هر چه استکمال است و این
 ایشان فانی و وجود علمی بنده لکن از او ایشان را در حق بداند
 بوجود آید و علم از پس ایشان انوار نمودند و در حق اولی
 که محدود و مکانی است با نور شریقی که در حق بنده نیز در این است
 که در حق اولی گفته اند این نور اولی است که در حق اولی
 این نور است که بر او تمام علم است که در حق بنده نیز در این
 و در حق بنده و در حق بنده پس بعد از نور اولی است که در حق

ازین اعتراض جواب داده اند که این اعتراض وقتی وارد میگردد
که معدوم در حالت عدم بالفعل مکلف باشد و این معنی مراد نیست
بلکه مراد تعلق عقاب است یعنی معلوم که آن معدوم خارجی است و میداند
حق سبحانه که آن در خارج موجود میشود شرائط تکلیف با و متوجه گردیده
اند و رازل و فعل در لایزال و این تصریح است بوجود علمی چه شب اگر
موجود در علم حق سبحانه نبود نیس معنی نیست تعقل عقلی و توجه علمی را
و با کجده معلومات حق سبحانه نه معدوم اند مطلق زیرا که آنها متمیزانه
نزد او تعالی شان و آنچه نزد عالم آن متمیز باشد البته آنرا وجودی بود
من الوجوه بوده باشد خصوصاً اهل سنت قابل اند بر اینکه حق تعالی
عالم است بر جزئیات بروجه جزئی بنابرین اشیا نزد او تعالی در علم
قدیم حاضر اند با ما بیات کلیه و اشخاص جزئی خود و این معلومات
علمیه حضرت حق سبحانه در اصطلاح شیخ اندلسی و تابعان او سمی اند
با سحیان ثابته و گفته آمدیم که اشیا در علم قدیم حضرت حق حاضر اند با
ما بیات الخ و اکتفا نمودیم بان و ترک کردیم مرسم و مصور را زیرا که
علم قدیم او تعالی فعلی حضور هی است نه الفعالی تا که باشد بطریق شام
و تصویر چه این هر دو مختص اند بعلم مابین که حادث است چنانچه آن
محل خود مذکور است و مراد با بیات در بنی حقایق اند مطلق تا که شامل گردد
صور معلومات صورت علمیه حضرت حقیقه الحقایق و صورت علمیه حقیقت
واجب را زیرا که تحقیق قوم درین مساله تقاضا میکند شمول مذکور را و اطلاق
لفظ ما بیته بمعنی حقیقت مرکب باشد یا بسیط شایع است اگر مخصوص است
بحقیقت مرکبه چه اصل ما بیته ما بیست و ما هو سوال است از صفت یعنی از

کلام

کدام جنبه است او تصریح نموده باین سکاکی و غیره و این
 منفع منفع است از حق سبحانه و تعالی از جهت استلزام
 آن ترکیب را تعالی الله عن ذلك علواً کبراً
 بدانکه اسماء الهیه صور معقوله اند در علم حق سبحانه و تعالی
 چه او تعالی عالم است بذاته و اسماء و صفاته و آن صور علمیه
 ازین حیثیت که آن غیر ذات اند در اصطلاح صوفیه اند
 باعیان ثابت کاتبه باشد یا جزئی و کلیات آن مسمی با حیات
 و حقیقت اند و جزئیات آن بهویات نزد اهل نظر پس با حیات
 آن صور کاتبه اسمائیه اند که متعین اند در حضرت علمیه تعیین
 ازلی و آن صور فیض اند از ذات حضرت الهی بغیض از
 و تجلی بوسیله حب ذاتی و طلب مفاتیح غیب که نمیدانند
 آنها را مگر حق سبحانه و تعالی ظهور و کمالات آن است چه فیض
 الهی منقسم است بفیض اقدس و فیض مقدس با اول حاصل
 میگرد و اعیان و استعدادات اصلیه آنها در علم و ثبانی
 حاصل میشود آنها را آن اعیان در خارج با لوازم و توابع آنها
 و این که ظاهر شده اند در علم حق سبحانی مسمی میگردند و بی
 کفایت علمیه و کاتبی معیومات ازلیه و کاتبی بحروف عالیه
 و کاتبی کلمات عالیه و کاتبی با حیات و کاتبی با عیان ثابت
 و کاتبی با استعدادت علمیه و تسمیه آنها بکفایت از جهت آنکه
 آنها را روح و صور که ظاهر شده اند در وجود غیبی است و کاتبی
 اند و بحروف از جهت ظهور آنهاست مجرد از لوازم خود

آثار و احکام اند با هیات از جهت بودن آنها قابل مر احکام
 اسمی و آثار آنها که آن صورت و منظر اند برانی شیون است که آن
 کما من اند در ذات علییه پس اقتضا کرد ذات ظهور آنها در تو
 پوشیده نرود این صورت علییه اسما و صفات که حقائق گفته
 اند بنده شب شیخ ابن العربی و تابعان اوست و این جا برت
 چه این صورت اسما و صفات که علمی اند عین اسما و صفات
 حق نیستند بلکه ظلال اسما و صفات نبوتیه حق ندیم و ک
 شایسته لازم تا بعضی کم فیهان شبه و مثال اسما و صفات را
 عین اسما و صفات حق دانسته در ورطه بلک میفتند و بهتر
 است که گفته شود که ظلال این اسما و صفات معلومه علییه
 در علم در عدمات که مقابل آنها اند بر تومی انداخته ظلال
 آن اسما و صفات مع مقابل آنها از عدمات حقایق ممکنات
 اند چنانچه قبل ازین در اشغال گفته آمدیم از چنی دانسته باشی که
 وجود ممکن ظل مرتبه جامع و جوب و امکان است که آن
 قبله حیرت مستغرقان شود وجود است و سبب حدوث ظل
 حجاب است که آن حجاب نور ضویر نقصان می کشد و آن
 ضویر ناقص نور ظل است پس ظل عین ضویرت ظاهر بصورت
 نقصان در مرتبه دریم برین رفته اند از باب توحید وجود مرتبه
 رابعه مرتبه ارواح است و آن عبادت است از شبیه کونیه
 مجروده بسیطه و این عالم را بسمان اعلی شمس عالم ملکوت گویند
 و بسمان تصوف آنرا ارواح نوریه و قدسیه و مراد ذات شیب

نوع

و عالم امر و عالم غلوی نامند و که هر دو اطلاق عالم غیب کنند از جهت
 غیبت او از حس و ازین جهت معنون کرده است از آنجمله
 و تعالی بکلام خود به ما لا تبصرون و در توان خود فلا اقسام بما
 تبصرون و ما لا تبصرون و علم این مرتبه منقذ بود بحضرت مکتوب
 اعلی حضرت مکتوبات نقل فرمودید از حدیثین اعلی منزل و مرتبه مخصوص است
 حضرت قاسمی گردیدند این دو اسم از جهت اسم موجودات است
 و بیان آن نیست که موجودات این مرتبه و صفات آنست که
 رتبه اولی عالم بیاد و جسم نیات بود چه از وجه و تصرف و در مرتبه
 که پسین گویند و این نیز دو وصف است نخست آنست که در عالم
 و جهان حق سبحانه تعالی از وقت میانشان و ششم آنست که
 ندارد حتی که با نفس خود و ایشان را یکی گویند و ششم آنست
 از ایشان سید السلف علی مدینه و از اولی که در مرتبه اولی
 الابرار بقول خود ان لله ارضایضاه شجوا فقلت
 الشمس فیها ثلثون یوما هی مثل یوم الارض ثلثون یوما
 و هم لا یعلمون فی الارض خلقا یصورونه و ان الله یعلم
 ان الله خلق آدم علی صورته و جعل من یشبهه
 الیه یحقق بهما و الله و ان یشبهه الیه من یشبهه الیه
 و حیث درین مرتبه ایشان را میگویند و در مرتبه اولی
 و در مرتبه اولی ایشان را میگویند و در مرتبه اولی
 میباشند و در مرتبه اولی ایشان را میگویند و در مرتبه اولی
 ایشان را میگویند و در مرتبه اولی ایشان را میگویند

یکی تصرف در سمانها میکنند و دیگری در زمینها و ملکوت صنف اول ازین دو صنف
 باعتبار تعلق اصل آن بطایفه و به علویه ملکوت علی مسمی کرد و ملکوت
 دوم باعتبار تعلق آن کتایف از صنف سفلیه ملکوت سفلی مسمی کرد و از ملکوت
 سفلی انقوائی بود که در بدن حیوان از غذایه و امیه و تولده و جاذبه و غیره
 و ماسکه و دفعه و اینها از موجودات حضرت ارواح نوری انداز جمله عدم شمع
 شیت وجودیه آنها که در کمال خیال حس کامیابند و در کمال نفوذ موجود
 مثالی اند چه آن قوای بود که در حیوان از ملکوت اند و منقشه شیت در سمیه آنها
 بلکه از نفسی از جمله ذوات آن قوی در حقیقت ملک و روح و الملاق نمودند و بعضی
 کشف بر این اسم ملایکه و آن قوای سبعة اند چنانچه بعضی محققان بر آن تصریح
 نموده اند در حدیث آمده است که با هر قطره باران ملک از آسمان میگردد و تیر در حدیث
 آمده است که ملکات ملک و ملک عدل و ملک برق و ملک سحر و جمیع این
 از ملکوت سفلیند و با نوعی نفوذ در زمین تصور نمیکردند و وجود موجودات
 که وجود موجود مادی و گفته این سر عظیم است کمتر کسی است بر روی زمین که این
 آن کرده باشد و گفته اند از ملکوت سفلی ارواح جاری اند که از اجزای طبیعت
 و بعضی از آن روح مسلطه نوعان اند و بیس زمین است و تسلیط
 آنها شجره است از شعب قدر میگویند که گفته شود که این سر شجره قدر مقید است
 مطلق چه بین است و چه بی زمین است و منکشف نمیکردند که با کشف حقیقت
 خیر و شر و بیان بودن و نماندن نزد محققین که بعضی مادی اند و بعضی غیر مادی و بود
 طبیعت مستلزم ماده را یا عام از آن در کمونی که بنام فضیلت پناه مجرور
 سندی بگری است بیان و انی سمط تحریر یافته فارجم الیه است مزید
 اطلاع علی التحقیق مزید خامه مزینه عالم است و آن عبارت است از آیات

کینه

کونیة مرکبه لطیفه که قابل تجزی و تبعض و خرق و التیام نیست درین عالم
 هر موجودی را از موجودات مجرد ارواح و معانی و غیر مجردات
 و جسم مثالی است که بچو کس باطن ادراک آن توان کرد کشف
 مدبرین عالم میباشد و نسبت حائل و استقبال و هائی درین موطن
 مفقود است و درین مقام ساکن متنبه میکرد در کیفیت معراج بزرگ
 و شهود اوصی الله علیه و آله و سلم حضرت آدم را در آسمان و نوحی
 و عیسی را در آسمان دوم و یوسف را در آسمان سوم و آدریس را
 در آسمان چهارم و هارون را در آسمان پنجم و موسی را در آسمان
 ششم و ابراهیم را در آسمان هفتم صلوات الله تعالی علیهم و علی
 سیدنا و نبینا محمد و آله و سلم و برفوق در میان آنچه مشاهدینمایند
 در نمود و قوت خیالی از خروج پاهای چنانچه حاصل میگردد در صورت
 در سوک و میان آنچه مشاهد میکند درین عالم روحانی و این صورت
 حسی نظیر آن صورت خیالی است ازین جهت میباید بفرست
 کشفیه از صورت بعد احوال و را در حدیث است: التقوی فرسیة
المؤمن فانه ینظر بنور الله و یرى ربه است در حق و حق است
على ناصيته كما ان لا یقره الا المؤمن و حق سبحان الله و تعالی
 و کلام خود گفته است سیاه همی و جودها هم من اثر التجوی و حق تعالی
 جنت و در حق این را یعرف البحر سون بسیم هم یؤخذ بسو
 و الا قد و این عالم را نیز گویند چه و نوع است درین عالم
 و ارواح مجرد و بیط اوقات فیض فیاض جاد و این عالم
 بی و مشاک و بعد از آن جمیع آنچه می بینید نیست این است

که اور وجود باشد در عالم حس آن را وجود هست در عالم مثالی
 نه عکس زمین چنان گفته اند در بابش بود عالم نسبت به او
 مثالی مثل حلقه است که در میانان بسج افتاد باشد آه چون
 حق سبحانه تعالی ظهور آن چه صورت لوثی او درین عالم باشد
 خواه متشکل میگرداند آن را به شکل محسوسات که نسبت داشته
 بمحسوسات بقدر استعداد و در شکل خیا که ظهور نسبت جبرائیل
 علی نبیا و علیه السلام بصورت دریم کجایی بصورت
 دیگر خیا که در حدیث جبرائیل است و همچنین باقی ملائکه سه و غیر
 و طایفه من نیز اگر چه در عالم پیدا و چنانکه حق سبحانی در حق نما
 فرموده است و خالق جان من تاج من ناز و نفوس من نیکو
 نیز متشکل میگردد و غیر از اشکال محسوسه ایشان و در ایشان در
 و در دنیا میباشد بسبب قوت شایخ ایشان از ابراهیم خود و نیز
 متشکل میگردد بعد از انتقال بمرتبه از جمله زباید آن قوت بسبب
 ارتفاع آن در ایشان و در خولی است در همه عالم ملکوتیه
 و خواص ملکوتیه در ایشان شکل ایشان شکل است
 که ظاهر کرده در خیالات مکه شریفین چنانچه ظاهر میگردد در ملک
 در بین ایشان را به کویب و کاسی فرق میکند بحای ذوق در
 میان ایشان و ملائکه هوا زمین و در همه خاصه و کاسیه الهامین
 حق سبحانی و نفوس ایشان را آنچه حاصل میگردد
 بان طوایف ایشان و کاسیه حاصل میگردد باخبار ایشان
 از نفس خود و چون ظاهر کرده در غیر کاشف از حقایق

نصیبین و غنایین کجاست در کجا
و کجا کجا کجا کجا کجا کجا
رضای و این در کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

و کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

کجا کجا کجا کجا کجا کجا
کجا کجا کجا کجا کجا کجا

گفت که گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق کہ نماز می بینید پروردگار
 خود را که می بینید و برین قایل اند بعضی مشایخ کبار و علماء عارفان بہار
 و برہوت قلبی است کہ معنای مشاهده است مشایخ زاہدان ائمہ کبار
 بعضی بوقول آن رفته اند و بعضی بعدم وقوع بعین بصیرت مثل عین بصیر
 و تکلم نموده اند این آیت کریمہ لا تقدر کہ الا ببصار یعنی
 کل عین من عین اللہ و عین القلوب و کلا بادی آورده کہ برین
 جمیع و ہمہ را اختیار و شنیدن اند بعضی کبریا متماخضین و آنچه در خواب
 دیدہ می شود و آن صورت موقن بہست نہ صورت ذات حق کہ او
 نرہ کہ است در صورت امام غزالی رحمۃ اللہ تعالیٰ ثابت گردانیدہ است
 در کتاب خود چون این کہ بگوید بنزدہ دیدم اللہ تعالیٰ را غر و جبل در خواب
 دیدم و این کہ دیدم صورت ذات او تعالیٰ را چہ ذات حق سبحانہ
 نہ بہت از شکل و صورت لکن منہی میکرد و تعریفیات او تعالیٰ بنزدہ
 چو اسد مثال محوس از نور یا غیر او و می باشد آن مثال حق در بود
 او اسطر و تعریف پس گوید رائے دیدم خدا را تعالیٰ شانیہ در خواب
 دیدم یعنی کہ دیدم ذات حق را چنانچہ میگوید دیدم رسول اکرم صلی اللہ
 علیہ وسلم بر منہی کہ دیدم روح او یا ذات او یا شخص او یا جسد او را
 بلکہ این معنی کہ دیدہ است مثال او را چون عبور ساک بر عالم مثال
 صورت کبریا حضرت حق جل شانہ تجلی میکنند بروی بطریق سمع و حضرت
 کشیانی جلیت موطن برزخی نرؤط قوم و اخل است در تعیین رابع
 در تعریف شنیدہ درین حضرت منکشف میکرد و بر ساک صورت ^{حقیقت}
 بوقول حق تکلم از ازل تا ابد بکلام واحد و اینکه قرآن کلام حق است

بمعروف

بغیر حرف و صوت و می باشد لذت عارف و اصل با این جهت است
 باستماع قرآن چه مجلس رسال یا تاجیه است و عباد حق باطنی که
 حق سبحانه می باشد سالک به سامع نه مستکلم و اگر نفس خود را در حق
 نمی شنود آرزای سمع حق چه حق آفر و نهی نفس خود در حق و آرزای
 حلاوت از تلاوت قرآن اگر دید نفس خود را خوانده و در حق
 وقتی که باید که نفس خود را با سامع از حق و منت تمام کند
 برین فقر این نعمت عظمی و نیت هیچ شئی ازین تر از این در حق
 درین عرصه روزگار و مناجات نکند حق را اگر بگوید که در حق
 نماید ازین که اختراع کند از نفس خود کلامی را که با حق است
 ازین جهت اختیار نموده است بعضی کلمات از مناجات در حق
 ذکر و تحقیق را باید که ذکر کند حق سبحانه را با ذکر و
 در ذکر قاری قرآن و جامع میان ذکر و تسمیه است
 ابرقاری و ذکر و اگر ذکر کند غیر نیست کند
 پس نقصان می یابد فنیت قدر این نفس در حق
 ایم از این جهت که در ذکر حق سعی زیر بند
 با حق به کلام حق صفت حقیت از این است
 بغایت اسجازه و صفت بموصوف و
 پس بر آن مشرف است و اشارت از این
 شناس و این است بمن و حق را با حق
 زخم جوشن بخوانم مرتبه سادس سادس
 از شناسا گویند مرکز ایند که قیامت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و محمد بن تامر خاک عالم شهادت بدین تفصیل عرض کریں فلک
الرضل فلک منہ فلک درہ فلک شمس فلک الزمرہ فلک العطار و فلک
انگور کردار جو کرہ آب کرہ خاک مویہ نلکہ معدن نبات حیوان
این اثنا عالم است مرتبہ سابقہ تہ جامعہ مرجمع مراتب مذکورہ جسمانی
و نورانی و وحدت و واحدیت این تجلی و ظهور اخیر است و این مرتبہ
انسان فی سنی و چون نشان عروج مند و جمیع مراتب مذکورہ درو عالم
گردند اور انسان کامل بونید ظهور مراتب و عروج کامل مرتبہ انسان
است مذکور است کہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ازین حیثیت
و رتبتہ تمیز کفایت نمودند و امید است سائید کمال متابعت و رتبتہ
بنا بر حدیث نشان را خواهد بود و آیت کریمہ قل اریکم کنتم تحبون اللہ
فان یجوز فی تحببکم اللہ سویذین معنی است و صد پوشیدہ ماند
عالم را اور سلسلہ مومن و وجود است در تعین اول و تعین ثانی و خارج و تعین
در اسد بشریت است و در تعین ثانی مسدود بمان ثابت و در خارج بشریت
خارج از این احوال ثابت است انصوری علیہ اندر خارج وجود بندند
آن کلام را در حدیث و احادیث الی وجود و خارج و ملازم ظلال حکما
و در حدیث است که حضرت صاحب وجود سبب وجود خارجی حضرت
بودند و این با این با و ملازم با در خارج کردند پس اسد قابل شناخت
حکما که بعد از آن در خارج وجود علیہ انداخت اکثری مرتبہ کتب
حدیثی او خارج است از حدیث الی وجود العلوی سببیک است معنی
عقلی است که در آریا در خارج ظاهر شد بعضی منتهی ثانی و بعضی ظاهر
و بعضی منتهی ثانی و بعضی منتهی ثانی و بعضی منتهی ثانی

در بعضی کتب

و بعضی منظرها و بعضی منظرها را که در آنجا آمده است در این کیفیت است
که هر قسمی از آن را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
هر دو صفت و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
بر این صفتها است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
در نظر کاتبان قدما که در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
از این جهت است که در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
بسیار است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
که در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
بسیار است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
تفاوت است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
بسیار است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
تفاوت است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
بسیار است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
تفاوت است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
بسیار است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این
تفاوت است و بعضی صفتها را در این کتاب نامیده اند و در آنجا که گفته اند که این

از ظلال حقیقت جا بود و جوب و امکان که قبده مستغرقان سر وجود است
و سبب حدوث ظل حجاب است که آن ناقص کرد انده نور ضو است
و آن ضو ناقص النور ظل است پس بنا برین ظل عین ضو است که ظاهر
گردیده است بصورت نقصان در مرتبه دویم حکیم گفته است ظل آن ضو
ناقص است و آن نقصان در حقیقت خود نوع ظهور ضو است که عین کمال است
و نقصان اصناف است و چون ظل عین ضو باشد با شمه معلوم کردید که ضو
در حقیقت خود عبارت از کیفیت نوری مخصوصه است که کیفیت آن
تقابل دارد و اینجا متضخ میگردد که تقابل در میان دو کیفیت ضو است
که حقیقت او بقید کیفیت مقابل نفس خود است بقید کیفیت دیگر
و تقابل شئی نفس خود با اعتبار قیدین راجع بقیدین است چه شئی مقابل نفس
خود نمیکرد و غایه مافی السباب لفظ ضو نظر کمال مفهوم آن در کیفیت
نزد عوام مطلق بر همان کیفیت کامله شونده بر حقیقت ضو و این تمثیل است
از برای حقیقت ممکن که منزله ظل است و حقیقت وجود مطلق بمنزله ضو است
آن وجود را تنزل و احکام تبایع سفلیه و قوای انحرافی و همیه بصورت نقصان
آورده و آن نقصان نوع ظهور وجود است که در حقیقت عین کمال است
و نقصان اصناف است و آن وجود ناقص ممکن است پس ممکن عین وجود
بود ظاهر بصورت نقصان درین مرتبه وجود و چون عین وجود بود معلوم شد
که وجود که در حقیقت خود عبارت از مرتبه کمال وجود که وجود متعین بود
و قدم است نباشد اینجا متضخ میگردد که تقابل در میان دو وجود واجب
و ممکن در میان دو قید است که جوب و امکان باشد غایه مافی السباب
خاصه وجود مطلق چون احد و حق نزد عوام مطلق بر عین کامل وجود است

بنا بر حقیقت

نه بر حقیقت وجود و از اینجا معلوم شد که حقیقت ممکن وجود مطلق است
 و همان وجود مراد است از قول ارباب لایحه خیر و وجودی که میگویند چون ظاهر
 شود آن حقیقت پس آن ممکن موجود است و چون باطن شود آن حقیقت
 آن ممکن معدوم بود چه وجود ممکن عبارت است از ظهور وجود مطلق حق
 و تقبید او بقید ظهور خاص و عدم او عبارت است از بطون وجود مطلق
 و تقبید او بقید بطون خاص از اینجا معلوم شد که امکان نسبت است که
 منتفی از عدم تقبید وجود مطلق بظهور و بطون است و آن حقیقت ممکن
 حیث همیونه موجود است و نه معدوم و مراد از این وجود که ماهیت
 در حقیقت خود از آن معر است یا وجود عام مفاضل بر ما هیات است
 یا وجود بمعنی چیزی که سبب ترتب آن خارجیت نه وجود مطلق چه
 ممکن لغویت از وجود مطلق در هیچ مرتبه وجود و عدم ممکن نسبت
 باید داشت که سر بعالم نزوع فاعل محققین از وجود بی آن نسبت است
 با و تقابل نسبتی ظل شخص پس عالم ظل حق است و این نسبت عین نسبت
 وجود است بعالم پس محل ظهور این ظل الهی که سر بعالم است اعیان
 ممکنات اند بر آن ممکنات این ظل ممتد گردیده است پس دریافته
 میشود از این ظل بقدر آن ظل که بر اعیان امتداد یافته است از وجود
 این ذات لکن بنور ذات حق واقع گردیده است ادراک جانشین
 ممکنات نیز نسبتند زیرا که آنها معدوم اند اگر چه متصف گردیده اند
 بثبوت و آن ثبوت بالعرض است نه بالذات چه وجود نور است و با سوا
 آن مظالم ذات است پس معلوم نمیکرد و از عالم مگر بقدر آنچه معلوم میشود
 از ظل و مجهول نمیکرد و از حق بقدر آنچه مجهول نمیکرد و از آن شخص که است

ثانیاً که نزد اهل سنت و جماعت در خارج بوجود اند نیز ثابت ننوده
 اند مگر در علم و علما مگر بر وجود اصیل در خارج ثابت ننوده اند پس علم
 و شایخ اختیار مرفیق ننوده ننود و حق متوسط است که برین فقر ظاهر
 اگر شایخ این خارج در شأن این خارج یافته بود ندی هر آینه انکار وجود
 خارجی برای عام و اخصار بر لایق و تحقیق ننود ندی و ارو بود خارجی
 برای صفات واجب بودی منکره بود ندی و علی اگر برین سر عام ندی
 بود ندی برای مکن و وجود اصیل ثابت ننوده ننود بلکه انتظامی ننود نیز بوجود ظاهر
 این قول بعضی که آیه شریفه است و صدر تعریف صوفیه بر وجه وجودی قیاس
 و معتقدند که وجود واحد است با نفسی در صدر در حال سبب تعریف
 صفات است بر صو غلبه که اعیان ثابته اند ذات او تعریف صفت
 و علم بر ایشان عین نیست و عاقلین مشو نیز در تعریف و تعریف
 اعیان ثابته بقیض او نفس و اعیان ثابته عین بحکم ندی و اعیان
 بعضی اعیان ثابته چون موجود شو ندی صو غلبه و اعیان بقیض
 دیگر نیست و صو غلبه بر علم در ظاهر صفت است عاقلین است
 بقول بعضی عرفا برای ثابته است چون صو غلبه بر علم در ظاهر
 نقد و تابع مغفول است باقی است در عین صفت است عاقلین است
 و منتهی است به اول و اعداد و تعریف است و اعیان است عاقلین است
 پس در وجود است و اعیان ثابته است و اعیان ثابته در ظاهر
 حق است اما اعظم است که در عین صفت است عاقلین است
 این است از حدیث مکنات است که علم در ظاهر است عاقلین
 صفات و ایشان که علم در ظاهر است عاقلین

حضرت الہی

قابل اند بوحثت وجود و این قول ایشان اگر چه از روی مسامحت است
چونکہ فرق میان اصل و ظل لایح است اما چون تعمق نظر در حقایق اشیا
نموده اند غیر از صور علیہ و ظلال صفات چہزی دیگر نیافتہ اند و در بحر مشاہدہ
تجلیات صفات افعالیہ کہ واقع برین صورت غیر گشتہ اند از این
سخنان ایشان بوجہ آندہ اند و بعضی صوفیہ بر توحید شہودی قابل
اند باین معنی کہ سالک ہ یقین چون ریاضات سلوک پیش کبر و بعد از
سیر کجا میرسد کہ غیر اورا نشانہ نمی بیند و در بصر بصیرت او فرقی نماند
ہمہ اشیا محو گردند کما فی الحدیث اللو اکب عند طلوع شمس النور تجلیات حق تعالی
در محوسات ظاہرہ و باطنہ در نظر او می آیند در غلبہ حال اورا مشاہدہ
غیر حق دست نمی دہد پس اعتقاد میکنند کہ غیر خدای تعالی جہت مشاہدہ
موجود نیست درین حال لغزہ لا موجود الا اللہ سبحانی ما اعظم شأنہ و انما
اللہ الذی تکلم بموسی فی طورہ میزند اشیا ہمہ موجودند اما چون غلبہ تجلیات
اورا بر او بسیار کرد و نزد تجلیات ہمہ چیزنا در شہود او کم گردند معاملہ
اشمس و اللو اکب چہ کو اکب و شمس ہر دو در روز موجودند اما در جنب نور
اقتاب نوری را ہنما گشتہ و ہرگز در نظر نمی آیند این معاملہ نیز نسبت شہود
سالک است نزد بعضی صوفیہ توحید شہودی واقع نیست بلکہ واقع
توحید وجودی است باید دانست ارباب توحید وجود دو طائفہ اند طائفہ
موجدین و طائفہ ملحدین مانند متکلمین کہ دو طائفہ اند طائفہ اہل بدعت
مثل معتزلہ و طائفہ اہل ہدایت و سنت مانند اشعریہ و ماتریدیہ و ہر دو را
متکلم میگویند سنن باشند یا معتزلہ پس این سہ طوائف اند اول شہودیہ
وان مقبول است نزد جمیع علما و ثانیہ مردود است نزد جمیع و ہر چہ ثانیہ است

بکران

پس آن معذور است نزد محققین از شیخ صوفیه شهودیه و مطعون است
 نزد بعضی علما پس لا چرست از بیان مذنب طایفه موحدین و ملحدین
 تا خبیث از طیب متمیز گردد و فرقی در میان این هر دو طایفه ظاهر آید
 مذنب موحدین که ملحدین اند لعنهم الله تعالی ما اجهلهم آنت که حق سبحانه
 در خارج موجود مستقل و متعین ممتاز از عالم ارواح و اجسام نیست
 بلکه او مجموع عالم است تعالی یقول لظلمون علوا کبیرا و نسبت تعالی
 با فرد عالم مثل نسبت کلی طبیعی است با فرد خود پس عالم خدای است
 و خدای عالم غیر از عالم چیزی نیست که آنرا خدای گفته شود و این قول شیخ
 و کفر صریح کوفی نموده است این قول را شیخ ابن العربی در رساله خود
 که مسرت بر سائر المعرفة و در بعضی نسخ فتوحات در عقیده خویش
 یافته می شود و من مینا البصائر است اقدام یافته عن مجری تحقیق
 یائمه لا مازی فجعلوا العام موالد و اندک عالم البس ام آخو
 هذا المشهد لکونهم ما یختون به تحقیق به فلو تحقیق به ما فاقوا ذلک
 سعید بن تقی در شرح معاصدین وجودیه را ذکر کرده
 و ظاهر نموده است کفر و جهالت اینها را و گفته که در مابین جمعی
 منصفه مشهور شده است که حقیقت واجب وجود مطلق
 در جوان غرض و دنیا و غیر اینها درجه و حدی مقصور است
 که در خارج تحقیقند و او است فی انبیه غیر متناهی و در حقیقت
 واجب است مکررند و جواب داده اند که او در حقیقت موجود است
 که آن عین است و بنابر نسبت از آن موجود است و است
 خلاف است نسبت از آن موجود است و بنابر نسبت از آن موجود است

ز
دی

موجود

کرده شود موجودی حاصل میگردد و چون بقرنس نسبت کرده شود
 موجود آخر حاصل می آید و همچنین بنا بر این معنی قول باین که واجب
 موجود است آنست که وجود است و معنی قول باین که الکنایه فی غیر
 و غیره موجود اند آنست که صاحب وجودند با تمعین که او را نسبت است بواسطه
 لغا و این احتراست از شناخت لغت بقرح باین که واجب موجود نیست
 و هر وجود حقی که قادر است واجب است تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 علو اکبر او مکنز وجود است و بدون وجود مطلق مفهوم کلی از اجزای
 تحقیقی نیست ضروری است و تحقیق متفق شده اند حکما بر نیکی وجود مطلق
 از معقولات نامیه است و از امور اعتباریه است که آنها را در اعیان
 تحقیقی نیست انتهی و همچنین ذکر کرده است سید السند جوهری بقوله
 در حاشیه بخبر بدو ظاهر کرده است کفر آنها را و بعضی کماکان برده که این
 جمیع وجودی است و شیخ ابن العربی باین گفته است و حاشا که مذکور
 او این باشد و هر چه وجودی موعودین آند که شیخ رحمة الله علیه
 مصنفات خود ذکر نموده است که واجب الوجود وجود مطلق است و بعضی
 معتقدان او را سفیه و منکران زعم کرده اند که این مذکور آن وجود است
 که مولانا تقی زاده بیان آن نموده است و این چنین نیست و فهمیده
 اند این را از آنچه گفته است در عقیده اولی از فتوحات که ان العالم
 موجود به و موجود منفی است لیس الوجود و اقتضای نیست بقایه بنایه
 بل وجودیه مطلقه آنها حاصله بمنکران مگانه که بین عبادت و اولی
 فتوحات دیدند و در بعضی مصنفات او مثلین عبارت یافتند
 خرم کردند که شیخ ابن العربی از وجودی طی این است بس نسبت کفر باو

انند

کردند و بعضی معتقدان شیخ چون مثل این عبارت دیدند اعتقاد کردند
 که مراد شیخ آنست که چون سببها وجود مطلق است یعنی وجود عام است
 که آن از معقولات ثانیه است و وجود مطلق باین معنی هرگاه که در خارج
 موجود نبود در کتاب تکلفات نمودند و گفتند که او کلام طبعی است و
 او را فی حد ذاته وجود مستقل نیست پس لاچار میست او را و انکار از لا و اید
 منظر از منظر بر ما متحقق کرد و در ضمن آن و بقدم عام فایز شدند و لازم
 کردند ازین اعتقادات فاسده و خارج شدند باین احوال
 شریعت و باین طعن کردند علما در صوفیه وجود گفتند که علم
 بقا از صوفیه علم است باین که وجود مطلق است در کائنات
 پس وجود هر موجود عین و جبریت و حقیقت این قولها از جهت
 طبعی است که منکرند ازین که عام میدرخشد که این قولها در
 آن و جب الوجود است بقیه بلکه میدرخشد که علم مطلق است
 الوجود است و حقیقت قول انیک در جبریت است و این قولها
 و این قولها از جهت بقول و بر طبعی است و این قولها
 و مثل این نسبت فرمودند باین نسبت و این قولها
 و شیخ بن لغا در حدیثی است که شیخ بن لغا در حدیثی است
 قولی است که در حدیث است که شیخ بن لغا در حدیثی است
 گفته اند ازین حدیث باین حدیث است که شیخ بن لغا در حدیثی است
 مخالف شریعت نیست حدیثی است که شیخ بن لغا در حدیثی است
 کردند و باین فرمودند که علم مطلق است و این قولها
 باین اعتقاد و فرمودند که علم مطلق است و این قولها

همچنین نسبت زبر که مر و شیخ بانیکه حق سبحانه وجود مطلق است
 آنست که حق سبحانه عدت است و نه معلول چنانچه ذکر کرده است
 در باب ششم از فتوحات در بسط باب بیان آن صیث قال الحق تعالی
 هو الموصوف بالوجود المطلق فانه سبحانه لب معلول لا شیء بعده
 بل هو موجود بذاته و العلم به عبارة عن العلم بوجوده و وجوده پس
 غیر ذات مع انه غیر معلوم الذات لکن بعلم ما ینسب الیه من الصفات
 اعنی صفات المعانی و هی صفات الکیمال و اما العلم بحقیقه الذات
 فممنوع لا یعلم بدلیل و لا برهان عقلاً انتهى مسأله داریم که این قول و مرید
 است چه در مرتبه بوحدهت وجود قائم استند و بالجمله ما بین این مرید
 طایفه بوان بعید است چنانچه ظاهر میگردد و بعد تعقل قولین و تصور
 مذمبین و صدق التینیات و الاسوله و الاجوبه است شیخ ارباب
 توصیه وجود کثرت را و همی میدانند و میگویند هر چه در کون است
 و بهم است و خیال یا غلو که در مرایا باطلال و در خارج جز احدیت
 مجرد را موجود نمی دانند و علماء از گفتن کثرت و همی تجاشنه منجانبه
 از جهت آنکه اگر و همی گفته شود برفع و هم مرتفع می گردد و از قول مشایخ
 کسی در غلط نیفتند و نکوید که چون در خارج جز احدیت مجرد موجود
 نباشد و کینونت کثرت در خارج باعتبار تخید و توهم بود لازم می آید
 رفع ما هیات و آثار مرتبه بران برفع و هم و خیال و آن الحاد و زندقه است
 زیرا که گفتند این توهم ناشی از صنع حق است سبحانه و اتقان بنی
 یافته است که اگر قوت و ایه مرتفع گردد و زوال آن صورت تکیر و
 ایه کریمه صنع الله الذی القن کل شیء شاید این معنی است و خلق شیء

نزو این بزرگواران عبارت از اظهار صور علییه اشیا است در خارج
 در مرتبه توهم و تخیل پس برفع توهم چگونه مرتفع شود و بعضی از نگارندگان
 تشبیه این قوم با وجود آنکه بوحدهت وجود قابل اند کثرت را موهوم
 نمیدانند و از لفظ توهم نکاشته می نمایند و بروهم گویان طعن میکنند
 نمیدانند که بر تقدیر وحدت وجود کثرت را از موهوم گفتن چاره
 غایت درین تحقیق است که علاج عدم ارتفاع توهم باید نمود تا بالآخر
 وزندگی نکند و آن استناد است بصنع حق جل و علا که در کمال انوار
 پس معلوم شد که موهوم قومی مثل موجود ضعیف است در حق
 حق تعالی پس نزاع در میان صوفیه و علمای راجع بلفظ هست صوفیه
 عالم را موهوم قومی میگویند که با ارتفاع توهم هرگز مرتفع نشود و علمای
 عالم را موهوم ضعیف میدانند و از لفظ توهم نکاشته می نمایند بطلان
 الارتفاع فلیس النزاع بینهم فی الحقیقه و شیخ محی الدین ابن العربی
 عدم ارتفاع این توهم میباید بسیار و در هیچ گونه رفو از آنچه همین
 و جمعی از ناقضان که خود را تابع او میدانند او را تفسیر و تعلق
 این توهم قایل گشته عالمی بانی و وزندگی برده اند و اندک آنجا
 بر او رسیده است گفته مطالبه وضوح کلیه در حق تعالی است
 می افزاید و باتباع شریعت و لالت می نماید مضموم باشد الطایفه
 کنیل مصر ما للجبوبین و بلاد الجبوبین باید دانست که اختلاف است
 و صوفیه درین مسند و کتب مختلف آن را تفسیر است و بعضی
 متفقند در آینه دارند و شکی نیست در هر دو اینهاست از صحت
 در آینه تا زمان بقای ذمی صحت و وجود آینه و می دانست

هر چند وهم و اجماع مرتفع کرده و مع ذلک بکازان شخص آن کینونت محسوس
 در مرتبه وهم اثبات میکنند و در خارج ثبوت او نمی نماید و شخص دیگر آن
 کینونت و ثبوت را ملاحظه نموده موجود میدانند و از موموم گفتن
 تاثر منجارد و میگوید که اگر ثبوت آن صورت مجرد و وهم می بود با ارتفاع
 وهم میبکشت و پس فلسفیس پس معلوم شد که نزاع آن دو شخص راجع
 بلفظ است و در معنی هر دو اتفاق دارند سوال اگر گویند که صوفیه
 کثرت را موموم می گویند با وجود بقا آن و عدم ارتفاع با ارتفاع او نام
 جواب آنکه این کثرت در وقت خروج از نظر اینها مرتفع میگردد
 و در شهود ایشان استقرار و استقامت ندارد و میشود جز واحد
 نمی ماند لاجرم اطلاق را در آن موطن مناسب میدانند و موموم می
 انکارند و علما چون این کثرت را همیشه می یابند و مستقر و ثابت میدانند
 تا چار اطلاق وجود بران می نمایند و لکل وجهه سوال هرگاه کثرت
 نزد صوفیه موموم باشد پس آثار خارجیه نیز موموم خواهد بود و وجود
 نخواهد داشت و آثار سفسط است و انکار است از امور تدریجیه
 کحرارة النار و برودة الماء جواب آنکه معنی وهم را بنور و ریافت این
 آن موموم است که کینونت و ثبوت آن در خارج محسوس است و ارتفاع
 آن در خارج با ارتفاع او نام محال لهذا علما آنرا موجود میدانند و اطلاق
 وهم از صوفیه بر کثرت بنا بر ارتفاع آنست از نظر ایشان نه آنکه مجرد وهم
 و خیال است که با ارتفاع وهم و خیال مرتفع گردد و کما زعمت السفسطائیه
 سوال صوفیه عالم را عین حق میدانند و تقدیس پس نواب و عقبا
 چه باشد و مشاب و معذب که بود جواب آنکه عین حق جل و علا با اعتبار

تنوع ظهورات او میگویند نه انکه عین ذات میگویند تا اگر چه
 از بعضی عبارات ایشان این معنی نیز متوهم می شود اما خلاف
 مراد ایشان است که مستلزم الحاد و زندقه است این عینیت در
 رنگ این عینیت است که کسی یا شخص را عین شخص مگوید یا عینت با ظهور
 آن شخص در مرتبه طلبت پس عینیت باین معنی منافی ثواب
 و عذاب نبود این جواب بمناسبتی واضح کرد و مثلاً سایه از شخص
 شد شکست که آن سایه صورت آن شخص است مع ذلک اگر آن شخص
 بالفرض صفات خود را نیز در آن سایه بطریق انعکاس عطا
 نماید آن سایه نیز در رنگ آن شخص می و عالم و قادر و مستند
 و متالم خواهد بود پس اگر بالفرض آن سایه با نواع آلام متالم
 سازند و با صنایف عقوبات معاقب کرده اند شک نیست
 که این آلام و عقوبات هیچ بان شخص عاید نخواهد بود فلذا این
 سوال در واجب تعالذت و الم تن نیست در ممکن بطریق
 طلبت این لذت و الم از کجا آید جواب آنکه لذت و الم از
 اقسام ادراک است چه لذت عبارت از ادراک ملائمت
 و الم ادراک منافی و ادراک نفس علم است غایب مافی الوجود
 علم این اقسام را در مراتب ظهوری و با ملکات پیدا کرده است
 و در مرتبه اصدرا هیچ زین الف و کسب است که روی
 شخص در آینه طولانی نماید بلکه در روی شخص این صفت پیدا
 بود سوال نزاع در میان علما و صوفیه راجع معنی است زیرا که
 صوفیه همه او است میدانند و علما همه از او جواب آنکه حل است

در جواب ثالث بمقتضی ذکر یافته است زیرا که همه اوست گفتن با اعتبار
تنوعات ظهور اوست نه آنکه عین اوست فی الحقیقه و شک نیست
که ظهور اولیا اوست پس معنی همه اوست و هم اوست یکسانند
تفاوت در لفظ باعتبار تفاوت نظر است لکن درین قول
این فقیر با علم است که ان الیق تبذیریه است و اوفق بقدر سیر حکم است
از ورود شبهها و احکام است در ثبات قدمها که را پسندند ظهور
هر خسیس و شریف را عین او گفتن لغا و تقدس باللذیب
و رب الارباب سوأل صوفیه عالم را ظهور اسما و صفات واجب
میدانند جبر سلطان و ظلال اسما و صفات او میخوانند و مراد
کلمات او سبحانه تصور می نمایند بخلاف علما که باین امور قائل
و تجویز این اطلاق نمی نمایند پس درین مسأله نزاع فریقین در
معنی نایب شد جواب آنکه علما درین مسأله ساکت اند و تجویز عدم
جواز آن تعرض ندارند مگر در صورتی که موهم حذف مقصود باشد
و شایبه حلول و اتحاد پیدا کند که علما میفرمایند العالم ما بعلم
الصانع این عبارت محتمل است اگر بظهور فروداریم کنجش در
و اگر ظل و مرآت هم گویم می گنجد اما بر نهی که آن از شایبه حلول
و منطنه اتحاد منزه و میرا باشد سوأل بعضی از صوفیه میگویند که
عالم را بقا نیست و در هر آن عالم بعدم میرود و مثل آن در آن
ثابت بوجود می آید همچنین آن نیز در آن ثالث بعدم میرود و مثل
دیگر در آن رابع بوجود می آید بکنذا الی ماشا الله تعالی پس زوال
ان سر بعبیر شد از زوال موهوم و بقا، ان محال آمد در عادت

جواب آنکه این بقا تجدد امثال است که منافذ نیست مرقبای عین
 حکماً و جنک ندارد و با ترتیب آثار و احکام بران عین چنانچه بقا
 اعراض است نزد مکالمین تجدد امثال و منافذ نیست مرتب و آثار
 و احکام را بران اعراض پس حکم کردن با ارتفاع وید و ال در آنجا
 در رنگ زوال موهوم صحیح نباشد فافهم و باید التوفیق و بیده اذنه
 التحقیق سوال اگر گوید که منساج کرام رضی الله عنهم رفته اند با یکدیگر
 ممکن جمیع اجزاء خود اعراض است مجتمع و قیام آن اعراض بذات
 واجب است تعاشانه و علماء عظام آنرا منع نموده اند از جهت
 استحالة قیام اعراض بذات واجب و گفته اند که قیام اعراض
 بخواهر است پس کدام یک ازین دو قول نزدیکتر است جواب
 گویم که صور علییه حضرت حق حبشانه و آثار آن که آن حقایق
 ممکنات اند قیام اند با و تعالی نزد محققین این طایفه و ممکن جمیع اجزاء
 خود نزد ایشان اعراض است مجتمعه نیست مراد ذات که قیام
 نماید بان خو این نیست که قیام آن بذات واجب تعالی است
 و قول ارباب معقول و تقسیم ممکن جوید و عرض است سخنان
 قیام عرض غیر حق خود پس جابره نیست از قبلی نفس خود تا قیام
 یابد بان عرض و آن جوهر است نزد ایشان نسبت قیام عرض
 جوهر ملازمه این حلول گفته اند صوفیه که نفس صریح هیچ عالم است برین
 قیام عرض جوهر نیست و قیام آن بذات واجب تعالی است بوقایف
 بنفس نیست ملاقات واجب تعالی پس دانند علماء عظام
 بهست سخنانی از دو و شک ایشان را تا تو یقین نمیشود در این

قول طرفین است و نزد فقیر محاکمہ است فیما بین ایشان و آن این است
 کہ قول مشایخ کہ ممکن کجیم اجزاء خود اعراض مجتموعہ است اورا ذات
 نظر باینکہ ذات ممکن و صفات او ظلال ذات واجب تعالیٰ
 و صفات او اند و آثار ذات و صفات اند نسبت آن ظلال
 و آثار را قیام بنفس خود این است جز این نسبت کہ قیام آنها بذات
 کہ از ان فایض اند و ان ذات واجب تعالیٰ است کہ قیام بنفس است
 و قیوم لغیرہ و حضرت حق جل شانہ فرمودہ ہے *الحمی القیوم* و قول علما
 کہ گفتہ اند کہ ممکن جوہر و عرض است و عرض قیوم جوہر است نظر
 باینکہ ذات ممکن ظلال ذات واجب است تعالیٰ و صفات ممکن
 ظلال صفات او تعالیٰ اند پس چنانکہ صفات واجب تعالیٰ قیام بذات
 واجب تعالیٰ است همچنین صفات ممکن کہ ظلال صفات واجب
 تعالیٰ اند قیام بذات ممکن اند کہ آن ظل ذات واجب تعالیٰ است کہ آن
 ذات ممکن است جوہر است و ظلال صفات واجب تعالیٰ کہ آن صفات
 ممکن اند اعراض اند پس قیام این اعراض باین جوہر نسبت
 پس بنا برین ہر واحد از فریقین مختلفین بر اعتبارین مختلفین
 بر صواب است سوال اگر کو بند اگر نزد صوفیہ ممکن کجیم اجزاء عرض
 باشند و باشند قیام آن بذات واجب تعالیٰ پس چارہ نسبت
 اورا از حلول تا قیام کرد بذات واجب تعالیٰ و حلول بذات خود
 و علا ممنوع است **بلکہ باطل و ثبوت آن بغیر حلول و محل محال است**
 جواب **انکہ قیوم عرض بذات واجب تعالیٰ معنی حلول نسبت**
بلکہ ان بمعنی تفررو ثبوت است یعنی تفرر ممکن و ثبوت آن بذات واجب

مستفاد

تعالیٰ

لغا نشانه و این ممکن است مجال نسبت پس بنا برین قیام عرض بذات
 واجب لغا مستلزم حدوث نسبت سوال اگر گویند چون ممکن است
 ذات نباشد که قیام بآن نماید غیر از ذات واجب لغا پس است
 واجب و ممکن یکجا باشد و هذا مجال جواب آنکه حقیقت ممکن اینها
 متعدده مجتمعه اند که مرایا اسما و صفات اند نسبت آنها را کما
 و عینیت غیر از قیام بذات واجب لغا مستلزم قلب جعالی
 و مجال باشد و لو کان كذلك لکان و سیس فلسی سوا مشایخ
 سیران وجود مطلق و کاینات رفته اند و بین معنی غیر از حلول
 صورت نثار و قایل شدن باین معنی الحاد و نثار باشد جواب
 نزد این بزرگواران سیران یعنی حلول نسبت چه سیران یعنی حلول
 عرض باشد در جوهر و جسمی عارض هیچ چیزی نمیکند و در
 موجود باوست پس چگونه نفس عرض باشد و جسمی باشد
 هیچ چیزی نمی گردد چه عرض موجود باوست پس حلول نفس
 عرض باشد و یا یعنی حلول صورت باشد و ماده
 صورت نسبت چه صورت و ماده بود موجود است و این
 عین صورت و ماده است یا ماده است یا صورت است
 و او لغا نشانه است این به قولی که مستلزم است
 اندوهی سغان بلده و این است که نسبت است و این
 نسبت نسبت است و این است که نسبت است و این
 شرح حایزه که بلده است و این است که نسبت است
 و این نسبت است و این است که نسبت است

فلسفه کلامیه
در تفسیر
قرآن مجید

زکی نذار و اراده دارند این بزرگواران بس براین وجود در حضرات
ظهور آن وجود در مرتبه تعین اول و ما بعد آن از تعینات و هر گاه
که برسد بنوع قول صوفی و حال آنکه آن قول غیر معقول باشد در ظاهر
عقل تو مثلا التوحید عدم التوحید چه این عبارت محتاج است
بکشف و بیان و ایضاح و بیان این است که لفظ که دال بر
توحید است و آن لا اله الا الله است مشتمل بر نفی و اثبات
و نفی شیئی فرع ثبوت اوست و ثابت نشده است الوهیت م
غیر حق را لغاشنه تا صحیح شود نفی الوهیت از آن پس ثابت کرد
که توحید عدم توحید است و باین اشارت کرده است شیخ الاسلام
مروسی در آخر منازل سایرین بقول خود شعر ما و قد الواحد من
واحد اذ کل من و حده جاحد توحید من منطبق عن نعته بنعارة لطلبها
الواحد توحید ایاه توحیده نعت من نعت لا حد بس انکار
مکن آنرا در زمان اول بلوغ غیر از مامل دقیق چه معلوم است که حدیث
امور جلیه در وقتی مدرك نظر نمی شود و در وقت دیگر صعب تر از آن
بانندک توجه نکش ف می پذیرد پس بر تو لازم است بر کشیدن در
باب آن قول غیر معقول بقابل آن قول زیرا که مشکلم اخوت برام
خود چه صاحب خانه عالمتر است از غیر مبتاع خانه و اگر فایده حاضر باشد
پس لازم است رجوع به شیخ وقت رضی الله تعالی عنهم زیرا که مشایخ
قدس الله سرهم اصطلاحات اند که میداند آنها را و او است را نش
که می فهمند آنها را و چون کشتوی شیخ را که فاعل را منصوب و مفعول
مرفوع خواند و حال آنکه این لغت او باشد نباید که انکار کنی بروی

مثلا

و نه آنکه مبادرت نمایی به قبیاح لسان خود بومی چه آنچه او گفته است
 از لغت خود خوش است در دایره او می باید بآن مقصود خود اگر چه
 آن عین خطاست در دایره تو زیرا که آنچه آمده است ترا از لغت
 است و یضرب الله الامثال للناس والله بكل شیء عليم
 و لقد احسن ما قبل شعر اذا لم تکن للمراغین صحیحی فلا غرور ان
 برتاب و البصیح سفر و حافظ اداب معرفت گفته است بیت سخن
 شناس نه دلبر اخطا اینجا است: چو بشنوی سخن ابله در مکر و خطا
 و چون بیان نمودند ان مشایخ جمیع ایشان یا بعضی از ایشان از
 قول غیر معقول را بجا که ملایم تر بعیت باشند پس فزون بیاورد
 آن قول را اگر چه تقلید باشند تا آنکه منکشف کرد بر تو حقیقت امر
 زیرا که تقلید که غره اعتقاد است درجه است از درجات تحقیق
 است اندک و اگر انکار کردند ان قول را جمیع مشایخ عصر
 نه جمیع مشایخ بلد پس مانند آن فزون منکر و کذب زیرا که در غیر
 از وجود محققین جا به نباشد ان جمیع محققین دلیل طلبند
 آن قول است و صدر سیر چهارست اول سیر انیست
 و آن نزد ارباب توحید مشهور می عبادت است از حوت علم
 از علم اسفند علم اعلی تا منتهی کرد و بعد از آن سیر سیر انی
 دایره علوم و مکانات کما و نوالها یکسره از این است و است
 بقا دویم سیر فالدست و آن نیز است از عبادت است
 علمی است در مرتب و خوب نسیم و صفات و صفات
 و تقدسات و تمایزات تا منتهی رود و بتیبه انما انما

از آن هیچ عبارتی از اشارت کرده می شود بآن اشارت نموده می
میکرد و بوسیله کتبیت کرده از آن کتبایتی و نداند از عالمی و نه
در می باید از او در بامبده و این سیر مسمی است بقا سیر مسمی
عن الله بالهدی و آن عبارت از حرکت علمی است که از علم انطا
بعلم اسفل می آید و از آن اسفل باسفل و بکرتا که رجوع کند بمکانات
رجوع بتقری و نازل کرد و از علوم مراتب و جوب کلمات و این
سیر مسمی میگرد و رجوع عن الله ببقا الله صاحب این سیر را چه
فایده است و و اصل مهور و قریب بعید چهارم سیر در اشیا است
و آن عبارت از حصول علم اشیا است ششانی باسیر از زوال
علوم اشیا که حاصل گردیده بود در سیر اول بن سیر چهارم مقابل
سیر اول است و سیر ثالث که سیر عن الله است مقابل سیر ثانی
که سیر فی الله است سیر اول و ثانی برای تحصیل نفس و لایست
و آن عبارت است از فنا و بقا و ثالث و رابع برای حصول مقام
دعوت است و نزد ارباب نوحید و جودی سیر ان الله عبارت است
از رفع حجب کثرت از وجه وحدت و سیر فی الله عبارت است
از رفع حجب وحدت از وجه کثرت علمیه باطنیه و سیر ثالث
عبارت است از زوال تقید بهر دو صندین ظاهری و باطنی حصول در
احدیت عن جمع و سیر رابع عبارت است از احدیت جمع فوق
بشهود اندراج حق در خلق و انضمام خلق در حق تا که بیند عین
واحد در صورت کثرت و صور کثیره در عین واحد و صد اول
در حدیث است و در او ان تمهید بلفظ تخلیه است از زایل و تکلیف است

بعضی

وجود مرغبر حق را و این شرک واضح است چه رسول کریم صلی الله علیه و سلم گفته
 اند من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که شناخت نفس خود را
 شناخت رب خود را و نه گفته من افنی نفسی فقد عرف ربه ای هر که
 فانی سازد نفس خود را بتجسس شناخت رب خود را الی آخر ما قاله انتهى
 و قنای نزد اکابر ارباب وحدت الشهود عبارتست از نشان باسوی
 و زوال علوم ماعدی و این نزد ایشان حاصل نمیکرد و مگر بزوال
 عین و اثر و ازاله عین و اثر متصور نمیکرد و مگر بتجلی ذات و تجلی ذات
 نزد شیخ اندک برقی است و نزد ارباب وحدت شهود این فیض
 فی الولایة و لایة مشتق است از کلمة لفتح الواو و سکون اللام
 که قربت و آن دو قسم است ولایت عامه و ولایت خاصه
 ولایت عامه که معنی قربت بلطف حق سبحانه مشترک است
 میان همه مومنان چه همه مومنان قریبند بلطف او زیرا که حق
 سبحانه ایشانرا از ظلمت کفر و مقضای آن بیرون آورده و بپور
 ایمان و مقضای آن متحقق ساخته چنانچه آیه کریمه الله ولی الذین
 آمنوا یخرجهم من الظلمت الی النور دلالت میکند بر این یعنی الله تعالی
 نزدیک است بمومنان از روی لطف و مرحمت که ایشانرا از ظلمت
 کفر و تبعیت آن بیرون می آورد و بنور ایمان و تواجب آن مشرف میسازد
 و از آیه قرب حق سبحانه معلوم می شود صریحاً و قریناً
 بحق مفهوم میسازد و ضمناً زیرا که قرب از جانبین می باشد و ولایت
 خاصه خاص است بواصلان از ارباب سلوک و در مبتدیان و متوسطان
 از ارباب سلوک که صلحا و ارباب فلو بند یافته نمی شوند آن در

در غیر ازین طایفه و اصلین یافته نمی شود اصلا زیرا که ولایت خاصه
در ارباب جذب نیز یافته می شود و ولایت خاصه مرکب است
از قله بنده در حق و بقا و او بحق فنا در حق سقوط شعور است
از غیر و بقا بحق شعور است بحق یا عدم شعور و حقیقت این معنی هر کس
در مشتی خود باز باید چنانچه که سینه در طعام و نشسته در شراب
و چون حقیقت این معنی در غیر حق سبحانه یافته شود محتاج شد
بگفتن فی الحق و بالحق و فنا در باب سلوک عبارت است از نهایت
سیر الی الله مطلق فنا زیرا که فنا مجازیب نهایت شریعت
و اتیان بأمورات و از چهار از منہیات داخل در سیر الی الله
و مراد سیر الی الله و سلوک الی الله انتقال است از حالتی کجالتی
تقریبا الی الله و این انتقال یا از فعل یفعل است یا از ترک بنترک
یا از فعل بنترک یا از ترک یفعل یا از نخی بنج یا از معامی بمقامی یا
از حالتی کجالی و بدایت بقا عبارت است از بدایت سیر فی الله
نه انکه مطلق بقا عبارت است از بدایت سیر فی الله زیرا که آنچه
بعد از بدایت سیر فی الله است بقا و اخلاص است چه سیر الی الله
و فی مشتی شود که جمیع موانع اکاسی کجی بجای می نهد و در
موانع اکاسی احکام جهادیت و بنای و حیوانا و روحی نه در
وجود شخص بدان منصعب گشته و بانها سر و نام گرفته اند
بعد از تعبیر لطیفه الشریعت است از موانع اکاسی گاه شخص
فنا و استهلاک نگاه دارد و در این مقام قدرت باطنی
بعض مجازیب گاه باز گرداند و این بظایر و حقیقت

و تکدیگر کرده و او را مع شهود از آنچه بود و بر انتقال از حلق کمال
 پیدا کرده و این انتقال امیر فرائد گویند. و القصد شخص را
 در این زمان بصفت کمال تحقق با خدایت الهی نامند ابو علی جوزجا
 گوید ولی آن بود که فانی بود از حال خود باقی مابقی بدو حق و ممکن
 نباشد مگر او را که اخبار از خود از آن همیشه که او است و بدینکه
 اخبار از خود کند و این حکام مبین حدیث المظهره بود از اسم
 او هم جمله الله بر او بر گفت خواهی که ولی باشی از اولیا الله
 گفت علی خود او گفت در غیبت مکن در دنیا و آنچه که غیب است با شما
 او حق بود زحق کسی و فارغ کن مر خود را از برای دوستی
 خدا و نزد دنیا و عقب را در دل نهاده و در حق و جوانی
 او ساقی تو موجود شد ولی پیشه نام این تعریف است
 که در ولایت خاصه قائلان است در رساله تفسیر بر آن
 در آنجا و همچنین یکا که او فقیر است یعنی موقوف بر آن است
 که حق سبحان و بر او حق که در آنکه خبر و بر او حق خود است
 بود و در آنکه او یعنی فائز است آن است که در حق زمان بر آن
 حق را از غیبت گفته بود و این معنی یعنی در آنکه کلام معنیان
 که در غیبت است و در غیبت معنی فناء است است است است است است
 و شرطه آن است که محقق باشد خدا که از شرطه آن است که معنی
 باشد و غر او بنام خداوند علی در کتاب تفسیر است است است است است است
 بر کتابه زیرا که تواند بود که در آن گفته است و در آنکه معنی است است است است است است
 بره بر سیدند که در آن است است است است است است است است است است است است است است است است است

در آن
 است است

بعد از آن که در حقیقت ...
 که در زل ...
 حفظ ...
 داده شد ...
 لقب ...
 در ...
 سید ...
 صلو ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

نفس خود را در مقامی نازل نماید که هر چه خواست او باشد شود ^{حال}
 آنکه حق سبحانه تعالی باقی است آنچه خواسته می شود و آنچه نخواسته نمی شود و بسیار
 که اراده کند ولی چیزی را نمی شود پس هر که اراده کند چیزی را که
 نشود مهربانی که اراده این دعا کند گویند است و دعوی
 رسالت است که نفس خود را در مقامی نازل نماید که از روح
 کتبی صادر نشود و این نمیشود به عبودیت باقیست و اگر کتبی
 از روح صادر کرد و صادر است بتوبه نماید تا مگر بر آن نکرده و اگر کسی گوید
 که از تو هرگز کتبی صادر نکرده و گوید دعوی رسالت نمود انتهى میگوید
 بنده ضعیف الصلوة السبابة و حسن حاله و ماله که نماید مبدیها آنرا
 آنچه فرموده است حضرت سیدنا علی کرم الله وجهه و اگر مثنوی

عرفت الله سبحانه العزائم في جواب من قال بعرفت الله سبحانه
 شناسم ختم خدا را تعالی شانه بنسخ عزائم در جواب سوال که گفت
 بچشم من حضرت حق تعالی شانه و در حدیث صحیح وارد شده است
 عبدك و اینها صحتی بیکیه من بنده تو ام و پیر نیز که تو ام ماهیه ما بدست
 قدرت است و نیز مقرر است که اراده حق سبحانه نام است که مراد
 از وی تخلف نمیکند بخلاف اراده بنده پس صد روز قبل از ول
 جابر است برای فرق میان نبی و ولی و باین رفته اند محققان از
 علماء محمد بنین مثل شیخ علی القاری الهروزی و شیخ عبدالحق البیرونی
 رحمهما الله تعالی و از ما ذکر دانسته باشی که ولایت بعد از ولایت
 نمیکرد و آنکه میگوید که پیش از ساقط میکرد و باقی بود عدالت ساقط میکرد و اول
 و صفای مصر علیها اند محمول بر امر است بغير توبه و حق است که قصد

دین از ما

ذنب از ولی اگر بطریق استقامت از قصد و غمیت باشد
 پس آن علامت خذلان است و اگر نه فرومشته میشود بروی مجاہدین
 عصمت الله سبحانه و من توسل نماید بطفه و کرمه و علاج رفع آن با آنچه
 مناسب آنحال باشد بر آنکس که عمل آن بمیزان شریعت است نیاید
 و می از نفس و شیطان فریب خورده آلوده شود پس به قصد پند
 شیخ کرد که ویرا بولایت و صف میکردند چون مسجد آن شیخ
 آمدنش و انتظار کرد که از مسجد بیرون آید چون بیرون آمد
 آب دهن خور ای کتب قبله انداخت چون شیخ اثر مشاهده
 کرد سلام نکرد و بازگشت و فرمود که شیخ را که معتقدند
 بر ادب از ادب شریعت که واسطه است چگونه ویر معتقد و این
 سازند نسبت با حقایق که نتایج و سبب اعمال است شیخ نیز یک
 شیخ بو سعید ابو الخیر قدس الله تعالی روحه و آمد و تحت باجیب
 اندر مسجد نهاد شیخ او را گفت باز که بر که خانه دوست ادب
 آمدن نه اند ما را نشاید که با وی صحبت و بر حافظ و ابی یوسف
 میفرماید است حافظ غار و ادب و زر که در محراب شاه بر نشین
 ادب لایق صحبت نبود و صد جمیع مناصب مثل نبوت و رسالت
 و ولایت و خلافت و طبیت و غمیت و امامت و تدبیر است
 و عقابیت ثابت اند و حقیقت محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة
 و مراد حقیقت محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة و حقیقت
 وحید اوست صد الله علیه و آله و سلم لکن با عقابیت اهدیت
 در جمیع احوال قدسیه او چه خلق آن حقیقت بر او

سید
 و
 شیخ

محمد مصطفیٰ و خلیل الرحمن و نوح و موسیٰ و عیسیٰ اند صلوات اللہ
 وسلامہ علیہم و آلہم و الصلوٰۃ علیٰ اہل البیت علیہم و سلم و احوال
 ایشان است بیخ الاطراف و آنکه در حدیث آمده است لا یخبرون
 علی موسیٰ و ما یخبرون لانه ان یقول ما ینیر من اوتس من آتی آن
 محمول بر تو اصرع است در ملائک اخص از رسالت است اصلا
 مخصوص بکاتم النبیا است و حقیقت آن خلقت بجهت است
 که مخصوص سیدنا محمد مصطفیٰ است صلی اللہ علیہ وسلم و ما یخبرون
 و ان برود شمس است ظاہری و باطنی مخلوق باطنی عبارت
 از ارتعاش طایف علوم است برود مخصوص در قریب مصعب و آن
 مسمی بمقام خلافت است بجهت پیغمبر باطنی علیہ السلام از عقول
 و ارواح و ملائکہ و جن و انس و غیر ایشان از استیاد و ملائک
 ظاہری عبارت است از ارتعاش احوال و نظام عالمی
 هر طایف علم بر دو دنیا و بجهت تو انیس الایمان و انیس الایمان
 خلافت برک است بجهت هر طایف احوال و انیس الایمان و انیس الایمان
 و خلافت ظاہری و باطنی است بر دو عالم است و باطنی است
 خلافت باطنی و او را باطنی گویند و ملائک عالمی و باطنی
 وقت است متعین است زمانا حسب این که در حدیث آمده است
 حقا عالمی است و صاحب آن حسب مقتضای عالمی است
 درین عالم است و این باطنی است و انیس الایمان و انیس الایمان
 برکات است و انیس الایمان و انیس الایمان و انیس الایمان
 و حفظ و تدبیر امور است و انیس الایمان و انیس الایمان

پس تخلیق و تزئین و ازاله بلبایات و دفع امراض و حصول عیانت
 و صحت منوط بقبوضات مخصوصه قطب الابدال است و ایمان و
 هدایت و توفیق ایتیان حسنات و انابت از سیئات نتیجه
 قبوضات مخصوصه بقطب الارشاد است و فرد اکمل از قطب
 ارشاد آنست که بر قدم حضرت رسول اکرم است صلی الله علیه و سلم
 و کمال این فرد مطابق کمال خاتم النبیین است علیه الصلوٰة و السلام
 و فرق در میان ایشان باصالت و تبعیت است فقط و حضرت
 رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در وقت خود قطب الارشاد بود
 و قطب الابدال در آن وقت بعلم او پس قرنا بود رضی الله عنهما
 و طریق وصول فیض از قطب بعالم وسط جامعیت است چه او
 مانند ظل است مرئوس فیاض و عالم بکلیه خود تفصیل است مر
 قطب را پس می آید فیض از اصل بظل بغیر وسط تکلف و از ظل
 جامع بعالم که آن بمنزله تفصیل است و نیز در معارف لذت آورده
 که قیوم درین عالم خلیفه حق است سبحانه و اقطاب و بدلا در دایره
 ظلال او مندرج اند و افراد او تا دور محیط کمال او مندرج و جمیع افراد
 عالم بد و متوجه اند و او قبله عالم است اهل عالم علم بروی داشته
 باشند باینه بلکه قیام عالم نبی است او است و شیخ محمد معصوم
 در بعضی مکتوبات خود آورده که هر گاه که ایشان را تبعیت کامله
 تمام کمالات مقام نبوت نمایند بعضی را منصب امامت داده
 می شود و بعضی را بجزد حصول آن کمالات اکتفا کرده می شود پس
 این هر دو در نفس حصول کمال مساوی اند و فرق در منصب و عدم

اوست و هر گاه که به تبعیت کامله اتمام کمالات ولایت نبوت
نمایند بعضی را منصب خلافت داده می شود و در بعضی بجز حصول
آن کمالات اکتفا کرده می شود

میکنند

و عوثیت نزد شیخ ابن العربی عبارت از
همین قطابت است لکن قطب حقیقی را که در هر زمان جز یک شخص
و جمیع اقطاب اصافیه آیل بدو باشند عوث خوانند و حالت عوثیت
حکومت است بر خدایق بامر خالق تعالی و آریاب امامت نزد
شیخ محی الدین العربی دو شخص اند یک از یمن عوث باشد که مسی
بعبد الربست و نظرا در ملکوت است و دیگر آریاب را مسی
الملک و نظرا در ملک است و این اعلاست از صاحب خود و این
خلیفه قطب می شود و آریاب و تدیت چهار مردند که ثابت بر چهار
جهات از عالم اند و آریاب بدلیت نزد شیخ اند که مفت شیخ اند
و ایشان اهل فضل و کمال و استقامت و اعتماد اند و خلاصی
یافته اند از وهم و خیال و چون یکا ایشان از جای خود سفر نماید
میکند او در آنجا حسد بصورت خود ماله نداند او از جای
و همین است معنای بدل نزد شیخ اند و این وجه در تفسیر بدلیت
غیر کتب شیخ و تابعان او یافته نشده است و حضرت عوث نقی
الغیب و هر که ضابطه فعلی مقام است نیز در فتوح الغیب و هر که
فانی شده اند از راه خود و مبتدا کرده اند ایشان را و در سوره
الاباد از او می نمایند و هر حق سبحانی بنمایند و ازین جهت
باید الگشتن ایشان را و در کتب شیخ از او و شقایق

بایشان که می دارد هر یک از ایشان یکی از اقسام سبعه مقررات و نجیبا
 نزد شیخ اندلس چهل شخص اند که مشغول اند بحال انقال خلق معروفی
 نمایند که در حق غیر بخدمت و دعا و شکر و ثنا و تقوی در شرح و خصوص
 الحکم آورده است که نجیبا هفت صد اند و از رجال الغیب گویند و گفته
 شده است که نجیبا چهار هزار اند از مردم یک بیکری را نمی شناسند و بعضی
 از بوندن رجال الغیب اولیا الله مطلق منکر اند و گفته است که حق آنست
 که ایشان جن اند و خطاب کنندگان رجال برای استغاثت و استغاث
 از تابعان شیاطین اند و استدلال نموده است بریکه آنست
 از نظر او میان پوشیده نمی باشند مگر حیانا و این قایل با بطلان قول
 مخالفست نموده است با آنچه ثابت ندر او اینست که اعم لغیر آن رجال الغیب
 که بر اثر عوام میگردند در جهات ثمانیه از عالم و میگردند آنها را که مقابل
 باشند در قتال و همچنین صرزمیرسانند و همچنین آنها را مضمومند
 پس آن جن اند استغاثت و استغاثت از آنها ممنوع است شرعا
 و مخاطبت آنها بر اثر این که آنها اهل ایمانند از علیهم السلام و جهات
 و سبب ضلال و اضلال است و علی سبب آن و عقاوم نموده است که آنها را
 برین فرموده است اندر کان رجالات من ایلافن لیسوا ذون برحانه
 الجی فزادوه هم هرقای الذوی اثره و غفیان و جهات و شر و استغاثت
 و استغاثت از رجال الغیب که ایشان بندگان حق اند که بر نزد جمیع
 اولیا بنا بر اختلاف در جاست ایشان جایز است شنیدن و تحقیق و وارد
 شده است در استغاثت و استغاثت در فتاوی است در حدیث صحیح باعباد
 الله عینونی قلنا و فی روایة العینونی عن ابي القدر حکم الله و استغاثت
 ان

رجال الغیب عوام
 استغاثت

مبدل کرد و یا بطریق خروج و فنا در صفت تکوین برومی افاضه شفا
 کند بطس سد و عونه شفا باید و برای دفع اعدا و مقهوریت او را
 مسیت مکتون تصور نماید و خود را برین حالت دارد و زود هلاک شود و یا
 بعد از خروج برومی افاضه کند جهت کشف وقایع چهار ضرب نماید بر جانب
 راست یا علم یا مبین یا خیر ضرب نماید و کذکب جانب چپ و میان
 هر دو دست و پس ضرب کند و طریق اشراق بر خواطر و اطلاع بر نسبت
 غیر زنده بافتد یا مرده باید که حقیقت جامع خود را از جمیع نسب و خواطر
 پاک و صاف ساخته منوره طرف حقیقت او سازد تا که خطر غیر او
 در روی خطور نکند و بران ثابت شود اگر خطر در روی سرزد و یا سببی
 در آن پیدا آید از صاحب حقیقت جامع مقابله است که در مراتب جامع
 این منوره ریخته اندک اندک تا خطا در آن واقع نخواهد شد و جهت
 فتح امور مغلقه باید کند حق سبحانه را بعد از تهجد بزر چهار ضرب به هر بار
 باین طریق ضرب کند بر طرف راست یا حتی کویان و بر طرف چپ
 یا قیوم کویان و بر فرق بر طرف آسمان یا و تاب کویان و بر قلب یا لب
 کویان و جهت حصولی جمیع حاجات ذکر کند حضرت حق تعالی اشانه
 بعد از هر نماز بعد از صبح هو الکی القیوم هزار بار گوید بجز ببردل و بعد از
 صلوة ظهر هو العلی العظیم هزار بار گوید این چنین و بعد از عصر هو الرحمن
 الرحیم هزار بار گوید کذکب و بعد از صلوة مغرب هو الغنی الحمید هزار
 بار کذکب و بعد از عشا هو اللطیف الخیر هزار بار گوید کذکب و از
 تقاطع طلب جوایح نموده استجاب کرد و فصد در قیام لیل و عمل نماز
 مستحب از قیام لیل ثلث اوست و اقل استجاب از صد مرتبه است

و قیام جمیع آن عمل انوایت که سبقت نموده است مرا ایشان را عیب
 حق سبحانه و دایم کرده شده است در حق ایشان رعایت و نازل
 گردانیده شده است بر قلوب ایشان اولاً توفیق و نور جلال و ثانیاً لوز
 جمال پس گردانیده شده است قیام شب مرا ایشان را موهبت
 و خلعت و سلب نمیکردند این خلعت را حق سبحانه از ایشان
 تا حصول لقاء خود و فوت نمی کرد و قیام شب مگر بسبب شومی گناه
 گفت شخصم حسن را یا ابوسعید مانتب میکند نیم بعافیت دوست
 میداریم قیام لیل را و تیار میکنم ظهور خود را پس چه سبب است که
 بر نمی خیزم در جواب فرمود گناهایت در قید انداخته اند ترا امام و
 گفته محرم گشته از قیام شب پنج ماه بسبب گناهی که کرده بودی و بسبب
 کدام گناهی گفت دیدم مردی را که میگرفت بس و در آن گفتیم که
 این بابا است و امام حسن گفته چون بنده گناهی خود بسبب
 آن از قیام لیل و صیام بنهار محروم ماند و بسبب گناه گفت در فوت
 نمیکرد و نماز هیچ احدی رجاعت مگر بسبب گناه و آنچه گناه
 گرفته می شود بدو بر قیام لیل چند شب یا اندک وقت از آن امام
 و استقامت بر توبه و غم خوف و خیر و شوق جدا نمودن و
 از آن اجتناب از افکار شیطانات است و آن بر توبت و
 غلبه هم بنیاد و محبت از قلب بزرگوارت و ناله و دعا و
 ملاقی میباید و جز بعد از موت و برهه کامل از آن نیست و
 مناسبه او گناهای او و منعی ندارد او را از قیام لیل و صیام
 قیام از او و نماز در زمره قائمین است و بیان آنست

در وقت قیام
 از او است
 این است

پس طلب مغفرت کند از خدا تعالی نزد خود دست بردارست بخواند بسم
 الرحمن الرحیم و ده آیات از اول سوره کهف و ده از آخر او و بخواند
 امن الرسول و قل یا ایها الکافرون حق سبحانه و قل بیدار نماید او را
 جهت قیام بیدار مغفرت و استغفار خود و نیز بخواند اللهم ايقظني في احب
 الساعات اليك و استغفرتني باحب الاعمال لديك اللهم تقربني
 اليك زلفي و تبعدي من سخطك بعد اسلاك فمغفرتني و استغفرتك
 فمغفرتني و ادعوك فمستجيب لي اللهم لا تؤثمني بترك ولا تؤلني بغيرك
 و لا ترفع علي مرتك و لا تسبني ذررك و لا تجعلني من العاقلين و كفت
 شده است که کسی که این کلمات را نزد خود بخواند نازل نماید حق سبحانه
 بر ملائکه را تا بیدار کنند او را برای نماز پس اگر نماز گذارد و عاقد
 آن است بگویند بیدار نماید او را که بخواهد عبادت می کند ملائکه در هوا نشین
 شود برای او ثواب عبادت ایشان و در روایتی آمده که کسی که
 در دست دارد که بیدار کرده است پس بخواند نزد پهلوانها دن بر بستر
 خود و بسم الله الرحمن الرحیم من وضعي بذرک و شرک و صونک استغفار
 و نذر است کتابت حسن عبادتک پس تسبیح گوید سه دست بار و تحمید
 گوید سه دست بار و تکبیر گوید سه دست بار و برین وارد است حدیث
 صحیح و اگر دست دارد بگوید است و پنج بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله
 الا الله و الله اکبر و از ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت
 کرده شده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آخر آنچه
 میگفت وقتی که در خواب میرفت در حال آنکه او صلی الله علیه و سلم
 روایت کرده است که آنست خود بود بر بیدار می و او صلی الله علیه و سلم گمان میکرد

الحمد لله

کہ من مردہ ام درین شب اللهم رب السموات ورب العرش العظيم
 ربنا ورب كل شيء منزل التنوير والابجيس والفرقان فالق الحب والنوى
 اعوذ بك من شر كل ذي شره من شره كل ذنبة انت اخذنا منها اللهم
 انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر فليس بعدك شيء وانت
 الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء اقض عني
 الدين واعطني من الفخر برك الغمام لانه نور وانعام الله
 فضل او چہ از تو افضل پس باید چہ چندانہ یاد کرد و چہ چندانہ
 قدرت و عدم عذر چہ روایت شدہ از امام المودنین عاشر علیہ السلام
 از رسول خدای صلی اللہ علیہ وسلم دو حدیث درین احوال او
 انما انت اگرچہ اندک بود و چون برو خود سب بکنی نباید کہ از بر تو چنان
 شب بارہ اردو باید کہ ما بین طلوع و غروب چنان دعا خواند و آن دعا
 گذارده باشد اورا ثواب اگر در شب و وقت سجده و نماز کند یا بعد
 چہ روایت شدہ از امام المودنین عاشر علیہ السلام رضی اللہ عنہما
 او شنید از رسول خدای صلی اللہ علیہ وسلم کہ منی کہ منی عبادت
 پیش از ظهر قبل از زوال حساب می شود و قبل از غروب حساب
 خواب بیدار کرد و مستحب است کہ کجا اندازد و قیام کند در آنجا
 بعد ما اتانا والبر الفلور و بخواند و آیات فوانی و در آنجا
 کرده در وضو بسبب نماز بعد بلوید سبحانک اللهم ربنا
 الا انت استغفرک و اسئلك التوبة و المغفرة فانك
 انک انت التواب الرحیم اللهم اجعل من التوابین
 من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا واجعلني محسبا

ويسجد بكرة واصيلاً يستردت لطف آسمان بردارد و بگوید
 اِنَّ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ اَعُوذُ بِعَفْوِكَ
 مِنْ عِقَابِكَ وَ اَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا اُحْصِي
 نِثَاءَ اَعْلِيكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَيَّ فَتُكِنَا اَنَا عَبْدُكَ وَ اِبْنُ عَبْدِكَ
 بِاَصِيَّتِي بِدِيكَ جَارِي فِي حُكْمِكَ عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ هَذِهِ بِدَائِيهَا كَسَبْتُ
 وَ هَذِهِ نَفْسٌ بِمَا اَجْرَحْتُ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ
 الظَّالِمِيْنَ عَلِمْتُ سُوْرَ و ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُرْ لِي ذَنْبِي الْعَظِيْمَ اَنْتَ
 اَنْتَ رَبِّي اَنْتَ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ اِلَّا اَنْتَ وَ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَ جَوْنُ
 بِمَآزِ تَهْجِدُ بِرِضٍ وَ مَتَوَجِّهٌ بِجَانِبٍ قَبْلَهُ يَكُوْبِدُ الْعَدَاكِبْرُ كَبِيْرًا وَ الْحَمْدُ لَكَ
 كَثِيْرًا وَ سُبْحَانَ الْعَدَاكِبْرَةِ وَ اَصِيْلًا يَسْتَرْسِيْحُ يَكُوْبِدُ بَارًا وَ الْحَمْدُ
 لَكَ بَارًا وَ تَهْلِيْلٌ لَكَ بَارًا وَ تَكْبِيْرٌ لَكَ بَارًا وَ جَوَانِدُ الْعَدَاكِبْرَةِ ذُو الْمَلِكِ وَ
 الْمَلَكُوْتِ وَ الْجَبْرُوْتِ وَ الْكِبْرِيَاةِ وَ الْعَظِيْمَةِ وَ الْجَلَالِ وَ الْقُدْرَةِ وَ دَرُوْسِي
 اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ نُوْرُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ بِهَآءِ
 السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ زِيْنُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ
 وَ لَكَ الْحَمْدُ قِيَمُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ فَيَهِنُ وَ مَنْ عَلَيْهِنَ اَنْتَ
 الْحَقُّ وَ مِنْكَ الْحَقُّ وَ لِقَائِكَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةُ حَقٌّ وَ النَّارُ حَقٌّ وَ النَّبِيُّونَ
 حَقٌّ وَ مُحَمَّدٌ صِلَاةُ عَبْدِكَ وَ سَلَامٌ حَقٌّ اَللّٰهُمَّ لَكَ اَسْمَةٌ وَ بِكَ اَمْنَةٌ
 وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ بِكَ فَاصَمْتُ وَ اَلَيْكَ حَاكَمْتُ فَاعْفُرْ لِي
 مَا قَدِمْتُ وَ مَا اَخَّرْتُ وَ مَا اَمْرَرْتُ وَ مَا اَعْلَنْتُ اَنْتَ الْمَقْدُمُ
 وَ اَنْتَ الْمُوْخِرُ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَنْتَ الْهَيُّ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَ لَا حَوْلَ
 وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ سَمِعَ الْعَدْلُ مِنْ حَمْدِكَ الْحَمْدُ لَكَ الْعِبَادُ الْمِيْنُ سُبْحَانَ اَبَدِ

و بجزده اللهم انت نفسى تقويها و زكها انت خير من زكها انت
 وليها و موليتها اللهم اهدنى للاحسن الاعمال فانه لا يهدى حسنها
 الا انت و احرف عنى سيئها فانه لا يعرف عنى سيئها الا انت
 اسئلك مسئلة البائس المسكين و اعوذ بك عا، المفتقر الذليل
 فلا تجعلنى بدعائك رب شقيا و كن لى راد فارجوا يا خير المسؤولين
 و اكرم المعطين و چون اراده اقتتاح نماز نمايد بگوید اللهم رب
 جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات و الارض عالم
 الغيب و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه
 يختلفون اهدنى لما اختلفوا فيه من الحق يا ذك متهدى من تشاء
 الى صراط مستقيم بعد نماز تهجد و ارزه ركعت بگذار و بخوان
 در آن هزار آيات از قرآن در حديث آمده است كه سكه بخواند در
 شب هزار آيات را از قرآن نوشته شود او را دو قطار از اجود
 نوشته شود او از قانتين و آن هزار آيات حاصل ميكرد و بخواند
 سوره ملك تا آخر قرآن و اگر اين بار نداشتن باشد بخواند در هر
 ركعت سوره اخلاص سبت و يكبار تا حاصل كرد و بان قرأت دو
 صد و پنجاه و دو بار تا شود آيات در و يك هزار و هشت آيات
 چه سوره اخلاص در عدد جمهور چهار آيات اند پس در بن عدد
 مطلوب ثابت است با وجود زيادت و زيادت در خير مرغوب
 و مبارك است و اگر افتقار نمايد در شفع آخر يا خير او بر قرأت
 سوره اخلاص در هر واحد از دو ركعت سبت بار مى شوند آيات
 بعد و هزار بغير زيادت شفع و اگر بخواند اين قدر از قرآن

نباشد پس بخواند و در نماز خود صد آیت از قرآن مجید وارد
 شده است در حدیث کسبک بخواند در شب صد آیت از
 قرآن داخل میشود و در زمره عابدان و نوشته نشود از غافلان
 و حاصل میگردد اینقدر بخواندن سوره و الطارق تا آخر قرآن
 و کسی را که اینقدر از قرأت حاصل نکند پس بخواند در هر رکعت
 سوره اخلاص را هفت بار تا حاصل کرد و بآن قرأت هفتاد
 و چهار بار پس میشود آیت صد و شصت و شش آیت و اگر اقتضا
 نماید در یک شیخ چیزی باشد باید بر قرأت سوره اخلاص پنج
 چنانچه بخواند سه بار در رکعت اولی و دو بار در رکعت ثانیه می کرد
 صد آیت و حاصل میگردد این عدد بخواندن سوره و اقوال
 و نون و القلم سوره و آنچه یعنی سال سابل و مدثر چه در دنیا صد آیت
 و گفته است امام این طریق باید که نگذارد خواندن چهار سوره را
 در شب الم سجده و سوره کسب و دم الدخان و تبارک و اگر
 با این سوره زمره و واقعه نیز بخواند شصت و اولی است و چون
 تمام شود فارغ گردد بخواند این هفت آیت است استغفر العبد الذی لا اله
 الا هو الی القیوم و التوب الی الله و غیره و هر دو دست خود را
 و بگوید در حال رفع یا واقع یا واقع صد بار پس مفتاد و بار
 استغفار بخواند هر استغفار که باشد و اولی است که بگوید
 رب اغفر لی و رب اغفر لی انک انت التواب الرحیم پس
 بخواند این دعا اللهم انی استلک رحمة من عندک تصدی
 بها قلبی و یجمع بها امری و تلتم بها شعنی و تصلح بها غایبی و ترفع

بمانندها

بما شأني ونزلني بها على وتلبيسي بها شدي وترهبها الفتن
ونقصني بها من كل سوء اللهم اعطني إيماناً صادقاً ويقيناً ليس
بعده كفر ورحمة إنال بها شرف كرامتك في الدنيا والآخرة
اللهم اني استك القوز في القضاء ونزل الشهداء وغير من الضعف
والضر على الأعداء اللهم اني نزل بك ما جئني وان نقصر اني
وصنع على افتوت اني رحمتك استك بافاضي لا هو
وباشا في الصدور كما تجير بان الجور استك ان يجي في ممن
عذاب السعير ومن دعوة شهور ومن قسمة القبور اللهم ما
فصر عن راني وط مبلغ مسلمي من خير ماعدت احد من خلقك
او خير من تعطيهم من عبادك فاني ارغب اليك
في ذاك استك بامتك ايها المان الله في الحب الشبه
والام الشبه سلك الامم جود وعبي واجتد الله
مع المقربين شهور وروايت جود وامر من العبد استك
ودور استك نعمة بانك الامم من العبد من جود
ولام استك ان الله جود في جود الله استك جود
من احبب الله جود في جود الله استك جود
وعليك الله جود في جود الله استك جود
في جود الله جود في جود الله استك جود
في جود الله جود في جود الله استك جود
في جود الله جود في جود الله استك جود
في جود الله جود في جود الله استك جود

و اجعل لی نورا سبحان الذی تعطف بالغر و قال سبحان الذی
 لیس المجد و تکرم به سبحان الذی لا ینبغی التبیح الا له سبحان
 ذمی الفضل و النعم سبحان ذمی المجد و الکریم سبحان ذمی الجلال
 و الاکرام سبتر و عاکتد بانچه خواهد از خیر دنیا و آخرت
 و مشغول گردد بذكر تا صبح و اگر خواب بر او غلبه نماید بر قود کند
 تا عبادت بر عدم نشاندند و باید دانست که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم گاهی و تر را در اول شب میگذارد و گاهی
 در وسط شب و این غالب بود از احوال او صلی الله علیه
 و سلم و میفرمود که صلوة آخر الیل مشهود و محضوبست
 و بود حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و ترمی کرد در
 اول شب و حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در آخر شب پس
 فرمود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حق ابی بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنه که او اخذ نموده است بگذر و در حق حضرت عمر
 رضی الله تعالی عنه که این اخذ کرده است بعبوة و بود رسول خدای
 صلی الله علیه و سلم و فتی که وتر میگذارد در اول شب باز چون
 بر می خورستند و تر را اعاده نمیگردند و در حدیث وارد شده است
 نیست و و تر در یک شب و بود رسول خدای صلی الله علیه
 و سلم که میگذاردید و در رکعت را پس از و ترمی خوانند
 در رکعت اول اذ از لنت الارض و در رکعت هجیم قل
 یا ایها الکافرون و حال آنکه نشسته می بود و این با طاهر حدیث
 اجمعوا آخر صلواتکم باللیل و ترا معارضت و مشکل گردیده است

ان الیل

این بر بسیاری از علما و علماء انکار نموده است امام مالک رحمه الله
 از حدیث رکعتین بعد از وتر و گفته است که این حدیث صحیح نیست است
 و امام احمد رحمه الله گفته که ما نمیکذاریم این دو رکعت را و نه منع میکنیم کسی را
 و جمهور علماء بر وفای این جهت در روایت صحیح است که مدار اسلام بر آن است
 و گفته اند که خواندن است این دو رکعت را جهته بیان نقل بعد از وتر و نیز
 می شود قول و صلی الله علیه و سلم اجعلوا اخر صلواتکم باللیل و تراحموا
 است بر استحباب نه وجوب این دو رکعت و افضلتر است و یا این دو رکعت
 که پس از وتر میگذارد در اول شب بود یا در آخر او پس حدیث امام مطلق است
 و حدیث ثوبان بودن ایتار در اول شب و حدیث نجاشی بسم و موهب
 و ولایت میدرد بر ادای آن بعد از قیام لیل و صحیح همین است بعضی علماء گفته است
 که این دو رکعت که ملحق بوتر اند جاری تجزی سنت است چه این دو رکعت
 بر مذمت کسی است که قیام بوجوب وتر است گفته اند که اگر در نماز که آن
 صلوات مغرب است مشفوع بود رکعت بود که در نماز شد قریب از مشفوع
 بود رکعت سنت یعنی سفید گفته است که ایتار در آخر شب مقدم است
 در قرب نزد حق جل و علا و امم همچنین است و کجای نماز و آن که در وقت
 با تجد و تحقیق و عدد نمود است بر و در حق است در حق است و در وقت
 در مقام محمود و در وقت که باشد بر وقت باقی است و در وقت است
 مقدم و کشف کردی است سر و زبر و ما الی صلیفه الله علیه که مانع
 و یکی از این مناقش است که در این بیخیزه گفته است بوجوب نماز و در وقت
 طلوع نماید و نموی رقیق و ساد و سنت بر او منزه بود از حدیث
 یا ایها الصائمون بوائه و در شأنی قل بوائه احدی و من یترک

متغفلند بر حق سبحانہ پس نماز صبح را با امام بگذارد و این صلوة مستحبی بصلوة صبح
 و فجر است نہ بصلوة غذاة چون سبحانہ گفته و قرآن شجره اول وقت و نضاع
 بخوشانی است کہ معترض ضیاء در نماز مشرق است و این از قبلہ میسر است
 تا مرتفع شود و عام کرد و جمیع افق را بیشتر کرد و در روس حایل و تصور و آخر وقت
 آن سفار نیز است وقتی کہ سلام داده شود از آن ظاهر کرد و حاجت شب خست با نموده
 است بعضی نما اول اورا کہ آن غلست و بعضی اخراہ کہ اسفار است و درین است
 و آن نیت در حق و انعی و زوال مرتبه قلب کہ آن مرتبه عدالت است اختیار کرده است
 اول را امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ و ثانی را امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ و درین
 اشارت است باین کہ ذوق امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ در نماز و عجمت است
 ذوق امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ در صحو و عبودیت خالصه و شروع در نماز تمام در اسفار
 اعانت مینماید در رجوع و زوال مرتبه عدالت پس سفار ابتدا و انتها در حق کسی است
 کہ زوال استقرار نموده باشد و مرتبت عدالت آن کامل و مکمل است و اگر در صد زوال است
 پس آن در حق و ابتداء غلست و اتمام در سفار و اداء صلوة عصر در اول وقت
 اعانت مینماید و قنای عقلی است قنای در و افادہ یکبیه تجلیات قلبی و اداء مغرب
 بر طریق است قنای مینماید در قنای لطیفه روحی و سبزی و اداء صلوة عشا در
 چنانکہ آن است غایب میکند قنای در حق و انعی را نیز ظاهر در اول وقت و مینماید
 استقرار و در مرتبه عدالت فائزیم ذلک ما شاء اللہ التوفیق و چون از نماز فارغ کرد
 بگوید سبحان اللہ و سبحان اللہ و لا اله الا اللہ واللہ اکبر و در وقت
 آمده است کہ تسبیح بگوید سی بار و تحمید بگوید سی بار و تکریم بگوید سی بار و چهار بار بگویم
 نماید لا اله الا اللہ و احد لا شریک له له الملات و له الحمد بحسب
 و هو حق لا یموت و لا ینام و هو علی کل شیء قدیر و در روای آمده است

فصل در وقت نماز
میان عصر و عشاء

و این ساعت شریف است جهت خلوت و مستحبت است اعتکاف
میان ظهر و عصر برای صلوة تا جمع نماید میان عکوف و انتظار برای
صلوة و در حدیث وارد شد دست کسیکه زنده کرده اند میان ظهر
و عصر و مغرب و عشا مغفرت کرده شود او را و شفاعت نماید او را
ملک و در روایتی آمده است کسیکه زنده کرده اند ما بین ظهر و عصر زنده
نماید الله تعالی دل او را روزیکه میمیرند و لها و چون وقت صلوة
عصر داخل کرد و نماز با امام بگذارد و بخواند در دو رکعت سنت که بعد از
مغرب اند آنچه خوانده است در سنت فجر و در روایتی آمده است بخواند در
رکعتین که بعد از مغرب اند در رکعت اولی اِنَّ رَسُوْلًا و در دویم
اخلاص پس چنان در رکعت که بعد از عشا اند و مشغول شود بعد از نماز
تا غروب شمس بگوید تسبیح و تهلیل و استغفار و تفکر در
ملکوت و قراة قرآن و بخواند قبل از غروب شمس و اِنَّ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ اِذَا بَغَشَّ و معوذتین و پس از نماز مغرب
بگذارد نماز او این را و آن شش رکعات اند پس احیاناً نماید ما بین
عشا بین راجه این وقت عزیز است و گذشت آنچه وارد شده
است در و بعد از صلوة عشا بگذارد و تراو آن سه رکعات اند
سلام واحد بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سَبِّحْ اِسْمَ
رَبِّكَ اَعْلٰی الَّذِیْ و در رکعت دویم قل یا ایها الکافرون
و در رکعت سیوم قل هو الله احد و میباید هر مصطفی را
که مقدم دارد نیت صلوة را و مثل کند کعبه را پیش خود
و نصب چشمهای خود و متعین نماید قیام خود را در حضوری حق

در حضور می حق جل و علا و چون از نماز عشا فارغ شود و تسبیح
 و تکبیر و تهلیل و استغفار گوید و در دو فرستد بر افضل البشیر
 سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فصل در اذکار
 و اشغال طریقه نقشبندی و ایشان اصحاب امام طریقه خوا
 بهما و الدین نقشبندی بخاری اندر عنوان اللہ تعالیٰ علیهم
 اجمعین و گفته اند که طرق وصول بحق سبحانه اندکچه رابط
 شیخ است و شرط رابط این است که شیخ او واصل باشد
 بمقام مشایخ و منتهی تجلیات ذاتیه و باشد قوی التوجه
 رویت او بمقتضای هم الذین اذاروا ذکر اللہ فایده ذکر
 می بخشد و صحبت او بموجب هم جاساء اللہ لا یشتی جلیت
 نتیجه صحبت مذکور و مبدء بد شیخ این عنوان یعنی گفته رحمه
 اللہ تعالیٰ شعر سعدت اعین راگت و وقت ما و کذا عین است
 من راگ، تمثیل کرده اند این رابط شیخ را و اند فیض
 از به این رابط نفس چون بتا به برد بوار می و در مقابل آن
 یوار و بگر باشد پس روشن شود این دیوار بسبب مواجبه
 آن دیوار که بر آن آفتاب تافته است و چون صحبت انشیا
 نمده نفس خود را از به شیخ غیر از صحبت او خالی نماید و منتظر
 باشد بآنچه از وی فیض نو گیرد و به دو چشم آید شد یا و
 و از او ناطق میان بر دو چشم و است باشد هر چه از او
 فیض کرد و به جمیع قلبش نفعی باشد و بعد از آن
 محافطت نماید و واجب است که چون حاجت او برسد

مانور

در محبت از چنانچه در آیه محبت را تغییر ندهیم پس اگر فایده

تعمیر بود که نسبت به آن است و آن را در آن حالت توجیه

با آن بود که محبت و مشارکت در آن است نسبت به آن

اشهره بود و در همین این معانی که در آن و فرقه بعد از

آن که در آن است نسبت به آن که در آن است و چون شیخ

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

در آن است نسبت به آن که در آن است و در آن است

گفته اند که جس نفس را خاصیت عجیبه است در تسخیر باطن و جمیع
 عزیمت و هیجان افراط محبت که معبر عشق است و قطع احادیث و بدرجه
 درجه جس نفس نماید تا تقبل و کران نباید بروی و مراد کجس درینجا
 غیر مفرط است پس در میان این جس و میان آنچه امر مینماید جو که
 باین بعید است میگوید بنده ضعیف که دیدم بعضی سالکان طریقت را
 که بدرجه درجه در جس بحدی رسیدند که در یک نفس سه هزار بار این
 کلمه میگویند تا مگر از مینمود پس از دیاد در جس درجه محمود است و حضرت ^{علیه}
 گفته اند که عدد و وتر را خاصیت عجیبه است پس بگوید اول این کلمه طیبه
 نفس واحد یکبار پس سه بار و نفس واحد و همچنین درجه بدرجه
 تا بهیت و یکبار رساند با رعایت عدد و وتر بعضی اکابر فرمودند
 که رعایت عدد و وتر شرط نیست میگوید این بنده ضعیف که هم
 چنین است زیرا که غرض حضور و جمیع خواطر است و در رعایت
 عدد و وتر خاطر منتنت میگرد و در شرط اعظم ملاحظه این معبودیت یا
 مقصودیت یا وجود از غیر حق است تا نشانه ثبات آنها برای او باشد
 بر وجه تاکید و اجتناع خواطر نه مانند کردیدن خطرات و احادیث
 باطنه در نفس دست کرده اند این را بازگشت و بعضی اکابر این طریقه
 علیه در سخنان آن فرموده اند که مبتدی در لاله الا الله تصور را
 معبود کند و متوسط ملاحظه الا مقصود و مستحب ملاحظه لا موجود
 الا الله نماید و بعضی گفته اند که سیر الی الله با تمهات رسانیده و قدم
 در سیر فی الله نهاده است ملاحظه لا موجود الا الله کفر است
 و حضرت عالی فرموده اند هر که عدد کلمه مذکور در نفس واحد بهیت

بازگشت

حضرات عالی

بر بیت و یک برساند و باب جذب بروی مفتوح نکرود و انصاف
 باطن بحق سبحانه او را حاصل و حب اشتغال با سیم اولیای ستانه و لغت
 از اشتغال بهما سواى او تعالى دست ندید پس بدانند که عمل او بدرجه
 قبول نرسیده پس استیناف کند و از سر گیرد این شروط مذکوره را از
 سه نامیت و یک و در مداومت ذکر کوشش نماید و در وقت
 چه در رفتن و آمدن و نشستن و برخاستن ذکر را از دست ندید و اگر
 در بعضی اوقات او را فتوری بواسطه بعضی اشتغال حاصل
 کرد پس چشم قلب او در آن بهکام خاطر نگذرد و غافل از آن
 بالکلیه نکرود و چون بر تکرار ذکر بوجه مذکور موافقت نماید حاصل می
 گردد او را در بعضی اوقات کیفیت عجیب از نفس خود عدم مشهور
 که آن مقدمه جذب است و چون این حالت دست و پا نفس خود را با آن
 حال بسیار و بقدر امکان بر آن حال می فرماید بعضی اکابر گفته اند
 که چون در ذکر با در مجالست شیخ مرشد عالمی و کیفیت حاصل کرد
 نوح نماید آن حالت را مثل خطه عقبه زیر اگر تخیل این معنی و قبول
 کرده اندین خیال با و احد مدح محبت است و بعضی اکابر گفته اند
 که چون موی از بدن ساکب بواسطه حال و تاثیر تنفی که در باید که
 متابعت آن موی کند تا تعطیل حاصل آید چنانچه بعضی گفته اند که شغل
 عدم مشغول است و عدم شغل شغل است و حضرت جبرئیل رحمة الله علی
 گفته است که لغت و فائز است له باب است از ما حفظ شیخ معتزلی بی جواب
 آن حالت و کیفیت انقضاء باید پس رجوع نماید بان حالت مذکور و در
 اسم ذات و چون این معنی مره بعد اولی و مره بعد ثانی حاصل می شود

در بعضی اوقات

بملاحظه حق و مروی است از خواص که مراقبه خلوص سینه و علامتیه
 است برای حضرت حق و آنچه گفته اند که مراقبه خروج نفس است
 از حوال و قوت خود که متعرض باشد به نجات لطف حق و مومض
 باشد از ماسوای او مستغرق باشد در بحر موای او مشتاق
 باشد با او و حضرت خواجہ عبید اللہ احرار قدس سرہ گفته
 اند که مراقبه از باب مفاصل است پس لا بد است از امتطی ربود
 جانبین پس بنا بر این مراقب را باید که واقف باشد از الملائکہ
 براطلاع حق سبحانه بر احوال او و بران مدارا و استقامت نماید
 شد الحلال خود را بر موبد خود بیفتور نشنت خاطر حضرت
 خواجہ بہاء النقی والدین نشنت بر تمام انوار اللہ تعالی است
 و رسول سالک به تبتہ گرفت در ملک و ملکوت بمراقبه و حال
 میشود بمراقبه از ان بر خواطر و تمویز بالطن و جمعیت انتم اط
 و دوام قبول و بہاء اجمع مستقیم است جمع و قبول و نشنت
 و اقبہ از است ان نفس را با نش جیس سیر و مروت
 و و حشمانی خود پس سیر و مشامع انرا سیر و مروت
 مقدس مجر و سیر ان معانی را کہ در سیر و مروت انرا سیر و مروت
 انرا سیر و مروت انرا سیر و مروت انرا سیر و مروت انرا سیر و مروت
 کوشش نماید طالب و را بنامہ و سیر و مروت انرا سیر و مروت
 باشد آن الفاظ با عرق یا فارسی باشد و یا از لہ و نیر انما
 تو بدین را با معنی جبر انما است و انرا غیر مد او است
 انرا انما کلمات از زبان بر تو و این او مدرا و ... انرا

مردم باشد که ممکن نباشد که او را باین نحو در اک حاصل کرده
 پس بعضی اکابر شیخ مثل ابن کس را امر بخواندن دعا کرده اند
 و صفت دعا کردن اینست که مداوم بخواند خدا را تعالی شانه
 بدل بگوید یا رب انت مقصودی و رضاک مطلوبی قد تراة
 الیک من کل ماسواک و مانند این دیگری از مناجات و بعضی
 از آن اکابر کرده اند تجنیل ضلای مجرود یا تجنیل نور سبط که
 محیط جمیع موجودات علمیه و عینیست پس تدرج نماید در کلمات
 ازین تجنیل متوجه مذکور فصل در کلمات قدسیه و این بازده
 کلامه اند بر اینهاست بنا بر طریقه علییه نقشندیه در بعضی این کلمات
 اشارت است باین اشغال و در بعضی اشارت بشرط
 تا غیر اشغال و ما ذکر میکنیم آن کلمات را بعون الله و قوت
 و آن این کلمات اند هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن غنوت
 در انجمن با ذکر و بازگشت نگهداشت با داشت و این کلمات
 مانور و مروی اند از حضرت خواجه عبدالقادر الناقی غجدوانی قدس
 سره و سه کلمات دیگر مانور اند از حضرت خواجه بهاء الدین
 نقشند قدس سره که آن و قوف زمانی و قوف قلب و قوف
 عددی هست اما هوش در دم معناه متعظ است در هر نفس
 متعظ و متفحص باشد از نفس خود در هر نفس ایام غافل است
 از یاد حق یا ذاکر و این طریقی مدیج است بتدریج بدوام حضور این
 برای مبنیان است و چون متوسط شود در سلوک پس گوید که باشد
 متفحص از نفس خود در هر زمان با این طریقی که نامل نماید بعد از هر لحظه

از هر لحظه و لمحہ ایا داخل شده است بروی درین ساعت غفلت
یا نه اگر داخل شده باشد استغفار کند از آن در مال و غرم ترک
آن کند در استقبال و همچنین عمل کرده باشد تا بدوام حضور رسد
و این اخیر سے است بو قوف ز مافی و حضرت خواجہ بہاء الدین
نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ بنا کار درین طریقہ بر نفس
پس می باید کہ گوشش نماید بر حفظ مابین النفسین تا داخل نہ شود
بغفلت و خارج نہ شود بغفلت و استخراج بکرده است این حفظ
مابین النفسین را حضرت خواجہ رحمہ اللہ ہر گاہ کہ دید کہ توجہ بعلم علم
در ہر نفس مشغول می کرد و او حال متوسط را چہ لائق بحال او استغراق
ہست در توجہ بحضرت حق تعالی بحیثیتی کہ فراموش او نکرد و علم این
توجہ اما نظر بر قدم معنار او آنست کہ واجبست بر سالک اینکہ ناظر
باشد بقدم می کہ او بر آن قدم است و نظر بکند بقدمی کہ فوق این قدم است
قبل ازین کہ حاصل کند بحال در آن قدم و بر سر باخر نقطہ از ان بہ
نظر ما فوق قبل از حصول و وصول باخر نقطہ از ان موجب نقصان
و باین اشارت کردہ شیخ رویہ قدس سرہ او بسیار فریاد کہ توجہ
نکند بہمت او از قدم و احتمال دارد کہ معنی او این باشد کہ باشد
نظر سالک در اول و ملت بہمایت سوگ یعنی حفظ ذات
فقط چنانچہ گفته است فارسی بن عبد اللہ بنی کہ سوال کردم از
عالیج این معنی را در جواب فرمود آن را میست باول نفس شود و بدین
یعنی مری نظر او بجز حق سبحانہ نباشد و قویست ازین آیت کہ گفتہ اند
یعنی شیخ کہ واجبست بر منشی اینکہ نظر کند در حال خود در وقت

کدام پیوست چه بعضی از اولیا بر قدم حضرت آدم علی نبینا علیه السلام
 و السلام می باشند و بعضی از ایشان بر قدم حضرت ابراهیم علیه
 السلام و بعضی از ایشان بر قدم موسی علیه السلام یا بر قدم عیسی
 علیه السلام و بعضی از ایشان بر قدم حضرت سرالده الاعظم سید
 الكل فی اهل علیه افضل الصلوات و اعمل النعمیات و مرا حضرت را
 صل الله علیه وسلم جامعیت تام است و چون شناخت متبوع
 خود را پس باشند احوال و واقعات او مناسب بواقعات
 متبوع او و اما معنای آن نسبت بمبتدی آنست که نظر نکند در حال
 منجی مگر بقدم خود و نه در قعود مگر مابین هر دو دست چه نظر بتبویش
 مختلفه و الوان معجبه و خوش آئیده فاسد میکردند بروی حال او
 و منع میکردند او را از آنچه او در راه آنست و در حکم نظر موصوفست
 کوشش داشتن باصوات و احادیث مردم اما سفر در وطن معنای
 او انتقال است از صفات بشریه خسیسه بصفات ملکیه فاضله
 پس واجبست بر سالک که تفحص کند از نفس خود آیا بقیه همت در
 وی از حسب خلق و فیتی که بشناسد و در باید در خود چیزی از آن
 از سر توبه کند و بگوید لا اله الا الله و ملاحظه کند در جانب نفی
 آن چیز و در جانب اثبات ثابت کرد و اند بجا می آن چیز حسب حضرت
 حق جل و علا شانه زیر که عروق محبت خلق در داخل قلب بسیار
 خفته است ممکن نیست استخراج مگر تفحص بلیغ و واجبست بر سالک
 اینکه تفحص کند آیا هست در دل او با احدی حسد یا عقده یا اعتراض
 پس بشکند سورت آنرا بید اومت این کلمه مبارک و بعضی گفته اند که

گفته اند که معنی آن رویت غیب است در شهادت می گوید این بنده
 ضعیف احتمال دارد که باشد معنی آن اینکه انتقال نماید از ظلم باطل
 و از اصل باطل و بگردیم بهر الحلال منتهی کرده و باقی نماید فوقها
 آن در نظر شهود او خبر اصل دیگر اما خلوت در انجمن معنی آن
 اشتغال قلب است با حق سبحانه در جمیع احوال از درس و کلام
 اکل و شرب و قعود و قیام و حرکت و سکون پس واجب است
 که سالک ملکه توجیه را بحق سبحان در وقت اشتغال باین اشتغال
 حاصل کند حضرت خواجہ بہار الحق والدین نقشبند رحمہ اللہ فرمود
 اند کہ باین اشارت میکنند قول حضرت خلیفہ ثانیہ رجال لا یلیہم
 تجارة ولا بیع عن ذکر اللہ و فرمودہ اند کہ نسبت بہ باطنی در نظر
 جنان افتادہ است کہ جمعیت در ملا و صورت آفتابہ مشتمل از آن
 بود کہ در خلوت بندہ ضعیف میگوید کہ سرش آن توان بود کہ در
 لطیفہ نفسی باد و من سر میگردید و لطیفہ قلبی را کہ و نس را و لطیفہ
 نفسی بود چون التفات از او و انس از او منقطع گشت پس
 حق جمعیت و او را حاصل می کرد و و شدت چون شامل لطیفہ
 نفسی نمیردی نباشد البتہ میل او و انس او با لطیفہ قلبی خواہ بود و اللہ
 اعلم ویت خود و قلب خواہ بود و ازین سبب قلب القلب لذت
 خواہد نمود و خواہد بود لیس قاسم اللہ و ہر ہر و اللہ
 خلوت در انجمن نعت کہ اشتغال و ہر تواق و نور و شب
 سد اگر سیارہ و آفتاب و سنج و آواز شو و بسبب اشتغال
 بر حقیقت دل و از حیث بعضی اکابر اخلاقیہ انجمن ازین

باز ارم، و از درون خلوقی است بایارم، و حضرت خواجہ غلام تینے
 قدس سرہ فرمودہ اند بہت از درون شد آشنا و وزیروں بیکانہ
 و ش، اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جہان، شعر من داخل
 کن صاحباً غیر غافل، و من خارج خالط کبعض الا جانب، و آورد
 اند کہ از حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ پرسیدند کہ در سفر حج چہ چیز
 عجائب دیدند فرمودند کہ دو چیز یکی آنکہ پیری را دیدم کہ در طنز
 با ستار کعبہ سپیدہ سوال دنیامی کرد و دوم شخصی را اورنا دیدم کہ
 مال کثیر در دست داشت و بربیع و شرا مشغول بود کہ یکدم از
 خدا غافل نبود و اتقی تو قوم مضموا لکم من تلج تجارتیم، عن ذکر ہجرت
 سرا و اعلانا، و لامع البیع تنسأہ قلوبہم، کلا و ما از کعبہ ااشاد
 نصیانا، و عشر حمد و الرحمن خالقہم سبحانہ و تموا مع ذلک قرانا
 نعم توستم بزی فقر و دوام تعلق حضرت جل شانہ غالب اکثر مظنہ
 ریاست پس بہر آنست کہ با ش بزی عا، اہل دیانت و کوشش لکن
 در طاعت اما با و کرمنا، آن دلر نہ است بطریق دوام با غفلت
 بدل بزبان بادل بنجی و اتباع با بانبات مجر و بخوی کہ استفادہ
 با ش از شیخ و ش حضرت خواجہ بہا الدین نقشبند رحمہ اللہ فرمودہ
 کہ مقصود از ذکر آنست کہ دل دایما عاشق با حق با ست بہ صف محبت
 و تہ نلیم زیرا کہ دلر دور کردن غفلت بہت اما با زشت معنایست کہ
 رجوع کند ذالک بعد از ہر طایفہ از ذکر است و تہ با بچ و نیت ہر نمود
 با ست بمنجا با ست پس یاد بخندت ابرا القالی شایع جمع بہت خواجہ آنست
 مقصود ہی و رضاک مطلوبی ترکت ان نیا و ایضاً لک تم حاجات

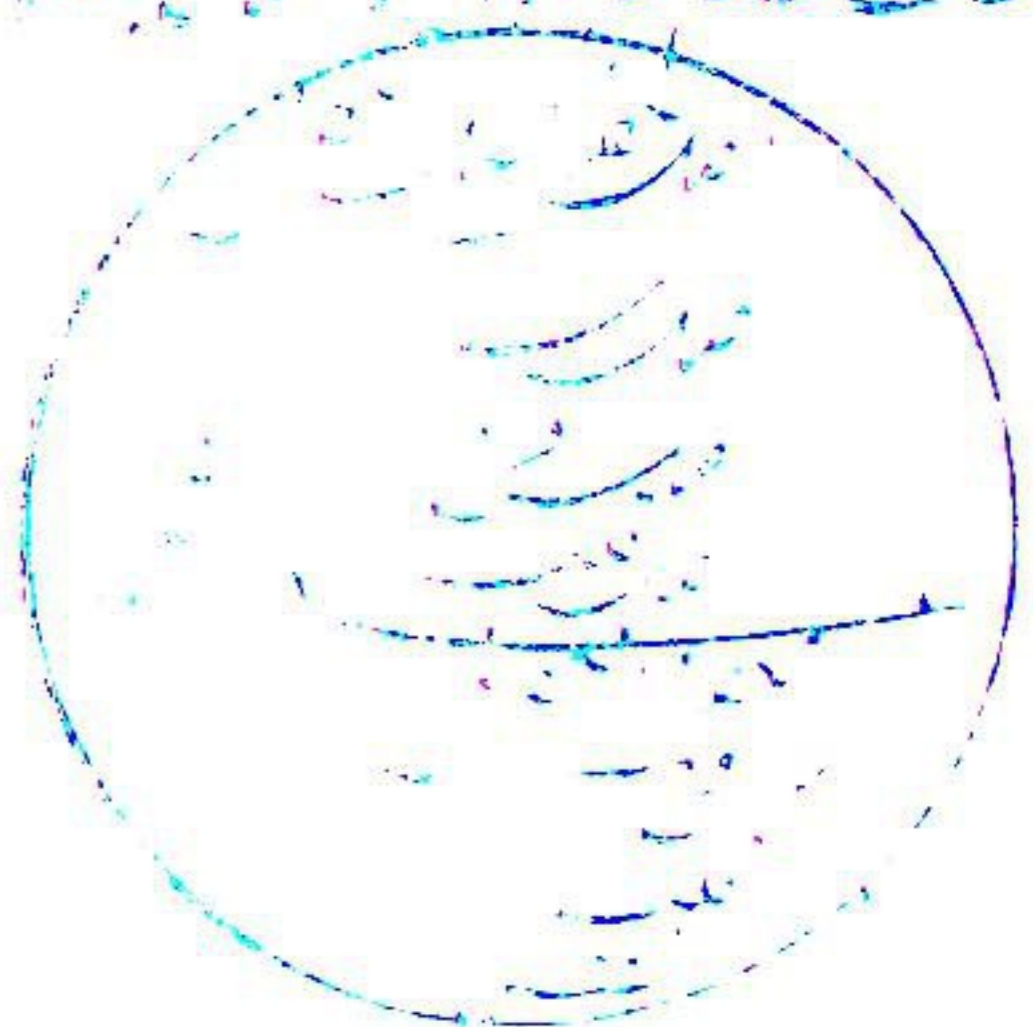
نمک و از رقیق الوصول التام و این دعا بعد از ذکر مفید فی هر خطره است
 میج باشد یا فسح خالص کرد و ذکر و خارج شود سر از ماسوی حق
 جانش و اگر ذکر اخلاصی نباید در این کلام باید که بهر طریق تقلید مرشد
 گوید او را اخلاص حاصل خواهد شد بسبب برکت آن مناجات ان
 شاء الله تعالی و اما گفتار است معنی آن است که محافظت نماید و بکهداری کند
 دل را و دفع کند و براندازد خطرات و عادت نفس پس باید ساکت
 که متیقا و بیدار باشد و نگذارد خطره که لمح و حفظ در دل خطور کند
 و کوشش نماید در دفع آنچه این امر مهم و مقصود است نزد اکابر انظار
 حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند انکاسا ک
 دفع کند خطره را در اول ظهور چه وقتی کہ ظاہر است نفس بآن مایل می گردد
 و اختیار مینماید آنرا پس بدینواری سبک زوال آن و این طریق
 حصول ملکہ مخلو ذہن است از خطور خطرات و عادت نفس و اما
 یادداشت عبارت است از توجہ صرف مجرد از الفاظ و خیالات بود
 الوجود و حق آنست کہ یادداشت باین صفت مستقیم نمی گردد و صوت
 نمی گیرد مگر از فناء اتم و بقاء اکمل و بعضی اکابر در شرح اینکلمات الوجود
 فرمودہ اند یادداشت یعنی تلفات نمود و ذکر بازگشت یعنی رجوع نمود
 حضرت حقیق بن سبر و بہ عجز و انکس رفتن یادداشت یعنی محافظت نمود باین
 جوع یادداشت یعنی راسخ و محکم گردیدن محافظت بدان الیوتزل
 واقع شدہ است در عبارات اکابر این سلسلہ علیہ قس لند فکل
 تعالیٰ اسرار ہم کہ نسبت مافوق جمیع نسبتهاست مراد ایشان از این نسبت
 نسبت حضور است و حضور معتبر نزد ایشان حضور نسبت با غیبت

این نسبت است

تمیز از آن بیاد داشت کرده اند و این مبنی است بر این تفصیل تجر
 ذات که آن عبارتست از ظهور ذات تعالی و تقدس و حضور او
 سبحانه فی ملاحظه اسما و صفات و شیونات و اعتبارات برقی است
 اکثر محقق کرده اند و ارتفاع شیون و اعتبارات لمحی سیراجده عود کند موجب
 شیون و اعتبارات پس بنا بر این حضور فی غیبت متصور نمی گردد و بلکه
 لمحی حضور است و اغلب الاوقات غیبت و نسبت گذاهی نزد این کار
 معتبر نیست و این حضور چون حاصل گردد بصفت دوام و قبول کند اعتبار
 اصلا و تجلی کند ذات بی حجب صفات و شیون و اعتبارات باشد
 این حضور بلا غیبت پس این نسبت باین صفت فوق جمیع نسبت و این
 نسبت بر کاره که کامل گردد و میرسد بولایت برین و حاصل میکند حفظ و افر
 از کمالات این ولایت فافهم آما و قوف مانی معنای آن است که کس
 اوقات نفس خود ابا گذشته است باعمال خیر بشکر کند یا باعمال شرکین
 کند موجب مرادیم زیرا که حسنات ابرار استیات مفرین است و آما و قوف
 عدوی معنای آن محفلت است بر عدد و تردد و ذکر قلبی و قدم بر پانه و آما
 و قوف قلبی معنای آن توبه است بقلب که مودع است در جانب ایست
 پستان چپ و مشغول بگرداند آنرا بندگ بر وجه که غرض خیر حق باشد نباشد
 و حکمت در این توبه مانند حکمت در مراعات ضربات نزد قادی و پشیم
 و غیرهما و حنرت خواجه بهاء الدین نقشبند هر نفس در رعایت عدد الالا
 در ذکر نگردانیده است و آما و قوف قلبی پس آن لازم است نزد او رحم
 الله در اثنا ذکر و مقصود از ذکر و قوف قلبی است و ما حسن باقیل شو
 علی بعضی قلبیات کن کاتک حایر فمذکک الاحوال فیک تولد فصل

توضیح در باب
اصول الیاف

بدانکه انسان از شش لطیفه مرکب است بلکه از پنج اصل عالم امری از
قلب و روح و ستر و غف و ایف و پنج اصل عالم نفس و عناصر از بزرگترین
لطایف نزه و قیام و توفیق و التماس و حقایق منفردانه چنانچه در ظاهر
او و کلام اقبال اوست و تحقیق آن است که اصل نفس و عام خلق خلق
از اجزای است و آنچه در ظاهر از روح نفس و بوی و آو و روح و اصل
قلب اصل است و تحقیق آن است که اصل روح و اصل است و اصل
روح است و اصل است و اصل است و اصل است و اصل است
شش روح عظمه می است و اصل لطیفه است و اصل است
اصول این می باشد که اصل است که بلا تکلیف است و اصل است
که تمام روح و ستر و ایف و اصل است و اصل است
اصل است و اصل است و اصل است و اصل است
اصل است و اصل است و اصل است و اصل است



اصول و مبانی
فلسفه و عرفان
اصول و مبانی
فلسفه و عرفان
اصول و مبانی
فلسفه و عرفان

امکان و دایره ولایت صغری و دایره ولایت کبری و دایره ولایت
 علیا و دایره کمالات نبوت و دایره کمالات رسالت و دایره کمالات
 اولی العزم و دایره مقام فیومیت و دایره خلعت و دایره محبت
 صرفه و دایره محبوبیت متمیزه و دایره محبوبیه خاصه و دایره لایقین
 و دایره حقیقت کعبه و دایره حقیقت قرآن و دایره حقیقت صمدیه
 و دایره معبودیت صرفه و سوار و دایره مفسده کانه و دایره دیکر مثل
 دایره سیف خاطبع که نزد دایره ولایت کبری واقع است و دایره
 الحب و دایره المحبة المبحثه من غیر تقید المحبیه و المحبویه النسویه الی
 نکتة من اولی العزم آدم و نوح و ابراهیم علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام
 و غیر آن سبب آنکه بطرفی از طریق مسکو که واقع اند و سیر سالکان کمتر
 بدان طرف واقع میشود ترک دادند و فقیر بعضی دایره مثل دایره
 نعین و جودی و دایره نعین غریب و دایره حقیقت صمدیه است نسبت
 المقدس که بر آن اضافه نموده است جهت توضیح مقام است و نیز در
 وسط طریق مسکو اند سیر سالکان آن واقع میشود و دایره از دایره
 سافله را بدایره فوقانی اینقدر نسبت است که عرش را بعرش و قعره را
 بحر زخار و علی بن اوصالان این مقامات را حسب جمعیتهم و تفاوت
 در مراتبهم ایضا باهم اینچنین تفاوت دارند مگر بعضی عرض عارضی و حدوث
 اند قوی که غالب باشد برشان آن مقام ارتفاعا و انحطاطا مثل سیر
 در دایره کمالات نبوت که قدر نقطه از آن کمالات بزرگتر است از
 سایر کمالات ولایت باید دانست هر لطیفه از لطایف بیگانه عامه است
 از بناط بعضوی از جسد دارد مقام قلب زیر پستان چپ بدو انگشت

مواضع لطایف

انکشت و مقام روح زیر پستان راست مقابل زیر پستان چپ و مقام
 سر بالای پستان راست مایل بوسط سینه و ذوق ما فوق پستان چپ
 مایل بوسط و اخفی فوق خفی و سرور و وسط سینه و نفس در پشت اول
 از دماغ و حضرت خواجه قیوم الزمان محمد معصوم رحمه الله گفته
 اند که مقام سر زیر قلب است بچهار انگشت یعنی زیر روح بمقابل
 سر کذاک و اخفی فوق قلب و روح بمقابل سه انگشت در
 وسط سینه و تسمیه این مواضع با اسم لطایف مجاز است از قبیل
 تسمیه محل با اسم حال چنانچه در قول حضرت حق جل جلاله است
 و اما الذین ابیضت وجوههم ثم رحمة الله ای الجنة التي تحل
 فیها الرحمة و هر لطیفه را از لطایف پنجگانه مذکوره نوریت که در
 عالم مثال نژد و غایب است ظاهر می گردد و ظهور آن نور علامه صفا
 لطایف است بس نور قلب سرخ است و نور روح زرد و نور سینه
 و نور خفی سبزه و نور اخفی سبزه تر و بعضی سینه تر گفته و نور نفس
 خاکستر رنگ و مغزط و اصول بولایت صغری قطع و ایزد مکنان
 که تمام است بر آفاق و انفس مشایخ گفته اند که سواد سیه آفاق
 و بنابه سیر انفس سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفس قرب
 و رقب سیر آفاقی مطلوب را میرون از خود جستن است که
 انفس در خود آمدان و گرد و دل خود آمدان و این سیر آفاق
 و لایت اندامه و حاصل نه شده و بولایت صورت نه باشد
 مقدره است که بنایت و لایت بنیاد سیر انفس است و
 این همان نیست که در لایت معتد بود اما مال شریف

از نور لطایف

گفته اند سیر و ان از خود و شبهه و یافت نیست بیت جوان بلوغ
 آن جمال بیرون ز تو نیست، یا دروازه من و منجیب اندر کشید
 و حق آن است که گفته آمد به سیر انفس در زمان سیر فانی از یافت
 مطلقه ب فانی است او را و ان آفاق و انفس باید طلبید بر پیر
 مراتب آفاق و انفس تا بهرست همه بطلال ذالیه است معامله
 محل سیر انفس مستقیم میشود پس معامله اصل بها و واسطه آفاق و
 انفس و فدی و سلوک است از آفاق و انفس باید گذشت تا راجحه
 مطلقه سببشام بیان رسد و این را سیر و قطع و ابرو امکان از
 قایم است که از عالم اوست و از گذشت آن سیر در مراتب است
 که فوق اوست و از گذشت آن این معامله بهرست و بعد از آن کفنی
 است و بعد از آن با خفی بعد از طی این لطایف بچکانه عالم اوست
 و حصول علوم و معارف که تعلق بهر که ام اینها زارده بعد از
 تحقق احوال و مواجید که بهر یک مخصوص است سیر در اصول این
 لطایف بچکانه عالم اوست که در عالم کبر است و بعد از قطع آن سیر
 در اصول لطایف خمس عالم خلق است، اول اصل عالم خلق حقیقت
 در و رایت علیا است اما پیش از وصول به مقام در ضمن قطع اول
 لطایف عالم اوست بطریق تعجیب فی الجملة تصنیف حاصل میشود و هر چه در عالم
 معجز است اصل آن در عالم کبر است غناها بود که اجزای آن فی اند
 اصول خود در عالم کبر دارند و آواز عالم صغیر انسان است و تمام
 عالم کبر بهر چه کائنات و ترقی غلبت ابتدا منوط بوصول مساکت
 بمقام روح و ترقی روح و نوق آن هر یوط بوصول اوست بمقام

به تمام نه قافی از آن لکن ترفیح در اجتهاد بطریق احوال نسبت و در
انتها بطریق مقام و ترفیح نفس و وصول است بمقام قلب در
ابتداء بطریق احوال و در اجتهاد است بطریق مقام و در انتها بطریق
سته به تمام اختصار سیر بسیرس با اتفاق بر و از ابوالمقدس منباید
والظیفه قالیبیه را فانی میکند از این خبر در ابتداء بطریق احوال است
و در انتها بطریق مقام در این هنگام قفا و موت را اول کرده
و ارد کرده است موثقا قبل آن تو ثقا حاصل می شود و در بیان
این کاتب ای نام قدس مخصوص بولمانیت مجاز است چنانچه
النساء است و التعمیات و به تبعیت ایشان با صاحب کراوی
نیز از آن مشتق انده چون سالت شیده محمدی است سب الظان
بنی یثرب و در تریب طی کرده سب در العمل آنها را به تمام
گیر و نه فی احوال و اقیه اند نه و در تفصیل حدیث ترقیال محمد
کتاب بنقشه آخرا آن رسد و از آن مشفقان را به اتفاق و به تمام
صفحه و به گیر سیر الی العدا صوره و اساس و احاطه سوره
که عبارت از سیر الی العدا است بطریق احوال و در بیان
الاشعاری و در سوره سوره بقره و آیه
والذکر است و التعمیات و به تبعیت ایشان با صاحب کراوی
نیز از آن مشتق انده چون سالت شیده محمدی است سب الظان
بنی یثرب و در تریب طی کرده سب در العمل آنها را به تمام
گیر و نه فی احوال و اقیه اند نه و در تفصیل حدیث ترقیال محمد
کتاب بنقشه آخرا آن رسد و از آن مشفقان را به اتفاق و به تمام
صفحه و به گیر سیر الی العدا صوره و اساس و احاطه سوره
که عبارت از سیر الی العدا است بطریق احوال و در بیان
الاشعاری و در سوره سوره بقره و آیه

در ظلال اسماء و جوبی که فی الحقیقه آن ظلال اصول این چنانچه نام
کبیر است و شایسته عدم آنجا راه نیافتد واقع شود و آن همه را افضل
خداوندی سبحانه بطریق سینه التذلی می کرده به نهایت آن برسد و نیز
ظلال اسماء و جوبی را نیز تمام کرده باشد و وصول بمرتبه اسماء و صفات
واجبه جل جلاله نموده بود و نهایت عروج در ولایت صنوی نامی است
و در اینجا شایسته در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدم در ولایت
کبیری که ولایت انبیا است نهاده می آید و عمده در حصول کمارت
ولایت اذکار قلبیه است از ذکر اسم ذات و نفی و اثبات که خود
از شیخ کامل و مکمل باشد و کثرت مراقبه و اکتفا بر ذابض سنن
موکده و ترقی از ان بوراقت و معیت است و طریقه ذکر اسم ذات
آن است که چشم را بپوشد و لب بر لب نهد و زبان را بکام چسباند
و متوجه گردد و جمیع همّت بقلب مصنوعی شکل کند بر زبان
چپ واقع است و این متعلق قلب حقیقی است که از عالم است
و آنرا حقیقت هامة میگویند و اسم الله مبارک راه بر دل
بگرداند بغیر حبس نفس چه او را مدخلی در ذکر نیست و بعضی مشایخ
گرام گفته اند که حبس نفس کند زیرا که آن اعانت بر عبت نماید
اقول و هو کذک و قد جربنا درة بعد اخری و مراد با اسم مبارک
الذوات بحت بی ملاحظه صفات دارد و مداومت نماید برین
تا که بلکه راسخه دست دهد و ذکر صفت لازم را او کرد و چنانکه سمع
صفت سامعه و بصیر صفت باصیره و علامه استیلا ذکر آن است که ذکر
از قلب او را بکنند و اگر چه در آن راه آن تکلف نماید و اینهاست

از کمال این تشبیه
در کمال این تشبیه

موضع لطائف

منه
عقل به تکیه زده

تر، ایشان مسے بجنورست بعدہ ملاحظہ اسم ذات و لطیفہ روحی
 کہ زیر پستان است واقع است نماید تا حصول ملکہ رسوخ نس توبہ
 بلطیفہ سرئی کہ بالای پستان راست واقعیت مابل بوسط سینہ
 کند تا ملکہ رسوخ دست و بد تو بجدہ توجہ بلطیفہ خفی نماید کہ وقت
 بالای پستان جب مابل بوسط سینہ تا حصول ملکہ رسوخ بعد توجہ
 بلطیفہ اخفی کہ واقع است و در وسط فوق خفی و نیز کند تا حصول
 ملکہ رسوخ نس توبہ کند بلطیفہ نفسی کہ واقع است در پستان اول
 از دماغ تا ملکہ رسوخ دست و بد بعدہ اسم ذات را در تمامی پستان
 ملاحظہ نماید و این را الضیفہ قاپی گویند و چون ذکر بر جمیع بدن مابل
 غلبہ نماید حتی کہ چیز از اجزاء او ذکر کرد و آنرا استکان ذکر کرد
 و پس از فراغ ذکر اسم ذات شروع در تفسیر انجبات نماید بدین
 طریق کہ لا از نام گرفته بر جمیع اطراف کند شد و تا دماغ رسد
 و از آنجا کہ را بکثرت راست رسد و الا التدریج اول فذات
 و بر تیر و انجبات تدبیر آنها بسیار تا بعضی از آنها آن است
 چشم پوشیدہ القدر ماشی القدر ماشی القدر ماشی القدر ماشی
 نمایند یعنی از کبریا حفظ است بنام و سوره و انکه اسماست و مناسبت
 القدر از غیر اقرب ماصل فی لبر و و اعمال فی قیوم و مناسبت مشور و بعضی
 از آن آن است کہ نمور را در حد فروع و در حق سوره و مناسبت
 کن حقیقت ندیدہ را و ات جہت کلمات حق جل جلالہ و مناسبت
 و عالم قیامت و اراہہ و سمع و لبعہ و کایم و نجومات و مناسبت
 او انما یاد آنرا ایضا صاحب آن و و غیر اقرب بقایق بر او فی انجبات

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

دایره ولایت صغری
مقام اهل مناصب

و حاصل می شود و او را ولایت صغری که متعلق بظلال سما و اجابت
است و آن عبارت از ولایت اولیاست و این دایره و اسم است
میکنند جمیع اهل مناصب و غیر آن که اهل مقام اند و ترقی ازین دایره
بدایره ولایت کبری پوراست و جمعیت است پس اگر عروج بدایره
اسما و صفات که اصل دایره ظلال است بطریق سیر فی القدره
شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود و این ولایت
کبری مخصوص با مبیاست سماوات الله و سما و غلبه اسمین به اسم
و جمعیت ایشان بیاران بزرگواران است غیر ازین ولایت
اشرفی داشته اند نصف استفل بین دایره متضمن سما و صفات ابد
است و نصف اعلا آن شکل برشگون و اعتبار است و اقیه است
عروج لطیف نموده عالم از نهایت دایره اسما و صفات و حیوانات
است عروج باین ترتیب مذکور مخصوص بمحمدی المنه است که نام او
سعدا است که از کمالات عالم صغیر و عالم کبیر و اصول آن که نشانی
اسما و جویانند و اصول آن ظلال که اسما صفات و ابع است
خط و افروار و اگر تا سما لا سعه اذ باشد طری این درجات با مضاف
معدرت ندارد و چه بسیاری از ساکنان در ظاهر محمدی المشرب میباشند
که از کمالات جمیع لطایف حقه اخفی که نهایت و اتم عالم است
نصب و شسته باشد اما معاذ الله راه بانجام نرسانند و منقطع آخر و منتفی
نه شوند بلکه در اجتهاد او با در وسط میمانند و چون در اخفی کوهی کسند
در اصول آن نیز باندازه آن کوهی خوب کرد و کار بانجام نخواهند
رسانند برین قیاس است باقی چهار کانه عالم مرکب می سعدا و دایره

البسته بوصول است بنقطه آخر ان مرتبه در ابتدا و وسط مانند مشعر
 برنقص است اگر چه برابر سون از بنهائیت کونیه کند این کونیه در
 اصول و اصول اصول نیز سرایت خواهد کرد و از وصول مطلوب
 مانع خواهد آمد و اگر محمدی المشرب نباشد کمال او مقصور بر بعضی درجه است
 ولایت امر که لطایف خمه اند خواهد بود کمال بعضی مقصود بر درجه اولی از
 ولایت که قلب است خواهد بود و کمال دیگری تا درجه ثانی که مقام روح است
 و کمال کسی که تا درجه سیم ولایت که مقام همت و کمال شخص و بنهائیت
 عروج او تا درجه رابعه ولایت باشد که مرتبه خفیه است و هر چند در اصل
 ولایت است لیکن چون فواید حقایق به یک ازین لطایف درجه آورده
 آن لطایف که درین نشاء بدولت فنا و بقا مشرف نشده اند از اثر
 و نتائج مناسبه آن فنا و بقا فایده کامل نمید و من گمان فی بنده اسعج
 فیه فی الآخرة اسعج و هر یک ازین درجات ولایت را که عبارت از
 لطایف پنجمانه عالم است گسترش و میبوستن و فنا و بقا است تا عروج
 نماید و فنا و بقا حاصل نیاید حصول ولایت معورت نه بنده طی
 منازل و سیه در اصول که گفته آمدیم عبارت از میان گسترش و میبوستن
 و فنا و بقا است و هر چه در البصفت و شانی مناسب است فنا و بقا
 لهما از همان صفت است و فیض از حفت حق که بر و فیض از درجه اول
 همان شان و محفت خواهد بود و درجه اولی را که قلب است مناسبت
 پیچانه نجات افعال است که صفات اصنافه اند و فنا و بقا عبارت
 از تسبیح با سهوانی نور است چیزی که در مخطو آن بظهور می آید
 صفات افعال بر او بقا است و موجب است از تسبیح حق است بنهائیت

فنا و بقا

فنا و بقا در اصول

افعال و کمال این لطیفه همین است چون قلب و ظهور فعل حق فانی شود
 این زمان در آن فنا فعل رسالت ممتنع خواهد شد و خود را مسلوب الفاعل
 خواهد یافت و چون بفعل حق بقا حاصل نماید افعال خود را درست
 منسوب به حق جل می خواهد کرد و فعل خود را فعل حضرت حق می خواهد
 یافت فنا فی الله و تجلی فعل کائنات از همین دو علامت است که نعلین
 علی و حسیب ابی یحیی نام دارند یعنی قلب مسوا را مطلقاً و راستاً و اموشه سنا
 می داند که در سالها درین صفت باشد و تکلف نماید یک لحظه با او مساوی
 نتواند کرد درین مقام چنانچه علم اشیا از حق را می شناسد و محبت
 اشیا نیز بطریق اولی از حق منت برشته باشد و این درجه اولی از
 ولایت است که مقام قنوت بر سر قدم حضرت آدم است علی بن علی
 الصلوٰۃ السلیمة و رب اوصفت کمون است که جامع جمیع صفات
 تعالی است و منت بعد و افعال است و درجه ثانی را از ولایت که
 روح است مناسب است چنانچه صفات نبویه ذاتیه است که آن حیوة و علم
 و قدرت و ارادت و جمع و بعد و کلام است و فنا روح عبارت از
 ظهور تجلی صفات ذاتیه است و بقا او بهما صفات چون لطیفه و
 در ظهور تجلیات صفات ذاتیه فانی کرده درین زمان رسالت مجوزاً
 مسلوب الفاعل خواهد یافت و چون بصفت ذاتیه حضرت حق افعال
 شانه بقایا بصفت خود را حیوة و علم و قدرت و جمع و بعد و کلام
 درست بحق منسوب خواهد نمود و صفات خود را صفات حضرت حق
 جل می داند خواهد یافت و فیضی که از حضرت حق با او خواهد رسید به
 صفات ذاتیه خواهد بود این درجه ثانی بر سر قدم حضرت ابراهیم است

علامت فنا و قلب

قدم حضرت آدم

فنا روح و افعال

عدم حضرت ابراهیم

فنا سر و اجزاء او

موت و تدفین

بنا و تعمیر

تعمیر و مرمت

ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارد و صلوات
 الله و سلامه علیهما و علیهم اجمعین و رب العالمین صفت اعلم است
 که اجمع صفات ذاتیه حضرت حق تعالی است و درجه نالیه را از ولایت
 که مقام مرتبت مناسب بشیون و اعتبارات ذاتیه است که عین ذات
 حق اند و در خارج و در مرتبه واحدیت جدا جدا آنها را اولی است فناء
 غیر بظهور شیون و اعتبارات ذاتیه است و بقاء او نیز بظهور همان
 شیون و اعتبارات است چون بظهور شیون و اعتبارات بقاء او
 قطع نظر از صفات که زاید بر ذات اند و در مالک چون حیوة و
 علم و قدرت و سمع و بصر و کلام پیدا خواهد آمد که غیر از صفات
 حیوة حی باشد و غیر از صفات علم علم عظیم باشد و غیر از صفات قدرت
 قادر باشد و غیر از صفات سمع سامع باشد و غیر از صفات کلام موعود باشد
 و غیر از صفات که با او خواهد رسید به سواستخوان اعتبارات ذاتیه خواهد
 رسید و این درجه نالیه است که در ذات موسی کجیم الله است
 نبینا و خایه الصلوة و السلام و رب العالمین صفت اعلم است
 و درجه را از ولایت که شیخ است مناسب است به صفات کجیم
 و مقام تقدیس و تنزیه است فنا این صفت طهر صورت سلیم
 تنزیه بیست و پنج آن بان چون صفت غیر بظهور صفات سلیم و
 بعد از تقایس باطن او مسلوب گردد و چون این صفات سلیم بقاء
 باطن مسائل الصفات ثبات است و در مرتبه اعتبارات ذاتیه و
 این صفات فینش فینش با او خواهد بود و اگر در مرتبه اعتبارات ذاتیه
 فینش مع الوعدت فینش با او خواهد بود و اگر در مرتبه اعتبارات ذاتیه

او از صفات سلبیست نه مثبتی زیرا که این موطن تقدیر و
 تنزیه است و اکثر ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام
 بحضرت عیسی دارند و نشان عظیم ایشان را در مقام حاصل است
 و درجه خام را از ولایت که مقام اخفی است مناسبت برتر
 نشان العلم است که کالبیرزخ است میان مرتبه تنزیه و میان
 احدیت مجرده و اصل جمیع کمالات است فنا و بقا اخفی بظهور
 همین مرتبه برزخیه است که اصل و جامع جمیع کمالات است ایندم
 خامه تحت قدم حضرت سید السفر است فدأ علیه اثماتنا و الآباء
 صلوات الله علیه و سلم الی یوم الجزاء و رب آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام
 رب الارباب است که جامع جمیع صفات و تنزیهات و تقدیسات
 و مرکز دایره این کمالات است در مرتبه صفات و شیونات تعبیر
 از ان رب جامع نشان علم مناسبت که این نشان عظیم ایشان
 جامع جمیع کمالات است و بهمین مناسبت ملت او علیه الصلوٰة والسلام
 ملت ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام گشت و قبله او قبله او و آنکه بعضی
 کلم فرموده اند که فنا لطفه اخفی تجلی ذات است بنا بر آن گفته اند
 که شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی در آنها از مختصرات عقل است
 پس تجلی ذاتی مخصوص باو گشت و کلم تابعان چون از راه او فیض می
 گیرند ایشانرا نیز ازین دولت غنی نصیب است فافهم و لا
 تکن من القاصرین کمالات که بر محمدیان قایض نیست کرد
 در بیان دایره ولایت کبری مفصل ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی
 و تفاضل اقسام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات است تا صا

فنا و بقا اخفی

تقدم حضرت محمد رسول
الله صلی الله علیه و علی آله
و علی ائمه الاطهار و علیهم
السلام

تفاضل اقسام

تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس بلکه اعتبار
 قرب و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال کثرت و فائده
 پس روا بود که صاحب قلب باعتبار قرب افضل باشد از صاحب
 اخفی که آن قرب پیدا کرده است و علی هذا القیاس و شکر نیست
 که افعال و صفات او تعالی از ذات او متفک نسبت اگر تفکما
 در ظلال است پس در آن موطن و اصلان ظلال افعال و صفات
 نیز نصیب از تجلیات ذات چون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد
 چنانکه صاحب اخفی را بعد از تمامی اینکار این دولت میسر خواهد شد
 اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی باقی خواهد ماند و صاحب قلب
 با صاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا در غلط نیفتی که این تفاوت
 در میان اولیا با یکدیگر متصور است که صاحب ولایت قلب دون
 از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول برده و برتر به کمال اما اولیا را
 نسبت با نبیا علیهم الصلوٰة والسلام این تفاوت مفقود است زیرا که اولیا
 نبی که از مقام قلب نماندند است افضل است از ولایت ولی که از
 مقام اخفی نمانندند است اگر چه آن ولی کمالات اخفی را با تمام رسانیده
 باشد و در ایضا صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی التولایت است و برین
 مشهور است و قول غرض قابل و تقدیم سبقت کلمت العجب و ناله سئین
 انهم لهم المنصورون و ان چندنا لهم العالون بلکه این تفاوت در میان
 انبیا با یکدیگر متصور است و صاحب علم افضل است از صاحب
 سفلی لیکن این تفاوت در انبیا علیهم الصلوٰة والسلام نیز ناخواسته
 کمالات عالم است بعد از ان تفاضل باین عالم سفلی است تواند

که صاحب این سفل در آن موطن افضل باشد از صاحب علو که شاهدنا
 التفاتت فی ذالک الوطن بین کما و نیمی علی نموننا و عبیده بعد است
 فی السلیت و هناك موسی تمه بحیم و له شان عظیمه لیس علی نمونا و یس
 افضل الصفوات و امل الثبات لک السمانه و لا اثنان بل شان مغلن
 ان التفاتت فی ذالک الوطن بامر آخر و را ذکاب عدو السفل و
 کذاک و بعدنا التفاتت بین غلب الزعم و مسایر الاجنیا و بعدنا تم السفل
 عبیده الصلاه ذکاب سید فی الکلمات الخ متعلق بحقیقه المعبه الربانیة
 فی عبیده تمه جمیع الحقایق البشریة و اعلیة فان تحلیل تمه انما
 و در تمه عبیده لایس احد ذکاب شان و الیتمه درین مقام تریف
 که صاحب تقدیر ظهور زبیر و قیامت غشمت و در یاسن کلمات و در
 انکه مقام جمالی است عبید قائم الیسیست و باقی بیه فصل و نه
 عبید بحیم مسلم و به له و باریت از عبیا و امل ایما علیهم الصلاه و
 است هم و در آنجا لطیفه ایشان است بر اصل سخن و بر اصول اصول
 انما است علیا خیر خلق و در اینده حال اسما و صفات و ابعیت
 عالی شان که ستم بدایره و الیتمه سخن است درین زاویه قطع
 اصول عالم حاصل میگردد و مثال آن بن است و تفصیل آن
 مثلا صفة العلم صفة است حقیقه خیریات
 دارد و این خیریات ظلال آن صفت است
 که نسبت با جمال دارد و همچنین صفت
 قدرت و ارادت و غیرها اصول
 کلمات امر ما خود بقید و از عبودیتند کا احکم المطلق و اقدرة

این در ذره عبید
 استظار و حبس و ان و عقاب
 و است بحیمی است
 در بیت سخن

والقدرة المطلقة وحدثت بهت وغمريات که در تحت آن کلیات
 مندرج اند و بقیدن از قبیل و ما خود نوشتیم اند که اهل اقلید و القدرة
 المقيدة بشی و احدیت از جنی و انبیا بشی که اخلاق هیات و
 نیز نیت بر اسماء و با حشر را بحال و تفضیل است و الا انما
 بعض و تجزی نیستند و اسماء که شمایان قیامت اخلاص و
 اینقدر است که بر وجه از اصحا کلمه با اسم القاب بحال و در حدیثی است
 انبیا اکرام علیهم السلام و هر چه با اسم انبیا من القاب و در حدیثی است
 ملائکه عنفام اند علی جمیع انبیا و علیهم السلام و در حدیثی است
 اشخاص و کتب صفت از سید و قیامت قرابت و در حدیثی است
 مختلف سیدان عین فاضل اسرارشان عارست و همان در حدیثی است
 سیدان عین حذت از بیست علی انبیا و عاید علی انبیا و در حدیثی است
 صفت با اعتباری بد اعتبار حذت از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 و اسرار نسبت حذت از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 صفت از حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 نشان از حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 وقت و زمان حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 نماز و استنشاق حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 اتفاقا بنام حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 آمده بود حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 حاصل شد حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است
 نام الحسن حدیثی است از بیست علی انبیا و در حدیثی است

در حدیثی است
 از بیست علی انبیا

من باب تعینات اولیا
صبرانه

و ظلال آن کلیات مبادی تعینات جمیع اولیا است بلکه جمیع ظلال
است سوا از انبیا کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوٰۃ والسلام ظل هر اسم
مبادی تعین شخصی است از اشخاص حتّٰی که مبادی تعین حضرت ابی بکر صدیق
بن ابی قحافه که افضل بشر است بعد از انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام
نقطه فوق این دایره است و آنکه مشایخ قدسنا اللہ تعالیٰ با سر از هم
فرموده اند که منتزعات سیر سالک همان اسم است که مبادی تعین است
معنا آن این است که منتزعات او عین نایب او است که ظلال اسم
آبی است و جزئی از اجزاء آن نه اصل اسم آبی و مراد از تعین متمیز
خارجی است و مبادی این تعین و متمیز همان عین نایب او است نه
آن معنی است که مراد از تعین تعین علی باشد و از مبادی نشان
آبی زیرا که نشان در خارج عین ذات است و از ذات متمیز
نیست تا مبادی چیزی نتواند بود و سیر با و منتهی شود و مبادی ذکر
ظاہر کردید که حقیقت شخصی چنانکه تعین وجودی او را گویند که تعین
امکانی او را نیز گویند تعین امکانی ظل تعین وجودی است تعین
وجودی اسم است از اسما، آله جلت شأنه آن اسم آبی محل مجده رب
آن شخص است و مبادی فیوض وجودی و توابع وجودی او و تحقیق
مقام آن است که صفات ثمانیه حضرت واجب الوجود تعالیٰ سنان
که نزد اهل التذکر اللہ تعالیٰ سعیدم در خارج موجود اند و ناجایب
در خارج از ذات تعالیٰ و تقدس متمیز اند متمیز وجودی و میگویند
و از چهار بکنز متمیز اند که لک مع ذلک در خانه علم نیز تفصیل
بیا کرده اند منعکس گشته اند و هر اسم و صفت متمیزه را معانی

ظلال
جزئیات

مقابل است در مرتبه علم و نقیض است در آن موطن مثلاً صفت
 العلم را در مرتبه علم مقابل است و نقیض که عدم علم باشد که معبر به
 جهل است و صفت قدرت را مقابل است عجز که معبر بعدم قدرت است
 علی هذا القیاس و آن عدالت متقابل نیز در علم واجب است
 تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و مرابای آسمان و صفات متقابل خود
 گفته اند و مجالی ظهور و عکس آنها شده اند آن عدالت بان
 عکس آسمان و صفات حقایق ممکنات آمده چه تمیز غیر از مقابل
 نمی شود و شیونات ذاتیه حضرت حق جل مجدده اگر چه عین ذات و
 در خارج حق تعالی آنها را در مرتبه واحدیت جدا جدا دانسته
 علم مقتضی تمیز است پس شیونات در خانه علم تمیز پیدا کرده اند
 و هر شانی مقتضی تمیز خاص و تشخیص علی بوده است آن شیونات
 متمایز و در علم مقابلات و تقابض دارند و علم نام آن مقابل
 بان عکس شیونات متمایز و علم حقایق ممکنات یافته اند و
 اگر شیونات متمایز در علم حقایق ممکنات گفته شود نیز درست است
 چه ممکن است که وجود و عدم در این عالم باشد و در این
 همچنین است زیرا که اینها بزرگ اند این وجود و عدم نسبت به
 او بوجود دارند چه شیون و خارج عین ذات آن نسبت
 تمیز و تشخیص در این عالم چه تمیز وجودی است و بالقدس
 مشبیه الاشیاء این صور علمیه و آسمان علمیه است که در این
 عالم نیز آسمان و ناق و منق و در خواب ما جستی را از ما بیات تمیز
 بوجود نمی که بر توفیق است از حضرت وجود نصف کردانی

حقایق ممکنات

شیونات

خارجی ساخته بالجملة آن صور علمیه را بظاهر وجود نسبت مجهول کیفیت
 بخشیده و بر تویی از حضرت وجود بر آن انداخته مبدأ انار خارجی
 کرد و اینده پس وجود ممکن در علم و خارج در رنگ سایر صفات او
 بر توییست از حضرت وجود و کمالات او مثلاً علم ممکن بر توییست
 از علم واجب تعالی و تقدس و خلط است از آن که در مقابل خود که
 جعل است منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز خلط است که در عجز که
 مقابل اوست منعکس شده و همچنین وجود ممکن خلط است از حضرت
 وجود که در مراتب عدم که مقابل اوست منعکس گشته است و خلق عبادت از
 ایجا و آن نسبت مجهول کیفیت است همان نسبت سبب نماید که حقائق
 در خارج شده است چنانکه صورت شیخیه را نسبت باینکه که محاذی اوست
 پیدا آید و سبب نماید که صورت او در آینه کرد و آینه همچنان
 بر سبب و صفای خود باشد از سبب معلوم کردید که مظهریت و مراتب
 عالم مر اسما و صفات را مراتب اوست مر صور اسما و صفات را
 نه اسما و صفات را با عیانها چه اسم و رنگ سبب محاط هیچ مراتب
 نمی شود و صفت همچون موصوفت مفید هیچ مظهر نمی گردد و ایضا معلوم
 شد که لغزت در فعل و صفت حضرت حق تعالی بسبب متعلقات است
 صفت او سبب و تعالی چون ذات او تعالی یگانه است که اصلاً کنیاش
 کثرت ندارد و بواسطه تعلق متعدد و متکثر مینماید مثلاً فعل حق تعالی
 از ازل تا ابد یک فعل است و ما امرنا الا و اعادة کلمه بالبصر لکن چون
 متعلق این فعل اشیا متعدد است آن فعل نیز متعدد مینماید چنانکه
 ذات جامع جمیع اضداد است فعل و صفت او نیز جامع اضداد است

اندر ادان پس همان یک فعل در جای بصورت احیا ظاهر می گردد و
 در جای بزرگ امانت می آید و در محل همان فعل را انعام و اکرام گویند
 و در موضع دیگر ایلام و انتقام می نامند و همچنین کلام که صفت است
 بسی نیکنانه است و از ازل تا ابد همان یک سخن تکلم است به خصوص سکوت
 بر حضرت تسبیح و تعالی باینر نیست و همان یک کلام بواسطه تعلق بجای
 مختلفه کلمات متعدده و وسیع متباینه مینماید گاهی آنرا امر می
 گویند و گاهی نهی و گاهی اسم و گاهی حرف و همچنین وجود حقیقی که
 نزد بعضی صفت است از صفات و زاید است بر ذات حقیقتشانه
 و نزد بعضی غین ذات اوست بواسطه تعلق با اشیا کثیره و منبسطه
 نماید علی بنده لایقیاس و همچنین آنچه علم گفته اند که لایق علی لغای
 زمان زیرا که از ازل تا ابد نزد او سبحانه حاضر است و نسبت با وسع
 ماضی و مستقبل نیست و لکن چون در آن بآن امور متعدده ظهور می
 آید و اشیا و متباینه بر لوح حقیقت مینمایند آن یک است بواسطه تعلق ذات
 متکثره و از منته متعدده مینمایند بر اصل سخن و یک گفته آید که ظلال
 اسما و صفات و اجزای مبدی تعیین جمیع خلایق است و چون سالک
 امکان را قطع نموده و مبدی تعیین غایبی خود را بین نماید و دست برسد
 سه الی العدم تمام کرده باشد و بعد از آن حصول تعیین ثابت چون در
 مکروه و سهوا و بدین تعیین ثابت اوست زیرا که مثل است به تنهایی
 لالی نهایت لیس ترفی از اسمی با سیه نخواهد بود و زنگ ترفی با سیه
 که مبدی تعیین او بود و اطلاق نه فانی که لغت است این اسم است و
 آن اسم منخوف خواهد بود و این اسم فانی را از آن است با سیه فانی

منقول است از
 کتاب
 شرح
 تفسیر
 ابن عربی

که اصل اوست خواهد پوست و همچنین از اصعب باصعب الی ماشاء الله تعالی
 رفته بقا خواهد یافت و صاحب و همتی باشد که از بنهر مراتب خلال
 گذاشته باصل اسم و اصل کرد و این سیر را سیر فی الله گویند زیرا که
 تعیین علی او که عین ثابته گفته آمدیم تعین است که از منجبه جمع است
 و صفاتی که او شامل بر آن است صفات الهی است نه کونی پس فی الحقیقه
 سیر فی الله باشد چه التدرجات از ذات مع صفات است نه ذات
 احدیت و علی التحقيق این سیر داخل در سیر الی التدرجات سیر الی
 الله در مرتبه ظلال است سیر فی الله در ولایت کبری و صفات و
 شیون و اعتبارات است و این برده و سیر الی الله و سیر فی الله
 برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است و به سیر
 دیگر که سیر عن الله و سیر فی الاشیاء بالتدرجات جهت حصول
 مقام دعوت است که مخصوص با بنیاد معل است علیه الصلوات و السلام
 فنا سیر الی الله بود است و بقا سیر فی الله است و در ذاب
 امکان است و سیر فی الله در مراتب و جوب فنا و بقا که برده و اجزا
 ولایت اند علی و ذوقی اند فنا بعلم می باشد و بقا بدوق حصول
 اول شرط است برای حصول ثانی و فنا و بقا اگر چه برده و موجب اند
 اما اینقدر است که بقا در رنگ سیر فی الله موجب ذوق است بعد از فنا
 اتم بی تعب و مشقت و سبب از راه فضل و کرم و موجب است با نغمه
 میسازند و فنا اگر چه موجب است لکن مقدمات آن کسب اند چه فنا
 که انتقاست نتیجه است و نفی کسب است چه نفی طریقت است و انتقا
 حقیقت طریقت کسب البته است و حقیقت موجب صرف است

تحقیق

فنا و بقا سبب بود اند

مقدمات فنا کسب اند

عرف است پس کوشش سالیک در مقدمات لازم آمد تا فخر را بسجد کمال رسد
 و انتفاع بر وجه کمال حاصل نماید و سعی در فناء افضل است از سعی در بقا چه
 مقصود از سیر و سلوک زوال گرفتاری است از ماده و ن حق جل مجید
 و خدای تعالی از شرارت نفس در عنایت و انانیت آن و آن در فناء
 حاصل میشود و بقا مزله اقدام ممالکان طریق است چه محل توهم است
 که مگر نبند حق شود و تا آنکه عن ذلک هر چند این توهم مد فیه است
 با آنکه حقیقت بقا مخلوق است با خلاق حمیده بعد از انخلاع از الخلاق
 و میممه که بقا مربوط است و بعد از فناء در حصول بقا کوشش نماید
 اگر بلطف و کرم عنایت تو مودند و از خود بطلب از زانی باشند
 و عطا کردند نعمت است عظیم و از ابتلاء و دولت محفوظ خواهند داشت
 و او را با او نخواهند گذاشت و اگر از راه طلب او با او دادند
 توهم خطر است و احتمال در عصمت التدبیر و علامات فنا و بقا
 تزویر و خروج و سایر اصول بسیار است از علامات فنا است نیست
 ذاتیه از علامت فنا است انفس که با خود میماند مثل میسر و
 حرکت با بدیای نفس خود اثر وجود بیند یا خود را مثل جامه
 خالی یا ظرف خالی بید و با علم از اسباب حسیه او تمام فانی شود
 بجز باطلی متحقق شود و یا خود را بعد از مطلق بودن با بدیای از علامت
 بقا است انفس خود را میماند و با بدیای خود را از اجزا خود
 باید یا نفس خود را میباید و منزل او را بدیای حسیه او
 تمام انفس خود را او را بدیای خود را با بدیای خود را
 اجزا خود می باید یا خود را میباید و با بدیای خود را

بقا مزله اقدام ممالکان
 طریق است چه محل توهم است

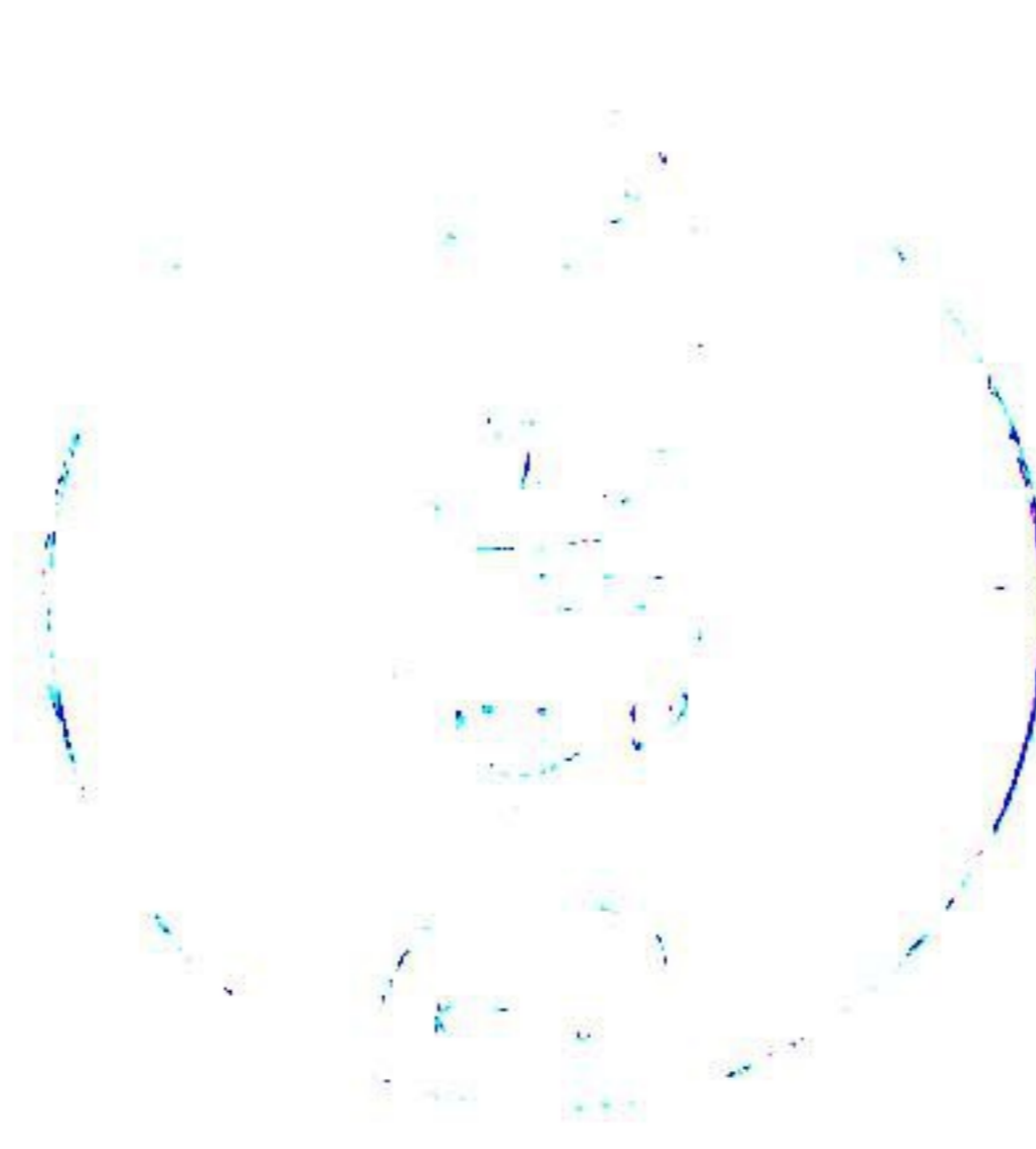
علامت فنا و بقا

بواقیت باید و اگر در روی او واقع خود را باین نحو بیدار است داده فنا
 و بقا خبر می دهد از حصول آن و از علامات فنا نیست انکه سالک خود را
 کم کند و او را بید و هر چند در طلب خود سعی کند خود را نه بید مگر او را
 و اینجالت و وج و صعود است و چون معاطه سالک از بیخالت بگذرد
 که او را کم کند و خود را در بید حالت رجوع روی آورده باشد و
 بیبوط و نزول قرار یافته و از علامات فنا نیست انکه سالک بمحالات
 از وجود و سایر صفات باصل بسیار و نامیج نامی و نشانی از اینها
 مانند تمام مضمی و منلاش در اصل خود بگردند و خود را که است
 کمالات بود خالی محض باید و بوی از خیریت در خود نیابد و از علامات
 فنا نیست که اثری از وجود و صفات در خود نبیند و خود را
 عدم محض بید این زمان عدم مفید بعدم مطلق ملحق می کرد و بفنا تم
 که فنا حقیقت است مستعد میشود و آنچه وارده شده است موقوف قبل
 ان تموتوا هر ادا از موت همین فنا است که نفس درین فنا بطریق قبلی
 محبت و نزول صاعقه احدیت از دیدن سوی رسته است و از ان نیست
 گذشته و از خود نامی و نشانی نگذشته و به تیغ هوای بیخالت مغتول گشته
 و نوید او من کان میتا فاحینا و جعلنا له نورا یافته و بهشت رت
 من قتلته فنا و میتة سر با وج برد و این حیات که او را بعد ازین موت
 از زانی داشته اند زوال ندارد و چون موت بهر صورت موت
 صوری او را نخواهد برد و اشت موت اضطراری صورت موت است
 حقیقت موت نیست تامضاده بکیوت حقیقی داشته باشد و احتمال
 محال بود و قال عز من قال لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا

اموات اهل احویا عند ربهم بزرگواران فرحین بآیتهم التدر و قول
 سر التدر الا عظم علیه الصلوة والسلام ان اولیا الله لا یوتون
 بل یقولون منہ و ارالی و ارسو بارانجی است قال حافظ ادا اب
 المعرفۃ بیت ہرگز نمیبہ دانکہ دانش زندہ شد بعشق ما شربت بہت
 بر جریدہ عالم دوام مانا و عدم مقید کہ بعدم مطلق نامق کہ دود رنگ
 لائق وجود و کمالات تابعہ او باصل خود حقیقت فناست این
 نوع فنا در جہ اعلیٰ در فناست کہ نہ از وجود اثری ماند و نہ از عدم
 و از علامات بقا است انکہ بعد ازین معاملہ آن عدم را بازمجاور
 و قرین خود یا بد بصفات انکہ از عدم سابق الطف تر باشد کہ در
 نظر بصیرت او نیاید و قبل از نیکہ قیام عکوس بان عدم می نیست
 الحال آن معاملہ بکس آن یا بد و این است مشعر بنزول است کہ
 تعبیر از ان بسیرتہ العبد بالمد میکند حقیقت اطمینان نفس درین
 حاصل می کرد و در اسلام حقیقہ درین موطن صورت می بندد
 توسط حال کہ اولان عروج است عالم کابھی می عدم در انظمی آید
 کابھی موجود و چون فنا می تو حاصل شود و یا از می و در ہر مرتبہ
 می یا بد و موجود و خجرتی از تعالیٰ شائہ می یا بد و چون رجوع نماید
 در حال رجوع و نزول کابھی عاقلان نظم می آید کابھی منقذ می
 کرد و تا کہ نزول حاصل شد و پس موجود یا بد و در ہر مرتبہ از مراتب
 ولایت فنا و ایتا علی ہست و بیان ہر جہا سیرت و طریق اسباب
 تو حیدر شہدونی و موجودی در طریقت علیہ قیام و انفسانہ و ہست
 در آنجا باید دید یا بد و انست فنا است مالات و اشھار انست

مشایخ قدس اسرارهم واقع شده فنا و استهلاک جووی نیست
 چنانچه بعضی ناقصان موجودی الگاشته اند و خیال کرده اند که
 چنانچه از وحدت بکثرت تنزل واقع شده است قره نانیة این کثرت
 قاید و بعضی صریح نمود در آن وحدت فانی و استهلاک ثواب است
 در رنگ و نظراتی که از دریا جدا شده باشد باز مراجعت نموده بدریا
 ملحق شود و متنی کرده درین طلب بعضی این بریت معلوم لانا عبد
 الرحمن جامی علیه الرحمة استشبهای می آرند بیت جامی معاً و مبدیاً
 وحدت است و بس، ما در میان کثرت موهوم و السلام حاش
 و کلا که مراد است چنانچه فنا و استهلاک جووی باشد
 که آن الحاد و زندگی است مر عذاب و ثواب اخروی دائمی را اولاً
 واقع است بیکس دیده است که از وجود و توابع آن در باب فنا
 و استهلاک چیزی کم شده باشد ایشان نیز در رنگ بر مردم بخوراک
 و پوشاک محتاج اند و اختلاط بر دم دارند و غضب ایشان در رنگ
 غضب بر مردم قال علیه الصلوة والسلام انما انما بش مثلكم غضب
 كما بغضب البش بلکه مراد این بزرگواران از الفاظ فنا و استهلاک
 شهودی است یعنی کثرت تمام از نظر محقق می گردد و مشهود و خبری نمی یابد
 و همچنین از الفاظ احاطه و سرایان و قرب و محبت و مانند آن که در عبارات
 مشایخ واقع شده است جنومات منحرف می خواهند و در رنگ احاطه
 و قرب اجسام و اعراض می انکارند و در طول و اتحاد می افتد و به
 نصاری شرکت پیدا می کنند نمی دانند که احاطه اوسمانه و قرب و تعالی
 که در رنگ محیط، قریب بچون و چگونه است و از قبیل متشابهت

مشابهات و اینست که اول آنرا نماز حق سجده تکبیر اندوخته
در فهم ماه را بود خستندند و در آن زمان پاک و منزله باید آید
و آنچه بخت از صف و برون بود و انصاف آنرا در باید نیز قدیمی
نزدیب مجتهد و اده از آن نیز قاضی و الی فی و و اما آن آری که در
محرطت با شیا و قریب است و اینها را حق اعطاء و سبب و ایم
سیرت و اعطاء و قریب است و علی القوی اول این از شایسته و انفرادی
تجویری یعنی نمازیم علم آنرا که در وقت قیامت و نماز و الله در هر روز
الظریف الاسلامی حکم و اسماء الیوم تربیان این است و در وقت
و ماست کبری و اشت و اقیمتش تا اگر اکا شایسته و در وقت
و یعنی سیرت در آن حال که در وقت سیرت در وقت و در وقت
و این اصالتی منصف و با بنیاست و در وقت سیرت در وقت
است اینها است که نام بزنند و اما در وقت سیرت در وقت



بین و اینها است که نام بزنند و اما در وقت سیرت در وقت
تفویض و در وقت سیرت در وقت
است و اینها است که نام بزنند و اما در وقت سیرت در وقت
و اما در وقت سیرت در وقت
تسه و اینها است که نام بزنند و اما در وقت سیرت در وقت

نسخه و اینها است که نام بزنند و اما در وقت سیرت در وقت
نسخه و اینها است که نام بزنند و اما در وقت سیرت در وقت
نسخه و اینها است که نام بزنند و اما در وقت سیرت در وقت

بر ذات تعالی و تقدس و شیون نیز زائده است بر ذات عز سلطان
 و این متفصح می کرد و بمشائی بدست که آب بالطبع از اعلا باسفل نازل
 میگردد و این فعل طبعی در و اعتبار حیوة و علم و قدرت و اراده
 ثابت می کرد و اندر زیر که از باب علم مقتضای علم نزول از اعلا پس
 می نمایند و علم تابع حیوة است و ارادت تابع علم و قدرت
 نیز در و ثابت می کرد و چه اراده تخصیص احد المقدرین است این
 اعتبارات در آب بمنزله شیونات است و با وجود این اعتبارات
 اگر صفات زائده در ذات آب ثابت کرده شود آن صفات
 بمنزله صفات موجوده بوجوه زائده است بر ذات آب پس با
 باعتبارات اولی عالمی قادر بر بد گفته نمی شود و چه لابدی است
 مرتبوت این اسامی را از ثبوت صفات زائده و فرقی آخر میان
 هر دو این است که مقام شیون مواجبه ذی الشان است بخلاف
 مقام صفات و فرقی در میان شیون و اعتبارات نیست که
 اعتبارات محض اعتبارات است در آن وجود مواجبه ذی الشان
 نیست بخلاف شیون و مظاهیر این مراتب ثلاثه از صفات در
 عالم شهادت موالیله ثلاثه است جمادات مظاهیر اعتبارات است
 قال الله تعالی و ان من شیء الا و یسج بحمده و در حدیث صحیح وارد
 شده ینادی الجبل الجبل هل قرکب احدینکر الله فاذا قال نعم
 استبشر و نباتات مظاهیر شیونات است و تحقیق دانسته آثار شیون
 در آن چنانچه در شجره یقطین بواجبه و حیوانات مظاهیر صفات اند
 و قد عرفت آثارها متمیزه فیها فافهم و فیض که متعلق است بايجاد و

و
 ذوقیان شیونات و
 اعتبارات

با بجا آوردن القاء و تخلیق و ترزیق و احیا و امانت و مانند اینها بواسطه
 صفات است فقط و فیض که متعلق بایمان و معرفت و سایر کمالات
 ولایت و نبوت است و بعضی آخر بتوسط شیونان و حضرت مجدد
 الف ثانی رحمه الله تعالی در قول قدیم خود گفته و آنچه بعضی گفته که حقیقت
 محمدیه علی صاحبها الصلوٰة و التحیة تعین اول است که آنحضرت اجمال است
 و میسر بوحث است مراد ایشان و الله تعالی علم مرکز دایره ظل است
 و زعم نموده اند دایره ظل را تعین اول و کمان برده اند مرکز آن دایره
 اجمال و آنرا میسر بوحث کرده اند و زعم کرده اند بسط آن مرکز را
 که آن محیط دایره ظل است و احدیت و یافته اند مقام فوق از دایره
 ظل که آن مقام اسما و صفات است ذات حق را تعانی و بیکس کند بلکه
 در حقیقت حقیقت محمدیه مرکز دایره اصل است که آن اجمال اسما
 و شیونان است و مرکز دایره ظل ظل این مرکز است و تفصیل اسما و شیونان
 درین دایره و احدیت است و اطلاق و وحدت و واحدیت در
 مرتبه ظلال مبنی بر شتبا و ظل باصل است و ازین قبیل است اطلاق سیر
 فی الله در آن موطن زیرا که آن سیر فی الله الحقیقة داخل در سیر الی الله است
 چنانچه گذشت و اولیا که ثابت بر قدم حضرت رسول اکرم است میسر الله
 علیهم و سلم وصول فیض ثانی بایشان بتوسط شیونان است و سایر انبیا
 صلوات الله وسلامه علیهم جمیعین و جماعتی که ثابت بر اقدام ایشان است
 وصول این فیض بلکه فیض اول ایشان بتوسط صفات بس آن میسر
 که آن رسید سفر است علیه الصلوٰة و السلام و واسطه بانی وصول فیض
 ثانی ظل ایشان علم است و ایشان جامع است و جمیع شیونان این ^{تفصیل}

وآن ظل عبر بقیلت ذات است تمام و تقدس و شان علم بلکه جمع
شیریات اجمالی و کشف پیلید الکن باعتبار شمول شان علم آنها را
درین قابلیت و آیه را اگر چه در برخی است بیان ذات است
و میان شان علم کن بر کما در آن جمعی که بجانب ذات است
سایح است با و آن در برخی نیز رنگ آن ظاهر می کرد و پس آن
در برخی بر نام جهت اختری که آن شان علم است منقطع است پس
لا بد می است از یک گفته شود و که آن ظل آن شان است و نیز
ظل شمی عبارت از ظهور آن شمی است در مرتبه آخری که در پیش
و مثال باشد و هر گاه که حصول برخی بعد از حصول طرفین است
که در این برخی و در وقت کاشف است، آن شان کشف می
شود و پس با اعتبار این ظهور تا آخر لطافت خلقت مناسب است
و اما در آن ارباب طایفه او ایاد که انداز ایشان بر تالیف
صلی الله علیه و آله و سلم اند و در حقیقت تالیف طلال آن قابلیت
باشد و در آن کشف افاضی که در آن طلال مجاز است و در بسیاری
ایراد او را در آن و در طلال علی بنیام و در حقیقت اول
و تالیف ایشان قابلیت است که در آن کشف اول است
در در تالیف و آیه را طایفه که در طلال ایشان است
در در تالیف اول و تالیف است الله و در طلال و سوال فیض
در در تالیف اول که در طلال است که در طلال هم تالیف است
در در تالیف اول است و در طلال که در طلال است
در در تالیف اول است و در طلال که در طلال است

وعلیه السلام این قابلیت را در حجاب آدمی در تمام حالات نشان

آسان ظاهر کرده است.

۱۳۴

و رسول فیض او را بر همه عالم نازل فرموده و او را «میراث خدا»

پس در حق خود نیز در تمام دنیا و آخرت با او شریک و شریک

فیض نامی آن بی نظیر است.

و نامی در حق ایشان را «میراث خدا» نیز در تمام عالم است.

و به سبب اعزاز این اربع امام علی و ائمه عجل است.

مشاهد آن حدود آفرین جهان با این اربع امام است.

تا آنکه همه مردم بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

مشفق که در این راه راه است و همه بدانند که حق است.

در خانه شیون و نهان کردن است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

و همه بدانند که حق است و همه بدانند که حق است.

۱۳۴

از فنا در آن اسم بقا در فی الله شرف کرده و بدو چون آن اسم باقی
گردد حاصل می شود و مراد او را بقا بالتدربا بین فنا و بقا در مرتبه اولی از
ولایت محضه محری علی صاحبها الصلوة والسلام داخل می گردد
و اگر محدی نباشد وصول او تا قابلیت صفت باشد یا نقصت
که آن رب اوست و چون در آن صفت فانی گردد اطلاق فانی
فی الله بر او کرده نمی شود و همچنین بر تقدیر بقا آن اسم اطلاق باقی
بالتدربو می نمی شود زیرا که اسم الله عبارت از آن مرتبه نیست
که آن مرتبه جامع جمیع شیون و صفات است و هرگاه که وجهت
شیون زیادت و اعتباری بود پس عین ذات شدند و ایضا هرگاه
که هر واحد از آنها عین آخر است پس فنا در اعتباری از آنها فنا در
جمیع اعتبارات بلکه فنا در ذات تعالی و تقدیر همچنین
بقا با اعتباری از آنها بقا جمیع اعتبار است پس در مصودت
اطلاق فانی فی الله و باقی بالتدربو صحیح می گردد بخلاف جانب صفا
که موجود بوجود زاید اند بر ذات چه مغایرت صفات بدست
و مغایرت هر واحد از آنها باخر تحقیق است پس فنا در واحد از آنها
مستلزم فنا در جمیع نیست و همچنین حال در بقا پس بر و اطلاق فانی
فی الله و باقی بالتدربو کرده نمی شود بلکه آنرا باقی مطلق گفته می شود و یا
مقید بصفت که او فانی در صفت علم است و باقی با و مثلا پس کاستی
که فنا محمدین اتم باشد و بقا ایشان اکمل و ایضا عروج محدی هرگاه
که بجانب شیون است و شیون را مناسبت بعلم نیست چه علم ظل صفا
نه ظل شیون پس فنا ساکت در شان مستلزم فنا مطلق اتمست بخوبی که

بجوی که از وجود او اثری باقی نماند و همچنین بر تقدیر بقا بتمامه باقی با آن
شان کرد و بخلاف فانی در صفت زیر که او از نفس خود تمامی خارج
کرد و اثر او زایل نمی شود چه وجود ساک اثر و ظل آن صفت است
پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکلیه نمی شود و بقا بمقدار فنا است
پس محذی از رجوع بصفا بشریه مأمون است و از خوف آن محفوظ بوده
خروج او از عین خود بالکلیه و بقاء بالبدستی و عود او درین درجه ممنوع
بمخلاف فنا صفا فی چه عود در آنجا بواسطه بقاء اثر وجود ساک
ممکن است و من هذا عرفت حقیقه ما قبل وجود عدم بوجود بشری عود
کند و وجود فنا بوجود بشری عود نمی کند و زوال عین و اثر شبهه است
نه وجودی و قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه
از قوم تصور کرده اند زوال وجودی را و فراموش کرده اند از زوال
اثر ممکن و گفته اند که زوال اثر ممکن الحاد و زندقه است و حق آنست
که زوال وجودی در اثر عین و اثر محال است و شبهه وی ممکن بلکه
واقع لکن مخصوص بچی است فالحمیدی بخرج بکلیته من القلب اصل
قلب القلب لا یجوز له احوال و یکون حاکم رقبه الکون
اما غیره لاما کان وجود الاماره متشبثا بذیه قلب الامه ال نقد
لایس له من مقام القلب فان وجود الاماره قلب الامه ال
من شعب الثقبه الجامعة القلیه مشهوره على الامه ان فی الثقب فان
قدر ما بقی من بقایا وجود الساک بموان الحجاب ذلک الفدر و لای فی الاثر فنا
الحجاب ذلک الاثر فنا هم چون تریق از مقام اسماء اصل و البزوفه ال
بذایره اصل ما حاصل نماید بفضل الله و عونه سید امیر

زوال عین و اثر شبهه است

فان فی وجود عدم بوجود بشری عود کند و وجود فنا بوجود بشری عود نمی کند و زوال عین و اثر شبهه است نه وجودی و قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه از قوم تصور کرده اند زوال وجودی را و فراموش کرده اند از زوال اثر ممکن و گفته اند که زوال اثر ممکن الحاد و زندقه است و حق آنست که زوال وجودی در اثر عین و اثر محال است و شبهه وی ممکن بلکه واقع لکن مخصوص بچی است فالحمیدی بخرج بکلیته من القلب اصل قلب القلب لا یجوز له احوال و یکون حاکم رقبه الکون اما غیره لاما کان وجود الاماره متشبثا بذیه قلب الامه ال نقد لایس له من مقام القلب فان وجود الاماره قلب الامه ال من شعب الثقبه الجامعة القلیه مشهوره على الامه ان فی الثقب فان قدر ما بقی من بقایا وجود الساک بموان الحجاب ذلک الفدر و لای فی الاثر فنا الحجاب ذلک الاثر فنا هم چون تریق از مقام اسماء اصل و البزوفه ال بذایره اصل ما حاصل نماید بفضل الله و عونه سید امیر

نصیب او از مرتبه افعال است که آن دون این مراتب است و مراتب بعد
 مذکوره مستبعد و عروج لطایف همچنانکه عالم است لکن نه بالاصالة بلکه بکلیت
 نفس زیرا که نهایت عروج عالم اصالة بدایه اسماست و از دایره اصل
 الاسما بتوسع عالم نفس است و فنا نفس و اطمینان آن که اسلام حقیقی
 شرح صدر منوط باوست اگر چه شروع آن در ولایت متعین است لکن بحال
 آن مریود بحصول حالات ولایت برین است بل باصول گفته است که آن فوق
 دایره اسماست و ولایت که بی عبارت از مجموع این اصول گفته است و
 ازین دایره که مستبعد عروج لطایف همچنانکه عالم است و عالم امر را بالا
 این دایره بالاصالة مجال نیست زیرا که نفس اجی است از کمالات انجمن
 گفته و اطمینان مراد در اینجا حاصل می گردد و در مقام رضا ارتقا می نماید
 و شرح صدر از وقت او می شود و باسلام حقیقی نشانی است باسباب
 بر تخت صراط بلوه میاید و در اینجا انفعال نیز از مقام خود برآمده باطن
 میگرد و عقل معانی با بدو بود و با اتفاق باقی دوری خود منتهی
 می شوند و این سیر فی الحقیقه فوق جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت است
 و گفته شود که مقام نفس مانع است و از رسیدن تفویض است و از نفس
 بعضی تنزل است معنی و معنی پس بخود گفته شده که او ارتقا نکرده است
 بعد از این که مانع از عروج است و در حد تفویض و اولی و اولی و اولی
 معانی است و معنی معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی
 از جهت است و موضع دفع تفویض مقامات نامیده و معنی و معنی و معنی
 و اولی است و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی
 معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی و معنی

دنیا نفس

معنی و معنی

و دخل الصدر الفسحة الحديث و نفس چون از ادناس فریجه پاک کرده و
 و علوی انانیت تائب و بی زار می کرده و مطمئن و مرضی میشود و بمقتضای
 قول حضرت حق باشد که بنا بر جناب من بده القرية الظالم اهلها الایه مکان
 خود میکند و در ارض معصیت بجزت مینماید و جو اصلی از لطایف عالم
 امر اختیار میکند و بمصدقی خیار که فی النبی بلایه خیار که فی الاسلام اذا فقهوا فی
 الدین سید لطایف عالم امر می شود و بر سر بر صدر متمکن مستقیم کرده و سلطنت
 در ظهور می آرد و فالظالم الی انما رحمة الله کیف یحی الارض بعد موتها و درین حکام
 خیر از خیر امر آخر از و ظهور می آید و خلق را بی جنب حق مینماید اولیک ببدل
 الله سیئاتهم حسنات و حصول علم لدنیه در دایره ولایت صغری تا انتهای
 آن که مقام اقطاب است بواسطه ارواح کامل بود و اما بعد از عبور از آن و ترقی
 باین دایره و ما بعد آن اخذ علوم از حقیقه نفس خود میکنند چه عدم کسب نیز
 در بین درین از تشبیه خارج میشود و در رجال بالغین می گردد و در نهایت علم
 افراد تا مقام اصل است مراتب نیز در آن مجال نیست تا اینجا دایره ولایت
 کبری که ولایت انبیا است منتج می گردد و ترقی ساکن در دایره ولایت کبری
 منوط است بکمال کمال طیب است پس بعد از آن و اینگونه کور شد بعد در اسم الله تفصیل او
 بود با تمام این سیر ساکن را یک جناح بدان وصل شد بعد از آن سیر در اسم باطن خوانده

سید لطایف امر می شود

حصول علم لدنی

اسم ظاهر اسمی است که ذات در
 آن اصلا موقوف نیست و در اسم
 باطن ذات در برده است
 موقوف است فالسیر في العلم مثلا
 سیر في الاسم الظاهر والسیر في
 العلم مثلا سیر في الاسم الباطن
 تا حصول حقیقت انبیا

در دایره ولایت کبری و این دایره
 دایره اسماء واجب است که آن تفصیل
 اسم باطن است و در سیر در صفات است
 لکن ایقدر است که سیر در اسم الظاهر سیر
 در صفات است اما به ملاحظه آن که در ضمن آن ذات تعالی و تقدس مخلوق را در دوسر

این دایره اسماء واجب
 تعالی است که آن تفصیل اسم باطن است
 در این معانی تعینات ظاهر الایه است درین
 دایره معامله با حجره زینت است
 در اسم و هو او است

. سی اسم الباطن هر چند سیر در اسم است اما در ضمن آن ملاحظه آن
 ذات تعالی. تقدیس محفوظ است و آن صفات حاجب ذات اند
 تعالی. تقدیس مثلاً در صفة العلم ذات تعالی. تقدیس محفوظ نیست و
 در اسم العظیم در پس پرده صفت محفوظ زیرا که عظیم ذاتی است که
 مراد را علم است پس سیر در اسم العلم سیر در اسم الظاهر است. سیر در
 اسم العظیم سیر در اسم الباطن است و قبس علیه سایر الاسماء الصغیر
 این اسما که با اسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائک الاعلی
 عظیمین و علیهم الصلوٰة والسلام شروع. سیر این اسما نمودن قدم
 نهادن است در ولایت علیا درین دایره ولایت علیا معانی
 باغی، ثلثه آب و بوا و انشور است و کمالات امین ولایت بالاصالح
 نصیب همین خفا در ثلثه مذکور است و ملائکه ارام را ازین خفا در
 خطی است چنانکه در حدیث آمده که بعضی ملائکه از راه ولایت مخلوق اند
 تسبیح ایشان سبحان من جمیع بین النور والتبلیغ است و ترقیب ساکنین
 دایره در بود بجز از کمال طیبه و ثبات صلوة تطوع است و بعضی از
 جهت فعل ولایت برین و علیا. و ما قبله را معین نمود. و اندک
 اسم از اسمای جن که مناسب حال او باشد تصدیق نماید پس بدانند
 خود را از راه اول آید و با نیز اقبیه ولایت برین است و بعضی است
 با سمانه تصدیق اسم الظاهر آن حاصل می گردد و در همه ولایت است و در
 فناء اتم و بقا اعموز ال عین انشور و شیح العبد و اسما در حقیقه
 مایه مناسب اولاد و در اسم انکه خدای این آیت را می و فی القدر
 تصور نماید درین دایره ولایت علیا که تعالی با سمانه اقبیه

سیر در تعینات ملائکه

الباطن است متحقق می کرد و در می گوید این فایده فقر پس بنا برین می باید
 که مراقبه در ولایت کبری بجا حفظ صفات بود که ملائیم حال او بوده باشد
 و چون سیر سالک در اسم الباطن تمام کرد و وجوهای دیگر برای طیران میباشد
 و بعد از حصول و وجوهای اسم الظاهر و باطن بمرتبه جامع جمیع ولایات
 نایبته مراتب اکر ام و ملائیکه عظام علیهم الصلوٰۃ والسلام را میسر کرده و این
 تعیین ثانی وجودی است ^{این درجه} تعیین وجود و این مرتبه نزد قبله روحانی
 مجد و الف ثانی قدسنا الذی ^{تعیین وجود} لا یس در قول قدم سے بتعین اول
 حقیقت محمدیست علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و در قول اخیر بتعین
 ثانی مقرر نموده است و تعیین وجودی جامع جمیع اعتبارات و کمالات است
 و این تعیین وجودی که قطب صدقانی مجد و الف ثانی باورفته است
 نزد او از مرتبه ذات علی منزل است و تخیلی تعیین است از تعیینات
 او اگر چه بعضی از مشایخ صوفیه آنرا بوجود و بخت یا وجود خالص یا مطلق
 می نموده است و مرتبه لا تعیین می بیند و بعد نیست که گفته شود که آن
 وجود مطلق است لکن مطلق از قیود و مقید باطلاق پس او من و بی مطلق
 و من وجه مقید و در بعضی کتب مشایخ وجودیه ویدم که مرتبه لا تعیین اطلاق
 و ذات بخت نه برین معنی است که قید اطلاق و مقید بتعین ذات است
 در آن مرتبه بلکه برین معنی که وجود درین مرتبه منزله است از اضافت
 فعلت و صفات و مقادیر است از هر قیدی که از قید احدی نیز منزله است
 که آن کلمه حق است تعالی شانه و ما فوق آن اصلاً مرتبه دیگر نیست بلکه جمیع
 مراتب تحت آن است و تعیین اول نزد او رخص المدینه و انفاض علیها
 من پر کانه تعیین جبه است که آن حقیقه الحقیقی و حقیقت محمدی است بیانی

مقدمه

صاحبها الصلوة والسلام ودر قول اخیر و ضایحه از کلام خلیفه و وفی او
 اقبومتیت مولانا محی مصوم فی سنا الدب و الاقدس فی بی بی کرد و
 و گفته است که افاد کرده است شیخ با و امام ما قد سنا الدب و اخذ
 موضع آنکه حقیقه الحقایق و حقیقت محمدیه علی منظرها الصلوة والسلام
 و التعمیه تعیین بین و ظهور و جی است و حسب مبدء ظهور است و در خلق
 مخلوقات و برای این حسب مرکز و محیط است که آن حقیقت است
 مبدء راضع الله علیه و سلم و محیط و اثره حقیقت است برای ابراهیم
 ضعیف الله و مبدء است جهت تعیین و عیاضینا و علیه الصلوة والسلام
 و باینست که غلت تعیین ثانی باشد لکن در نظر کشف این در نزد محیط
 تعیین و احد است. تعیین ثانی در نظر کشف تعیین و وجودی است که ظهور
 بعنوان اصل خود که تعیین جی است قبل ازین اصل نموده است از گفته
 که حسب فرع وجود است به حسب بینه به و تصور نمی کرد و پس وجود
 سلی می شود و آب مبدء به که قبل ازین اثر است که حق می باشد
 بنظر است و صفات ثانیه او اتمی و موجود است و استقامت و وجود
 در آن صورت بدخل نیست و وجود و به حسب اعتبار است
 از اخذت پس اصل اعتبار که برای پیدا کردن است و در صورت
 بعد از وجود است که آن مبدء است به است به و تا ظهور آن
 سنا به را بخیر این به و اعتبار این ظاهر و اتمی است و این
 گفته من الی مدینه و گفته است در التثانی قبل ازین در وجود
 مرتبه قدرت است و تبه است است مع التثانی
 ظاهر است و مرتبه ثانیه غیر تغیر و تبه و این در تبه

آن نیز محض است. کمال در ذات نیست مگر وجود را غایت منظریت
 جمیع کمالات بطریق ملکیت. از حیثی که علم متعلق کبریا آن مرتبه
 مقدس. انترایع کمالات اولی که اول شد که از آن مرتبه معنی شد
 شد که در حضرت وجود است و کمالات دیگر تابع. از این حیثیت
 بعضی تا عمده از صفت فیه عمیه و غیر تمام حیثیت وجودی است و آن ذات
 تصور نمود. تا با وجود بودن او تعین بالاعتین و ثبوت این چنین
 و در علم و خارج است زیرا که وجود خارجی و علی از اقسام متعلق وجود
 و مرتبه ششم فوق مرتبه اقسام است پس حضرت وجودی است ثبوت
 بر برد و وجود و در آنجا وجود خارجی و ذهنی منصور می شود و حضرت
 وجه و بطریق ملکیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و منتهی است اجمالا
 تفصیلا پس اجمال تعین اول است و تفصیل کو یا تعین ثانوی پس در مرتبه
 اجمال وجود کمال از شمال و صفت از صفت متمیزه کرد و در مرتبه تفصیل
 وجود کمالات متمیزه کرده اند پس صفات ظاهری که دیده اند و اول است
 که در تفصیل وجودی باشد است حیوة است که آن ام جمیع صفات است
 و این صفت کو یا کل صفت حیوة است که آنرا ثبوتیت در مرتبه حضرت
 ذات منزه و در حق آن لا یوصاف می کرد و لا غیره و این کل برده
 که آنرا ثبوتیت در مرتبه که آن در مرتبه ذات است و در حق آن لا یوصاف
 صادق می کردند لا غیره بلکه بود مغایر مر ذات حق را از قبل و بعد با
 القیاس حال سایر صفات تعین است و تقاربت و بعد از صفت حیوة صفة
 علم ظاهر کرده است زیرا که این صفت را نوع اتی است با موصوف خود
 که نیست غیر آنرا این اتحاد چه علم کاتب با عالم و معدوم متحد می کرد و قدرت

بوقرت باقا درو مقادیر مستحق نمی گردد و همچنین اراده و سمع و غیرها با
 موصوف متحد نمی گردد و صفت علم را بسبب جامعیت آن اجمالی است
 که صفات در آن تمیز نمی شوند و تفصیلات است که کمالات در آن تمیزی کرد
 چنانچه وجود را و اجمال آنرا حکم دانیر است و اشخاص آنرا حکم میط و ایزه است
 و باین ترتیب ندفع کرد: چنانچه و انومی شود که تمیز حیوة از سایر صفات
 در تفصیلات است که آنرا با و احایت نام می برند و هر چه در مرتبه اجمال است
 پس در آنجا یک صفت از صفت دیگر تمیزی نیست پس چگونه حکم کرده شود
 بقدم حیوة بر علم حیوانا بر آن که و افع شده است در عبارات شیخ و
 اما مفاقیس در بعد از آن گفته به تحقیق و انسی تمیزی که صفت حیوة
 حاصل شده است در تفصیلات وجود بعد از اندماج در حضرت اجمال سابق است
 بر علم جمیع و تفصیلات حاصل آن است که در آنجا دو تفصیلات تفصیلات است و
 محلیات مندرجه را اجمال وجود و حیوة در آن مرتبه مقدم است بر علم
 بدون نوع و تفصیلات در حضرت عظیم آنرا که مندرج است در اجمال آن و
 حیوة در آن بود که پس علم که مندرج است مسوق است حیوة و علم
 محیط است سابق است بر حیوة و اولیای آن است که سابق است بر تفصیلات
 صفت حیوة غیر بازمه است علت در آن است را بسبب صفات حیوة است
 بر علم سابق است و صورت علی آن سابق با علم است و اولیای آن
 جمیع مانگر از تقدمش آن حیوة برش آن علم پیش از بدیل و تمیزی نیست
 صاحب فطرت سید و این را از آن گفته بدانند که علم سابق است
 آن است که آنرا شیخ و اندک او چون است و تعیین اول و ثانی است
 و حیوة که آن اوسع تعیین است بر آن شیوه است و آن

تفصیلات
 اجمالی

و مراد از مقام تو حیدان است و مبدء او هست و آن محمداً اعتبار است
 و منبع نسبت و اضافات طایفه در وجود باطنه در عرصه تعلقات و اوزان
 و مقول در آن آن است که آن وجود مطلق است و واحد و واجب و
 گویند که اطلاق اسم ذات بر تنوعی که در مکرر اعتبار این تعین
 و در آن مرتبه لا تعین و وجود مطلق است پس میگوئیم نسبت شیء
 چگونه حکم کرده اند به بودن صفت از صفات او تعین بر این ذات است
 از نسبت و اضافات بلکه الله اظهر انیست که گفته شود که این تعین تعین
 صفت علم است و این ظهور آن در مرتبه ثانیه است و صفت فی الحقیقه
 غیر موصوف است که نه باید که گفته شود که این تعین ذات است با صفت
 زیرا که ذات متعین صفت نمی شود و آنست مقول در علم الله بالوجود گفته
 اند که معلوم التوجه است پس نسبت بذات شیء محقق می رود و به آن
 متحقق کردید که این تعین علی است حصص وجود که متمیز و
 متعین کرده است و تفصیل وجود لکن این اجمع حصص است و مسوق است
 میوه که آن مسوق مرتبته و وجود اجمال و تقصیر است و وجود مسوق
 بخلت است و خلقت مسوق است بحسب و حسب تعین اول و اعتبار مسوق
 پس تعین علی چنان منزل است از تعین اول شش مراتب و از مافوق آن
 بیست مراتب و باید دانست که معنای تعین نزد ما این نیست که خوب
 منزل نموده است پس کرده است حب یا وجود بلکه معنای تعین نزد ما
 صدور است زیرا که تعین لایق تر است به تنزیه و النسب بكن انبیا علی
 نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام انتبه کلامه و ما بقول ارض الله عنه و از
 مافوق آن مرتبه ذات بخت است که آن مرتبه لا تعین و اطلاق و تعریف است

مقادیر تعین نزد ما صد و بیست
 مرتبه است

... و تعریف است و بر تو پوشیده نه رود که مراد به مراتب تعینات نیست تا
 ... لازم آید تعین علم منزلی از تعین اول شش از تعینات با وجود آنکه
 تعینات اول از آن بک معنادار است که شامل باشد اینها و اجمال و تفصیل را
 که تعین در واحد اند پس میشود اجمال حسب مرکز دایره او یک مرتبه و تفصیل او
 محیط دایره او مرتبه اخیری و همچنین مرتبه اجمال و تفصیل در وجود پس مرتبه
 شش میسرند و از جهت گفته است بر قبلی وجود اجمال و تفصیل و گفته است
 که خلقت مسبوق است بحب با وجود آنکه خلقت محیط دایره است و در
 گذشته که این مرکز و محیط در نظر کشی تعین با حد است لکن تعین واحد
 شامله اجمال و تفصیل است پس تفصیل که آن ممتاز محیط دایره است
 مسیخات است و اجمال مثل مرکز آن با هم کل است یعنی حسب و بین برین
 تسمیه حسب آن مرتبه اجمال دایره حسب است تعین اول از قول و حجاب
 مرده که حسب تعین اول است مشتمل می گردد بر آنکه تعین اول دایره حسب است
 که شامل است خلقت را نه حسب که حکم بر مسبقیت خلقت بر آن کرده شده است
 و جواب آن آنست که اندک حسب اول درین عبارت است که
 مرتبه اجمال سابق است بر خلقت و حسب ثانوی گفته در عبارت تعین اول است و
 اعتبار سابق است آن دایره حسب است که در شان آن سابق است
 که این حسب دایره و قیود است فلا استعمال بدائیس الا تعین اول است
 اجماع او بر آن قایل اند تعین ثانوی است نیز و قلب مراد از آن است
 مانند بعضی که افع از معنی غم و اندوه است و در نزد آن
 یعنی مستحق اولی بر آن است یعنی است
 و محیط دایره کل محیط دایره اصل با قلب دایره و در آن

دایره اصل است و محیط آن دایره ظل محیط این دایره است پس حکم کرده است
 مرکز دایره ظل و اجمال آن بر مرتبه حقیقه الحقایق و وصده و اطلاق نموده است
 بر محیط دایره ظل بواجبیت باعتبار اینکه صفات نزد او زیاد بر ذات نیستند
 پس فرق در مابین تحقیقین فوق مبادی و مشایخ است که لا یخفی علی من کشف
 صریح و ذوق صحیح فی الباب باید آید و آنست که بر رای شیخ اندکی مانع
 مرتبه تعین علی مرتبه لا تعین است که عرفت و نزد وجود روحانی ماری فی الله تعالی
 عنه تعین چه فوق تعین علی است و تعین بصفت حیوة فوق جمع تعینات است
 که معرفت الیضا و اسل درین کشف و وجود آن است و با همیناس بقدم حیوة
 بر علم ذاتا و بحدیث قدسی گفت کثر المحضیا فاله حیث ان اعرف کلمه است
 آنچه حاصل آن انیست که تقدم حیوة مستلزم تقدم تعین است بحیوة و حدیث
 قدسی مقصود و جمیع ظهورات علی و عینی از حیث پوشیده نباشد بر
 فطن بسبب که مبنی تقدم تعین بحیوة ثابت است بر قول زیادات صفات
 بر ذات و نزد شیخ اندکی هرگاه که صفات عین ذات اند پس مادی که
 ذات بعلم تعین نگردیده است لا در آن حضرت ملاحظه صفت کرده نمی شود
 اگر چه صفت حیوة باشد با وجود اینکه جب از ثمرات علم است زیرا که فیض الیه
 منقسم می گردد و فیض قدس از شوایب کثرت و آن عبارت از تجلی حیوة ذاتی
 که موجب وجود اشیا و استعدادات آنهاست در حضرت علم فیض قدس
 و آن عبارت است از تجلی وجود که موجب ظهور چیزیست که اقتضا بان آن
 استعدادات در خارج می کنند و باول اعیان ثابته و استعدادات اصلیه
 آن علم حاصل می شود و ثباتی آن اعیان در خارج حاصل می گردند پس بنا برین
 مرتبه ان اعرف نزد شیخ اندکی در تعین اول بود پس در مراتب آخری هر گاه

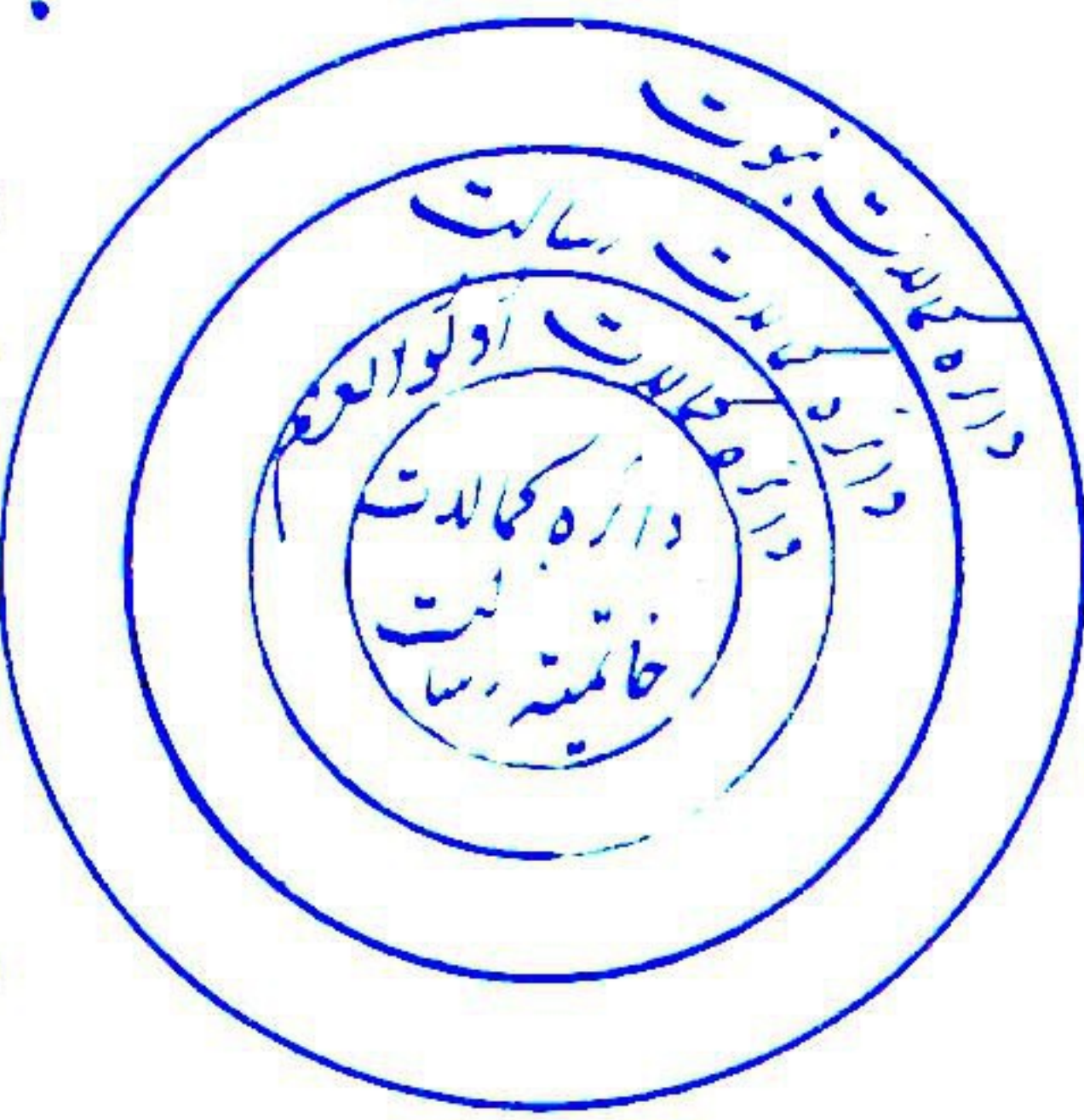
شیخ

فیض قدس و مقبول

کرده است بدانکه در مراتب عروج مادی که تمیز باقی است و انتقال از اصلی پیدا
 ثابت پس کمالات حاصله در حال بقا تمیز داخل در دایره ولایت اند
 و هرگاه که تمیز و تفصیل منعدم گردید و حاصله با جمالی و بساطه محرفه واقع شود
 شروع در کمالات نبوت حاصل گردید پس مراتب منتهی می گردد و مسالک فنا
 و بقا را پس ایند از ذکر گرفته شود که در دایره ولایت صغری که متعلق
 بظلال ذات است نطل از نطل متمیز است و تفصیل ثابت اما در ولایت
 کبری که متعلق باصول صفات است و گفته اند که علم در آن موطن عین قدرت
 و قدرت عین ارادت تفصیل جاری نمی گردد زیرا که تکثر بغير تعیین نیست
 باشد و همچنین در ولایت علی که متعلق است بشیون ذاتیه که عین ذات
 اند چه تفصیل آن به اصل بعید است و اگر قابل بوسعت لا کف بستن
 پس در حضرت ذات بمقتضای ان الله واسع علیهم نیز ثابت می گردد
 پس بصیبت و بد فرق جواب مبد هم که عدم تمیز صفات برند بصیبت
 اند پس که زیارت صفات را ثابت نمی کند و چه بیکدیگر بخلاف ملائکه قبلیان
 الروحانی المجد و اللایف الثانی قریب سره زیرا که شیون ذاتیه با وجود آنکه
 عین ذات اند هرگاه که اعمال ذات انما تعقل تمیز و تفصیل نیست باقی
 صرف مکتبیت بخلاف حضرت ذات چه آن از تعقاس تمیز و تمایز
 میراست فافهم و این از کلمات تن از ولایات است که از کلمات
 در کمالات نبوت نخواهد بود و باید دانست که در دایره
 کمالات نبوت دایره کمالات است است و در آن
 دایره کمالات اولوالمسلمین و در آن دایره کمالات
 نامتین الزمان است درین صورت است

دایره کمالات
نبوت در ریز و وصول
ذات مودت

بدین صورت
اصالة مخصوص
علیهم احوال صلوات
تسلیات و به
برای اخفای احوال
نصیب است
نبوت وصول
مقدم است بغیر



این کمالات
باجبیاست
السد و ال
تبع ایشان
از است
کمال
و در و بره
ذات
ملاحظه

و این حقیقت دنیوی و تالی و سیر او ادنی است و قاب تو سین را در نظر و
اشرف نمی ماند و سیر در کمالات نبوت عبارت است از افراد و
از اسما و صفات و شیونما که محب ذات بشرکت صفات
نیست اگر چه انفساک صفات از ذات منصور نمی گردد و ذات تقار
و تقدس در وقتی از اوقات از صفات خالی نمی شود و کمن مبتدعا
المرمع من احب ذوات را با ذات معیت است که در آنجا ملاحظه
صفات نیست بس انفساک ذوات از صفات در نظر محبت محسب
نه در خارج و انفس الامر و این کمالات متعلق بذات نیستند زیرا که
این کمالات بعد از حصول ولایات ثلثه اند و ذات متعلق بهی نه و تالی
و راد وجود و عدم است و و راد تخیل افعال و صفات و ذات است
و و راد اسم و صفت است و و راد قید و اطلاق است و و راد بیان
و اعتبارات است اصل مانند خلق است از ان حویم در طریق پس از
شانه و راد الورا است ثم و راد الورا است و این وراثت در

سر اسرار غیبیہ

در جانب قرب باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست که آن مانع درک است
در جانب بعد باعتبار وجود و محب چرا که آنها درین مرتبه مرتفع و معقود گشته اند
پس او قریب است از آنچه تصور کرده میشود قریب درین مرتبه کشف اسرار مقطعات قرآنی و
فرقانی است و این کمالات ناشی از تمام نبوت اند حصول آنها مخصوص به
انبیاست علیهم الصلوٰۃ والسلام، کمل تابعان انبیا را نیز به تبعیت این
کمالات نصیب است و کمالات جمیع ولایات از غری و کبری و علیا بالتمام ظلال
کمالات نبوت اند و آن کمالات شیخ و مثال حقیقت کمالات نبوت اند و
درینجا آن از بیان اسرار و معارف و اثبات نسبت اعطای موهبت
و اصالت و طیبیت و مراتب و امثال آن گذرمی کرد و این نسبت موهبت
می کردند و می باشند لذت بجزل و حیرت و زیاده می کرد و ذوق باز و درین
و جبل و العجبر عن درک الادراک و عالم السباب نازل می کرده بر آن
کسی که با سب استول نماید او را اولیا مستملکین است از کمالات و ثبوت
نبوت و او را نصیب نیست پس او را بل تمکین نیست و شبهه و درستی
و بود بظلال است و درک و وصل الی حیرت بل ان الماسل و هر که در
از ظلال متجاوز کرد و دید و اصل را مثل ظلال و در انداختند و در
الغیب او را حاصل میگردد و در نتیجه معاملات السالطین و در ایالات
شبهه می آید بان غیبی سبب می گرد و در آن و او در مرتبه غیب
مناب الشواق و لذت و صفات می شوند و بود و شمول خالص است و در
مسلم و ایم فکر استوانه اسرار و این آقا بر که نازل اند در این مرتبه
چشمها را از شبهه و پوشیده نموده اند و در حال اتصال السور
و وصول را منزه غیب نازل کرده اند و ایان بالغیب

و ایمان با غیب ایشان را می پندارند است بر ایمان شهودی زیرا که غیب ایشان
 نفس شهود است و لذت ایشان در طاعت محبوبست و ذوق ایشان
 منحصر در عبودیت صوفیه است و محبت در کمالات نبوت بمعنا، اراده
 لطافت و شفقت بر خلق است لا غیر و از پنجم تخریمه اولی نزد ایشان
 اولی است از تجلیات و نظر در موضع سجده افضل از شهود و دست بده
 هر چه محبت در مرتبه ولایت است پس بمعنا، قلق و اضطراب می بینند
 آن است پس این و از این است بر مراتب ظلال و چون سالک از آن
 ترقی نماید و از اصل الاصل گذشت و معامله او بخیب الغیب پیوست
 تکبیر قلب و اطمینان حاصل می کرد و دشمنان بین معارف مقامات
 الانبیاء و الاولیاء علیهم الصلوٰة والسلام زیرا که معارف مقامات انبیا
 پیش از عبادات اند و ولایت ایشان اثبات اقریب است و نسبت مجهول
 کیفیت میکنند و با وجود اقریب قرب را عین بعد میدهند و معرفت را
 عین جهل درین موطن عارف از صورت مفرغیت بحقیقت ترقی می نماید
 از صورت اعمال بحقیقت اعمال میرسد و ترقیات قبل ازین موقوف بصورت
 نتایج اعمال بودند و درین موقوف بحقیقت اعمال است اینجا ثمرات و نتایج
 حقیقت بدست می آرد از اینجا تفاوت میان کمالات و ولایت هر چند ولایت
 انبیا است علیهم الصلوٰة و التسلیمات و میان کمالات نبوت باید در فیه
 کمالات و ولایات سه گانه ظلال کمالات نبوت اند و شیخ و مثال اند حقیقت
 کمالات نبوت را مثال و صورت را در جنب حقیقت چه قدر اعتبار و معارف
 مقامات اولیا منبئی از مشاهدات و تجلیات هستند و ولایت اولیا اثبات
 قرب و وصول میکنند و نمیدانند قرب را بعد و معرفت را جهالت و درجه

غیب ایشان

و درینجا حامله با عنقه خاک است در میان لطایف عشره که اجزای انسانی
 اند خط و افرازیں کمالات بالا صالح همین عنقه خاک راست و سایر اجزا
 انسانی چه از عالم امر و چه از عالم خلق همه درین مقام تابع عنقه خاکند
 و بطیفیل او باین دولت شرف اند چون این عنقه خاک مخصوص بربوبت
 ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل شده چه آنچه عنقه خاک را میسر شد
 بیکس را میسر شده و در مراتب عروج چنانچه عروج این عنقتر از این اعلا
 جمیع عناصر است در منازل بیبوطزول او از بهر عناد اسفل است و بیف
 لان مکانه الطبیعی اسفل منها و لا مکان نزوله اسفل منها کیون دعوت اتم
 و اناده اکل و عروج و نزول چنانچه در مراتب و المراتب اند همچنان در
 نبوت اند در عروج هر دو مستوی بحق اند و در بیبوط هر دو مستوی به خلق نکر
 نبوت در بیبوط با کلبیه متوجه فائق است بخلاف ولایت از بهر الباطن
 آن بحق است ولی به آن خلق و کس است صاحب ولایت نزول
 قبل از آنکه از مقامات عروج نموده است پس با کلبه ناطق نبوت است
 بخلاف صاحب نبوت به او نزول کرده است این از آن مقامات
 عروج پس با کلبیه متوجه بیخ فائق است ادوات باین صیفت تا در مناطق
 و عالم است و این بی به باطن و بحق عارضه اعلیٰ حال این در
 هست بجز انالی به است و باطن او اسم است ایضا تعیین او است و
 قیوم است و با اسما و شعایر است مستقی شده و ناست از او
 نبوت و انبیا است در این حالت عارضه موهوم است به الیقین
 مراتب اعلیٰ بی فیه موهوم و انالی و انقطع است و با اسما و ان اسم
 حاصل کرده و به ترتیب رسایل عروج نشین می گردد و در اسبی قیوم است

اسم است و مانند اصل است آنرا و کذا که تا منتجب با حدیث مجرده کرد
 پس این مراتب که اناء او بر آن منطبق شده حقیقت و باطن او گردید و
 خالق و امر او هر دو صورت او پس صادق نمی آید و آنچه گفته اند که
الشیخ هو الکاین و الباین زیر که آن صادق در حق کسی می کرد که ظاهر
 او خالق باشد و باطن او امر و لا یمنع التوجه حقیقتند العارف و باطنه
 الی الحق زیر که حقیقت او و باطن او از مرتبه او خوب است و توجیه طالب
 بعد است و بعد نصیب طالب است و هیچ احد من توجیه بنفس خود نمی باشد
 پس فی شوق رجوع او بالکلیه عارف که جامع هر دو توجیهین باشد
 و در توجیه سیرت لکن او اعلی است از آنکه وجه او بحق سبحانه است
 زیرا که او را در عبادات ناقص است بخلاف جامع میان هر دو بهترین
 چه اهل الهی است حق الله و حق عباد و حق با عود بحق سبحان و بیان
 تقریر مندرج کرده و در آنچه بعضی گفته است که در عبادت و عبادت بیوت توجیه
 بخلق است و در عبادت و ولایت توجیه بحق و برین بنا کرده که
 ولایت افضل از نبوت است و شرفی درین دایره تبلات
 قرآن و کثرت صلوة تطوع و طول قنوت است خصوصاً صلوة
 مفروضه و تکرار کلمه طیبه بنیت و انیت مبتدئ بنوعی فایده قرآن
 میدهد و بر علامات حصول این کمالات مشهور است قول حق جل
 و علا و ما انیکم الرسول محمد و ما ننبیکم منه فانتهوا و این حدیث
 پس بؤمن احدکم حق کیون هو الله سبحانه و بعد از حصول این کمالات قدم
 در مقام کمالات رسالت نهند و این کمالات اصالت مخصوص برسلت علیهم
 الصلوات و التسلیما دوره کمالات
رسالت و برای اخص النواص اولیاست

مسل اولو العزم باشد پس ندانند خلق با رسال و الطلاق است و او
 میداند حق را من ذاته بذاته و او مخصوص نظر است باطن بطون
 غیب یافته نمی شود و از مسلمان نکرده پند و آن سیدنا محمد مصطفی
 است صلی الله علیه وسلم و خلیل الرحمن و نوح و موسی و عیسی علی نبینا
 و علیهم الصلوٰة والسلام بنابر ثنات و رسالت با سلطان سلیمان
 اولی العزم از مسلمان صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین
 و این عزم مطلق است زیرا که عزم ایشان در امور ماضیه و غیر
 ماضیه برضاه حق واقع میگردد و بخلاف عزم غیر ایشان چون بر آن از
 خصمت است بغیریت پس این کمال مخصوص ارفع از جمیع کمالات
 و این نقطه اخیر است از کمالات رسالت و صولی با این درجه
 شریفه و ما اولو العزم نمودند و بعضی از ان درجه شریفه
 انحصار است و صاحب این مقام مجاب بهایا نشانی است و مستغرق
 خلق باذن الله و اقریب ذات درین مقام معدوم الکلیفیه است
 و در مقامات کمالات نبوت مجهول الکلیفیه بعد ازین ترقی بدایره
 کمالات خاصیه الرساله منیا یعنی کمالات خلق ازین دایره
 بر حسب مناسبت و موافقت او بخاتم فص الرساله **کائنات الرساله**
 علیه الصلوٰة والسلام حاصل می گردد و بدانکه حقیقت محمدی علی صاحبها
 الصلوٰة والسلام شتمل بر جمیع حقایق نبوت و ولایت است پس
 احدیت جمع حقایق نبوت نظیر آن حقیقت است و احدیت جمع
 حقایق ولایت باطن آن است پس انبیا ازین جهت که اینان
 انبیا است ستمین از شکوه نبوت ظاهره او اند و ازین حیث که این

ن اصل
 و اولو العزم

کائنات

که ایشان اولیا اند مستخدمین از شکوة ولایت باطنه او اند و هم
 چنین اولیا مستخدمین از شکوة ولایت او اند پس انبیا و اولیا کل
 منظر ظاهر حقیقت اویند انبیا برای ظاهر نبوت و اولیا جهت باطن
 ولایت و خاتم اولیا منظر احدیت جمع است برای حقایق ولایت
 باطنه و بنابرین دایره خاتمیت من حیث الولايت باید که بعد از
 ولایت کبری نوشته شود و دایره خاتمیت من حیث ظاهر نبوت
 بعد از کمالات اولی الخرم پس این دایره از حیث باطنی است
 بمقام منی کند و صاحب کمالات خاتمیت خاتم ولایت و کمالات او
 حقایق و اسرار و معارف محمدی است غیا صابها الصلوة والسلام
 فافهم و بعد از حصول کمالات این دو شبهه میفهمد فتح باریت بر
 نفضل کرده می شود پس حواله دایره منقیه بیت و خاتمیت بر روی
 این دایره و فوق آن که هر دو شیء است از آن
 اولی الخرم لان برت عاه شکان او انبیا است
 و خارج از آن شده است نزدیک انبیا خاتمیت او است
 بیت تعظیم است مثل اقامه پیمانگی و تحلیف او از ملائکه خدای
 تعالی من قبل ششال املا بان و الخرم من تعظیم خاتمیت
 و ایزد است و آیه قبل از این یافت می شود ان جعل ربکم
 ان ان مقام است فلان و کذا لک الخرم و الخرم و الخرم
 الواقوت بعد ان ملائک فیما الالباب انتم و جمال خاتمیت
 سید السفر اسعدوا من انبیا علیهم السلام و انبیا
 و در نوشتن این دو دایره خاتمیت و خاتمیت

دایره نبوت
 و خاتمیت

خود را از اطلاق انانیت و میرا ساختن است و از انانیت اماره
بنام وارسیده بمقتضای هبل جزا الاحسان الا الاحسان ما محبوب
اوزا در انا خود جای داده و آن محب و رطلوت غانه انای محبوب آیم
یافته است جماعه ازین طایفه بستند که محبوب و معنوق را در انای خود
کنجائی می دهند و در خواب آید و ویرانه انا خود مطلوب را فرود می
آرند و بان خورسند انی دانند که بطنی از ظلال مطلوب آرام
گرفته اند و چون طفلان در نیت مانده اند و ذاتی که بعارف محبوب
گشته است چون که نصیب از چونی دارد جامعیت آن در باوی نظر چهر
چون نمی آید انا فی الحقیقه از همه اسما و صفات که در رنگ اجزای عار
گشته اند جامع تر است بکلی این جامعیت را نسبت بان جامعیت قدیر
نست و در جنب او حکم مثلانش دارد و سبحان الله و بحمده این رسم
ملکوت و سیر البصورت مشخص محقر دانموده اند و این همه خزان ملک
و ملکوت را درین طور خرابه بقدر و قیمت ابداع فرموده و این
همه حسن و جمال بی رنگ و انوار و اسرار بی کیف را در پیکر ظلمت
که از ما همین همین بهم رسیده تعبیه کرده اند و ما اولک علی الله بغیو
حکمت درین شتر ابتلا و اختیار است لیمز الله الخبیب من الطیب
هر که نظر او بیاطن و حقیقت عارف نفوذ کرده از برکات وی بهره
فراوان فراچنگ استعداد خود آورد و هر که نظر او بر صورت عارف
مقصود گشت و در رنگ صورت بی حقیقت خویش تصور نمود و از
برکات او محروم ماند و مؤید این معنی است قوله تعالی ما یهدی الله لیرسول
یا کل الطعام و یشبع فی الاسواق و بنا بر آن گفته اند که فرد علم نرسد

نیز آن ذات محبوب گفته عارف است قیام بود قیوم و برین
 عالم غلیظه حق بود جل مجده که بحکم خلافت قیوم اشیا گردیده است
 و اشیا بونی قیام یافته اند پس اقطاب و ابدال در دایره ظلال
 وی مندرج باشند و افراد و اوتاد در محیط کمال او مندرج و افراد
 عالم همه سوی او روی داشته باشند و قبله توجّه عالمیان اوست
 و اندر یانه پس نسبت قیومیت و یک عظم متعدد نیست بهمان نسبت
 دولت مخصوص است و قطب ارشاد در عباد خود است غیر اوست
 اقطاب مدار که غیر او باشد و اقطاب دیگر که از قبیل او بندگان
 او اند اگر در عباد او باشند و اینست که کل است آنها از انوار او
 فیض می گیرند و چون نسبت قیومیت و یک عظم می و نسبت
 عارفی افعال و صفات که می یافت بذات محبوب که نسبت از
 نسبت قیومیت است قیام از راه اولی فی الشیخ گفته است این است
 عظم و رتبه علی است این نسبت را حاصل خواب کرده و از انوار او
 بهره و در خواب گشت و با بمعنی نسبت بذات محبوب واقع است
 لایحه و غایب از حال حقیقه احوال بقا الی غیره و اینست که
 و عمل حاصل دارد و نیز محقق از راه اولی فی الشیخ گفته است
 کجایش دارد و حصول این نسبت حاصل از طریق اولی است
 نداشته باشد و نسبت و نیز است که نسبت از معانی است
 سالف آن نشاء و محبوسیت ذاتی و اینها و معنی بود و این
 و این مقام قیومیت تعیین جمعی است و این تعیین اولی است
 غایب از معنی بر روی ظاهر آمده است و بود سبب ظهور

اگر ظہور این حب شی بود و درکی ایجاد نمی گشت و در جمیع عالم درو این علم
 مستقر می بود و حدیث قدسی گنت کز اصفیایا فاصبت ان اعرف مخلوق
 لان اعرف برین معنی مشرک است و بعد از حقیقت محمی علیہ وآلہ اشیاء
 الصلوٰات و اکمل الحیات است و حقیقت انفاق است و رب است
 ہمین تعین جہی است حدیث قدسی یا محمد انما و انت و ما سواک
 خلقت الالباب رفی ازین معنی است سرحدیست اولاً که مخلوق
 الالباب که در عالم نشان سرالمدالاکظم وار و است ازینجا باید
 در یافتن و حقیقت اولاً که لما است ازینجهت با ازین مقام
 با وجود تعین علی جمیع ابن العونی و با بیان او از انبیا و صحابه و اهل
 و اولاد و تعین اهل کلمه طلال تعین و در وقت تعین و در وقت تعین و در
 الف مانی حمد الله بقول قدیم تعین او الفی انور و کز آنرا که اثر است سابق
 اخرا او است حقیقت محمدی قرار داد و بود و طلال تعین جہی است که در تمام
 ایشان آن تعین اول است پس برود تعین علی وجودی لویا طلال تعین جہی اند
 و قدرت اعمال علی فعل هر دو تعین و وجودی و بیج مراع بین تفاوتی از بی
 است تا بلجا و در وقت بروز بسا است که طلال بصورت اصل بسا است بود
 که و و او را گرفتار خود بسازد تعین علی جمیع تعین و وجودی که برود و طلال تعین
 جہی اند خود را باصل و انموذ باسند و تعین علی جمیع طلال آن و تعین گفتن
 یا اعتبار است که آن و تعین باعتبار حضرت ذات ملاحظه صفات و در
 علی جمیع صفات ملحوظ اند که طلال است م ذات اغراض و این برود و تعین بالملال
 تعین جہی گفتن بنا بر سبقت و بهم و خیال بر آنکه جو در بر حسب بقت می اندازند
 و وجودی ازین جو و می پندارند بر تو شاق نیاید چه حضرت ذات بند است نمود

همین ترتیب بود و بگوید و چون حفره تنفسی بنام خوراک خورد و ستمیدار و اسما و
 صفات و افعال خود را نیز و ستمیدار و وظلال اسما و صفات و افعال خود را نیز و ستمیدار و
 و آن در مرتبه نیز از بر فرد محبت اعتبار مجبوریه و محبت نظیر میگردد و اعتبار مجبوریه اما
 و صفات و افعال مبتدیان و نشا و لایه انبیا و دیگر است معنیها و علیهم الصلوٰة والسلام
 در رنگ اعتبار محبت اسما و صفات و افعال و ظهور کلمات اعتبار مجبوریه اسما و صفات
 و افعال و اینها محقق است در رنگ ظهور کلمات اعتبار محبت آنها چون اسما و صفات
 و افعال را ظلال است اعتبار مجبوریه الظلال مبتدیان و صفات و لایه اولیا
 مجبوریه است و ظهور کلمات اعتبار مجبوریه الظلال متوسط اصول آنها در اولیا
 مرادین کاین است و اعتبار محبت الظلال مبتدیان و صفات و لایه مجبوریه است و ظهور
 کلمات اعتبار محبت آن ظلال در اولیا مرادین کاین است و فوق مقام محبت
 ذاتیه مقام محبت که جامع اعتبار انتم است و اجمال آنها و مقام رضایه فوق محبت و محبت
 زیرا که در محبت وجود نسبت اجمالاً و تفصیلاً و در مقام رضایه نسبت مناسب حضرت
 تقا و تقدس فوق مقام رضایه بر اقدما محبت الاحقره نام الرسل را عبد الصلوٰة
 والسلام و شاید که در مقام فرموده باشد که مع التذوق لا یسع فی ملک مقرب
 و لایحی مرسل و در حدیث قدسی که آمده است با محمد انما وانت و ما سواک کانت

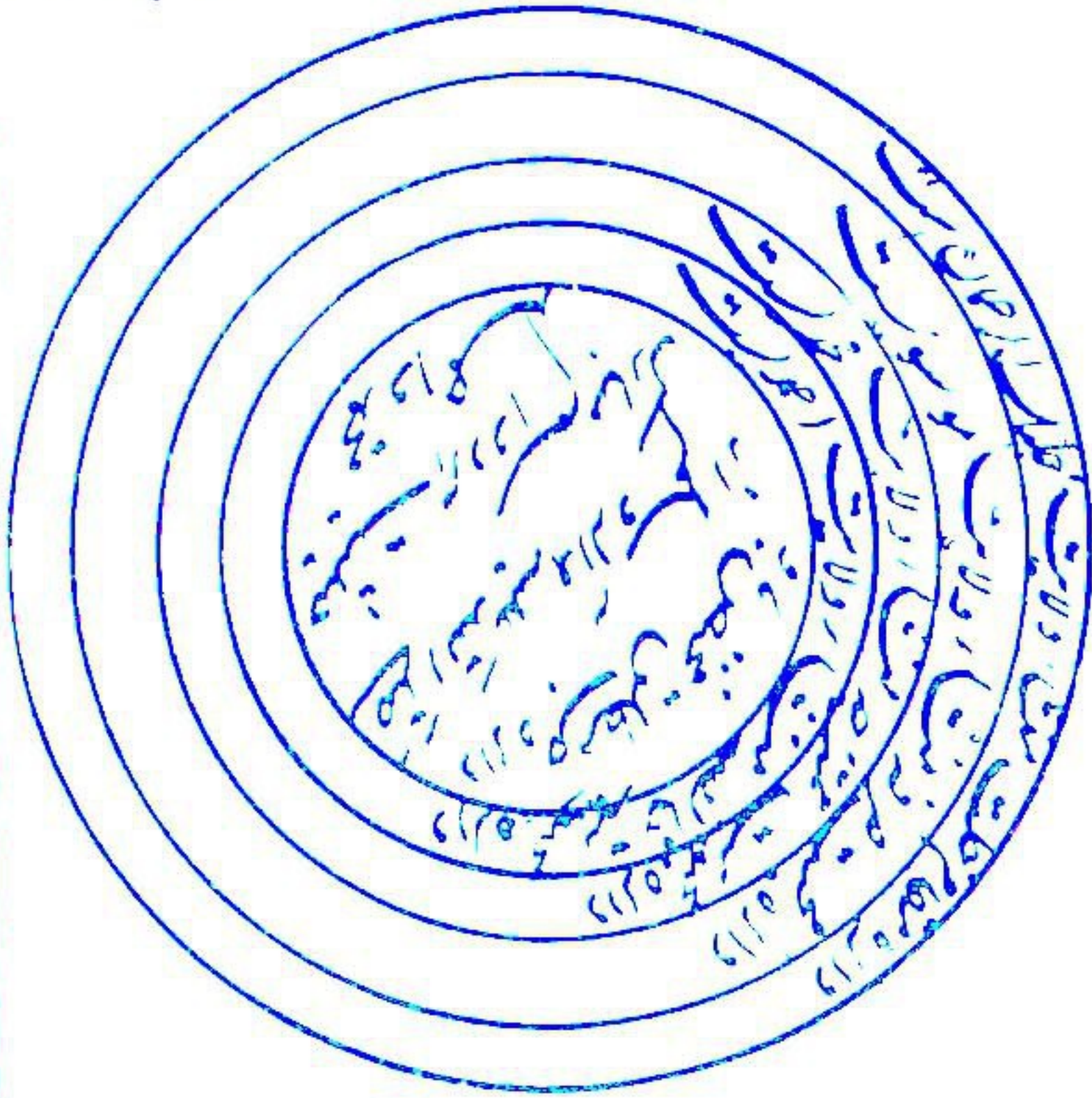
ف

لا یجک فقال محمد صلی الله علیه و سلم اللهم انت و ما انا و ما سواک ترکک لا یجک ما ناکه
 باین خصوصیت اشاره رفته باشد و از اینجا معلوم توان نمود که مقام رضایه فوق جمیع
 مقامات و لایه است و حصول این مقام بعد از تمامی سلوک بندگی است در رضا از ذوات
 تقا و از صفات و افعال و سبب آنکه واجب است و در نفس ایمان خود است و عاقله مؤمنان
 از آن خطی دارند انما صورت رضایه است نه حقیقت رضایه را صورت نیست و حقیقت
 در اول تحقق صورت است در رنگ بر ارکان ایمان و در نهایت تحقق حقیقت و چون

رضایه فوق جمیع مقامات است

و چون منافی فی مرتبه بعیت یافته نشود و ظاهر شریعت
 حکم بصول رضایفیه مانده در رنگ صدیق که چون منافی
 تصدیق یافته نشود حکم بصول تصدیق میکنند پس
 آنچه بعد از تمامی سلوک در بدهی حاصل می شود و حقیقت
 رندست نه عبادت آن در مقام رضا که مستهای تمام است
 است و اعتبار است اعتبار اول رضای حق سبحانه
 از عباد و اعتبار ثانی رضای عباد است از حق سبحانه
 اعتبار ثانی فوق اول است چه اول رضای حق است
 بعد از آن رضای عباد کما قال سبحانه رفیع الله عندهم
 رضوانه و چون در تعیین نبی و در نظر ایزدی شفا
 اعتبار است بعضیهاست بعضی بصورت ایزدی و الله
 می آید خلقت از سایر فقط آن اعتبار محبت یافته
 است از برای است اما چون متضمن اعتبار محبت و
 محبوبیت است صورت ایزدی نیز می آید و ثابت
 و لایمت ایزدی نیز تبدیل است و از هرگز آن ایزدی و
 بی ایزدی که محیط آن محبت است که محبت ایزدی
 محسوب است و در آن اعتبار محبوبیت است که
 بی ایزدی است محبت نمودن و ثابت و لایمت است
 مع الله و الله و سلم و آن نقطه از ایزدی که محبت
 که می آید و بی ایزدی است نیز صورت ایزدی است
 آنرا اعتبار محبوب ایزدی و در آن محبوبیت و لایمت

و محیط آن محبوبیت ممتاز چه بحسبت مرکز این دایره مبداء و منشا
 ولایت احمدی است علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و علیهم اجمعین بدین



نصورت و چون
 هر دایره فی
 نقشهاشان
 دار و جهت علوشان
 آنها مثل دایره
 قیومیت بر یک
 علیحدہ نوشته

خواهد شد و غایت در کماله تعین چه از افضل محبت تری میکند و تری در حصول
 این کمالات منزه محبت هر ذمه است بر تفاوت درجات ذرا اعمال صوری
 و برای محبت نیزه و کمال است محبت و محبوبیت ظهور کمالات
 محبت ذاتیه اولیا مخصوص بکلم اللہ است علیه الصلوة
 والسلام و کمالات محبوبیت ذاتیه اولیا مخصوص به
 حبیب اللہ است علیه الصلوة والسلام و بظن فیل
 این بر دو جزو کواران نامیا مرغیسا ایشان را نیز
 رجا است ازین کمالین و چون معاند عارف به محبت تری
 افتد از ذکر سانی و تلاوت قرآن و مانند آن رفع درجوت
 اخروی و کفارات خطیات نفعی میرساند و از آنکه در دنیا بشریه و ظلمت سمانیه
 نفع نیاید و در حدیث وارد شده انه لیفان بی قلی و ای لا ستغفر اللہ کل یوم
 سبعین مرة و از ما ذکر فرق نیایا ولایه خلیل الرحمن و ولایه محمد نظام کردید که چه برود احدی

نیز

ناشی از قرب ذات است و ایضا ظاهر کردید فرق میان ولایت موسوی و ولایت
 محمدی علی صاحبهما الصلوٰۃ والسلام زیرا که مرکز را قربانی است که نسبت به
 بیطا و ایزه پس ولایت سید کل فی کل سبق است از ولایت موسوی
 فافهم (دائرة حلت) و در ایزه علت بالاصالة مخصوص حضرت امیر است
 صلوات الله و سلامه علیهما و همین دایره منشأ ولایت ابراهیمی است
 و چون بعد تعیین حقیقت و ازین مقام است مراد از ولایت و انجا
 وصول بعد تعیین حقیقت و برلی خود او بوده باشد علی بن ابی طالب
 و بعد تخلله فی محب الذی اسمی سید افان شی او انکل شی چون
 فاخلید فغیر معنی فاعل و دایره مقام عدلت بی مقام معنی است و
 فیض است و جمع علوم چه فاق و نفس و روح و شمس و چو سید
 و مرکبات نس و الفت و سکون و غیب و شمس و روح که یا فزکی شود و اولاد
 این مقامات الفی که مهول و فروع و جوئی است که در خود
 این همه جملات است الزمانی ازین که نه غیب و نه معلوم است
 ناشی ازین مقام شریف است که در این مقام است و در این مقام
 فایز و فروع و فروع و فروع و فروع و فروع و فروع و فروع
 مشتمل بر وی بلایح و جمیع است
 ایضا و اینست که در این مقام است
 و باعث حیره شنیدار و بیرون است
مخفیا حدیث جم غایب و غایب و غایب
 غایب باشد و غایب است و غایب است
 و هر دو جانب هم در این مقام است

ایجاد آورده است ملک مزین و خلوقی از خود بدو است خلد آرام یافته است و با
 نیستی نو آرام گرفته است و انقیض خود الفت یافته مرآت و حالات
 شده است و هر چه ممکن است آن در این کلمات خاتمه گشته است که شامل بود به بعد و
 است و چون تعیین دل حضرت است تعالی و تقدیر تعیین است تعیین تعیین اول نبی
 تعیین حقیقت نه خلیل است علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله است
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه با امام امامان است که ما فی الغریر نایل است علی
 للناس اما ما و جنیت غیره اعظم علی افضل صلوات الله علیه
 متابعت ملت و مامور است کمال الله تعالی اتبع ملة ابراهیم
 حنیفا و کذا که به غیر از سفر عظام بعد از این نبوت شده بود
 ملت او مامور شده بود و چه تعیین است تعیین این تعیین اول نبی صلوات
 الله علیه و آله است و ضمن است که تفصیلی است صلوات الله علیه
 اینجا تواند بود که حضرت صلوات الله علیه افضل صلوات الله علیه
 ابراهیم با نبوت یاد کرده است علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و اگر صلوات الله علیه صلوات الله علیه
 داشته زیرا که تعیین است این سفر علی صلوات الله علیه صلوات الله علیه
 که تعیین علی صلوات الله علیه است صلوات الله علیه صلوات الله علیه
 علی ابی اهیهم تواند بود که بواسطه بوده با صلوات الله علیه صلوات الله علیه
 و تقدیر بی توسط تعیین است تعیین صلوات الله علیه صلوات الله علیه
 میسر است چون که قباب اول در آن مرتبه مقدس صلوات الله علیه صلوات الله علیه
 نه اینده در غیب الغیب فرموده و بطن البطن بر منصفه ظهور کرده است
 پس صلوات الله علیه از توسط او چاره نبود حضرت حق صلوات الله علیه صلوات الله علیه

جواب سوال نم

تعمیر

اگر راضی اللہ علیہ وسلم متابعت ملت حضرت ابراہیم خلیل صلوات اللہ علیہ
 علی نبی وعلیہ فرمود این جهت تواند بود که متابعت او بولایت او برسد و از
 حضرت ذات تعالی و تقدس خداوند استقلال شریعت حضرت سرالذ
 کبریا علیه الصلوٰۃ والسلام و امر متابعت ملت حضرت ابراہیم خلیل صلوات اللہ
 و سلام علی نبی وعلیہ با ہم معارض نیستند چه جایز است که حضرت سید عالم
 علیه الصلوٰۃ والسلام شریعت رب الاصله اخذ نموده باشد لکن جهت حصول امریک
 از امور متابعت حضرت خلیل الرحمن علی نبی وعلیہ الصلوٰۃ والسلام مانور بوده
 باشد و آن در خطیر انضباط است متبوع بود که ما مور متابعت او شده باشد
 و حصول آن در حصول این متابعت مربوط باشد شد شخصیکه در ضمن
 فریض نماید مع ذلک نیت متابعت نیز کند و گوید که این فرض نبی او که است
 ما جود میکند تا بین تقدیر میدست که معنی توبه در فرض توبه است
 چه گانه یابد و با همی متبوع خود متابعت بی اراده از رهاست و گناه نماید
 و از مجال ضمنی یہ کہ حضرت بر همه انحضرت سید عالم با همه متابعت
 افضل صلوات اللہ و سلام علی نبی وعلیہ الصلوٰۃ والسلام بود و این فرض است
 بار صلوات لیسب نیت تمسک بود باشد و در فرض متابعت و این فرض
 فیما و کتبکی ذات تعالی و تقدس است با عباد و اولاد
 قدر که معمول است در متابعت انبیا و اولاد انبیا که در حد
 نیت نیت ذات تعالی و تقدس تعیین و نیت است در حد تعیین
 نیت نیت است تعیین و نیت است و نیت است و نیت است
 و نیت است تعیین و نیت است و نیت است و نیت است
 نیت است تعیین و نیت است و نیت است و نیت است

حلیک آید و یکران تابع او اند علی سبب صلوات و التبت و بوجه دیگر آن کی مال
 مخصوص حضرت خاتم فضل سالت است و یکران تابع اند یعنی بنی و برهم صلوات
 و التبت و چون جہ شانی قوی داخل است در مراتب قرب لایزال است
 بیشتر مناسبت حضرت خاتم فضل رسالت حاصل گشته و تخصیص بوی پس از
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حضرت ابراهیم و دیگر پیغمبران افضل است و
 در علیهم الصلوٰۃ و السلام پس فضل کلی در میان سایر انبیاء علی بنی و علیهم الصلوٰۃ
 و السلام نصیب این دو بزرگواران آمد بر چند یکی از دیگر کی فضل بود
 موسیٰ بنی و علیہ الصلوٰۃ و السلام چون پس سبحان است چنانچه حضرت
 سیدنا فرانس مکتوب است علیہ بن علی بنی صلوات و السلام
 در علی بنی و علیہ الصلوٰۃ و السلام حکایتی است که در حدیث صحیح است
 است تعان و تقدیر معنی است که دیگر نیست و این است حضرت ابراهیم
 است نه قبول محبت است و این دو دیگر را در انجی در غایت مابین فضل
 راجع فضل خرمی است توان گفت که عدل کلیت پریم غیفران در مقام تابع
 او اند علی بنی و علیهم الصلوٰۃ و السلام مع ذلک فضل کلی مناسبت نصیب
 حضرت خاتم صلوات و علیہما فضل صلوات و کمال التبت هر چند هر
 یک و بوجه تابع و یاریت و در وصول نظری حضرت ابراهیم علی بنی و علیہ الصلوٰۃ
 و السلام اصل است و حضرت حبیب عظیم صلی اللہ علیہ وسلم تابع او و در وصول
 قدری حضرت حبیب است اصل است و حضرت ابراهیم تابع او علیہما الصلوٰۃ
 و بر تو پوشیدہ زود اکتہ بنی کہ توس بنی علیہم الصلوٰۃ و السلام حضرت
 ذات تعالی و تقدیر کنند آن بنی فیما بین حضرت ذات تعالی تقدیر
 و فیما بین بنی حامل نیست جمله انبیا از حضرت ذات تعالی و تقدیر انبیا

بنی

نصیبی است غایتی مافی ابواب وصول بان درجه انبیا را صلوات الله وسلامه
 علیه جمیعین مربوط به تبعیت آن نبی است علیه وعلیهم الصلوة والسلام است کما
 است نبی که قبول او برسد آن نبی فیما بین جلیل است مگر فردی از افراد است
 که بلاصاته از حضرت تعالی و تقدس نصیب بوده باشد یا حیلوله نبی ^{بمفقود}
 اما تبعیت نبی موجود علیه فضل الصلوات و اکل التیمات و قلیل هم
 و چون نسبت بفردی از افراد است در رتبه انبیا حیلوله مفقود باشد تبعیت
 موجود عدم فرق بین هر دو لازم نمی آید چه تبعیت در فرد است نسبتاً بشرت
 تا تبعیت شریعت نبی ختمتیا بخند بان درجه فایز مکرود و تبعیت در نفس
 باعتبار نسبت که نبی متبوع را وصول بان درجه اولاً و بالذات است و
 ثانیاً و بالعرض است مثلاً شخصی را که اعطائه دعوت کند و دیگر از اطفال
 همه در یک سفره تناول نمایند و هم مجلس باشند اما اهل جاهل است
 و طفلی طفلی پس میفایر میفایر است و بهت است هر چند سرفراز کرد
 و علوم پیدا کند اگر تبارک سر او کف باین پیغمبر شود دولت تمامی است
 آورده باشد و خواهد گفت من آن نبی در دنیا که بمستم است
 تو آم کر کسبمان رقم و باید دانست که محبان کجاست خوب اندازند
 وجود حب و دنی قهق میخند زیرا که حبستی است میان محب محبوب
 پس دوی با محاله لازم آن باشد محسوس توحید دوی صورت نه در
 دستار و حدیث است از وی بوی روند بلکه بوی بد و نبودند با و در این
 لا یعرف الله الا الله و راه توحید همین است و در راه دوستی ملت نبوت است
 بحق سنده و حاکم بقدم رسالتش با جلیب منت نه بر اقدوم هر از تمام ایشان
 الملك المظاہر و آفت در صورت توسط محبت کند و دوستی اینست

فی حدیث
 فی حدیث

در کمال است زیرا که عاشق مرید است و معشوق مراد پس مرید حق و مراد بند است
چنانکه حال طایفه است که شهرت مراد آن محبوبان در اندیای عکس که غافل
التر ابل طریقت است و در صورتی که مرید حق است و مراد بند
هستی منب ثابت است زیرا که تعلق ارادت حق حل مجده بدو متفرغ
بر محبوب است او است و بر تقدیری که مرید سده و مراد حق خود طایفه است
که بند قهبت که وجود صفت ارادت بند مقتضی بقای سده است
ای متصف با ارادت شده و چون باقی است طلب ارادت از وی
و ارادت مخلوق را بدو راه نیست پس چون محبت واسطه باشد آنست
محبت بهر دو حالت مریدی مراد می ماند و در نمی گردد پس نانی
شدن محب در حال بقا محبت او یعنی با وجود بقای محبت او تا متر از
که بقایش بقا محبت زیرا که بقای محبت با بقای محب دلیل است
بودن آن محبت از اوصاف آن محب باقی و این قسم محبت محبت
خواجه حضرت سلطان بن زین و مولانا لاجنه لاجنه لاجنه لاجنه
المحبه و اهل المحبه محبوبون محبتهم زیرا
حادثت الحادث حجاب القدم بخلاف بقای محبت
بقای محب که آن محبت از صفات محبوب است و صفات محبوب
حباب او نمی توان شد و آنرا که صفات محبوب حباب نماید
و وصل بقای محبوب است چه چنانکه صفات محبوب در حق محبوب
حباب نیست در حق باقی محبوب نیز حباب نباشد و تحقیق آنچه گفته شد
که فانی شدن محب با وجود بقا محبت تا متر از آن است که بقایش بقا
این است چون محب بهتدا محبت و فرط عشق کار خود را انجاس

کہ خود جامع منتسبات و مضامینت خود از میان بر خیزد و آنچه هستی او بر ما
 ماند لا محاله حصول این قرار آید مشرف بر تہ بقا و با حق شود کہ در میان
 کمال قنای و مرتبہ بت و سطرانیت و ہر قدر کہ کث اورا در مقام رفیع
 شود از برائی مکتبل آن مرتبہ و از اہل خفایا و وقایق مستی بت اگر
 بر ساکن پوشیدہ ماند و چون محب از خود فی و بحق باقی شد صفات
 حقیقی در آن موطن می تواند اضافت باو یافت کہ بت ہفت
 خود صفات ساکن شدہ چہ ہر گاہ بی تسمع و بی بصیرت
 آید بسمع و بصیرت نیز صدق باشد فان
 ذاته سمع و بصیرت کما ان له سمعاً و بصیراً زائداً علی ذاتہ
 فله سمع و بصیر و ذاته ایضاً سمع و بصیر و چون
 صفات قدیم باو اضافت یافت صدق آید کہ گفتہ شود کہ محب فی حق
 و محبت او بحق باقی بت و بی حق خورد دوست میدارد و از ہر
 محبت او تعین بت مقدس خودش نیاید و غرق باقی است
 و معدوم می نماید چون او در میان ما نہ محبت باقی محبت
 و ہذا اوق و اطف و بعد از حصول ہر تہ و ایزد طاعت است
 اورا در حق ہرگز نیست نہ در حق ہرگز نیست نہ در حق
 ولایت موسوی است علی بن ابی طالب است ولایت
 و ہذا ایزد و نیجائیز و موسی بن جعفر است و ہذا
 نیز کہ حقیقت اولیاد است ہذا علی بن ابی طالب است
 محبت نہ در تعالی است و ہذا قنای و ہذا بت ہذا
 علی بن ابی طالب است ہذا ہذا ہذا ہذا ہذا ہذا

محبت او

چه اورا بکرم المرصع من احب بحفرت ذات تعالی . تقدیر
 است خاص که دیگر ریاضت و دین مقام اورا قدمگاهی است که ایضا
 در آن مدخلی فی کام پس لاچار او فرماست مجبان باشد باید
 داشت فیما بین خلوت و محبت عموم و خصوص مطلق است خلوت عام است
 و محبت فرد کامل و چه افراط پس و الفت محبت است که عبت گرفتاری
 میگرد و دینی قوی و بی آرامی سازد و خلوت سرسراش در خلوت
 و الفت عیش و عشرت و فرح و آرام در آرام است و لهذا
 در بر سردی که نسبت خلوت پیدا آمد هم عیش و فرح و آرامی
 و از اینجی تواند بود که حضرت حق تعالی خلیل خود را علی نبیا و علیه الصلوة
 و السلام در دوار دنیا که در المحن است اجر عمل گرفت کرده است
 الله تعالی فی حقہ و اذیناہ اجره فی الدنیا و انه فی الا
 لمز الصالحین و محبت که منشا گرفتاری پیدا کرده از افراد دیگر
 حلت متمیز شده است گویند و دیگر شده است و بهتری که محبت
 و این متمیز پیدا کرده است درد و غم و قلق و اضطراب
 و اینها در هر فردی که محبت غالب شد در دوزخین شتر بود و از اینجی
 بود که گفته اند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 متواصل الخرن دایم الفکر و فرمودی الله
 علیه وسلم ما اودی نبتی مثلها اودیث چه فردی
 از افراد بسیار در حصول محبت حضرت پیغمبر ما بود صلی الله علیه وسلم
 اما چون نسبت محبت در میان آمد محبوب نیز در زنگ محبت گرفتاری
 آمد و حدیث قدسی در دست الاطال شوق الابرار الی القاب

نسخه

زکاة

وانا اليهم لاشد شوقا وكفته شود كه شوق و مفقودت
 و چون بن حضرت صل و عدا پيچ پي مفقودت سبب شوق چه بود
 و اشد شوق چه معنی دارد كه متمنی كمال محبت رفع شئیت است
 و اتحاد محب و محبوب و چون این معنی مفقودت است شوق موجود است چون
 تمنائی اتحاد بلاصلا نه در محبوب كاین است چه محبت شاید كه بجز وصل
 محبوب همه قناعت كند لاچار شد شوقا در جانب محبوب باشد و
 مستواصل اخرن صفت جیب و اگر گویند كه حضرت حق تعالی جیب
 قناعت است آنچه خواهد او را میسر است پس هیچ چیز در حق او مفقود نباشد
 تا شوق متحقق شود كه یو تمنائی را دیگر است و از او آن را دیگر
 او تعلق از اراده او سخا و تعالی تكلف كند اما تمنا بود و حصول
 آن نبود و وجود آنرا نخواهد كه است كه در عشق موجود و در تعلق و محبت
 مطلب بود و وصل هیچ مخلوط نباشد بلك وصل خواهد و از اتصال محبوب
 نیزان باشد این كمال مبرهانی عشق است من لم یدق لیدك
 و بعد از حصول كمال و نیزه محبت هر قدر ترقی حصول كالات نیزه
 محبت است كمر بر میزند ^{محبوبیت} و این نیزه هر كز تعین این است
 محیط و از تعین دل بر تعین حضرت بر می خیزد است محبت
 و لایت او صلوات است و سار علی بنیا و علی و وسطه و نیزه
 بر تعین و نشاء و لایت موسیت علی بنیا بر علیه صلواته و سار و در
 از خود شرف است بر تعین بنیاش و بیت نوری است علیه صلواته و سار
 و چون بر تعین جنات است از نظر عدیه و صلواته و سار و تعین
 و ان آید بر تعین حضرت بر می خیزد است علی بنیا و تعین

و محل التکلیف لاچار ولایت محمدی که منش آن محبت است مرکز ولایت
 حضرت خلیل الرحمن بوده باشد که منش آن خلقت است علی نبی و علی
 صاحبها الصلوات و الصلوات پس ولایت محمدی از ولایت ابرهیمی منقل
 بوده باشد و ولایت حضرت خلیل با وجود اولیت در میان ولایت
 محمدی و در میان حضرت یحیی و تقدس عاجز و واجب نباشد چه مرکز
 از محیط دایره سبقت ذاتی دارد پس تابع واجب متبوع نباشد ملک
 بالعکس و در نقطه مرکز چون سیر کرده میشود و دور نظر کرده می آید
 نقطه که محبت است محب و محبوب از همه جدا می گردند و متمیز
 می شوند و این مرکز صورت دایره ظاهری گردد که محیط آن محبت
 است که بعد تعیین منش ولایت موسوی است و مرکز آن
 است بعد تعیین منش ولایت محمدیت صلوات الله و سلامه علیها
 و علیه و این مرکز محبت که دایره محبوبیت است نیز از محیط دایره
 محبت منش آمده و حضرت ذات یحیی و تقدس نزدیک چه مرکز
 قرابت که دایره قرابت و کمال این مرکز نسبت محیط دایره قرابت
 که محیط است پس ولایت محمدی و ولایت موسوی سبق و قرب است
 صلوات الله و سلامه علیها و علیه و این کمال که در مرکز دایره پیدا
 است بطریق صحت است فکین که در محیط آن ظاهر آمده است
 بطریق جمعیت و شکی نیست صحت است سبقتی و قربی است که
 و فرع را نیست و در نقطه مرکز محبوبیت چون سیر کرده میشود و دور
 نظر کرده می آید این مرکز نیز صورت دایره هویدا میگردند
 این دایره محبوبیت صرف در نظری آید و محیط آن محبوبیت متمیز

بقره

بجهت پنداری شود که تبعیت و مطیع و صلی الله علیه و سلم هر چه فرمودی از
 او است او است چون مکرر و ایراد محبت که محبوبیت مؤمنان است
 مبدی حقیقت محمدی بود باشد و مکرر فقط محبوبیت مکرر بود که محبوبیت
 است مبدی تعیین حقیقت محمدی بود و باشد پس جمع حقایق حقیقت
 علی صاحبها الصلوة و سلام سبقت نمودند حقایق دیگران نیز است
 عدیه و علی جمیعهم الصلوة و سلام است پس حقایق چه تفاوتی نماید اگر مکرر
 مذکور است علی معنی نبی و علیهم الصلوة و سلام که انصاری از حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوة و سلام ابتدا و حقیقت حقایق و پس از
 تواند بود که درش از در و در وید و است لولا انما خلقت
 ولما اظلمت الربوبية و نبأ بین حضرت سر آمد و محمد صلی الله علیه و سلم
 اول ما خلق الله نوری چون حقیقتی حق و حق و امکان است
 فوق حقیقت بیس نیست چه نکر و ایراد تعیین و است حقیقت
 سکون سالکان مخرج مشرب بود است حق و حق و حقایق
 قدم از آن بر و پیش و پیش از آن بود و امکان بی حقیقت
 و خلقت است که حق حقیقتی است که است و امکان است
 خلقت قسب است بجهت و غایتی بود که امکان است
 پس به آن نوبت تعیین است تعیین است و امکان است
 آن رحمت هر بند و بود و پیش از آن که امکان است
 بود و در آن و امکان و امکان است و امکان است
 دروغ نیست پس بر و امکان و امکان است و امکان است
 در سبب آن بر و امکان است و امکان است

در
 حقیقت

فوق ششوع زابع

بعد از آن معلوم شد که این حقیقت کعبه ربانی است با و راز این است با فتم
و عروج نمود تا بمقام صفات حقیقیه که موجودند بوجود زاید رسیدیم
و این مقام صفات و رانی صور علمیه صفات است که در مرتبه تعیین ^{علی} ^{کائن}
است و در امور صفات است که در تعیین وجودی و تعیین جیبی است
و ازین مقام نیز متوجه فوق گشتم تا با حصول این صفات که شیونات ^{ذات}
و مجرد اعتبارات اند در ذات غرض واصل شدم آن عروج است و حصول
بجس نظرات بحسب قدم و ممنوع عروج و حصول قدمیت نه نظری ^{مختص}
و حصول حقیقت محقیق و الحاق و اتحاد بان و حصول کمالات متعلقه
بان دیگر از طفیل و وراثت او علیه ال صلوات و اکمل التمجیست
حاصل است و ازینجا عدم فرق در مابین تابع و متبوع و اصلی و طفیلی
لازم نمی آید و فقدان فریت و متبوع و اصل ثابت نمیکرد و چه حصول
و الحاق و بیکران با حقیقت از قبیل الحاق خادم است با مخدوم
و طفیلی است باصل اگر واصل بان حقیقت از خص خواص است است
که اقل قلیل اند خود خادم است و اگر از انبیا است علی بنیاد علم
الصلوة و سلام بم طفیلی است خادم که آتش خورشید است او را با مخدوم
چه شرکت و کدام مساوات درینجا سراسر بزرگی مخدوم است کوی
با وجود غرت ذاتی که وارد غرت دیگر از راه الحاق خادمان پیدا
میشود و از ویاد ارتفاع شان نمی نماید ازینجا باید که حصول مطلوب
غیر از توسط و حیلوله آن حضرت صلی الله علیه و سلم نتواند بود هر چند
بعد از الحاق بان حقیقت توسط و حیلوله نمی ماند و موکید همین معنی است
قول حضرت حق جل مجدده قل ان کنتم تحبون الله فابعثوا

بجس ربانی

نبی کریم ﷺ طاعت فرستادند ^{علیهم السلام} علیہ السلام انما من الله انما من الله
 مدعی است که او صلی الله علیه و سلم جانب حق بود و در بین
 سالک و غیور دور بود ^{تفصیل} و به توحید و تعبد و تبت
 او صلی الله علیه و سلم در مجاری حق بود و به طریق سلوک و عیش و شادی
 بحقیقت توحیدی که ظاهر و باطنی است است ^{حقیقت}
 الحقیق و مدعی است که ^{توحید} اگر چه بیایند به وقت
 نبی است که در آن زمان ^{توحید} مساوی است با او
 پیروی و توحید است ^{توحید} و سبب سبب است
 مثال توحید است ^{توحید} و توحید است
 هیچ وقت از آن پس ^{توحید} و توحید است
 شاه ^{توحید} و توحید است

۱۸۰
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان
 توحید است که در آن زمان

نفس
 و اطمینان بعد کمال فی تکلف بعد از اعتدال اجزا قالب است جمیع
 درجات متبعیت آنحضرت صلی علیه و سلم بمقامات عروج تعلق دارند
 و حصول آنها بصعود و مربوط است و متابعیت او صلی علیه و سلم درین درجه
 تعلق بنزول و مربوط دارد این درجه متابعیت جامع جمیع درجات
 سابق است و درجات سابقه گویا اجزا این متابعیت اند و این
 درجه همچون نعل است مر آن اجزا را درین مقام تابع متبوع بنحیث
 پد امیکه گوی که تبعیت زمین بر زمین و امتیاز زمین تابع
 و متبوع نعل میگرد و چنان متبوع می شود که گویا هر دو از یک جسم
 است بخورند و هر دو هم غمزه اش یک کناره اند و هر دو در یک سترند
 تابع متبوع که هم تبعیت کرد در اتحاد است تغییر کنی شدن
 و این قدر است که خود را تفصیل میدهد و وارث بی خود علیه و سلم
 اولیای من الصلوات و تسلیات مانا که تابع دیگر است طفلی
 و وارث دیگر بر چند همه در مقام تبعیت اند ظاهر در تابع حوله
 متبوع در کار است و طفلی و او است صح حوله در کار است تابع
 اولیای خود است و طفلی علی بن ابی طالب و ولایتی که آمده است بر
 خردا کرام آمده است علیهم الصلوات و تسلیات و سعادت
 نشان است که تفصیل انبیا علیهم الصلوة و سلام از آن دولت بهره
 با همه و از اولش ایشان تناول نمایند اگر گفته شود هرگاه اجزا
 قالب نیز عهدال آیند و از طفلیان و سرکشی بازماند جهاد آنها
 به صورت و در دور رنگ نفس مطمئن جهاد از آنها بر تعلق کرده و این
 که مقرر است که جهاد با آنها همیشه برپا است گوئیم فرق است میان

۲۸۱

دائرہ
محبوبیت
خالصہ

ولعد حصول کائنات محبوبیت کمتر ترنی بدایرہ کائنات محبوبیت خالصہ می باشد
و در ایراه محبوبیت خالصہ کنایت از ولایت احمدی است
علی صاحبها الصلوات الطیبات و مراد بولایت در حقیقت
است نه آنچه مقابل نبوت است باید دانست حضرت سرانجام الاکرم علیه علی
افضل الصلوات و اکل الطیبات مستحب است و هم است هر دو اسم مبارک او در
مجید و فرمان میدهند که راست محمد رسول الله و الذین بعدہ
علی الکفار محمد و مبعوث رسول باقی من بعد
اسم احمد بر کلام ازین دو اسم مبارک رسد تعیین عینیت است
حقیقت و ازین تعیین است نشاء ولایت او نیز همان است بعد تعیین اسم
محمد علی صاحبها الصلوات و الطیبات محبوبیت کمتر ترنی است و بعد تعیین احمد
محبوبیت خالصہ است حقیقت محمدی نشاء محبوبیت کمتر ترنی است و حقیقت
احمدی ان محبوبیت خالصہ است کم بعد از ان محبوبیت کمتر ترنی است هر دو تعیین
مترجم و محبوبیت خالصہ یک و ایره است و لیسیت جهت شمال است
حقیقتی متقدّمه از چنانچه صحت و محبت بصورت دایرہ بعد از آن است
و مرکز آن از محیط آن کمتر گشته است محبوبیت نیز بصورت دایرہ بعد
است و مرکز آن بصورت دایرہ متباین با آن و محیط دایرہ محبوبیت کمتر ترنی
بر مرکز آن که محبوبیت خالصہ است طریقت است از حقوق او چنانچه است پس ولایت
که نشاء آن محبوبیت خالصہ است پس طریقت است از ولایت محمدی علی صاحبها
صلوات و الطیبات چه ولایت محمدی بر چندانی از محبوبیت او است علی
و سلام انا انما انما محبوبیت صرف کاین نیست فرضی از نشاء محبت نیز در او کرده
مخرج او را با آن حاله ثابت نیست اما مانع محبوبیت خالصہ او ولایت احمد

نسخ

نہیں ان کی نسبت فدا ہے کہ شکر کرتے ہیں اور یہی ان کی نسبت کہیں کہیں
قدم پاشد و یکسر خدایند و یکسر خدایند و یکسر خدایند
و یکسر خدایند و یکسر خدایند و یکسر خدایند
عبر بخود بخود سزا دہی ہے و اولیٰ ذکر و اولیٰ ذکر و اولیٰ ذکر

خالصہ و ایرادہ حب مطلق
الاعظم است انچه در کتاب

صلی اللہ علیہ وسلم و دستار کی
و دیگر انکار جامع است بہ ان
جزا است اور او ان اطلاق معنی غلبہ

ان حقیقت جامعہ ہے کہ ہم کہیں کہیں
مکانتیت و توفیق و توفیق و توفیق

و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ
و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ

و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ
و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ

و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ
و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ

و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ
و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ

و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ
و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ

و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ
و ایرادہ کہ ایرادہ کہ ایرادہ کہ

در رتبه حضرت ذاتی و تقدس هم شعور است چون دلی اعتبار علم
و معلوم و فوق آن مرتبه مرتبه است که علم را در آن موطن در رتبه سایر
شیء چون کجایش نیست اینجا همه نور است که آن اصل شعور است که چون
دلی بگویند است چون ظل آن حضرت چون بچگون باشد از چونی اصل
که عین نور است چه گفته آید همه کالات چه وجودی چه امکانی ظلال نور
و نور بر پا اند وجود همه نور وجود گشته است و مبداء گشته
مرتبه اولی چون از مرتبه حضرت نور صرف رایحه انحطاط دارد و جامع
شعور و نور است بمنزله صدق علیه افضل الصلوات و کمال التمجید از
مخلوق گفته است و تعبیر از آن کلامی عقلی فرموده گفته است
اول خلق الله العقل و کای از نور یاد فرموده است اول خلق الله
هر دو توان گفت هم نور است هم عقل شعور و چون آنحضرت صلی الله
علیه و سلم این مرتبه نور را بخود نسبت کرده و فرموده است نوری توان گفت
که این مرتبه حقیقت محمدی است تعین اولی آن حقیقت و تعین اولی که گفته
گشته است آن تعین اگر ظل از ظلال این تعین باشد هم منقسم است چنانکه
مراد از این عقل آن عقل نیست که فلسفه از ابهرتوی بجای آن واجب است
صدا و اول گفته اند و از امهدر صد و رکعت ساخته و مرتبه دوم نور است
است و بلا تعین مشخص چنانکه گفته آید هم از اذات بخت و احدیت مجرود
در رتبه شیخ و دیگر خیال نمی که آن نیز حجابی است از حجب نورانیت
صرف در حدیث وارد است ان الله سبحانه و تعالی نور و طلیه
هم چند تعین نیست اما حجابی مطلوب حقیقی است اگر چه اخبرین حجب بود و او
در احوال است این نور صرف چون اصل تعین نیست و از ظلمت عدم

لم یکن

مشرقات و مبررات ^{سواء} المثل الاعلیٰ مثل ان مثل ششمان نورانی است
 که حاجب قرص اوست و از عین قرص او منشی گشته حجاب او شده است
 هنی احدیث و حجاب به السور این مرتبه علیا فوق تجلیت ذات است
 از تجلیت فضل و صفات چه که پدید زیرا که تجلی بی شوب تمیز منصف نیست
 و این مقام فوق جمیع تعلیات است اما مثلاً آن تجلیات و تمیزها این در
 صرف است و تجلی بی توسط او صورت نشود و لولاه ^{الاصول} النجلی
 اگر کمال فضل و صفات خداوند جل سبطاً عارفی را از تباران معلولان
 این دولت مشرف سازند و بقا و بقا درین موطن سزاوارتر است
 تواند که بقا با این نور یافته از فوق و فوق الفوق مخلوق فرود بر این
 پس توهم نحد که فوق جمیع محب ذات است بکار در عین و در وقت ظهور
 چه از جمیع محب این نور را گفته اند باید دانست هر چه که تمیز است
 ایچو امکان دارد و شوبی از امکان این عمره است که کمال است
 و تمیزه بود گذشته است و بقصد هاست من الامتداد الفوق
 جل شاکر تعین تمیز سپه البروه اندید و در وقت و محسوس است
 بلیک واجب لذات لواجب اند که محال این وجود است
 امکان است هر چند از اطلاق لغوی امکان صفات است و در وقت
 از موهم حدوث است و مناسب فیا اطلاق و در وقت امکان
 و در با آن است تعالی که محقق است نظار انوار منور است
 شان لذت و انتهائیت از غیر مذمت بر این نور است
 اما تمیز مقتضی غیرت است الاقنار متغایر ان لغوی
 معقول است و شیخ ابن عربی دو تعین و هوای لغوی

توضیح
 در بیان
 حقیقت

ارضی است علی غده و با حقیقت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام} آینه فرق حقیقت
 نیز حقیقت محمدی علی صاحب فضل صلوات و اهل بیته است و شکی نیست
 بقیات است و حقیقت صحابه ابراهیم تقدس که قوی در منزلت علی بن ابی طالب
 انصاف و بیطرفی است که در صورت است چون در صورت خود
 بیرون صورت و راه بود این انصاف حقیقت صحابه است که در
 هرگز حقیقت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام} انصاف است که در
 حالات امور است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 چه حرف بر زبان بر آید و چه در کلام است که در
 زهر و سینه است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 نیز حرف علی است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}

و در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 کلام است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 کلام است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 کلام است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}

در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 کلام است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 کلام است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 کلام است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}

در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}
 کلام است که در صورت کبر و مقام حضرت ^{علیه السلام}

جواب سوال

علی صاحبها الصلوة والتحیة وحال انکه حضرت سرانته الاعظم علیه الصلوة والسلام
افضل مخلوقات است که موصوفه که ماورد لولا که لما خلقت الافلاک
ولما اظهرت الربوبیة وعلیه الاجماع وهو المذهب جواب کوی
اولا انکه چون حقیقت کعبه که منشا مسجودیت این صورت گشته است ذات
حق باشد غر سلطانہ و حضرت خاتم الرساله در مقام عبدیت و عابدیت
باشد پس اگر این حقیقت را تفوق و تفضل بر حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة
و السلام بوده باشد چه محطور و انکه می گویند که حقیقت ممکن
صورت کعبه است می باید که ممکن باشد واجب کونه بود در جواب گفته میشود که حقیقت
شئی بطور این طریقه علیہ نه عبارت از ذات شئی و ما به شئی هو هو است
بلک عبارت از مبدا ربوض وجودی و توابع وجودی اوست و ان شئی
کا نظارت مراد و مقرر قوم است که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوات
و اکمل التحیات تعین اول است که مسمی است بوحده و حقیقت سایر ممکنات
که اعیان ثابته اند و در تعین ثانی که مسمی بواحدیت است ثابت
و این هر دو تعین با وجودی میگویند و قدیم میداند قال فی مقدمه
الفضول الممكن هو الوجود المتعین فامکانه من حیث وجود
و وجوبه من حیث حقیقت پس جایگزین مجدد الف ثانی حقیقت
را در مراتب وجوب اثبات کرده اند منی اصطلاح قوم است فلان نشی
و انجا که نگاشته اند که حقیقت ممکن بهتر ممکن باشد اصطلاح قوم نیست و
انکه تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب افضلیت صاحب حقیقت اولی
بر حقیقت ثانیه نیست چه می تواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروحات
صاحب حقیقت فوقانی حاصل شود و مراتب قرب روی دهد و صاحب

تفاوت فوق

حقیقت فوقانی محبوبس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود نماید
 و مراتب قرب که مدار فضل بران است حاصل نکند لامنی بنی که ولایت ملا
 اعلی فوق ولایت خواص شہادت و فضل در خواص بشر است باعتبار عروج
 از حقایق ملک و ملک را عروج از حقایق خود مانت و ما منا الا
 وله مقام معلوم در شرح موافق مذکور است اللہ اعلم
 وان كانوا فوق البشر في بعض الامور لكن الافضلية
 بمعنى كثرة الثواب للبشر ونيز عالم امرفوق عالم خلق است
 وفضل مر عالم خلق است چه قرب عالم خلق صلی است و قرب عالم امری
 عنصر خاک فروترین لطیف عالم خلق و عالم امر است و سبب
 رفعت او کشته است و قربی که خاک نزارت قدسیا نزارت بیت
 زمین زاوه بر آسمان تاخته ها ^{جنت} از زمین و بومان پسند
 تقضی است بازم نیت سبب عروج و قرب است فافهم و لا تنکر
 من القاصرین سیوم انک حقیقة محمدی صی صیها الصلوات و تحت
 نهایت مقامات نزول است عینة فضل الصلوات و کمال التحیات از
 اوج تنزیه و تقدیس حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است
 زینہ اول مر عروج حقیقت محمدی علی صی صیها صلوات الله علیہ
 برابر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است نهایت عوجات و صی صی علی
 الصلوة و السلام غیر از حق صلواتند و پس این بقدر تفوق جسمی چون
 ثابت است افضلیته از کدام جا لازم آید چنانچه مذکور است بعد از تعریف
 افضل الصلوات و کمال التحیات مسی و در آیات محمدی و احمدی است
 عنصری است داود بن عامر ظلمانی را که در بیان است

صلی اللہ علیہ وسلم و ولایت این اسم مبارک ناسی است از اسم ^{کلمه}
 که مناسب است بر بیت این عالم سفلی دارد و همین ^{است} حقیقت محمدی است با وجود
 روحانی او که بر بی عالم ملکوت در روایات است و پیش از وجود حضرت
 بن وجودش بوده و از آن بجهت یه خبر داده و فرموده گشت ^{نیست}
 و آدم بین الروح و الجسد و بین آنها حضرت علی بن ابی طالب ^{علیه}
 الصلوٰۃ و السلام که کلمه الله بوده و عالم مرشترنا شده و شش است ^{تقدیر}
 حضرت و ده نام مبارک و حمد است ولایت این نام مبارک و نامی
 از شان جامع که بعد از اصل است حقیقت محمدی ^{علی} بعد از الله و اینها
 و نام است بر بیت آن عالم نورانی که اسمی است حقیقت محمدی ^{بر} نیز معبر است
 حقیقت کعبه بازیه و نبوتی که پیش از حضرت علی و از جانب حقیقتین است
 مخصوصیت یک حقیقت ندارد و در این مرتبه آن شان است
 و هم به آن شان بلند دعوت این مرتبه تم آمد از دعوت مرتبه این
 مرتبه دعوت مقصود بر عالم امروز و عجزان بوده و دعوت این مرتبه
 عالمی ^{لا اله الا الله} است که بر این مرتبه حقیقت است بر مکان جمعی
 و علی بر هر دو اسم مبارک صلی الله علیه و سلم و نبوت این حقیقت
 آن سر الله اعظم و صدوات الله و سلامه علیه و صلی الله علیه و آله است
 و مقصود و لا تقصیر است که نهایت از علم محبوب دانند و نفس و منظر
 اصطفا و تقوی بر آن است از این بیان ^{در} گفت که حقیقت کعبه محمدی است
 از حقیقت جامع او صلی الله علیه و سلم جامع است بر تمام حقیقت ^و خاصه را
 و خلق را و از صلی الله علیه و سلم نیز ظاهر شده و این دون ^{در} شش
 فی حقیقت تقوی بعضی اعمال است آن سر و است بر سبیل دیگر و باید دانست

بقره

در علم و تقید آن متعلق علم حلی چه حقیقت محمدی عبارت از علم جملی است
 و حقیقت کعبه نفسان است صورت علمیه آن تپس خبر بودن در خبر
 منع باشد گویم بطور قوم صورت علمیه آن نفس ثابت است عبارت بار اتی و
 علم معلوم و بطور حضرت محمد و الف ثانی رحمہ اللہ معاً و انفاض علنا
 من کاتہ کہ بعینت قابل نیستند حقیقت احمدی کہ بمعبر حقیقت کعبه است
 ان معنی است کہ مبداء وجود عبارت می شان علم است و میتواند کہ این معنی کہ
 مبداء است همان ذات ما خودشان بود پس حقیقت محمدی علی صہا
 الصلوات و التیمات باطلاق ثانی جامع بین حقیقتین بود و حقیقت کعبه
 بعض کمالات او باشد علی حقیقت محمدی عبارت باطلاق اول جامع
 این شان نیت ملک صورت علمیه انرا جمع است فتنہ بر ولا تکتن
 من القاصرین و ازین جواب خاص ظاهر شد مرسل سوال را بر صطلاح قوم
 حقیقت کعبه هر چند تفوق دارد لکن مندرجست و حقیقت محمدی عبارت
 احاطہ علم و اتی و علم معلوم پس فضیلت ممنوع باشد چه خبر را بر کل تقدم
 و تفوق است کہ مستلزم فضیلت نیت و آنچه در جواب اول مذکور شد
 کہ کمال آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم در عبادت و عبادت است گویم
 کہ عبادت و عبادت کمالی است کہ تعلق تعیین امکانی ان سرور دارد علمیه
 الصلوٰۃ و السلام بحقیقت باطلاق اول نہ مطلقاً چہ تحقق شد کہ حقیقت او
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ بمعنی ثانی است حاوی است حقیقت کعبه پس
 لکن کہ حقیقت کعبه را ثابت است اورا نیز ثابت بود و فضل حقیقت
 اورا شد علمیه و علی الہ الصلوٰۃ و السلام یا گویم کہ کمال او علمیه
 و السلام عبارت صورت حقیقت عبادت است لکن سجد و سجود بودن

بمعنی کعبه

حقیقت کعبه حقیقت اولیٰ را با طلاق ثانی ممنوع است ملک اورا ^{علیه}

علیه الصلوٰۃ والسلام در مقام حقیقتی است که فوق حقیقت کعبه است این

دایره حقیقت قرآنی است و ان کتاب



است از مبدا و وسعت چون حضرت

تعالی و تقدس و فوق مرتبه علیا حقیقت کعبه ربانی که از نور صراط

ملک معبودیت و سجودیت یافته شرح است مرتبه عالی حقیقت قرآن

مجید سبحانی است جل سلطان کعبه معظمه حکم قرآن مجید قبله

نشسته است و به دولت مسجودیت ساقل و اعلیٰ مشرف شرح است

امام قرآن است و ناموم پیش قدم کعبه معظمه این مرتبه مقدمه

وسعت حضرت چون ذات است تعالی و تقدس نیز مبدا ^{متنا}

بجونی و چگونگی آن درجه علیاست وسعت دران درجه مقدمه

از درازی طول و پهنای عرض است که از سمات نقص امکان است

امری است که تا با آن متحقق نشود نه در یاد همچنین مستیاز دران مرتبه

عالیه نه بمزائل و مبادینه است که آن تلزم بعضی تجزی است که

از لوازم جسم و جسمانیت است تعالیٰ شی عن ذلک دران موطن فرض

شی غیر شی متصور نیست که منبئ از مغایرت و اثنینیه است ملک

فرض هم کنجایش ندرد که از قبل فرض محال است ^{مدرج} بریند و مع

دران موطن هر شی که فرض کرده شود اگر چه فرض محال بود دران

هر چند دور دور رفته شود اگر هیچ رفته نشود هرگز امری انجید

نشد که اختصاص با آن شی داشته باشد و دوشی دیگر مفروض

نمیشد ^{مدرج} نشود مع ذلک امتیاز دران دوشی مفروض ^{مدرج} این ^{مدرج}

تفصیل و اجمال

و تفصیل که در آن مرتبه عبادت نیمانند آن اجمال تفصیل است که در
فهم نماند و درک ناکرد که آن موجب تجسس و تجزی است تعالی عن
ذک و علوا کبیر ملک و درک ذات و صفات چون بچگونگی است
و بی جمیع الاضداد این معرفت هر چند ما در او طور عقل است
اما گوید کشف صحیح و الهام صریح است و تیزی که علماء کرام نفی آن
نموده اند تیزی است که از تم چون چند است که سانی رب الله است
باید دانست چون لفظ اجمال و وحدت را در آن حضرت است
زیاده است از لفظ تفصیل چه لفظ تفصیل موم تجسس و تجزی است
بنابران اجمال و وحدت را برای اطلاق بر آن عزم متعالی است
والا نه او متعالی ازین اجمال تفصیل که درک است منزه و غیر
و اگر وحدت دو سمت چون گفته آید هر دو ثابت اند و تفهم
کهن من القاهرین و در تیزه تمکشف سیکر و در مقدمات
که اسرار است بیان محب و محبوب بغیر و هر دو در شایعات و
که رموز است بیان محب و محبوب نصف اعلی و نصف اعلی

تفصیل و اجمال

و نصف سفل و تشابهات
و ایره فی کتبه الکتب
و ربوبیت و نصف ثانی مشایخ
ثالث بیان عبودیت
و غیر ظاهرین و ایره بسم الله الرحمن الرحیم
که مشتمل است بر جمیع معانی
و بر احصای آن و این معانی است

دوره التمام
و تشابهات
دقیق

دایره نقطه
بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دایره بار
بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و ایضاً مستین میگردود و ایره با رسم الله الرحمن الرحيم
و سر من تواضع لله دفعه الله اليه و ایضاً

ظاهر میگردود و ایره فقط با رسم الله الرحمن الرحيم که متعلق حقیقته محققان است
مخرب و ظاهری افتد اسرار غامضه که متعلق بین وجه علیاست

بر قدر استعدا و سالک و اقتضای وقت
این دایره کنایت حقیقت صوت است

دایره
حقیقت صلوات

لفظ است بعد از روای که فوق در مقدمه حقیقت قرآنی که مبدء است
نخچه کن ذرات است و بر پایه حقیقت صوت است که از دست م

و امتیاز چون است اگر حقیقت کعبه است غیر حقیقت صوت است
و اگر حقیقت قرآن است هم بعضی او پس صلوة جامع سميع کلمات

مراتب عبادات است که نسبت باصل الاصل کاین است فقلی نه اگر چه کن
و دویم از ارکان خمس است و خودیت که صورت آن در عالم شریک

بصیلمان از باب نهایت و غیر ایشان بر پا است پس عالی است
و توان بود که ایما و این حقیقت صلوات رفته باشد آنچه در قصه

مصرح الله است قف یا محمد فان الله یصیله علی عادی
که شایان رتبه تجرد و تنزه بود مانا که از مراتب موجب صادر گردد

و در طوارندم بطور رایة فالعبادة اللائقة بمخاب قدسه
تعالی هو الصادرة من مراتب الوجوب لا غنی و یوئد

ما قلنا قوله صلى الله عليه وآله وسلم لا احصي
ثناء عليك انت كما اثنت علی نفسك و ذلك

روایت که حضرت سرشده الاعظم را صلی الله علیه وسلم با جماع است

در شب

در شب معراج در بیست و پنج مرتبه بگوید بعد از نزول در دنیا مناسب
این شایسته دولت است نماز نماز همیشه و لایزال فرمود الصلوة
معراج المؤمن و تميزه هو عليه فضل الصلوات و اكمل النعمات ^{فقط}
ما يكون العبد من الرب في الصلوة و كمل ما يعان ^{على} اورا
من الصلوات الفعالة من النعمات اعلمها افضلها اذان و اولتها عظمى
درین شب نماز خطه و ازا است ^{نعمت} كمال اگر چه در دین است که
این شایسته ازا بر تاج پادشاه کالرویه است ^{نعمت} بعضی است ^{نعمت} غیره
حدیث جبرئیل آمده است تعبدوا لله كما انك توأه ^{نعمت} و اعبدوا
بسر حدیث قرة عینی فی الصلوة فی ما ورد فیها ^{نعمت} و انما
از حدیث ارحمینی یا بلال معلوم توان نمود هر چه ^{نعمت} ^{نعمت}
و مواجبه و علوم و معرفت و احوال و مقصد این است ^{نعمت}
و تعلیمات و تجلیات ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
که میزدان نماز ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
و احتیاج ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
تا پیش از دم ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
در وقت ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
فی سائر احوال ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
یا تو ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
در شب ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
بیرون ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}
و ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت} ^{نعمت}

و سلام نماز را معراج مومن فرموده اند و بیان دولت عظمی محمدیان بخصوص علی
 متبوعهم افضل الصلوات و کمال التحیات جمعی که حقیقت نماز اطلاع ندارند
 و بحال آن راه نبرده اند صوم را که رکن چهارم از ارکان حسیه اسلام است
 فصل میداند و جماعه از عدم کتابی بحقیقت نماز نماز را در ارکان کاروانند
 و حصول مرادات خود را بنغمه ورق صمی مربوط ساخته اند همه از ناریت
 بحقیقت صلوة هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان قدر فرق
 میان کمالات که منشاء آن نماز است و در میان کمالات که منشاء آن نغمه
 است باید فهمید التذافرعبادات رفع کلفت در ادای آن خصوصاً در
 ادای صلوة غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرایض صلوة
 زیرا که در ابتدای نهایت با و در صلوة نافله ملکه سبب زند و در نهایت
 نهایت این نسبت بفرایض منوط میگردد و در ادای آن فصل خود را بکار
 میداند که عظیم نزد او ادای فرایض است پس ازینجا راه توان بر سر
 آنچه فرموده اند ان العباد اذا وصل رفع عنه تکلیف
 تا آنکه از عبادت ساقط می شود التذافر نماز خصوصاً در فرایض
 از خصایص نهایت و منتهی را التذافر که در حین ادای صلوة دست میدهد
 نفس را از ادای آن خطی نیست و در عین التذافر در حاله و نفعان است
 و گاه است که در نماز وقت فرات و اینان نسبت به کبریات زمان
 در رنگ شجره موسوی می یابد قوی و جوارح خود را پیش از آن است
 و در سایه طمی داند و گاهی می یابد که در وقت ادای نماز باطن و حقیقت
 تمام از بی هر تعلی که سه تعلق بملوحش است و نسبت به کبریات
 بفریب پیدا کرده این کمالات بر نصیب منتهی است بستن این

معاذ اللہ

این کار دولت است کنون تا کرا و هندیان لاریاب اللغیم
 لغیم امثال ما روم باهوس را گفت و شنید این سخنان هم مفتتم است
 باری خاطر خود بیسج شاد مسکنیم کمال نماز با تیان فرايض و وجبات و
 سنن مستجابات است که در کتب فقه تفصیل مذکور اند و با تیان
 این امور تمام و کمال موقوف نشود الا منتهی مبتدی و عامی را از ان چ
 سبب هر چند جائز و ممکن است و نوید ای معنی قول من غرقیل و
 وانها لكبيرة الاعلى الخاشعين الذين يظنون
 انهم ملاقوا ربهم وانهم اليه راجعون
 و دولت قرب که در نماز میسر است در عبادات دیگر نیست و وقتی
 که در اداء نماز حاصل است نظری ندارد و برین مشعر است
 مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مفرد ولا
 بنی مرسل و نوید همین معنی است حدیث قره بنی فی
 الصلوة و حدیث اقرب ما یکون العبد
 من الرب فی الصلوة و قال من غرقیل و اسجدوا
 قربة و فوق حقیقت صلوة دایره معبودت صرف است

دایره معبودت صرفه
 و استحقاق معبودیت و ذرین مرتبه تقد
 فوق صلوة زانبات است زیرا که اصل آن

و نماز بهر دریموطن و سعیت نیز کوتاهی نماید و امتیاز خود را در نماز
 از چون بجاون باشد منتها فی قدام جل جلاله و اکابر او بیا که همه
 من فی ضمه علی بنیاء علیهم الصلوات و سلیمت و از خود
 مقام حقیقت صلوة است که نهایت مرتبه عبادت است و در

و فوق آن مقام که معبودیت است هیچ کس در آن دولت هیچ وجه
 شکی نیست تا قدم بالاتر رود آیه جا که سبب عبادت و عبادیت است
 در آنست که نظر کنی شایسته است چون عباد معبودیت صرف
 در آنست که می کند همه با انجام رسد لکن الحمد لله سبحانه که نظر از این کلمات
 تقویه و آنرا وقت استیضاح کنی پس اوده با بودی اگر آن همه بود
 ای تواند بود که در هر وقت با عبادت است این کلماتی که در
 اینست یعنی مانی شده و پیش می باشد از الله علیه و سلم و قدم
 در شریعت و از جمله آثار نهایی که فوق مرتبه عبودیت که از مرتبه خوب
 عبادت است مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات اسماقی و تقدس قدم
 اعجازی است که در کتب پیشانی حقیقت همه طبیعت را از آنست
 در کتب کلامی و فلسفی و در کتب الهیه است حقیقتی بی صورت می باشد
 در کتب کلامی که در کتب عبادت است درین مقام تمام معبودیها
 در مرتبه عبادت است و معبودیت اینجا بود دیگر در عبادت
 که در کتب کلامی و فلسفی و در کتب الهیه است در کتب الهیه است
 مشهور است که معبود و الا الله است چنانچه در شرح معنی آن کلمه مفید
 است که در کتب کلامی و فلسفی و در کتب الهیه است در کتب الهیه است
 در کتب کلامی و فلسفی و در کتب الهیه است در کتب الهیه است
 در کتب کلامی و فلسفی و در کتب الهیه است در کتب الهیه است
 در کتب کلامی و فلسفی و در کتب الهیه است در کتب الهیه است
 در کتب کلامی و فلسفی و در کتب الهیه است در کتب الهیه است

اینکه

تکتاب سناقا و حق شتاب
م

در حق ایشان علی التواتر است و مع ذلک میل ایشان بارتکاب مباحات
الشریعت لما ذکرنا و لو لم ينزلوا اليهين معاملة التكميل
والحق سبحانه كما يجب ان يؤتى بالغرزية يجب
ان يؤتى بالرخصة و براح چون مقرون نبیت صالحه باشد و
در مستحبات است و حضرت غریمیت میکرد و خصوصاً مباح که حق شیء
بر ان امر کرده است و فعل در فرائض و وجبات میکرد و مبتدی
نباید که نفس خود را در ارتکاب مباحات منتهی قیاس کند چه در تکالیف
انها در حق او قسم قائل است و فضائل کمالات رجوع بسیارند و صاحب
توجه نسبت بصاحب رجوع مانند قطره است نسبت بحر محیط و رجوع از
بنوت است توجه از آثار ولایت است شأن ما بینهما
و المرجوع مع تحقق التزول له فی تلك المتبه ليس بینه
و بين الله حجاب بل الحجب كلها مفقودة
و توجهه اليه سبحانه مثه بنام مخلوق
و قرارة بعض سور قرآنی مثل الم شرح فایده تزول می بخشد و بعضو
از سور مفید رجوع اند مثل عروج اسم ربك الاعلی و الله جانه علم با
و الیه المرجع و المآب فصل در بیان توحیدی که منتسب با کار
نقشبندی است قدس الله سره از هم و شهودی که ایشان زیاد
لذات حاصل است با وجود توجهشان بتنزیه صرف و احدیه مجرود
تا رفع اشتباهشان که بایر فرق ارباب توحید است نماید
و توحید مبتدیان و متوسطان را از توحید انحصاری انحصاری
بدان اسعدك الله مقابلي و ارشادك و الهك سواء العرط

کامیاب

در باب توحید در وقت ظهور این محال اقدام نموده و از آن محال
 علم توحید انفا نموده اند یا بعضی که مفسرین مذوق و المذاذ اوستان
 اند از صحبت خارج اند زیرا که سخن در باب احوال امور در این
 علوم اگر چه مزجی از ذوق محال کرده باشند بهترین ارباب
 طایفه اند که در باطنشان گرفتاری حده بحد در دست
 با سوا می حضرت ذات تعالی و تقدس الهی در درون
 ایشان مشاهده و حدت است در کثرت حکم بوجود در
 با مورسگتره بیانش است که طایفه شیخ نظام قدس
 هستند که استهلاک و ضحاک در مشهوره و خود بودیم
 و مهت ایشان است که در مشهوره مشحول و مصدر
 لوازم وجود ایشان ظاهر شود و جمع بار بر خود
 کار نزد ایشان قنوتی است مشاهده را نیز
 بعضی از ایشان میفرمایند استهی عاقلان
 عدلی سخواتیم که هرگز او را وجود نبود است
 من قتلته فانما دیته و شاکتین
 زیرا بار وجود اندکی سانس ندانند
 دوام سندک غفلت را کجی بین نیست شیخ
 اندسه میفرماید که کسی که در یک ساعت
 امید است که گمان در برکشد و حمد
 حق سبحان و تعالی گمان کرم خویش
 او با موری که مستلزم غفلت نامی

است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تکلیف یا جمعی را بسماع و در نفس
 الفت داده و طایفه را تصنیف کتب و در تحریر علوم و معارف شفا
 ساخته و گروهی را بعضی امور با مشغول داشته عبد الله صطخروی هم راه
 سکنان بصیرت شخصی از غیر زری سر از ابرسید فرموده نفسی از با
 وجود خلاص شود و بعضی را بصحوم توحید وجود و شهود و وحدت و کثرت
 ارام داده تا از آن نارسعتی بیایند ازین جهت است توحیدی
 بعضی کا بر شیخ نقشبندی قدس الله تعالی امر از هم ظاهر شده است
 نسبت این بزرگواران به تنزیه صرف می کشد بعالم و شهود و محاله که
 ندارند معارفی که از ایشان در باقی حقایق دستگامی ناصر الدین خود عجبید
 مناسب علوم توحید وجود و شهود و وحدت و کثرت نوشته ازین
 اخیر توحید است کتاب فقرات ایشان که مشتمل است بر بعضی علوم توحید
 و خبر آن منت علوم آن کتاب مقصود از آن معارف سنیاس است
 ایشان است با عالم و همچنین است معارف حضرت خواجہ باقی با سعید
 که در بعضی رسایل بر طبق کلام کتاب فقرات تحریر یافته است علوم
 توحید نه جذب است و در غلبه محبت و شهود است از با هم نسبت
 بجهت تر در عالم می نماید شرح و مثال میشود و حقیقی ایشان است
 شد شخصی گرفتار جمال افتاب است از کمال محبت خود را در اختیار
 نه ساخته است نامی و نشانی از خود نگذاشته همچنین کم شده از
 خواهند با و باز دهند و آسوی و لغتی در روی کا سومی افتاب میدادند
 تا سعی از شوق آن نور افتاب نفسی راست کند و دمی بیاید
 و همان افتاب را در محالی این عالم دایمی نماید و بان عداقه او

ازین

باین عالم انس التفاتی پیدا می سازند گاهی اورا میدانند که این عالم ^{عین}
 اقیاب است و خبر اقیاب هیچ خبر موجود نیست و گاهی در مراتب است
 عالم محال اقیاب را نمایند حضرت خوابه باقی باشد میفرمودند که در دم
 میدانند که ما از مطالب کتب ارباب توحید نسبتی فرامیگیریم نه خفاست
 مقصود است که عینی خود را غافل سازیم و نمویدیم یعنی است او ^{بیت} ^{است}
 شیخ عبدالحق که از محققان حضرت خوابه است نقل کرده اند که ^{تفسیر}
 خوابه قبل ایام رحلت میفرموده که در این بعضی نفس معلوم شده است
 نه توحید کوچک است شاه رده دیگر است این توحید ^{عبد}
 است م است فی حقیقه اربابین معرفت مغلوب این در دست است
 ایشان بحث این معرفت نشده است بنشین این توحید ^{تفسیر}
 و در غلب محبت بل که مقصود از آن بحقیقت این علم است این در ^{است}
 بر ایشان از برین مسمعی آوردند مدعوت است - توحید ^{تفسیر}
 سر صبح آورده بشی و بعد نیاید بشی - بسطی و نفس ^{تفسیر}
 باشد حال با مویب و سیر و نه غلبه ^{تفسیر}
 این و دانند سر بیان ^{تفسیر}
 است در آنجا بیانی است ^{تفسیر}
 و گفت ^{تفسیر}
 استغفار می نمایند ^{تفسیر}
 مغایر شده است ^{تفسیر}
 بین نجات ^{تفسیر}
 ایشان می نمایند ^{تفسیر}

از آن با تحریف یا نه فصل در بیان او کا طریقه نقشبندی است
که طریقه قلب فرد سید او هم نبوی است همه الله سبحانه و افاض ^{علی}
من بکاتبه ^ب که قلب نزد شیخ صوفیه قدس الله تعالی امر است
عبارة از حقیقه جامعه انسانی است که از مینت و بعد اینه حقایق ^{الکلیه}
و کونیة و امتزاج جوهر مجروده و لطایف و کتایف بهم رسیده و در
طریقه نقشبندی حقیقت جامعه انسانی عبارت از قابلیت است
که در آن ظهور صفة علم است بطور صفات دیگر بیشتر است
مقدم تر حقیقت روح قابلیتی است که در آن ظهور صفت وجود
مقدم تر نسبت صفات دیگر غالب تر و درین هر دو لطیفه ^ف
غالبیت و مقدمیت صفة علم و صفة وجود که نسبت صفات دیگر گفته
شده لقبیت متبوع بر تابع است و روح اگرچه مظهر جمیع صفات است
اما صفة الوجود و متبوع در نظری آید و صفات دیگر تابع پس روح مظهر
کلیات وجود و توابع وجود گفته شود نسبت وجود در و غالب تر
و در حقیقت عامیون نسبت ظهور صفة علم غالب تر و موقبل تابع روح باشد
نسبت تابعیت قلب متبوعیت روح در این مرتبه که همان مرکب از
لطایف است ثابت است چنانکه در اصول آن هر دو لطیفه که صفة
وجود و صفة علم ثابت است و در هر دو روح برود چه قلب فایز تر و
غیر از اعتبار ظهور حقیقت انسانی هر که قلب را بر روح فاضل دانسته
و شرف آور گفته است سایر شرف حال قلب نبوده و حقیقت این جامعه
صفت بجزه المعانی و تعین ثانی و نظرا و انسان کامل است و آن
انسان کل مظهر تعین اول که سومی است بحقیقه حقایق و این حقیقه چون

بکتاب
پایه

این مشاهده نماید نیت کبر حق و سر حق تعالی خون و حیطه او را که
 در کات عشره می آید یعنی نامزد شده میشود و چون این حقیقت
 که لطیف است که هر اسم چری از آن بدست نمی آید پس
 نفس اخفی باشد و اگر میک بگری حقیقت انسانی غیر از ظهور
 حق نیت و سر حق الحقیقی نیت الا این که خود حق است و سر آن
 و ازینجا معنی آنچه فرموده اند الا انسان سری و اناسه
 باید در یافت و آن حقیقه را بحسب قابلیت ظهورات است
 و آخرین ظهورات در حسب انانیت و برای لطیفه روح کرم
 جایی معین نمی توان کرد اما تعلق ظهور بعضی از حضا یض آن
 ظهور راه لطافت نسبت کجارج دیگر در سینه بطرف راست
 بیشتر می نماید چنانچه در تمام بدن تعلق ظهور کمالات قلب
 حقیقی می نماید است که در جانب چپ است و محل ظهور انعکاس
 کمالات حقیقه سر و جفایان و نیزه می نماید که منظر حقیقه است
 لکن بقدر تفاوت است که چنانچه تعلق روح نظر بین ظاهر است
 تعلق قلب بسیار تعلق به جسد است تا بین ظاهر است
 تعلق حقیقی نیز جسد است اما از موضع سر و جفایان
 جسد و سر است و تعلق قلب در وقت از منظر حقیقه
 جامع است نیت هر چه در حدیث است از چو حقیقه
 می ط است و مع ذلک آن هر چه در تعلق روحی است و ظاهر
 از انقلب است از نیت و تعلق که در انقلب است
 در تب زیاده تر است چو در تعلق است و تعلق

بقدرت و بسجانه و تقوا در مرتبه حصول علم و معرفت مراتب سر و نفس و حقیقت
 اعلیٰ اند نسبت با قرابت ذات حق تعالی و مرتبه حصول حقیقت
 و عجز و میرت و مرشد روح که از ان مرتبه مراتب نازل تر و فرو
 تر است راهی که از او سپه خواهد شد در وصول مراتب
 تنزیه و تقدیس اقراب خواهد بود نسبت به حصول از راه
 اما اصحاب و سر که راجع است جانب ثانی نسبت به مرتبه
 حصول است و جانب دیگر و جانب مرتب فوقانی است
 نسبت به معرفت حصولی است مظهر سبع مراتب
 مذکوره همین قلب است و مظهر کمال حقیقت قلبی با اتفاق
 روح حیدر است نسبتی که در بین وی در وسط و در وسط
 بین می نماید تا اثر ظهور است که است حقیقت قلبی است
 از هر طرف در واقع است در محل مختلفه در بین و
 در اصل نسبت آن مراتب حقیقت است است این ظهور است
 حقیقت است فی من حیث الابد از قلب است و قلب که بی
 نفس با طه است یعنی مضمونه دارد و روح را اگر چه ظهور در
 ثانی بر آن است که محل ظهور کمالات روحی قلب صنوبری است
 و موضوع تصور نفس با من قلب و فان است اما نزد دیگر قلب
 با مذکوره تفاوتی از رخ قلب و حاصل نفس نزد حضرت است
 قلب الا نظیر النور می قدس سره روح و حیات که
 با دره بدر و اند و بر تو پوشیده زود انکه در مواضع که
 بی است شوق در اندیش شرح مختلف اند و ایضا گفته که

نور

مقتضی است

لطائف خمر عالم امری نه اول و چند اند و در خارج و در صبر
اند و نه منفصل بلکه بعضی در اول و با تمام حیدر کن چون بعضی از آن
منظری است آن لطائف زیاده است بعضی دیگر تفاوت
در نظری است آنجا این تفاوت است تفاوت است
بند بعضی مقام قلب برای تسهیل امرها بعد از آن
چپ گفته اند و مقام روح شریف است در صورتی که
چپ مقرر نموده اند و مقام هر یک از اینها
قلب که سر راه با قلوب است تا امر و مقدر است
و مقابلی آن که مفاصل هر چهار گوشه است
باشد مقادیر حق همین بوده اند و مقادیر حق
الرحمن است مقرر نموده اند و مقادیر حق
وارد شده است که هر یک از اینها
حب جاه پس در اول جمله است
و سر بر آید البته در صورتی که
و موجب تقوی است تا مقدر است
اند و در آن است که در اول
اند و در آن است که در اول
و در آن است که در اول
التي و در آن است که در اول
تقوی و سواد همین معنی است که در اول
و در آن است که در اول

رجال واصل کردند مراد از عمل بر کثوفات خود است مثل
 مجتهدان را از جهت خروج آنها از دایره تقلید فافهم و انوار
 لطائف که ظاهر میشوند در یکی بطیفه مخصوص است و بعضی
 معکوس آن قابل آنست که را در تردومی اندازد و بهتر است
 که گفته آید که در احوالی و تلویحی و تجلی که در استوار کردن
 و دلوله و در آنها رنراقبه و کثوف زیاده بود و تعلق بقلب
 بیشتر دارد و در احوالی که صحو و آرام لطیفه بیشتر بود
 تعلق آن بروح زیاده تر بود نفس کمالی هر شریک است در
 مغلوبیت خود و آن هر دو لطیفه در کمالات نفس شریک است
 در حین غایت نفس و همچنین هر لطیفه که در بدین ظاهر شود اول
 مبدی ظهورش قلب صبور برمی است و قطع بادیه مایه لطیف
 تا اصول آنها و اصول اصول آنها درین طریق حسنی است
 اسم ذات در جمیع لطائف و ذکر نفسی و اثبات لکن ذکر نفسی
 و اثبات درین طریق علیه بعد از ملک است در لطیفه قلبی
 و طریق مشغول کرد ایندن لطیفه قلبی مذکور اسم ذات
 است که دل خود را در مقابله دل شیخ حاضر کرد اندر
 چشم پوشد دل بر لب نهد و زبان را کام چسباند و در آن
 بر هم نهد و حقیقه جامع را از جمیع شواغل پاک سازد و بقلب
 محازی که منصفه ظهور قلب حقیقی است متوجه سازد و با
 ذات بی ملاحظه صفات متعظیم تمام مشغول کرد اند که در
 صفت لازمه او کرد و در جایزه صفت با صره و علامه استیلا

والله

ذکر انت که اگر تکلیف ذکر و حضور را از خود دور کند و دور
 و آنچه از حرکت مضمضه از استیلاء ذکر فرموده اند ضروری است
 باشد یا نه این لطیفه زیر قدم حضرت اوم است علیه الصلوٰة
 و السلام چون ذکر اسم ذات درین لطیفه ملکه شود در نفی
 و اثبات مشغول گردد و طریق او چنین است رعایت
 هیئت اولی کرده نفس را از پر نافع حبس کند لا را
 از نافع کشیده بفرق برساند و الله را از انجا بکشف است
 و الا الله را بر قلب رساند و یا ضرب کند در زمین نفی جمع
 محذورات را تحت لاکش و نظر فنا مطالعه باین معنی که
 وجودشان ظلی است قیام بذاته ندارد نماید و در جان
 اثبات اثبات واجب الوجود نماید باین معنی که قیام بذات
 و مقوم هر متوهم است بعضی فرموده اند که مستدی ملاحظه
 لا معبود کند و متوسط ملاحظه لا معصود و منتهی ملاحظه لا موجود
 همین مناسب است چه ملاحظه لا موجود در است و سوای
 و محو موجب کفر است هذا حاصل ما قالوا لکن زود
 اگر معنی که مذکور شد در نفی و اثبات مشغول گردد کفری لازم
 نمی آید چنانچه بر اولوالابصار ظاهر است چون در ذکر نفی
 و اثبات ملکه حاصل شود در لطیفه نفس مشغول گردد و طریق او
 است باین تر از نافع هم مبارک الله تصور نماید چون
 در آن ملکه شود بطیفه روحی مشغول گردد و با هم ذات نسبت
 اول که در قلب و نفس مشغول بود و این لطیفه تحت قیام

ابراهیم است چو در آن ملکه شود در لطیفه سری تصور اسم
 ذات کرده باشد تا ملکه شود و این لطیفه زیر قدم حضرت
 موسی کلیم اللہ است صلوات اللہ و سلامہ علی بنیاد
 علیہ بعد از آن در لطیفه حقی ملاحظه اسم ذات نماید تا که
 ملکه راست دست دهد و این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است
 صلوات اللہ و سلامہ علی بنیاد علیہ بعد از آن در لطیفه حقی
 تصور اسم ذات کند تا که ملکه شود و این لطیفه زیر قدم
 رسالت پیامی صلوات اللہ و سلامہ علیہ بعد از آن در
 قائم بدن خود تصور اسم ذات کند تا غلبه نماید و این ذکر را
 سلطان ذکر خوانند این ذکر چه نفی و چه اثبات یاد کرد
 چون یاد کرد و کمال رسد در یاد داشت مشغول کرد و یاد داشت
 بر وقت است یاد داشت اسمی و یاد داشت مسمی یاد داشت
 اسمی است که اسم جلالت را از قلب شروع نموده بجانب باغ بردمست
 غیر نهایت که باز هرگز تکرار نباید پس در آن اکامی خدا
 باشد بعد از آن وقت آن میرسد که مذکور لطیف بی تو
 عبارت عربی و غیره میگردانند و چون این عبارت است
 از وقوف قلبی بر حق سبحانه و تعالی بعلم بیهی درین ولایت
 قلب که محل امر مسمی است نظر نماید و داشت با یقین محض و ایمان
 خالص حضرت حق را جل مجدہ بی کیف و جهات حاضر دانسته
 در صانع اوقات و انانت باین دانش متوجه باشد تا نورش
 جمیع اجزای بدن را فرا گیرد و استغراق درین معنی صورت

یاد داشت
 یاد داشت
 یاد داشت

میگردانند
 بنی قصد میکنند

یاد داشت

یاب کرد که یک لحظه و لمحه عقلت او را غافل نکرده اند نسبت
 توجه که بذات مسمی بی کیفیت و بی جهت و بی مکان حاصل کرده و آنرا
 یادداشت مسمی گویند درین وقت سلوک یادداشت کامل
 زود این یادداشت مقدمه حضور است اگرچه این حضور در
 طرف افزای لیکن نزد آکا برکشند به حضور فوق این مرتبه است
 و هرگاه بکثرت شغل این نسبت قوت گیرد و چون نور آفتاب
 مسمی ظهور نماید از اشهود مسمی گویند و هرگاه نفس مسمی بوجه
 بی کیفی ظاهر و حاضر گردد این حالت را حضور مسمی گویند
 بعد ازین بعضی خلف رسید این طریق علیه را بی تقویت این
 نسبت و استحکام آن صورتی مقرر فرموده اند و بعضی آخر
 بعد از حضور مسمی سیر در اسما و صفات اجمالاً مقرر
 اند و این شغل مشغول نموده اند که الله تعالی برین در تمام
 حالات ظاهری و باطنی من عالم و علیم است مطلقاً چون
 ملکه شود بعد بدانند که برین در تمام حالات من ناصر و بصیر
 مطلقاً بی کیف بعد از ملکه بدانند که خود بخود ظاهر است
 مطلقاً بی کیف بعد بدانند که حق تعالی با من از من اقرب است
 مطلقاً بی کیف بعد از آن بدانند که حق تعالی محیط است
 بی کیف بعد در باطن خود بدانند که گویا حق تعالی بسید
 مطلقاً بی کیف نه با این چشم و اگر چنین شهود دست ندید
 بدانند که حق تعالی در می بیند و این شوق که شهود اول تر
 از مشایخ اعلی است و در این مقام

چه شهود سالک مشعر بعد فنام ذات اوست بخلاف عکس زیرا
 که کشف صحیح درین صورت مشعر بقا ذات سالک است
 هرگاه ذات سالک فانی گشته باشد رویت مشاهده کنجایی
 نباشد و برین اشارت دارد حدیث جبرائیل فان لم تکن ترا
 فانه یراک و ما اثر ابرط لایق در مقدمه فتوحات عنبیه
 شرح عقاید صوفیه ذکر کرده ام اگر بدست آید اطلاع بران
 غنیمت توان ستمر و تعدد و غیرت باقی است اگر چه بیاید
 و مرئی باشد حجاب میگرد و بعد از ملکه دران بداند هر چه
 هست همه اوست مطلق ملک همه ازوست مطلق یعنی عالم
 امر و خلق از او بود و همه صور ظهور او اند چه غیب و شهادت
 از غیب الغیب اند نه نفس الغیب زیرا که اثر عین موثقت
 و نه ظل عین اصل و بعد از ان شروع در صور تمجید نماید چون در
 مذکور ملک کامل دست دهد تجلیاتی و واقعاتی رو خواهند
 آورد این همه در مراتب ظلال است نه اصل در اینجا تزکیه و تصفیه
 و تنقیه و تجلید حاصل است نه تجلیه بسیاری از مکان در این
 مراتب فرقیته می مانند بزعم وصول به اصل حافظ ادوات معرفت
 ازین جامی فرماید دور است سر راه این دیده شوک تا غول سبانی بفرستد
 و وصول مطلوب حقیقی در ار الوار است و این یافت یا نیافت است پس
 آنچه در ذهن او از یافت حق و وصول مشهود قرار گرفته باشد
 اگر چه مجهول الکلیف و الطف در نظر آید وقع کند و مراتب
 خود را ازان نقش خالی سازد و همه تمام بر فقدان

ب

در کات قوه و بیست و شصت قوه مرتبه است بطین اوسط ایضا از دماغ و نشان
 او ترکیب بعضی مافی الخیال مع بعض و تقصید غده است پس سکت باید که قوه
 خیال متخذه و ورزیده نماید و در این صواب طالب بطوب صورت پذیرد و در حواس
 ظاهره و باطنه بدین سبب معطل مانند پس اول شروع در صورت تخنده نماید بعد از آن
 خلق متخذه باید دست کمال در مرتبه ولایت خاصه که تعبیر از آن حضرت محمد ^ص
 ثانی قدس است فرموده است صغری نموده است بوجدان و وصل و مشا ^{مطابق}
 و کمال در مرتبه ولایت اخضر که تعبیر از آن قبلسنا الروحانی قدس شرعاً است
 زده است و آن ولایت طالع است و ولایت خاصه اخضر که تعبیر از آن جنان
 الروحانی بولایت کبری نموده است بفصل و پس فقدان نیابت و تفاوت دین هر دو
 است که در ولایت اخضر محض نیابت مطلوب است و در ولایت خاصه اخضر
 حقیقت آن نیابت مقصود و عدم نیابت و غیر از معرفت و نیابت بعد حضور نبی ^ص
 معصوم و معرفت است کما قال رأس الصدیقین رضی الله تعالی
 عنه العجز عن درک الادراک اذ راك و این معنی
 با اتصال و معرفت ولایت نبی علیهم الصلو و السلام واقع است و هرگاه نسبت
 نیابت قوه کبریا این معنی که بجای شهود و یقین صادق لغیب حقیقی مستحق کرد
 و ایمان بذات مسیح و بیطه ظهور شهودی مسیر و از توجه و متوجه ایسج و ^ص
 او نماید از کمالات ولایت اخضر بهره ور کرد و از این نسبت ترقی نماید و به
 ترقی از آن شغل جزو لای تجزی فرموده اند و طریق او است که از مرتبه
 جسمانیت خود نظر برداشته بر اصل او که عناصر اند کار و خود را عین
 آن روحانیت داند از آن نظر برداشته بر اصل او که نور اول است
 ناظر گردد و خود را در آن مرتبه انکار و در همین مرتبه اخضر است مخلوقه

بیز

و نهایت سلسله ممکنات و راه این مظاهر شهود و نفس شهود را قدمگاه است
 و مقصود از شغل این نسبت است که در مرتبه نایبیت و عدم وجود آن مرتبه
 عارفی را از مرتبه وصل که آن در نهایت ولایت خاصه بود که در اول آن شهود مطلق
 دور وسط و نهایت آن تحقق شهود و اوله بشهود و علم عرفانی است و از اول
 متلبس گویند و روی و صجوری دست داده بود و بجای شهود اطمینان بعبودیت
 حقیقی مستحق گشته و وصل عارفی روی نموده بود درین مرتبه از حق و غیر حق
 در مرتبه تجلیات شهود و محصل بود خلو حاصل کردید اما توجه غنی باقی بود
 خلو متخذه از ما سوای حق سبحانه و تعالی حاصل گشته لهذا جهت توجه غنی و صلوات
 خلو متخذه حقیقه این شغل مقرر کرده اند و صل این شغل نیست که لفظ
 شعی غیر حق است تا آنکه مرتبه شهود آنها پذیرد و مقاصد آن است
 سیر نظری همین مقرر شود و نظر بغیب کرد درین هنگام مشهور است
 خواب کرد این که در ظهور نور حقیقی هیچ شعی در دست نیست و نهاده
 است و آخر مرتبه شهادت که تعیین شعی مندرج در نور است
 ظهور مرتبه غیب حقیقی است پس و است که آن معلوم است
 پس اینجا میماند که در وسط کرد و چنین از توجه غنی این خلو متخذه
 خواب گرفت با جمله مارت بقدر در نظر داشته باشد که در اول
 و تعیین اول من در ضمن نور اول منتهای مرتبه است و این
 که مثل جنات آینه ای است و این مرتبه ظهور است و تقابلی است که در مرتبه
 معلومات است و اینهاست بیانی تعیین نایبیت و در نهایت
 در مرتبه در میت نفس مندرج بود نفس غنی و معلوم است بی نهایت
 پیدا خواهد شد و علم غنی و آبی و شهود غنی حقیقی و در نهایت

دو شعاع

عارف که از خصوصیات خیالی حصولی فارغ گشته است و ارد
خواهد کرد و در اینجا بفنا، یعنی خلو متجلیه حاصل خواهد شد و دخل خیالی
و تصرف علم حصولی اصل نخواهد ماند چه قبل ازین هر چند خلو متجلیه حاصل
بود اما بفنا، سر و تعلق خفی بطل صورت داشته و چون بسبب
ظلال منتهی شد وصول مرتبه اصل حاصل گشت من غیر توسط شئی
منها در اینجا عارف از دایره ظلال تمام خلاص یافت و در دایره اصل
که اول مرتبه ثلثه و جو است که مرتبه کمالات است و دخل که در دو علم
مضموری بحق سبحانه و تعالی توسط کمالات پیدامی نماید درین مرتبه
نفس حضور بحضرت ذات تعالی و تقدس خواهد یافت آری اسطر
کمالات و صفات و سبحانه و تعالی و رای این همه فن حضور بحضرت
حق سبحانه و تعالی امری دیگر گشود و نکرد و درگاه فضل حاصل خواهد
که مرتبه ولایت است عظیم الصلوات و التسلیمات ظهور فریاد
در یابد که این علم حضور را بعلم عادی خیالی من که علم حصولی است
حاصل نیست بلکه بعلم حضوری حق است که ظاهر شده است
در یابد که حق سبحانه تعالی حق است بچیوة و تقدیر بقدرت است
و مرید بارادت است و عظیم بعلم است و سمیع بسمع الی غیر ذلک
من الصفات و الافعال و ایضا بنظر کشف معلوم خواهد نمود که
بر جا که علم است ظهور علم الهی است و هر جا که سمع است ظهور سمع
الهی است و تس عینها غیر ذلک من الصفات درین مرتبه همزه
صفات و افعال خود را از خود منتفی و نالی یافته بحق سبحانه و تعالی
منسوب و باقی خواهد یافت این مرتبه را حضور علم و وصول است

خوانند و هرگاه نضال اصل انوار من ظهور فرماید مکتوب او
سازند که درین مرتبه مرتبه حضور علم و سوال مرتبه صفات
بالاعمال است لا باطلیه اما در استن کلام بعد و سمیع سمیع
الی آخر الصفات چون در ایزیت صفات باذات می آید
پس در خواه یافت که حق سبحانی در تعالی خیاخه بصفت علم
علیه و ذات غیر از صفت علم ایضا علیم است و بغیر از صفت سمیع
ایضا سمیع است لی خود پس ذات با کمالات خود خود بود
حق است نه بصفتی است لی پاک بود این نفس که مظهر است
شأن عالم و این مظهر انصوحیت با نفس است درین
حالات را حضور در حضور خوانند و همین حضور هرگز بی علم
حضور و حضور است حضور در حضور است در این مرتبه
و سوال کمالات نبوت است و همین است حق سبحانی در مرتبه
کمالات قرب نبوت است بعد از صفات صفات و تقیید صفات
که بحضور است خلق و در حق تقیید صفات است
علیهم الصلوات و شایسته است و تقیید صفات است
و علم حضور است حق التقیید مرتبه در صفات و صفات
صحو اللمنیة تعین است در مرتبه در صفات است
معاد و در اما بعد است از علم و صفات است
در صفات و صفات است در صفات است در صفات است
تفسیر و صفات است در صفات است در صفات است
ازین برای نمایه بعد از صفات است در صفات است

مشرف شود که اینجا وصول بغیر معلوم و غیر محمول است
 و این مرتبه مستی بعلم لدنی اصلی است سوال در نسبت
 حضور و حضور رفع تاثیر زایدیت صفات با ذات
 صورت میگیرد و منع را بدست موهوم اثبات عینیت صفات
 است با ذات و آن قول معتزله است جواب در نسبت
 صفات با ذات سه اقوال است قول علماء معتزله و
 مشایخ طریقت علماء سلف را رضوان الله تعالی علیهم
 اجمعین گفتار قول لایم و لا غیره است باین معنی که نسبت ذات
 عین صفات چنانچه معتزله و مذهب و ازند و غیره صفات است
 و متفک از آن چنانچه منع عینیت و هم آن در باب ذات
 واجب تعالی موجود است بذات خود و صفات ایضا موجود
 قائم بذات تعالی و مردودند و چون علماء مناخرین شکر
 الله سعیم نظر در بین ده اند که در قول مسطور و نظام نظر
 اجتماع ضعیف و ارتفاع نقیضین لازم می آید لهذا برای دفع
 و مسم مذکور راه توسل اختیار نموده فرموده اند که معنی لایم
 و لا غیره زاید غیر متفک است دویم مذهب معتزله و حکما است
 که صفات عین ذات اند بمعنی آنکه آنچه بر صفات مترتب
 میشود از اثرات آن بر نفس ذات مترتب است و صفات
 محض اعتبارات ذات واجب تعالی اند و این قول در
 روی تحقیق بنفی صفات راجع و فقیه آن را در فتوحات
 غیبیه شرح نقایذ صوفیه بوجه حسن بیان فرموده است

شیوم قول ہو تو یہ وجود ہے کہ بحیثیت صفات بذات
 قابل اندوایں اور کشفی است استدلال را اور ان مطلق
 نیست و محققین ایشان بر آنند کہ صفات حضرت حق
 سبحانه تعالی موجود فی نفس خارجی اند و قدیم اند و تمام
 بذات حق سبحانه تعالی اند و معرفت این معنی از راه کشفی
 و درین طریقہ بخوبیہ بین نظر است کہ یقین نماید کہ ذات
 حضرت حق سبحانه تعالی علم است بصفت علم و سمیع
 است بصفت سمیع و بصر است بصفت بصر و قدرت
 بصفت قدرت الی غیر ذلک و در یہ منظر ہی کہ چو در سمیع
 و بصر و قدرت و ارادت ظاهر است علم بطوری بصفت
 دوستی و انفعال خود و الظرف فعل تو سبحانی و نفس
 مذکور قبلی و ظهور علم است علم و بصر و سمیع
 بذات است و آنرا بصفت صفات و انوار و صفات
 میان است بوحودت صفاتی کہ بزرگ است و است
 اگر دو مختلف و بوحودت قبلی کہ در انوار است
 متعلق قولی است و معنی اشهر است
 بر ذات سبحانی و صفاتی انوار و انوار
 بر ذات سبحانی و صفاتی انوار و انوار
 شود حاصل انوار و صفاتی انوار
 بذات سبحانی و صفاتی انوار و انوار
 انوار و صفاتی انوار و انوار

توسط صفات بر ذات حق سبحانه و تعالی قرار گیرد
و در هر منظری که مشاهده نماید و نظاره کند نظر او
بر تجلی ذات تعالی و تقه نسبت درین مرتبه از تفصیل
با جمال آید و از وحدت صفاتی تزیین نموده بوحده
ذاتی انسیرد و درین وحدت حقیقی اطمینان او
حاصل گردد و درین حالت شایبه زایدست صفات
بر ذات از نظر او مرتفع گردد و بحضور در حضور فایز گردد
و بنظر کشفی مشاهده نماید که ذات حق سبحانه و تعالی
بذاته علیم است نه بعلم و علم قابلیت ذات اوست
و بذاته سمیع است نه بسمع و سمع قابلیت ذات اوست
و همچنین صفات دیگر و نسبت صفات با ذات نسبت
بی کیف بر بی کیف است از روی بی کیف محض است و
نسبت عینیت و غیریت مفهوم الکیفیت است لهذا هر دو در
نظر مرتفع گردیدند و ایضا در جمیع اقسام مرتفع گشت زیرا که هر
دو امر مذکور در مرتبه محسوس کیف و معلوم الکیف لازم می آید
و مرتبه ذات و صفات معلوم الکیف است ضدین را در آن مجال
نیست پس منع زایدست موجب اثبات عینیت نباشد و در اینجا
طریق معرفت لطیف تر از این است و آن است که ذات حق سبحانه و تعالی
چند کجه بصفات کامل است قطع نظر از صفات ایضا کامل است
و الا نقض لازم آید چون مشاهده نظر کشف عارف بر آن
حقیقت بر ذات قرار گیرد و بر مرتبه حضور و حضور رسیده باشد عینیت

صفات

صفات با ذات در دو قسم نیاید فهر و باشد التوفیق و از آنکه استدنا
که تعلق با حصول خبر عقبا نفس مرتبه علم با رفعت باک با اعتبار حصول
و کیفیت علم مادی خیرانی حصول است فافهم در نور حجاب و تقدیم
آنکه علم و معرفت که بکلمات نبوت و ایمان این درجه تعلق و حصول
حضور است این علم حضور بقدر است که در کلمات نبوت که نصیحت است
نبوت دانند از کمال معرفت حضور علم از مرتبه حضور رفعت باک
تفصیلت بی خود نمیکنند و مودون علم حضور است و در علم
حصول و علم حضوری قدیم نیاید چه در حضور علم و در علم
یابند و تفاوت در مکان و غیر این است در مرتبه
در تعلق و معرفت در مرتبه غیب بود و جهت در علم
در مرتبه است قیام در علم و در علم و در علم و در علم
و در علم حضور علم و در علم و در علم و در علم
حضور بی خود نمیکنند و مودون علم حضور است و در علم
بدون علم و در علم و در علم و در علم و در علم
چون در علم و در علم و در علم و در علم
و جهت است و در علم و در علم و در علم
و در علم و در علم و در علم و در علم
استادین و در علم و در علم و در علم
و در علم و در علم و در علم و در علم
و در علم و در علم و در علم و در علم
چون در علم و در علم و در علم و در علم

و این مرتبه انحصار خواص است در مرتبه نبوت و اعماله مخصوص است
 بحضرت خاتم النبیا که انحصار خواص المکات است و حقیقت این خلافت
 حقیقت علمت محبوبی است که خاصه حضرت حبیب رب العالمین آمده است
 صلی الله علیه و آله و سلم علمت محیی و در اولیاد صحابه بحسب اولیت ازین مرتبه
 ترفیع نصیب حضرت صدیق اکبر است و اولیاد دیگر ازین است مرحوم
 چون از مرتبه قطیعت و عبودیت و امامت عبور نموده بمرتبه خلافت ملحق
 می شوند و از کمالات آن بهره می یابند اما بطریق حق نه بطریق جلی به بعد از
 اظهار اولیاد نبوتی و عبود الحاق بطریق جلی میسر نخواهد شد و مرتبه
 امامت از مرتبه نبوت شوم ظاهر باورش آن دنیا را شامل است اما در جاه
 ولایت است نه اعراسه و امامت عامه است که ظلم ولایت انحصار است که ولایت
 در ظلم است که حضرت قیام روحانی با آن اولیاد علیا می باشد نصیب
 از انوار نبوتی در آن اولیاد عام شدند بسبب متابعت و علم تقییدی
 که در کسب ظهور انبیا و یقینی دویم مرتبه ولایت خاصه که ظلم ولایت
 خاصه خواص است که ولایت نبی است علیهم الصلوٰة والسلام که نصیب
 در منازل خاص است که اولیاد است اند بعد از علم حصول قلبی مطلق در
 حضرت ذات صفات ربنا تعالی و این اول مرتبه است از علم لای
 ظاهر این علم حصول بر حسب طلال است که پیغمبر و ولایت انحصار
 است که ولایت ملوک الا علی سیدنا که چهار ملک مقرب است که ظلم نبوت
 انحصار است و این مرتبه نصیب ملوک الا علی است چهارم مرتبه ولایت
 خاصه که در این مرتبه است کمالات این ولایت اصالت
 خداوند تعالی و اگر آن ایضا بهره این مرتبه علم لدنی اصلی است

درین مرتبه

بحقیقت بقرب عبودیت بخلو متجلی خالص و افضل مفتوح حقیقی بهائت که علم
 باشد سبحانه المل باشد اگر چه مراتب دیگر مثل قطبیت کامل و غوثیت کامل و یگونی
 برزی مرتبی داشته باشد چه در جمیع علوم و مراتب مرتبه علم باشد و کمال خلعت
 اصلی با و تعالی افضل و اقرب است چه اسم صیب بر غیر اهل خلعت مجبوری که این
 اعتبار حضرت محمد رسول الله صیب الله علی السعد علیه و اله و سلم شده است اطلاق
 نیافته و این مرتبه کمالات باطن و ولایت صیب الله کمال نهایت علم باشد تعالی و
 کمال علم بکفایت نیستی بسیار در اولیا است میسر میگردد پس فضیلت حقیقی مراتب باطن
 این ولایت است و طرف سعوی مراتب ظاهر این ولایت را درین موطن فقر
 حقیقی بجاد و طفیل میسر کرد و دست فقر مخزنی که گفته اند یافته شود و سهل باید
 دانست اگر غوثیت فوق قطبیت باشد و قطبیت مدار است و فوق قطبیت
 افراد است و بالاتر قطبیت او تا در تحت امامت است و فرود در خلافت است
 هر چند مرتب است با امامت و در امامت طور کمالات احدیت است و در خلافت
 طور کمالات محمدی علی صاحبهما افضل الصلوات و التسلیما و فرق در اهل کمالات غوثیت
 و خلافت در هر دو است آنست که در هر مرتبه غوثیت توجیه و متوجه بعلم معرفت
 حضرت حق تعالی در زنگ متوجه الیه چون می نماید و در مرتبه خلافت نفس توجیه
 معبود است بعلم باشد و بجای توجیه بعلم ازلی حاضر است پس درین مرتبه عالم
 حق است خود بخود و پیش نیست نه محصول و نه مجهول حضور صرف است چه حق
 تعالی خود بخود و علم است و ازین علم زیاده از صفت حضور صرف بیان نتوان کرد چه
 آن حضرت مطلق بی کیفیت است ذاتاً و صفتاً اینقدر توان گفت که کمال بی کیفیتی
 با جمیع کمالات خود بخود حاضر است درین جانب معلوم مجهول الکلیفیه و غیر مجهول
 الکلیفیه را سماع نیست و فرق در غوثیت و قطبیت آنست که در غوثیت علی الدوام

بناغده

با خدا تعالی بودن است بکل ما بشفاعت احوال دینی و دنیوی خلایق و در ^{قطبیت} قطبیت
 ایضا علی الدوام با خدا تعالی بودن است با بکل ما برهما و دینی و دنیوی خلایق و آنها
 که اهل امامت و قطبیت اند کویا برای خلایق اند و آنها که اهل خلافت و غوثیت
 اند با خلایق و معلوم می شود که چنانکه قطب الارشاد بر جمیع ازمنه و اقع نیست
 همچنین از وقوع غوث هم بعض ازمنه خالی باشند و بقطب افراد هم هیچ هم
 زمانه تعلق ندارد و اما در هر زمانه که باشد از برکات او افاضه خفیه بر عالمیان
 واقع است و از قطب او تا قطب مدار پنج عصری و زمانی خالی نباشد و اهل
 کمالات این مراتب ناظر و عارف این مراتب است و مع ذلک اگر منصب این
 مراتب هم داشته باشد که از کمالیت با کمالیت و تکمیل سیده باشد که آن
 غوث زمان یا قطب الاقطاب دوران است هم حامل بار این مراتب است
 هم ناظر و عارف کمالات این مراتب است که عارف کمالات این مراتب
 خود را صاحب این مراتب مانند و کمان برد که مسنوز کمالات این مراتب شرف
 شده ام و بمنصب آن ممتاز گردیده ام و باید دانست اگر تهور و ولایت تنهایی
 علیهم الصلوٰة والسلام بر وجه اتم در حضرت علی که مراد او وجه معدوم است و در
 بعد از آن در حضرت فاطمه الزهرا و حضرت زینب و در انصحاب و در ایفاد است
 حسب مراتبهم و اختلاف درجاتهم رضوان الله علیهم اجمعین بعد از آن در حضرت
 غوث الثقلین محمدی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه و بعد از آن
 دیگری اگر چه ظهور نمود است توسط امامت اما وجود این مراتب در کمال غوثیت
 مانند بلکه با امامت سیده باشد یا بخلافت با کمالات این مراتب و در مرتبه
 حضرت غوث الثقلین با وجه و مرتبه ولایت سیدنا علیهم الصلوٰة والسلام
 غوثیت الثقلین و اند و این معامله دیگری را میسر نیست و از اینجا

افلک شموس الاولین وشمسنا ابد علی الاقوی العلی لانغرب
 و قطب الاقطاب مدار که کا و بار زمانه با و تعلق دار و در هر عصر بمطلق
 ولایت خاصه و بظاهر ولایت خاص انجوهن نایب مناب حضرت غوث
 الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بلکه هر دو قطب الاقطاب و کرم که قطب
 الاقطاب اوتاد و قطب الاقطاب افراد باشند نایب مناب حضرت غوث
 اند و دیگر همه اقطاب ارشاد و مدار و اوتاد و افراد که هزاران تواند بود
 در هر زمانه نایب مناب آن هر چهار قطب الاقطاب علی حسب اختلاف
 درجات و غوث ازین چهار خالق است و او کویا و رست و مدار الهام
 و در انکاج مرام کویا مطلق التوسط است و آن هر چهار کویا ارکان است
 اند و کویا ایشان نیز مطلق العنان اند امور دینی و دنیوی بصرف برکات
 ایشان جاری است و هر چهار قطب الاقطاب و تاد و مدار و ارشاد و
 افراد چنانکه در اسطر نیابت حضرت غوث الثقلین کس در ثمره ثابت است
 نسبت زیر قدمی اصحاب کرام رضوان اللہ تعالیٰ علیهم اجمعین ایضاً ثابت
 است و ستعلم مما سند کونکن علی بصیرة و جمیع اقطاب
 خصوصاً قطب الاقطاب و تاد و مدار خاص تر قطب الاقطاب افراد را
 مناسبت صفات بکمالات امام پیشتر معلوم می شود چنانکه مناسبت قطب
 الاقطاب ارشاد و مدار بکمالات خلیفه پیشتر است و قطب الاقطاب
 ارشاد و مدار زیر قدم حضرت علی اند و هم زیر قدم حضرت فاروق اند رضی اللہ
 عنهما و بهره از علم قلبی علیہ افضل الصلوات و اکمل التحیات و در قطب
 الاقطاب ارشاد پیشتر است و بهره از حکمت و صلی اللہ علیہ و آله و سلم در
 زیاده تر است و قطب اقطاب اوتاد زیر قدم حضرت عثمان است رضی اللہ

قطب الاقطاب

و قطب اقطاب افراد زرقدم حضرت صدیق اکبر است و آن شش دیگر از قطب
 او نادر است که پایان تر از آن هر چهار اند و فایق تر از همه اقطاب دیگر اند زیر
 قدم آن ستمه از عشره مبشره اند و امام در اولی است نایب مناب حضرت
 امیر المومنین علی اند کرم الله وجهه و خلیفه نایب مناب و هم وزیر حضرت
 فاروق اند رضی الله تعالی عنه قطبیت ظل امامت است و غوثیت ظل خلافت
 و امامت ظل ولایت احمدی است و خلافت ظل نبوت محمدی است علیه الصلوة
 والسلام و صاحب منصب امامت برای استفاده خلق امام خلق است
 سوای حضرت حق تعالی جل مجدده و صاحب منصب خلافت خلیفه خالق است
 سوای خلق برای افاده و اکثر اقطاب را تعلق بکفایت میراث است تعلق بکفایت
 قدمی و همچنین غوث را بکفایت فاروق است و بکفایت علی رضی الله تعالی
 عنها ایضا باشد چه اولی کلمات قطبیت میباشد اما در شخصی واحد اگر چه در
 جانب غوثیت و قطبیت برابر باشند زرقدمی حضرت علی را امام و هم پیش
 است و اگر جانب غوثیت نایب بود زرقدمی حضرت فاروق زیاد است
 و آن عزیز اکمل نادر العده سلطان خلیفه است که قطب اقطاب است و اولی
 مناب است و او خود از کلمات قطبیت و غوثیت گذشت بقیه است
 و قطبیت علی سید است و از کلمات حضرت امیر المومنین است
 و فوق جمیع اقطاب نادر و امام است و اولی اقطاب است
 اند همین سلطان خلیفه را توان گفت و آن علی است امیر المومنین
 قطع نظر از کلمات قطبیت و غوثیت مرتبه امامت است و قطبیت است
 اصلی حقیقی بعد از نبوت است یعنی در قطبیت علی و توان بود از قطبیت محمد
 خلافت بر تبت است و در تقییل بود این کلمات را در کتب

کمال سلوک پسروی خاص حضرت ویس قرنی بود از حیثیت آنکه او را بکلوص
 سری قطع همت از تمامی علایق جسمانی در روحانی حاصل گردیده است و در مرتبه
 کمال منصب نایب مناب حضرت صدیق اکبر بود زیرا قدم حضرت حبیب حق
 احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد و هر کدام اقطاب
 بر حسب قطبیت کاری و خدمتی و شان است مثلاً قطبیت مدرست
 بعضی را قطبیت بر یک قریه است و بعضی را بر دو قریه و بعضی را بر یک قریه و
 بعضی را یک شهر و یاد و شهر و بعضی را بر یک شهر و بعضی را بر یک اقلیم و
 بعضی را بر زیاد و قطبیت قطب الاقطاب این مرتبه مذکور که فوق جمیع
 مرتب است که سلطان خلیفه گفته شد بر هفت اقلیم است و لازم نیست که
 جمیع اقطاب را علم بر کمالات و منصب خود باشد بخلاف چهار اقطاب
 مذکور که البته در نظری آید و بعضی کسان از کمالات این مرتبه بهره
 شده باشند و بمنصب آن مخصوص نشده باشند و گمان برده باشند که بان
 منصب مخصوص گشته ایم و حقیقت قطب ارشاد و قطب اقطاب ارشاد
 برین وجه است که ارشاد بر دو نوع است یکی عام دویم خاص ارشاد عام بر
 ظل ولایت و لیا و واقع می شود بر اکثر کمالات نفس ولایت اولیا ایضاً
 واقع است و صاحب این مرتبه قطب ارشاد است و ارشاد خاص بر بعضی
 کمالات کامله ولایت و لیا واقع می شود اما خاص کمالات ولایت است
 و صاحب این مرتبه قطب اقطاب ارشاد است و صاحب این مرتبه می
 بحکم حضرت سید الله الاعظم علیه افضل صلوات الله و تسلیاته و طفیل
 زیر قدم حضرت علی کرم الله وجهه مفوض باین قطب اقطاب ارشاد است
 و ما مورست بانکه هر که مستقیم بر شریعت محمدی علی صاحبها الصلوٰة و التسلیٰ

قدم ۲

باید از ابارده فعلی نه اهدی را بی وساطت این عزیز از دولت اندروینی
 نصیبی نه و جای بجای قطاب دیگر که تابع این قطب اقطاب ارشاد اند حسب
 قطبیت خود بر ساکنان هر قریه و هر شهر و یا هر اقلیم علی نه القیاس حکم این در باب
 داند و آن عزیز سر حلقه شان و داخل مجلس اندرونی آن درجه است بفرقه اصالت
 و تبعیت و مجلس اندرونی عبارت از مرتبه ولایت است بسیار علیهم الصلوة
 والسلام و این خدمت که قطب اقطاب ارشاد از صاحب مجلس علیهم الصلوة
 والسلام بالاصالة بان مخصوص است از تابعان از راه تبعیت و تبعیت التبعیة
 ایضا بسیار جاری و این کار از ارواح این شیخ خاص می آید در معنی و سید روح
 ارشاد و بعضی را علم ازین حقیقت خود باشد و بعضی نه و حضرت تبار روحانی
 المجد و لائف الثانی قدس سره فرموده اند که صاحب منصب البته صاحب
 علم است و آنکه کمال آن دارد و منصب نه از لازم نیست که از ارباب علم بوده
 باشد و از خدمات خود مطلع و باز فرموده اند که چون تبعیت کلمات مقام
 نبوت را تمام کند بعضی از ایشان را بمنصب است سزاوار میمانند و بعضی
 بمجرد حصول آن کلمات اکتفا می نمایند این برود بزرگ در نفس حصول آن
 کلمات برابر اند تفاوت و منصب عدم منصب است و در امور که تعلق با
 منصب دارند و چون تابعان کمال کلمات در ریت نبوت تمام شد بعضی
 بمنصب خلافت مشرف میمانند و بعضی بمجرد حصول کلمات اکتفا می نمایند
 بالاگذشت این برود و منصب تعلق بمرتبه صیبه و زنده در کلمات طلاییه
 منسوب است منصب قطب ارشاد است و منسوب منصب است
 منصب قطب مدلولی این برود و مقام که در تحت اند طاعت این منصب
 اند که در فوق اند و عورت از شیخ محمد بن ابی سمان قطب است

نزد او نحویت منصب علیحدہ نیست از منصب قطبیت و آنچه معتقد حضرت
 حمد روحانی است قدس سرہ تعالیٰ ببردہ الاقدس است کہ ثبوت غیر قطبیت است
 بلکہ و معاون روزگار است قطب مدد در بعضی امور مدد از وی خواهد بود
 منصب نصب بدل نیز اورا غفلت و قطب ایا بتبار انجوان و انصار قطب
 الاقطاب نیز گویند چنانچہ ان و انصار قطب اقطاب حکمی اند از یہی است کہ
 صاحب فتوحات کبریٰ نویسد کہ ما من قریۃ مؤمنۃ کانت او
 کافرة الا و فیہا قطب و فرمودہ اند کہ قیومیت و یک عصر متعدد است
 در این صاحب در امت مخصوص است و در عمد صاحب نسبت قیومیت قطب
 غیر اوست و قطب است غیر اوست و اقطاب ازین قبیل اجزاء و اندک
 در عمد و کتب انجمنی در رد بلکہ واقع است و او بجز از کلی است و ایضا از لوراد
 ششم معجز و فرمودہ اند در مرتب خروج مقام ثبوت بر مقام ثبوت فوق
 در دو در مقام و اگر متضمن خروج متضمن نزول است بر فردیت مرتب دارد و
 در ثبوت مبین خروج در وی بحق است تعالیٰ و نزول و تحقق کہ مقام و دو
 تمیز شان در دو جمع در کما از ثبوت و قطبیت کہ مرتب است و فرمودہ اند
 و بعضی گفته اند کہ اقطاب را تجلی ذات و درین مجال سخن است چہ قطب
 محمدی الشریعت و محمدی را تجلی صفات است و از اورا تجلی ذات است مقدر
 است کہ درین تجلی تفاوتی است ذری کہ افزاید شود کہ از قطب قطب بران فراد
 و آنچه باشند کہ بر قدم اسرار است بر قدم محمدیان باید دانست کہ حالات
 اهل انہ شوی آمد مقامات و در منصب نام مختلف باشد ان بعضی از یہی
 مذکور کہ در دو بدن در نزول ستم علیہ عروج است کہ عبارت اند
 در آمد و حق است بی و است خلق و بدون باز است بی مزاحمت انجمن

بصورتی

چینی از اولیا کرام دعوت غلام اند که عروج زابر زوا مقدم پیشتر از نزول
 تخاصی نموده صدای آشنای عدم آلا اعود ابد در او راه شود
 الضمحلال و عدم عود بشریت اختیار نموده بر زبان بدین ترانه متر فغان است
 در خاکم در کوی توام وقت بوشسته رسم ای ره است آن ای
 ناکاهم داین طارقه من خوابش طلب نقصان فانی
 منیه نزول مقامه در جوت کسارت بی جفا و سوز
 التیله و اولبار بعد از کواع و در این عالم بهر دور
 نیانه منور در غافه فرستند انابه و در شادمانی
 استعدا و مشوره برخی را بعضی مقدم بسیار
 داین تجار و صلح خوشتر است بیش تجر و کبر و کسب
 بار خوشتر و بعضی را از برستی خردی است خود در این
 ایشان را از کوی خود بیرون نیاند و خود بخوب است
 آرام کرد در میان بحر از دلرب میزد از جود
 از همین قبیل اولیا بود که در این عالم بهر دور
 از بعضی الشراحو نقل میگردند انواع معانی
 انما تصحیح سیده و بعنوان من بعضی الصالحین
 از طریق از ان وقت بق سید و الله تبارک و تعالی
 توابع و نفا نیافته از سلوک شبان که در این عالم
 در مقام اولی است که در این عالم بهر دور
 وقت در این عالم بهر دور از ان وقت بق سید و الله تبارک و تعالی
 بافت زوا اعدا شد این است و سید است

عروج خود که از عروج آن غیر مجموع پنجاه ساله راه فروز باشت نموده
 افاده طالبان راه حق نماید و حضرت قبله روحانی فرموده اند که ب است
 که از متوسطان این راه آن قدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتیمان
 غیر مجموع میسر نشود زیرا که متوسطان پیشتر مناسبت دارند بمبتدیان
 از منتیمان غیر مجموع متوسط را چه یار که دم از قرب منتیمی زنده فصلی که من
 حیث الافاده والارشاد این چهاره دارد و دخل فصل خبری است که از اعتبار
 بسیار است هرگز پیشه حایک و حجام بر سلطان ذی شان بهتری مستیاز
 دارد اما نسبت بدرجه سلطان آزا اعتباری نیست و ازین بیان واضح
 کردید که اگر حکم بنقصان یکی در مقام نزول بلکه انتقائی آن مطلقا کرده شود
 مفضولیت او از اهل ارشاد لازم نمی آید و زیادتی ارشاد در یکی مستلزم
 زیادتی قرینیت تواند که قرب دیگر که جهت بی مناسبتی خلق ارشاد از
 صورت زنده در زیاده باشد بلکه تکمیل آن غیر مجموع نسبت تکمیل متوسط
 نمی توان کرد اما سبب رضه نفس تکمیل و ارشاد ظهوری نمی یابد پس او را
 غیر مکمل مطلق گفتن هم دخل جرات است حضرت ایشان قدس سره
 در احوال خواجہ محمد پارسا فرموده اند که از راه ذریت بعین مومنین
 اتصال پیدا کرده بودند و غلبه نسبت که سبب بی مناسبتی است بعالم مانع
 تکمیل و ارشاد نام ایشان بوده و الا مقام تکمیل بوجه اتم ایشان را حاصل
 بوده انتهی و باید دانست که بعضی کسان پشند که عروج ایشان بس بلندتر
 باشد و نزول ایشان بس پایین تر بعالم خلق و بعضی کسان با وجود عروج
 بلندتر نزول ایشان تا عالم ارواح این کسان را فوارق عادات زیادتر
 باشد بخلاف اول چه اول نظر بر سباب دارد و ثانی بعدم سباب حضرت

مجد الف تانی قدسنا القدرہ الاقدس در مکتوب دو بیست و
 شازدهم آورده که نام تہا بنی طرمی خلید که اولیاء کمال این مہت بسیار گذشتہ
 اند اما القدر خوارق کہ از حضرت محی الدین عبد القادر جیلانی قدس اللہ ترہ
 ظاہر گشتہ از پیچ کہ ام آنها بطہور نیافتہ اخوالا حضرت حق سبحانہ و تعالی
 ست این معما را ظاہر ساختہ و معلوم فرمودہ کہ عروج ایشان از اکثر اولیاء
 بلندتر واقع شدہ است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمدہ اند کہ از
 عالم اسباب بلندتر است انتہی و بعضی متاخرین برین کلام حضرت قبلہ روایت
 ما اعتراض نمودہ اند کہ ایشان نسبت تنقیص حضرت غوث الثقلین قدسنا
 القدرہ الاقدس کردہ و حاشا و کلا کہ مراد ایشان نسبت تنقیص باشد
 و ما اجوبہ آن را در مکتوبی کہ بنام فضیلت پناہ محمد فاضل کبری صدور یافتہ برین
 اوفی کردیم آنجا باید دید باید دانست کہ اصلان این درجات را کہ اصل
 مناصب شہندیا اصل درجات عالمات است از عداوت ولایت خاص است
 انکہ از اتباع مواجہت شود و از عداوت ولایت خاصہ است نسبت معلوم
 و شہود و مواجہت مطلوب و از عداوت ولایت اخص است نسبت معلوم
 صرف و ایمان بالغیب الحقیقی بالورایۃ و از عداوت ولایت خاصہ معلوم
 است و سوال کبھلت بعلم حضور و وصول ایضات بحضور ہم و از عداوت
 مرتبہ قرب نبوت کہ مرتبہ اخص از ہر نسبت حضور در حضور است از عداوت
 و مواجہت است بحسب درجات اربعہ نبوت و اعدا آن درجات
 حضرت رسول اید علیہ الصلوٰۃ والتسلیم و از عداوت ولایت از خود و اولیاء
 شدن و حال گشتن از فاعل خود با و است حق تا برین اراہ شدہ و از عداوت
 کنند و از ہر نسبت کہ از خود ایشان در عالم تعالی قانی گشت

ابدال گویند و از علامات بدلیت است راضی شدن بفعال آئی و از علامات
 بدلیت است نقل مکانی گفته اند که در اصطلاح قوم گاهی ازین تعبیر به وز و گویند
 و آن حال ابدال است که از یک جای بجای شوند و از جای دیگر برآیند و در
 او شخصی از روحانیت بصورت خود گذارند و لهذا سمو ابدالاً و این
 تحقیقی را در وجوه تسمیه غیر از فتوحات در سبع کتابی در نظر نیامده چنانچه
 بالا در طریقه علییه قادریه ذکر نموده شده است و از علامات استعداده وصول
 بدرجه قطبیت است آنکه سالک خود را نوری یابد که تمام عالم از آن نور منور است
 و آن نور در ذره انذرات عالم سار است چون نور آفتاب که تمام عالم
 از آن منور است و از قطبیت است آنکه سالک معارف فیض خود وابسته یابد و
 خود او واسطه فیض یابد و از علامات قطبیت فردیت است در او آگاهی به
 چون صرف و این نسبت در طریقه علییه قادریه دست میدهد اما بندرت چونکه
 نسبت قطبیت فردیت است و این نسبت مجذوب سالک انقیته بهره از جنبه
 داشته باشد حاصل می شود نه دیگر را بخلاف جنبه و از علامات غوثیت است آنکه
 حاکم شود بر خلق و متصرف شود در خلق بجز حضرت حق تعالی شانه و توجه نسبت
 داین توجه خاصه حضرت صدیق اکبر است و دیگران را لطیفاً و اصل مقام تقیومیت
 معیت بالا صاله خاصه حضرت ابراهیم خلیل الهی است و اصل مقام تقیومیت صاله
 مخصوص کفرت خائنه است صلی الله علیه و آله و سلم و معیتی که نصیب حضرت
 ابراهیم است ظل آن تقیومیت است که نصیب حضرت عبید است و تقیومیت که
 نصیب حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنده ظل معیتی است که بالا صاله نصیب
 حضرت ابراهیم است علیه الصلوٰة والسلام و حضرت صدیق از دایره معیت که
 اصل آن بالا صاله نصیب حضرت خلیل است را بی آن مرکز تقیومیت برده اند

محقق و مبطل مشترک و اهل استدراج را همین نوع حاصل می شود و همین نوع
 نزد عوام معتبر است و در نظرشان معزز و محترم و کشف معنوی را از خورق
 نشنند و این از کمال تجردی دلی عقلی است علمی که باحوال مخلوقات حاضر
 یا غایب تعلق دارد و کدام شرافت در وی حاصل است بلکه این علم شایان
 آن است که بجهل بدل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوالات ایشان حاصل
 گردد معرفت حضرت حق است که شرافت را شاید و کرامات را باید و در حساب
 الاحترام و اعزاز است و ایضا باید دانست آنکه خرق عادت اگر از نبی پیش از
 نبوت صادر شود ارباب خاص خوانند و اگر بعد از دعوی نبوت و ظهور آن صادر
 شود معجزه است و اگر از ولی صاحب عرفان در حالت سکون و استیلا یا در صحو
 بی دعا صادر شود کرامت است و اگر از مجنون و عوام مسیئین که از معرفت الهی اطلاع
 ندارند صادر شود معونت است و اگر از کفار و مجارفتان که ترک کبایر باشند
 صادر شود استدراج گویند و اگر از اسباب ظهور کنند سحر یا سیمیا فصل
 تصرفات در طریقه نقشبندی بر انواع است و شرط این تصرفات و آنچه
 جاری مجرای اینهاست اتصال نفس مؤثر بنفس مؤثر فیه است و الامام بان نفس
 است پس غیر از اصحاب تجرید از غواشی بدن کسی دیگر برین قادر نباشد اول
 تصرف در طریق اولی است که شیخ متوجه شود نفسی مطلقه خود بهمت نامه قویه و در
 نسبت خود متفرق گشته این نسبت را با طالب نقل کند و بعضی این توجه ذکر و
 ضرب بر دل طالب نیز همراه کند در حالت غیبت طالب صورت او را تصور نموده
 توجه نماید و دوم جهت بر مراد و طریق اولی است که جمع سازد و جهت خود را بر مراد
 و حکم سازد غیبت را بصورت تمنی و طلب بختی که در دل سوای مراد خطر و دیگر نام
 چنانکه تشنه جوین آب که هرگز در دل وی در حالت خواب بیداری جز آب نمیباشد

بعد از آن متوجه طالب کرد و سیوم رفع مرض در طریق او نیست که خود را مریض
 تصور نماید که باین مرض مبتلا ام و جز این خطره دیگر را در دل راه ندهد تا که مریض شود
 او نقل کند بعد از حضرت حق شفا طلبیده چهارم افاضه توبه و طریق او نیست
 که خود را عین غاصی و نفس او داند تا که در میان هر دو نفس اتصالی واقع شود پس
 رجوع نموده بند است آید و استغفار کند آن غاصی در غنقریب ایام توبه خواهد آمد
 پنجم تصرف در امارم دم تا که او را دوست دارند یاد در مدارک ایشان تا که
 واقعات در مدارکشان متمثل گردد طریق او نیست که محبت نامه معصوم
 نفس آن شخص گردد تا اتصال بنفس او پیدا آید پس صورت محبت یاد اقرار اور
 خیال تصور نموده متوجه گردد در روی حسب تابش خواهد کرد و واقع مر او را متمثل خواهد
 گشت ششم اطلاع بر نسبت اهل الله و طریق او نیست که بر روی پیشینند
 اگر در قیامات است و زود قبر او اگر مدد باشد و بخواند برای سوره روح و آیه
 الکرسی و سوره احلاص دو از ده بار و فریغ سازد و نفس خود را از دست و
 افضا روح خود را بروح وی کند تا که اتصالی در میان نفس بیچاره و نفس
 رجوع نماید بر چه در خود از نسبت و کیفیت بیرون آید این سیم است که
 اثر است بر خواطر و طریق او نیست نفس خود از جمیع خواطر و اعمال و عبادت
 از نفس خود افاضه بنفس وی کند تا که اتصالی در میان او و نفس بیچاره
 غلجان خاطر این انسان است ششم استغفار و توبه استغفار در طریق او نیست
 خود را از جمیع توبه و چیز باطل سخته مشطام ملت بین توبه است و توبه
 در نظر بیچاره و روشن نماید بلاء امی و مافیل است بر نفس او و ایش این توبه
 سازد و بروی دلعه و تنگ باقی یابد و بیاید توبه و استغفار در طریق او
 بیعت و نوازان خواهد و طریق او نیست بصورت و مشایخ است

محبت محبوب

نموده بدفع آن بقوة مصداق کرده و همست خود را برین داشته بیانات امارا علی
 و سافل و بایشان مجرود شود در اقب اوقات آن بیات دفع شوند فصل
 در بیان طریق تربیت نسبت باطنی ایشان و حفظ اوقات طریق تربیت باطنی ایشان
 که ساکن چون اراده اشتغال بان نسبت کند و در خیال آرد اول صورت شیخ شود
 که آن نسبت از ویافته تا که بیاید از حرارت کیفیت معنوده نمکد آرد آن خیال را
 و نفی کند از او توجه نماید جمع همست با محافظت آن خیال بطنی حقیقی درین حالت
 توجه میکند کیفیت و تکرار نمیکند نفس را آن غیبت و تکرار که زیاد میسر کرده
 و قوت مییابد آن نسبت کم میگرد و شعور او باین عالم مسمی نموده اند این حالت را
 بعدم و غیبت و چون بر این حالت بکدی که مانند او را شعور بر غیر نام نهاده
 اند این حالت را بقنا و اگر داخل شود درین اثنا تفرقه و وسوسه و قبض نفی
 کند از توجه بحقیقت قلب و اگر منتفی نگردد و التماس نماید بصورت شیخ مشغول
 تا که آن نسبت ظاهر کرده آن تفرقه و خواطری دفع خواهد شد و الا نه با بسرد
 غسل کند و اگر با بسرد نتواند که بسبب عدم مساعده مزاج پس با گرم
 غسل کند پس در خلوت در آید و دو گانه بگذارد و استغفار کند بضرع و سبکگذاشتن
 و توجه کند بجان خود و وقت خود و اگر نیاید وقت خود مستمر کرد تفرقه بگوید
 یا فعال بدل بشد و بعد و اگر باین نیز مرتفع نگردد بداند که این تفرقه از و است
 تعالی شان و فانی کرده در مفروق و مستغرق کرده در آن پس میگرد درین
 هنگام در عین جمع و کم است که باقی ماند تفرقه باین ملاحظه و اگر باین نیز دفع
 نکرد مشغول گردد نفی و اثبات خفیه بلاخطه لا موجود الا الله پس مرتفع گردد
 بعون الله و قوته زیرا که آن تفرقه چون موجود است از موجودات است
 از ظهورات حق اگر چه باطل است گفته است حضرت شیخ ابویزید قدس سره

لا تفرق

لا تنكر الباطل في طوره فانه من بعض ظهوراته وندت نيت ك
حاصل كرهه واذوق وندت وندت شود ان نسبت در كرهه تدفع كرهه
بغنى واثبات خفيه مشغول كرهه ان نفى واثبات جبر او واخل كرهه
ذات را در قلب و مشغول كرهه كرهه ان باطلت روى كرهه و كرهه
خطه متعلق باكل اصاح مانند خيره و فوات جبر او كرهه كرهه
ان را از ان كرهه كرهه ان نظيره در كرهه او مشغول كرهه كرهه
ست و تعلق باغير روى منع كرهه و ان نسبت با حقا كرهه كرهه
ميفروديد سخت موفقه پرودت بر حرفه كرهه كرهه كرهه
كنيد و كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
با كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
از اين كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
خبر در كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
و اجبت بر روى كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
و ان كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
و كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
بقوه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
نوى كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
و كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه
كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه كرهه

استیاده و نیتی است و در صلوة تاجید نایب و فضایل با تکرار و تکرار از
و بصلوات و نسبت جمیع نایب و مرسلین صلوة الله و صلوات علی
نبینا و علیهم اجمعین و آن دو از دو رکعت اند اگر کسی باشد بخواند در رکعت
یس و اگر در پشت رکعت در رکعت اولی تاواتر کرد و در رکعت دوم
تا چهارم مانند آن و در رکعت سیوم تا جمیع ادینا محضه و در چهارم تا دوی
غلاب چون در چشم تا دوی تا هم بر جمیع و در ششم تا دوازدهم است تقسیم
و در هفتم تا نهم همانا مکون و در هشتم تا باخ سوره و در بقی رکعات بخواند
در هر رکعت بعد از فاتحه سوره الفطاس راسته باز بود و در وقت قرآن
حضرت رسول کرم و پیغمبرین بود و در وقت صحابه رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین در نماز شب بود و در وقت تلاوت و معنی الله علیه و آله در شب اول
از سوره قاف تا آخر قرآن و ایماننا اوست می خواند یک آیه تا سبع و بود
صلی الله علیه و آله در ادراک صلوة شب الحوائج مختلف و نمی کند بجز در نماز کرم
چهار رکعت و وقت نیمه شب است راست از شب و نمی شوند که بعد از خواب
نیز که آن نه چو دست و چون از نماز فارغ گردد و بقیه شب بکسب سستی تا صبح
نشیند و بر اقبه و ذکر مشغول گردد و اگر خواب بر او غلبه نموده در خواب در
و لکن قبل از صبح بریزد و و نموی زد و دو کانه سنت در نماز اداناماید و با
ذخیره مشغول گردد چنانچه طریق اهل بین سلسله است و مسجد و نه شود تنفس
کننده در طریق مسجد و چون نماز فرض اداناماید در اینجا بوظیفه یعنی مشغول گردد
اگر جمعیت در اینجا و صل باشد و الا نه یکی نه بیاید بوظیفه مشغول شود که آفتاب
قدر یک نیره یابد و نیزه مرتفع گردد و بعد دو کانه نفل با اداناماید و این کافی باشد
از سنت است لکن خاص است اسم صلوة اشراق با آنچه گذارید و می شود در

نور

شروع شد و باین شعاع آن و معلوم شد که آن چه گذارید همی شود و در
 وقت رمضان در عرف عام و بعد از نماز بگوید اللهم بك احاول
 وبك اصاول وبك اقاتل رب اغفر لي وتب علي انك
 انت التواب الغفور الرحيم بعد از بعد و معلوم شد که آن چه گذارید
 و آن طلب خیر است از حق سبحانه و تعالی و این مستحب است که در
 جمیع امور هم بینی و هم نیوی فما خاب من استخار و این علامت
 سعادت و رفعت در حضرت حق جل و علا و صل و در آن نماز و دعا
 و کما می نود سرعت و ضرورت و بفظ و ما التمامی فتمد و لیستخیر سبحا
 و نلتا و هو دناها ثم یضع به الیسع بد قیبه و یبشرح
 لد صدده و آن دورعت است در الشروایات و در روایتی هما
 رکعت اند و بیان قرآن در آن در طریق ق در یک رکعت و بعد از آن
 چون در مهم و نیوی باش و بنا بر سبب همیشه شادین تو به ایم
 با وجود شعور و یقظه و قدر و الله تعالی و جبار لا اله الا الله
 و لا یبع عن ذکر الله بوی و الله کن وجهتی فی کل جنبه
 و هتفصالی فی کل قصا و غایب فی سبب و سلجانی و با
 فیصل شاد و هم و لیلی فی کل سر و نولنی تونی صبا
 عنایه فی کل حال و چون شاد و بوی و بوی و بوی و بوی
 و در دعوت و اس شعور شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
 اند و قد شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
 لا یصلها الله فی ولا یقدر علیها الا قریب و قریب و قریب
 ثم شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد

بن غالب رحمه الله تعالى که میکند درید صلوة ضحی را صد رکعت و وارد شده
است در قرآه در ان والشمس وضیها و الضحی و آیه الکرسی و
قل یا ایها الکفرون و اخلاص و مناجح نقشبندی ختیار نموده از ان
سوره اخلاص راسته بار در هر رکعت و بعد از نماز اگر طعام حاضر باشد
بخورد و اگر یار ادران خود بخورد سبب و الا نه با اهل و اولاد خود و مهمما
امکن تنها خورد پس قیود کند و چون آفتاب زکند آسمان را اس کرده و نموی
سازد در اول وقت ظهر برای نماز جماعت حاضر شود و قبل از فرض چهار
رکعت ادا نماید بیک سلام و هو الارجح و قرآه را در ان در از نماز
پس بخواند دو سوره را از طول مفصل و منین و افضلها فی شدة الحر
و اول الزوال فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء ثم ان کان له
حاجة قضاها الی صلوة العصر بعد حاضر کرد مسجد در اول
وقت و بگذارد نماز عصر را بجماعت و بعد از نماز در اینجا نشسته بوضیفه
باطنی مشغول شود و این وقت را بقدر امکان ضایع نسازد و بیجا سب
نفسه فیه و بعد از نماز مغرب شش رکعت ادا نماید و فقها با استحباب
این قایل اند و این ارجح است و در روایتی ده رکعت اند و در روایتی
پست رکعت اند و در احیاء وقت بنماز و تلاوت قرآن و مانند آن
از عبادت رغایب و فضایل اند و در مالا یعنی صرف نماید و خواب دین
وقت نکند مگر بسبب ضرورتی و نیت صائم مثل حضور قلب در قیام شب
و در ان وقت باکل و شرب مشغول نکرد مگر صایم باشد پس بقدری
خورد که صلب او بان در عبادت قایم شود و حفظ ما بین عشاءین نزد
قوم از اہم مهمات است و بعد از صلوة عشاء بخواند در فرانش قل یا ایها

الكافرون و معوذتین و آخر سورہ حشر و آخر سورہ بقرہ با حضور و در
 خواب رود در حالتی که بزرگ و مراقبه مشغول باشد و پیش از خواب این
 استغفار بخواند بَارِئٌ مِّنْ ذُنُوبِهِ رَبِّ اغْفِرْ لِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاتُوبُ إِلَيْهِ این احوال احوال صوفی است که حسب
 شغل باشد نه صوفی که فارغ البال باشد اورا لازم است که مستغرق
 و مستملک در حق باشد فصل در ادکار طریقه مشایخ چشتیه و
 ایشان اصحاب امام طریقه خواجہ معین الدین حسن چشتی اند و چشتیه
 شیوخ است رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین گفته اند برای ذکر شروط اند
 بعضی از ان این است که مرید قبل از بیعت روزه دارد و بهتر برای اوزه
 داشتن روز پنجشنبه است و استغفار و در روزه بارگویی و نزد بعضی
 سه روز روزه دارد و در ان روز صد بار استغفار گوید و در و در و در
 حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در بار فرستادن بصد پیش غسل
 کند یا مجرد وضو کند و نزد شیخ حاضر گردد و بعضی از ان رعایت ترتیب
 ذکر است در انتقال از موضع بموضع و بعضی از ان اتفاقا کنند که این ذکر که
 شیخ با تلقین فرموده است معنی از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 باور سید دست و مادر پس او میر و میر زود است که لطیف ایشان است
 جمعیت پر سیم و تا ابد در هیچ حال از ایشان رجوع نمیدیم و بعضی از ان
 سه جوک باطن و تعطیل آنها بد است تا که نظام و باطن غالب آرد
 و بعضی از ان مداومت بدار است شب و روز مخصوصا بعد از عمل و است
 چهار و بعضی از ان جمع ممت و فم معنی است و این عظم است و است
 و چون شیخ براتی تلقین کند از شیخ اورا تجرید و نسوا و ما یومر

استغفر الله الذي لا اله الا هو المحي القيوم واقرب اليه
واسال التوبة منه باركوب يسبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله
وست بار در روز فرستد بروح حضرت رسول اعظم صلي الله عليه وآله وسلم
و افضل است كه صد بار در روز فرستد و بگويد يا جليل من كل
جليل و يا عزيز من كل عزيز و يا قدير من كل قدير خلصنا من
النار و بگويد لا اله الا الله محمد رسول الله است بار بعد از آن
بگويد الله تعالى در كلام قديمه خود فرموده است فاذا كروا لله قياما و
قعودا و على جنوبكم پس بايد كه در همه اوقات بايد بود
در حديث صحيح وارد شده است اذ كروا لله عند كل حجر و مد
و وارد شده است ان تموت و لسانك رطب من ذكر الله
بعد از آن بگويد بانه لطيفه قلبي تحت پستان چپ بود گشت است و
دو باب است يكي باب فوقاني است پس فتح آن بذكر جلي است و مرتبه باب
تحتاني است پس فتح آن بذكر تحتاني است بعد از آن شيخ اورا متقين
اول شيخ است بار بگويد و مرئيت بشنود بعد مرئيت كه بار بگويد و شيخ بشنود
طريق ذكر جلي بين است جمله مترجمه كه در طريقه عليه قادريه معهود گشت يا
جمله صلوة رعایت داشته لا اله الا الله بشد و مد و قوت قلب
لفظ لا الزناف كشیده بگفت رساند و اله الزام و مانع و در حين
گفتن اين اشارت كند بانه محبت سوى الله از دل برون كرده پس
بست اند ختم بفس دگر بر گرفته بقوت و شدت الا الله رد دل زند
مبندی در نفی ملاحظه لا معبود كند و متوسط ملاحظه لا مقصود و منتهی ملاحظه

لا بگويد

از موجود در ذکر شکر و طمأنینه کوره مرعی دارد و اعظم آنها جمع همت و فهم معنی
 است و باید که طعام بغایت کم نخورد تا زیان نیارد و این در جمیع طریقت است
 در اذکار جهریه و چیزی چرب نخورده باشد تا دماغ او خلل پذیر نگردد حضرت
 مولینا تلقین باین سه اسم شامع بصیرت علیم کرده بودند که بطریق خروج
 و نزول مشغول باشند ذکر اسما بطریق مسطور باین طریق است علیم بصیر
 شامع باز خروج کند همچنین خروج و نزول کرده باشد بعد از آن بپس از آن
 مشغول گردد و طریق او آنست چون نفس خارج شود با خروج نفس لا اله
 کوید و چون داخل شود با دخول آن الا الله گوید و در حالت خروج نفس تحت
 غیر حق از دل خود بیرون کند و در حالت دخول اشارت به ثبوت ثبوت
 حق تعالی در دل نماید و در جمیع احوال رابطه قلبی شیخ دارد و محبت و
 از دل خارج نکند و صورت و رانصب العین دارد و چون باطن در بیرون
 از کار منور گردد شیخ او را امر بقبول کند پس گوید زبان بیدار تصور کن
 الله حاضری الله ناظری الله شاهید الله معی و چون او را
 ملکه سخن حاصل آید بعد از زبان گوید بیدار تصور کن الا الله بکل شی
 محیط تا حصول ملکه سخن باین مشغول آید و بعد از زبان بیدار تصور
 نماید الله حاضر و هو لیساهده فیه مشی و هو لیساهده فیه مشی
 فهم و موهب و اندر کار او در احوال عین و درونی و حالت بیخ
 لازم است معمولی شود و در قیام لذات وقت طعام و کار و لذت
 مع الزام و تهمت و نمود جمیع حالات و نوبت باین احوال
 الغفلة را ساحتی نکون و در این احوال بطریق شیخ و در
 آداب بیان و تملک و ایضا حالت و در این احوال

من الشيطان الرجيم كويد وقل اعوذ برب الناس مرتبه وچون
 ياي پيد در اورد كويد اللهم انت ولي في الدنيا والاخرة
 كن لي كما كنت لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم وارزقني
 محبتك اللهم ارزقني حبات واشغلي خمالك واجعلني من
 المخلصين اللهم ارح نفسي بجزبات ذانت يا انيس من لا
 انيس له رب لا تذرني مرذوا وانت خير الوارثين بعد
 ازان بر مصي بايستند ويازده بار كويد اتني وجهت وجهي للذي
 فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين و
 دور سنت نماز بگذارد در ركعت اول بعد از قنوت آية الكرسي كيبارود
 ثانيه بعد از قنوت آية امن الرسول بعد از سلام سجده رود و در دعا گوشش
 نمايد و پانصد مرتبه كويد يا فتاح بعد ازان باذكار مذكوره و شغل مشغول
 كرد روزي از حضرت مولينا پرسيدم كه چه لباس در خلوت شنيد فرمودند
 كه جامه پاك غير مخيط چنانچه از اورد و پوشيد و بخلوت رود و باقی آداب
 نيز بطريق فرمودند و مسلسل براي دريافتن حال صاحب قبر فرموده اند
 چون در مقبره در آيد دو ركعت نماز بگذارد و در هر ركعت سوره انافتح
 خواند بعد ازان رو بروي ميت نشسته سوره فاك خواند و تكبير و تهليل كويد
 و يازده مرتبه سوره فاتحه خواند و به ميت نزد يك شود و يازده بار كويد يا
 رب يا رب بعد ازان يا روح كويان ضرب بر آسمان كند و يا روح
 الروح كويان ضرب بر دل زند تا كه اشراخ صدر و نور باطني در و تابد پس
 منتظر باشد با آنچه از صاحب قبر بر دي فايض گردد و براي حصول مراد و حل
 مشكلات صلوة بر پا مي نمايند كه مستمي بصلاة كن فكيون است طريق كذا ردن او

این است در شب چهارشنبه یا پنجشنبه یا جمعه دو رکعت نماز بکند اردو رکعت
 اول بعد از فاتحه سوره اخلاص صد بار و در رکعت ثانی فاتحه صد بار و سوره
 خلاص مکیار و صد بار بگوید ای آسان کننده دشواریها و ای روشن کننده
 تاریکیها و استغفر الله صد بار و در و در بنی صلی الله علیه و آله و سلم صد بار
 بخواند خدا تعالی را بحضور دل و چون شب ثالث شود این فعل کرده پس
 بر منته کند و استسین خود را در کون از نزد و الله تعالی را بپناه بار کجا حبت
 است الله دعای مستجاب خواهد شد فسر در اذکار طریقه
 شاذیه که منسوب است بحضرت ابی الحسن علی بن محمد است ذی رحمه الله است
 اعمال این طریق علیه ریاضات در مجامع و کثرت صوم و تقصیر نومست
 و سکون من خایفه اکثر در محراب و قبلت و در روز یکم یا در شب
 انت الله یتر لنا علم لا اله الا الله است در بیازده بار بعد از
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید بخصه و در بعد از آن بگوید یا علم
 انه لا اله الا الله و بگوید سبحان الله ستمت بیا و الحمد لله ستمی
 است بیا و لا اله الا الله و الله است بیا و الحمد لله ستمی
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم است سوره اولی سوره
 اخلاص بر و در مشایخ و ذوالاسلام و بخواهد پس در وقت نماز
 در دو بگوید یا حی یا قیوم و بر حمتك استغیث - الله یا قیوم
 بعد از آن در پیش از ثبات شمع میباید در میان راس و در میان
 او باشد بعد از آن است - بیا و الحمد لله ستمی لا اله الا الله و الحمد
 لا معبود الا الله بوی است بیا و الحمد لله ستمی لا اله الا الله و الحمد
 معبود الا الله پس بیا و الحمد لله ستمی لا اله الا الله و الحمد لله ستمی

الا الله نوع دویم آنکه ابتدا کند از تحت ناف بنا تا قیبه و ظاهر همزه مسوره
 بحیثیتی که از انصاف حلق گوید و فتنه دهد با لاله را بکنه لطیفه نیست کند بان
 نفی الله باطله را پس بر پیچ کردن خود را و نیت اثبات حق را بفریب اسم
 جلالت بر جانب است بالای پستان و ظاهر کند کسره همزه استثنا را و بکشد
 بر لام اسم جلالت لطیفه دهد او مت کند تا که در منور زد و در بر کمان طریقت
 گفته اند تنور یا چیز است یکی دوام ذکر حقیقی و پس بگردان و تعوی دویم تلاوت
 قرآن و عمل بان سیوم درود بر حضرت رسول کرم صلی الله علیه و آله
 و ائمه ابا و علی الله علیه و آله و سلم چهارم ایشار با بعد ممنت می گوید این ضعیف
 احقر الفقرا انقیات ایشار از صغیر در غیر عبادت است و هو الله عز و جل
 بعضی مشایخ گفته اند که مقصود از ذکر و سنن است بحقیقت کلمه توحیدیه و نفی
 ذکر انبیا قبل از ذکر و بعد از فراغ از ذکر این در بگویند اللهم بجلال قدسك
 و بجلال انك و بنضرك الى و لياتك و بقربك الى صنياتك
 و بشوقك الى مشتاقك و بمحبتك لطالبك ان تنور قلوبنا بنور
 معرفتك و تجعلنا من اهل حضورك حتى نسير لنا سباحة بحار الانوار
 و نهی لنا اخرج در دالاسرار اللهم شرفنا بمشاهدت جلالك و خلقنا
 و صالک و ارزقنا نعمة لقائک و احسننا فی ذمیرة اولیائک اللهم
 طهر عن محبة الدنيا قلوبنا و بصر عیوننا بعیوننا اللهم زین
 ظواهرنا بطاعتک و بواطننا بحسنتک و قلوبنا بمعرفتک اللهم
 صفر الدنيا فی عیننا و عظم جلالک فی قلوبنا ربنا اغفر لنا و
 لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
 امنوا ربنا انک رؤوف رحیم سبحان ربنا رب العزما یصفون

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَبَعْدَ زَفْرَاغٍ بِاللَّهِ
 دَسْتِ خُودِ اِبْرُورِي وَخَتْمِ كَنْدِ بَلْفَنِي كُلِّ تَجِيدِ سَهْ بَارُوَانِ اِيْنِ اَسْتِ سُبْحَانَ
 اللّٰهَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
 اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَاِيْنِ اِدْعِيْهِ مَذْكُوْرَهُ بِكَثْرَتِ اَنْ اَكْرَمِيْسِرْ شُوْدِ لِيْ
 فِيْهَا وَاللّٰهُ يَكُوْبِرُ قَبْلَ اَرْشُرُوْعِ دَرْ ذِكْرِ كُلِّ تَجِيْدِ سَهْ بَارُوْدِ اِيْنِ كَسْتِنْعَفِرْ
 اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاتُوْبُ اِلَيْهِ وَبُوْبِيْ سَتِنْعَفِرْ
 اللّٰهُ مِنْ جَمِيْعِ مَا كَرِهَ اللّٰهُ فُوْلًا وَفَعَالًا وَحَاضِرًا وَنَاطِرًا وَبُوْبِيْ سَهْ
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاَمِيِّ وَعَلَى اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ
 وَبَارِكْ وَسَلِّمْ وَبُوْبِيْ سَهْ بَارِ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيْثِيْنَ اِقْتَنِيْ بِبُوْبِيْ
 سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوْسِ الْخَلَّاقِ الْفَعَّالِ هَفْتِ بَارِ وَبُوْبِيْ سَهْ
 بَارِ اِنْ يَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ وَيَا تَبْخُلُقْ جَدِيْدًا وَمَا ذَلَّتْ عَلٰى اللّٰهِ
 بَعْرِيْ وَبَعْرِيْ اَنْ رُوْدُ شُرُوْعِ وَوَكْنِ وَبَعْدَ زَفْرَاغٍ اَرْشُرُوْعِ اَللّٰهُ
 اَزْكَ قَلْتِ فَاذْكُرُوْنِيْ اِذْكُرْ كُرُوْمًا وَتَدْرُكُوْنَا لِكْ عَلٰى قَدْرِ قَدْرِ عَقْلِيْ
 وَعِلْمِنَا وَفَهْمِنَا فَاذْكُرْنَا عَلٰى قَدْرِ سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَوَضْعِ
 مَعْرَبَاتِكَ وَافْتَحْ مَسَامِعَ قُلُوْبِنَا لَذِكْرِكَ يَا خَيْرَ مَذْكُوْرِيْنَ وَبُوْبِيْ
 اَلرَّحْمٰنِ وَبُوْبِيْ سَهْ اَرْشُرُوْعِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ
 نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ نَفْسِ اِنْ سَمِعْتَ
 دَسْتِ خُودِ اِبْرُورِيْ قَبْلَ اَرْشُرُوْعِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 الْفَعَّالِ بَارِ اِنْ يَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ وَيَا تَبْخُلُقْ جَدِيْدًا وَمَا ذَلَّتْ
 ذَلَّتْ عَلٰى اللّٰهِ بَعْرِيْ وَبَعْرِيْ اَيْتِ مَقْبُرِ اِيْنِ اَسْتِ سُبْحَانَ

و هو معكم ايما كنتم ايما تولوا فتم وجه الله الم يعلم بان الله
 يرى ونحن اقرب اليه من جبل الوريد والله بكل شيء محيط و
 في انفسكم افلا تبصرون ولا يعزب عن ربك مثقال ذرة الاية
 امن هو قائم على كل نفس بما كسبت فصل در اذكار طريفة غريبة
 و آن بر سه نوع اند نوع اول نفی و اثبات دویم ذکر اسم ذات سیوم ذکر هو
 و آن بر حسب منازل ساکنان است که از آن عالم فنا و عالم بندگی و عالم قبض
 پس ابتدا کند اول بزرگوارا اله الا الله و مواظبت کند بر آن زیرا که مستولی
 بروی عالم وجود علی است و صفات زمیمه او و خاصیت این کلمه علیه در
 نفی محو است ما دام که در عالم فنا محتاج تر است زیرا که غالب بروی صفات
 زمیمه اند و چون مواظبت نماید بر نفی و اثبات نفی گردد وجود او و محو گردد
 صفات زمیمه او و این ذکر کاشف قلوب و قوت دلهاست بعد از آن
 مواظبت نماید بر ذکر اسم ذات زیرا که مستولی بروی عالم وجود نفس است
 و صفات محموده او و خاصیت اسم مبارک الله در تقویة و تنزیه است
 و ساکن محتاج است باین برود و این ذکر کاشف ارواح است و قوت
 آنها و چون ساکن این نعمت عظمی حاصل شود ترقی کند بزرگتر بود و فانی
 گردد در ربه ویت مطلقه حق و اختصاص عالم قبض بزرگتر است زیرا که چون
 باین عالم وصل گردد میرود از وی که در اوقات صفات عدلیه او و میسرند
 بروی انوار صفات فضلیه وی و پیوند با و تصرف حضرت حق تعالی بغير
 واسطه و میگردد ساکن معدوم نسبت بنفس خود و موجود نسبت بکلیه
 و تعالی فانی نسبت بنفس خود باقی نسبت بحق سبحانه و تعالی لهذا ذکر ساکن
 درین عالم هو هو کرد آینده شده است زیرا که موجود حضرت حق تعالی است

عالم فنا و قبض

مذکور در حدیث و تفسیر

و باقی ادب است و این ذکر کاشف است و قوت است و تسکین است
 از وجود عدلی و فضلی سوال کنی که چیست این مرد و میگویی قدوه السحاب
 این طریقه فرموده اند که وجود عدلی وجود ظلمانی است و وجود فضلی وجود
 نورانی است عالم وجود فضلی بمنزله عالم علوی است و عالم وجود عدلی بمنزله
 عالم سفلی پس وجود مذکور عدلی و وجود محمود فضلی و عالم نفس و بشریت و
 طبع مهاد و در کات است برای عالم عدل و عالم قلب و روح و معراج
 و درجات بری عالم فضلی پس عالم قلب معراج در بین است و عالم روح
 معراج تدقیق است و عالم معراج مرادین است و از خواصی کبوی و مقلب
 معراج ابله است و عالم روح معراج ابله توسط و عالم معراج
 تدقیق است فصل در ذکر طریقه خلوتیه که منسوب است بشیخ محمد خوی
 رحمه الله تعالی و از مشایخ ما من بر کانه انوار بین طریقه عیبه تحلی و جلی
 در سوم و عادت است و گفتا بقلین زدند و از عبادت بران نمودند
 شود چنانکه جهت مسجودان از آنچه بدانان داشت خصوصاً آن که در
 بنامین با جمادات و کائنات و کسب عبادت و از آن جهت
 و در آن خصوص و شیوع و جناب حق تعالی و آنکه این عقیده مشایخ عیبه
 قدس است انقیاد ثبات سعادت است آنکه عقیده و آنکه این عقیده
 از جهت حق تعالی و توفیق و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده
 عبادت است و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده
 الله تعالی و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده
 و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده
 از جهت حق تعالی و توفیق و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده
 عبادت است و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده
 الله تعالی و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده
 و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده و آنکه این عقیده

کرده اند این قولشان که اثبات نفوس مختلفه از میثاق مشهور است پس
 می باید دانست نگار از نظایر انموال مذکور سو فیه در مسایل عالم شریعت با علم
 طریقت و حقیقت نیست که معرفت نفس کافی است که آن مقصود است از لغوی
 است بخلق و بعثت بسیار و کتب در سلسله بن و همون فی طلبت و نبی و مومن
 و کافر و عاصی و حسن بمانی و مخلوق است از اشالیف غزانه از جمله دره و خلق و غیر
 گفته اند که آن مخلوق از خاک و آب و منی است از همه مسلمانان و برین سبب جمع
 و سایر بسیار و مهم ایشان از روی تحقیق معانی اینچنین گفته اندیم نیست چه منی آن
 از نفس ناری و حیوانی است چون این گفته است پس بدان بعضی از جهده عوفیه
 مذکورین زعم زده اند که در سه بن منفعت نفوس اند چنانچه ذکر یافت و بعضی
 گفته اند هر بن سه نفوس اند اماره و نوری و مطمئنه نفس اماره کاه دست
 از جو موعوسه می آید دل و امانه و میس باشد بر موعوسه و مطمئنه مومن است از جو
 طاعت و خیرات می آید و این جهات بعید مخالف اسلام و جمیع مسلمانان
 لازم می آید از آن قول این که باشد انسان در جنت و دوزخ و ما بین که انرا
 است نفس اماره کافر و دوزخ باشد و نفس مطمئنه مسلم در جنت باشد و
 نفس اماره ما بین جنت و دوزخ و ایری قول با وجود آنکه کفر است در آن تسویه
 میان جنرات بسیار علیهم الصلوات و التسلیمات و کفار و این مشهور است بعید
 از عقل و دین متین و صحیح نیست که نفس در سه و احد از مردمان یکی است و آن موعوسه
 میگردد باوصاف مختلفه بحسب اختلاف احوال از برای آنکه نفس چون تخلف نماید در
 تکلیفی و عصیان و زرد و مرکب منہیات کرده و ثواب در فعل عصیان داند
 مستحق میگردد نفس آماره و چون منقاد دل گردد و تاج او شود و امانت از
 نماید و جدا شود از گناه و ظلم به اند که ثواب در ترک عصیان است لیکن نمی آید

و جمیع

از خود

از خود منازعه از جهت بقا و خجایاد در زوایا آن و ملامت میکند خود را در ارتکاب
 مواصی مستی میکرد و بیاورد چون انتزاع یافت از ورک و ریش گرا
 دستاصل کردید و مطمئن شد با قلوب ساکن کردید تحت امر شرعی و
 قیام نمود بر سبیل مدامت بر طاعات بحیثیتی که بتزک آن را می نیاید
 و نهاند در وی طلبشی از مواصی و تقوی طبیعت و عادت مؤذیه
 و قبیح آن مستی میکرد و مطمئن و همین نفس را ایست بقول حق تعالی
 يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمِئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً
 فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ يَدْخُلُ النَّفْسُ الْمَطْمِئِنَّةُ فِيهَا
 صالحین که مضافند بحضرت خو سبب آن دخول و است در زمره روح
 مقربان در کاه که مرکب عصیان نمیکردند و تجا و از راه مورخ می بیند
 آنچه بان ما موراند و دخول از سبب تعارف و است باوند و معکاف
 خضیه و قدس و سبب تخلیق است با خدق و تقربان و امور و با
 التوفیق فصل در ذکا و طایفه است که منسوب به است با
 است و مستی شد بین زیرا که در شیخ و در تقوی نفسی و است نمود
 گفت او را یا غیر از آن چیزی است که و نفسی نمیشد گفت نوشتار
 و این جهت مشهور است بر دید و بین بقیه خلق با خدق و است
 است نفسی الله علیه و آله و سلم است و در شیخ و در تقوی نفسی و است
 فدا باشد و خدا گفتش است و است و است و است و است و است
 و طریق تعیین **بین** است و است و است و است و است و است
 است و است و است و است و است و است و است و است و است
 است و است و است و است و است و است و است و است و است
 است و است و است و است و است و است و است و است و است

فصل در ذکر تقویٰ و اخلاص

حاضرید و مرشد او را در خلوت پیش خود بنشانند و بعد از بیعت مرشد
که سلام مستتر شده و اند تلقین نماید و در وقت تلقین جنبی در اینجا حاضر
انجام پذیرد که تلقین از اسرار حق است و بر ظالمی پسراری مخصوص است
و مرید صادق بکار تلقین مرشد ذکر در کار دارد و در طریق تلقین نسبت اول
مرشد است باز ذکر بگوید و مرید بشنود و بعد تر شد ذکر بگوید و مرشد بشنود
و حواله سازد باین طریق مرشد بگوید که چنانکه ما را از پیران رسیده است
تا از او دیدیم و مستتر شد بگوید قبول کردم و ادکار طریق شطاریه از نفی و اثبات
و اسم ذات بسیار انواع است در اینجا اندکی بیان کرده می شود نوع اول
نفی و اثبات کفری تلک معبوده و طریقه علیه قادریه با رعایت آداب
ان سر بر انوی چپ یا کتف چپ یا موضع دل برده و از آنجا بر دوران
س لا اله کوین از انوی راست گذرانیده بکتف راست رساند و آنکه
مرید بچوب پشت کج کرده اَلَا اللهُ کوین بر انوی چپ یا کتف چپ
یا موضع دل نهاد اَلَا اللهُ مبطو کند و جمیع ادکار از سر جا که بتا کند بجا
ضرب نماید در حالت نفی چشم و از او در در حالت اثبات بند
و در جنب نفی ملاحظه بطلان الله باطل کند و در حین اثبات حضرت
حق را جلالت ثابت کرد و چون ذکر باین قدر گرفت نفی کند و خود
تجدید را و اثبات سازد و عین را چون این فکر قرار گرفت ساکت از خود
نوی برداشت صَادَ الْعَبْدُ فَايَا وَ بِالْحَقِّ بَاقِيَا د و بعد ذکر نفی و اثبات
دو مرتبه بگوید کوب بر زینت معبوده دور مذکور بکفر بقا عده مستوره
اَلَا اللهُ کوین بر انوی چپ زهد و ضرب دویم نیم کج شده بر آن چپ
دوم بکوب بر زینت معبوده دو کوب بچسوم الله کوین در خود زنده باز از

کتابخانه

آغاز کن نوع سیوم ذکر سه مرتبه پس کوب حلب معهوده حکما به داشته
 بهمان دور آلا الله کویان ضرب بر زانوی چپ زنده و ضرب و دویم
 بر زانوی راست و ضرب سیوم در میان دوشینه باز از انجا بطریق حمل بر کوب
 الله الله کویان سه کوب بحسب دم در خود در باز از سه آغاز نوع
 چهارم ذکر چهار ضربی و آن بر دو طریق است طریق اول آن کوب بر کوب
 معهوده و در دور نموده آلا الله کویان ضرب بر زانوی راست سیوم
 آلا الله کویان بر زانوی چپ یا دل نماید بعد از آن مابین انگشتین
 نماید بعد از آن بزمان در ضرب اول اشارت است بنفی خود کوب
 ثانی بیثبوت نظره رحمانی و در ثالث بنفی خطر شیطانی و در چهارم
 بنفی خطر نفسانی و طریق دویم آن کوب بر کوب معهوده و کوب
 آلا الله کویان ضرب اول بر زانوی چپ زنده و ضرب دویم بر
 و ضرب سیوم بر کتف راست و ضرب چهارم بر آن ضرب اول و دوم
 الله است و ضربهای دیگر بگفتن آلا الله چپ و در چنان که در
 ثلثه در یکدم در آید و در نیت برهت است بگوئید که شیطانی
 و نفسانی و حیوانی و غریبی و بر زانوی چپ نشانی است
 بنفی خطر شیطانی ضرب ثانی بر زانوی راست اشارت است بنفی
 نفسانی ضرب ثالث بر کتف راست اشارت است بنفی خطر
 چهارم بر دل اشارت است بیثبوت ۵۵ رحمانی و بیثبوت بیثبوت
 شیطانی بجنبه باید که در آن حال کلمه یس یا نوبه در آن حال
 خطه و نفسانی بجنبه استغفار بسیار گوید و تقدیر است که در
 دل بگویند که در آن خطه در پیش بیرون آید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ ذِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ ذِي
الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ وَالْهَيْبَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَ
الْجَبْرُوتِ خَطَرَهُ دَفْعُ شُورٍ وَأَرْبَابِي ثُبُوتِ خَطَرِهِ رَحْمَانِي كَلِمَةُ طَيْبَةٍ سَيَّارٍ
كُوَيْدِ وَأَرْبَابِي مَكِينِ تَجَلِّي سَهْمِ شَهِيصَتِ بَرَكُوَيْدِ يَا اللَّهُ نُورِ قُلُوبِنَا بُنُورِ
مَعْرِفَتِكَ يَا اللَّهُ نَوْعِ نَجِيمِ حَلَبِ مَعْمُودَةٍ بَارِعَاتِ ادْبِ بَرَزَانُوِي
چپ برده لا آغاز دو بدور از انجا برز انوی است گذرانیده اله بر کتف
رسانده آلا الله برز انوی چپ ضرب نماید و از انجا آلا الله گویان
باین مردم و زانو گذرانیده بر ناف ضرب نماید و از ناف هور کشیده مرغ
رسانیده کوب در سینه دهد باز از سر آغاز حضرت مولینا قدس
در وقت غنایت تلقین فرمودند که در حال نفی وجود خود را دود و نکشت بملا
فنا در تحت لاکشیده باشند نوع ششم ذکر لایتنابی و ضرب لایتنابی
دو در معموده نگاه داشته آلا الله را بدل یا کتف چپ یا ز انوی چپ رساند
و از انجا سر بر آوردد و بطرف آسمان دید دور خود ضرب دهد باز طرف زمین
نگریسته ضرب برز انوی چپ دهد و همچنان پیایه بفرق دود و نکشت یا
چهار انگشت از ز انوی چپ ضرب کنان برز انوی است رسد و از ز انوی است
بر آرنج و کتف است شده در سینه گذرانیده و بر کتف چپ و آرنج چپ آمده
بر سر ز انوی چپ رساند اینجاست ضرب متصل دهد باز از انجا چنانکه آمده بود
همچنان ضرب کنان برز انوی است رسد باز سه ضرب متصل دهد باز از ز انوی
چپ ضرب کنان میان دوزانو رسد و از میان دوزانو ضرب کنان بر ناف
گذرانیده بر صدر رسد بعد چشم بسته نمود و نه ضرب با ملاحظه نمود و نه نام در

باز از سر

خلق آدم علی صورته تصور حید تصور کند تا فانی الله حاصل کرد نوع
 دوم یکضربے بقبض دم بر عایت حلب معموده هر دو دست بر دور ان
 بدارد و الله کو بیان معده را سختی بالاکت سر و کمر بلند کرد اند الله کو بیان
 بر زیناف سختی ضرب کند و بجدی بندگ مشغول کرد که از خود برود نوع
 سوم ذکر یکضربے باء هو حلب معموده نکا بدشته از کتف راست
 الله کو بیان بر کتف چپ ضرب نماید و از اینجا بر کو بیان سر را بکتف
 راست رساند نوع چهارم ذکر سه ضربے که کوب بقبض دم بچس دم
 معده را بالاکت و الله کو بیان ضربے بر دل یا رنج چپ زند و کوبے
 در خود و ضربے بر رنج راست و کوبے در خود و ضربے بر نافت و کوبے در خود
 بار ز سر آغاز کند نوع پنجم چهار ضربے بیک قبض دم بر عایت حلب
 معموده دم را از تحت نافت بالاکت الله کو بیان ضربے بر زانوی راست
 و ضربے بر دل یا زانوی چپ و ضربے در میان دو زانو و ضربے در خود
 باز از سر گیرد چون از ذکر اسم ذات ملکه حاصل کرد بندگ مشغول
 شود و طریق ذکر هو نیز بر النوع است نوع اول کتشنس هو تام الید باغ
 هیئته حلب صلواتیه نکا بدشته سر را از دیک زانوی رسانیده هو را از
 نافی یاد از بقبض دم بالاکت تمام الید باغ انجالحه قرار دهد باز از سر آغاز
 کند و معنی هو بوجه جمید ملاحظه نموده مد او نماید تا در هویت مطلقه فانی کرد
 نوع دوم کتشنس باطنی بفکر هو حلب مذکور نکا بدشته زنج را پیش اندخته
 از زیناف دم را بر کو بیان بفکر بالاکت و بدیشدن نه بدید در دور
 جمیع اعضا بفکر هو کرد اند و بجدی بدارد که طاقت نیچو پشتمن مانند چون
 بی طاقت شود از راه پنی بدیدن رفیق هو کو بیان بگذارد و باز از سر آغاز

کنز

کند فواید این ذکر بسیار است اولی نهایت نوع سیم ضربی برود و یک
 بر عایت جل و مهوده سر بالا کرده ہو کویان ضربی جانب آسمان و
 کون کرده ضربی طرف زمین کند و حی کویان ضربی در خود زنده بلزاس کرد
 نوع چهارم یک شش بود با ضرب بود و زانو بنشیند و پشت پای راست
 پای چپ نهد چنانچه سر بر پشت آنکب شش بود از تحت ناف
 با و از رقیق بفت کشد و از فوق بود کویان ضربی در خود زنده با
 برین ذکر معجزان گردد و چون در او کار جهریه مملکه حاصل شود بد زخمی مشهور
 کرد باید دست به مرتبه کرد مناسب آن مرتبه از زخمی کویان
 برود نوع است نوع اول پس آنس و باید دست این کرد در هر طاق
 او کار پس بر یک طریق است وقتی که نفس در آن آید و آن کلمه تصور
 و چون در آن و در آخر کلمه تصور کند این قدر است از تصور معنای
 علاصه است از مرث معلوم توان کرد و چون سالک این معنی مقابله
 کا می عین کاهی عین و تلبه شود و او آید بگوید که رفی و شامت مشغول
 تغییر مشغول بود و عین می کند و ثابت کرد و بعضی بجای لا اله الا
 الله بولونید و سزا استاد باید و چون خواهد که بتیور است
 رس و بسامی می بود معروف بود باید که بتیور است مشغول
 تلمه خلقوا با خلا الله است و در چون در این معنی
 و طاقه مدرف و شعور کما و تفتیب و تفتح و در این معنی
 بود و مقدم کان الله و لو کان معله ننبی استقامت است
 از شب است و در شامات می باشد و در این معنی
 بود است سالی هم ایتمانی الا فاق می استقامت

و درین فکر متغرق گردد بحدی که از شعور و پی شعوری بی شعور گردد و چون
 بصفت جمال متصف شود چشم کشاید و در جهات ستمه بکلم اینها
 تو کواشم وجه الله ظهور جمال مشاهده نماید چشم شغل صفات
 سبعه ذالی امهاتی که حیوة عالم قدرت ارادت سمع بصیر
 کلام است طریق این شغل بدو نوع است نوع اول آنکه سالک تمام
 حاضر وقت باشد هر صفتی که ظاهر گردد بدان صفت متصف گردد نوع
 دوم آنکه اسم ذات را بهمه صفات موصوف کردانند بدین طریق
 الله که سمیع است الله که بصیر است تا آخر باز کلیم را بهمه صفات
 متصف کردانند بدین طریق کلیم که بصیر است کلیم که سمیع است الله
 که بصیر است تا آخر باز کلیم را بهمه صفات متصف کردانند بدین طریق کلیم
 که بصیر است کلیم که سمیع است تا سمیع ششم شغل صفات سبعه
 بطریق خواص و خواص و خاص خاص طریق عوام همه از دسترس است و
 طریق خواص حق آنکه و سالک مل دیدن و این را قریب فاعل گویند طریق
 خاص خاص حق فاعل و بنده آن است و این را قریب فاعل گویند و عظم
 شغل خلوت در انجمن است در غلا و ملا درین تصور حاضر باشد که حاضر است
 حضور خود ناظر است بنظر خود است بدست بشهود خود یعنی ششم شغل
 مبدء و معاد چشم خود را بپوشد و تمام موجودات را که خاک است
 کند چنانکه جمیع حیوانات و نباتات و غیرها بید و یقین خاک نماید بعد
 از آن چشم کشاید و بعالم بگرد و در دل قرار دهد که این همه فی الحقیقت
 خاک است اگر چه در زایش افلاک است باز چشم بپوشد و تصور کند که همه
 کرده است و بعد چشم کشاید و بگرد و در دل قرار دهد که این همه

است باز چشم بپوشد و تصور کند که جمله عالم کرده است و موایید
 تلمشه همه در هوا اند بعد از آن چشم بگشاید و بعالم بنگرد و در دل قرار دهد
 که حقیقت اشیا همان بود که متصور شد بعد از آن چشم بپوشد و تصور
 کند که جمله عالم کرده است بعد از چشم بگشاید و بعالم بنگرد و بداند که اشیا
 همه اشیا که در دنیای پدید آید بعد از آن چشم ببندد و تصور کند که در
 عالم نور است و جمیع حیوانات و معدنیات و نباتات و غیره که در عالم
 بعد از چشم است بیرون همان تصور در بر زمین قرار دهد و در چشم
 و جمیع عالم را در وحدت تصور کند و همه اشیا را در خارج تصور کند
 چشم بگشاید و نظر بر عالم اندازد و تمام کند که این جهان کسب است
 بصورت عالم ظهور نمود است پس چشم بپوشد و این را در تصور
 که حق است در این قریب و دور و خود در ذات حق فانی کرده است
 چشم بپوشد و بداند که این همه عالم و شهادت و غیب فیض است
 پر از ذات مطلق است و همان ذات مطلق و جمیع ذات ظهور نمود است
 محسوس است و در هیچ گاه در ذات مطلق است و این است
 و بداند که فیض و نور در طاقی توجه از روح حق است و این است
 در دنیا و این است که در عالم است و در این است که در عالم است
 نور را در روح بود و این تصور است و در این است که در عالم است
 و این است که حق فانی در این است و این است که در عالم است
 حاصل بود از تصور و نظر به از ادراک و تصور و این است که در عالم است
 و این است که در این است که نقل اند و این است که در عالم است
 و این است که در این است که اسم ذات است و این است که در عالم است

مرانه كيف يكون خيراً او شراً فليراقب و ليرجع الى القلب
ساعة فاذا انشرح القلب و انبسط و لم يضطرب يكون
خيراً و ان رعش و اضطرب يكون شراً و هذا لمن كان له
قلب حيّ مصغى فزكى مطهر انوار اللاهوت فاما كل قلب فلا
فاعرفه وصل بعد از نماز فجر و عصر كه محل نوافل ميت با ذكر و مراقبه
مشغول كشتن معمول و مختار مشايخ كرام است رحمهم الله تعالى و احاديث
درين باب نيز وارد اند در مدامت بر اذكار و افكار در اوقات مذكوره
تاثيرات و بركات بسيار است و طريقه او اين است بعد از اراي و ريشه
صبح استقبال قبله نشينه اول تجديد توبه كند و بگويد اللهم اني اعوذ
بِكَ ان اشرك بك شيئا و انا اعلم و استغفركَ لما لا اعلم
به ثبت عنه و تبرأت من الكفر و الشرك و الكذب و الفحش
و الغيبة و المعاصي كلها و اسلمت و اقول لا اله الا الله
محمد آيهوله الله بعده يست و كبر استغفار كويد باين صيغه استغفر
الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه بعد
فستدب باين صيغه الصلوة و السلام عليك يا رسول الله
الصلوة و السلام عليك يا حبيب الله الصلوة و السلام
عليك يا صفي الله الصلوة و السلام عليك يا نبي الله بعد
سه بار با تسمية كه تيبه بوي در در آخر تسمية نف كند در كلمه تيبه
كش كه دم در كشتين مستغرق شود بعد سه فرود اند در هر
متنوعان بيمدنگه در دل افغان و جان خيز و دشواري است
تسبيه نيا كند و گفته بوي بعد كلمه لا اله الا الله بوي و تسويه

بعد بر آورده کلمه طیبه بگوید بعد در ذکر الله مشغول گردد چند آنکه در
 داشته باشد مستغرق گردد همچنین از ذکر بیادگیری انتقال نماید و از شغلی
 بشغلی و اگر شیخ با یاران در حلقه نشیند و ذکر گوید طریقه مذکوره رعایت
 داشته ذکر گوید و انتقال نموده باشد و بعد از ذکر باین در مشغول شود
 اول آیه الکرسی بخواند بعد این آیه بخواند رَبَّنَا إِنَّا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ
 وَلَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ و بعد این دعا بخواند
 اللَّهُمَّ اصْبِحْنَا بِكَ نَشْرِدُكَ وَنَشْهَدُ بِحَمْدِ عَرْشِكَ وَسَائِرِ
 وَجْمَعِ خَلْقِكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ
 لَا شَرِيكَ لَكَ وَإِنْ مَحَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ بَعْدَ جَهْدِ كِبَارِ
 يَا عَزِيزٍ بَكْوَيْدٍ بَعْدَ سَبْعَاتٍ عَشْرَةٍ بِخَوَانِدَانِ ابْنِ سَبْتٍ فَاتِحَةَ الْكِنَانِ
 هِفْتِ بَارِسُورَهُ وَالنَّاسِ هِفْتِ بَارِسُورَهُ فَلَقَ هِفْتِ بَارِ اخْلَاصِ هِفْتِ
 الْكَافِرُونَ هِفْتِ بَارِ آيَةِ الْكُرْسِيِّ هِفْتِ بَارِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
 وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ كِبَارِ آيَةِ خَوَانِدِ عَدَدِ مَا عِلْمُ اللَّهِ وَزِنَةُ مَا عِلْمُ
 اللَّهِ وَمَلَأَ مَا عِلْمُ اللَّهِ هِفْتِ بَارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ
 وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ وَعَلَى آلِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 هِفْتِ بَارِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِمَنْ تَوَالَدَا وَارْحَمْهُمَا كَمَا
 رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَحِمْتَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ بِرَحْمَتِكَ
 يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ هِفْتِ بَارِ اللَّهُمَّ يَا رَبِّ افْعَلْ بِي وَبِهِمْ عَاجِلًا وَ
 أَجَلًا فِي الدِّينِ وَالْدُنْيَا مَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا يَا مُؤْتِنَا

در این دعا
 هفت بار

بخواند

ما نحن له اهل انك عفور رحيم جواد كريم تردوف رحيم سبار
 سبحان الله العلي الديان سبحان الله الخمان المنان
 سبحان الله الشديد الاركان سبحان المسبح في كل مكان
 سبحان من لا يشغله شان عن شان سبحان من يذ هبيل
 ويأتي بالنهار ويزد غروب بخواند سبحان من يذ هب بالنهار و
 يأتي بالليل بعد سه بار نودونه نام بخواند بعد تمام سما و عظام پنج بار ياش
 بار بخواند بعد ازان بروح حضرت رسول اكرم صلى الله عليه وآله وسلم وجميع اهل
 بيت وصحابه و تابعين و تبع تابعين و جميع استاذان شريعت و پيران
 طريقت فاقم بخواند بعد ازان نماز اشراق مشغول كرد و ان چهار ركعت
 ادا سازد و در ان هر چه خواهم بخواند بعد ازان دو كانه ديگر بخواند در
 اولي بعد از فاتحه آية الكرسي تا خلدون بخواند و در دويم آمن الرسول تا آخر
 بعد ازان در و دو كويد اين دعا بخواند اللهم اني اصبحت لا استطيع
 دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو اصبحت مرتضا بعملي و
 اصبح امري بيد غيري فلا فقير اقرمني اللهم لا تشمت بي
 عدوي ولا تسوي صدقي ولا تجعل مصيبي في ديني و
 دنياي ولا في الاخرة ولا تجعل الدنيا اكبر همي ولا مبلغ علي
 ولا تسلط علي من لا يرضني اللهم اني اعوذ بك من الذنوب التي
 تنزل بالنعم ومن الذنوب التي توجب بها النقم برحمتك يا رحيم
 الراحمين بعد ازان دو ركعت نماز استغاثه بگذارد و در ركعت اول
 از فاتحه سوره فلق بخواند و در دويم ركعت بعد از فاتحه سوره
 از سلام و دو كويد اين دعا بخواند اللهم اني اعوذ بك من

الا عظم وكلمتك النامة من شر السامة والهامة واعوذ بك
 باسمك الاعظم وكلمتك النامة من شر عبادك وشر عذابك
 واعوذ بك باسمك الاعظم وكلمتك النامة من الشيطان
 الرجيم واعوذ بك باسمك الاعظم وكلمتك النامة من شر
 ما يجري به الليل والنهار ان ربي الله الذي لا اله الا هو
 عليه توكلت وهو رب العرش العظيم الهى انك سلطت
 علينا عدواً بصيراً بعيوننا يرانا هو وقبيله من حيث لا
 نراهم اللهم فآيينه كما آيينته من رحمتك وقنطه
 كما قنطته من عقوقك وابعدينا وبينه كما ابعدت
 بينه وبين خشيتك انك على كل شيء قدير وبالاجابة جدير
 ولا حول ولا قوة الا بالله الهى العظيم بعد اذان دو ركعت
 نماز استخاره بگذار در رکعت اولی بعد از فاتحه سوره کافرون و در
 رکعت ثانیه سوره اخلاص بخواند بعد از سلام درود فرستد و این
 دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک
 بقدرتک واستئذک من فضلك العظيم فانک تقدر
 ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم انی
 لا املك لنفسی ضراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حیواتاً ولا نشوراً
 ولا استطيع ان اخذ الا ما اعطيتنی وان اتقی الا ما قبتنی
 اللهم وفقنی لما تحب وترضی من القول والعمل فی عافیة
 اللهم اجعل الخیرة فی کل قول وعمل یرید فی هذا لیوم و
 بعد اذان تا ربع روز بزرگ مشغول باش و چون یکس روز گذشت

رکعت

رکعت نماز صبحی او اما زود بعد از آن بکار و باره در پیه می کشد و مانند
 ذکات روی رود اما دل ببار دست بکار و چون نیم روز شود نیت قیام
 البیاقبلیه کند و چون وقت ظهر در آید وضو سازد و دو رکعت نیت
 سازد و نماز ظهر بجا می آید و چون وقت عصر در آید وضو ببرد و نیت
 و نیت مسجده اما از در سن غصه از آن است و فرقی نیست به جهت گذردن
 مسجود نشسته و نود و نه نام و سه رکعت در ترتیب آن در پنج وقت بعد از آن
 بزرگ مشغول گردد و چون وقت مغرب در آید نماز مغرب سازد و پس
 و صلوات او همین است زود بعد از آن بین وقت بین هر دو رکعت
 دارد مشغول گردد و چون وقت عشاء در آید نماز سنت است و دو رکعت
 و اجابت است زود بعد از آن طهارت و در آن بجز صورت و نیت است
 و چون نیم شب شود نماز توبه سازد و آن را چهار رکعت است
 که آن دو رکعت و بعد از آن من را بخواند اللهم اغفر
 لى و صلی علی قلوبنا و صلی علی قلوب اولادنا و صلی علی قلوب
 و صلی علی اولادنا و صلی علی قلوب اولادنا و صلی علی قلوب
 اولادنا و صلی علی قلوب اولادنا و صلی علی قلوب اولادنا
 قضایحین یا مصعب غدا همین و یا کرد یا تو ماسی و یا
 این چنین ختمت بخیر است و نیت مسجود و سجده و سجده
 کسی شده علی بن ابی طالب صلی علی جمیع اولادنا و صلی علی
 اولادنا و صلی علی قلوب اولادنا و صلی علی قلوب اولادنا
 سجده و یا سجده و یا سجده و یا سجده و یا سجده و یا سجده
 بعضی است آن علی بن ابی طالب صلی علی جمیع اولادنا و صلی علی

طریقہ علیہ بر انواع است نوع اول است کہ روز النوبتین کھیٹہ القعدہ
 الصلوٰتہ او برقع وہ دو پای طرف است یا چپ باشد و دست راست
 بر دست چپ نهد و بصدق دل این مرتبہ را بطرا کلام رو بروی راجع
 حضرت سید السفا علیہ فضل الصلوٰت و اکمل التیمات و کن عبارت
 تصور صورت حضرت رسول اکرم است و در جانب است نقطہ صورت
 حضرت علی اکرم اللہ وجہہ و اکرم متوا و در جانب چپ صورت دست
 نمود نقطہ صورت و سایر النفع از ذکر گفتہ اند و موجب حصول حضرت
 حق سبحانہ پس ان تصور و حدیث حضرت حق بر ساخته این در و پنج
 یا مفت پر یا نہ بار بخوانہ اللہم صل علی سیدنا و نبینا محمد
 و علی ال سیدنا و نبینا محمد و بارک و سلم بعد ذکر
 معلوم لک یا اللہ یا راہمن یا رحیم یا کریم و صل کذلک علی
 جمیع الانبیاء والمرسلین و الملائکۃ المقربین و الصالحین
 و الشهداء و الصالحین و علی اهل طاعتک اجمعین و الحمد لله
 رب العالمین و رضی اللہ سبحانہ و تبارک عن اصحاب رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجمعین و چهار بار یا زیادہ بگوئید سبحان
 اللہ و الحمد لله و لا اله الا اللہ و باللہ اکبر و لا حول
 و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و ست بار یا زیادہ بگوئید استغفر
 اللہ الذی لا اله الا هو الحی غفار الذنوب ستار العیوب
 غلام العیوب مقلب لقلوب و لا بصار و انوب الیہ و یکبار
 بگوید بسم اللہ توکل علی اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ
 العلی العظیم و ست بار بگوید اللهم طهر قلبی من الشرك و الشک و الیہ

فرقی

و ذین لسانی بالذکر و الشکر برحمتک یا ارحم الراحمین و این نه
 آیه را سه بار بخواند فاذا ذکر و نی اذکر کم و اشکر و الی و لا
 تکفرون و اله کم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم
 و اذ استک عبادي عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع
 اذا دعان فلیستجیب الی لغام برشدون المر الله لا اله هو
 الحی القیوم شهدا لله انه لا اله الا هو الحی القیوم و ما
 محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل هو الحی لا اله الا هو
 فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
 و هو رب العرش العظیم ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا
 الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
 علیهم و لا الضالین بعد از آن لفظ لا را از موضع قلب صنوبری
 شکل که تحت پستان چپ واقع است شروع نموده بدوران کشیده
 زانوی چپ دست گذرانیده بکف دست رسانیده اله را تمام کند
 و از آنجا که الله گویان بر دل با مال نهشت ضربت و در جانب نفی قد جمیع
 ممکنات مطلقه نماید و در جانب اثبات اثبات حضرت واجب الوجود
 جل مجده و مشایخ این طریقه علیه گفته اند که مبتدی لا اله الا الله
 بمعنی لا معبود باحق غیر الله گوید و چون خواهد که عروج نماید لا شئی
 مقصود غیر الله نصب عین باطن خود را در این حال متوسط است
 که نقاب حجاب از دیده بصیرت او برافته اند و مقاصد و مطالب در
 جرم محبت و رضای حضرت حق جل مجده در سوید اذ حقیقت جامع
 اند و منتهی معنی لا ذکر و لا ذکر و لا مذکور و لا اله الا هو

اندبستی در اصطلاح این طایفه کسی است که میل نفاست او بلذی خوردن
 و خوب پوشیدن و بسیار خفتن به هوا، نفس باقی باشد و متوسط کسی است
 که خطوط نفس نیز خود فانی نموده و قبله توجهش جهت اخروی ساخته باشد
 و منتهی کسی است که از ماسوا کسسته و مجبل متین لاشی موجود غیر الله معنضم
 کشته بلا ذکر و لا ذکر و لا مذکور الا هو تو مسل ساخته باشد بی لیسبع
 و بی بصر و بی نطق سر خود ساخته باشد و این مقام فناء فی الله
 و بقا با الله است و نزد فقیر مبتدی کسی است که آثار صفات فعلیه در
 مریای عدمیه خود مشاهده نماید و متوسط کسی است که در صفات ذاتیه
 فانی گردد و منتهی کسی است که تجلی ذات نقد وقت روزگار او باشد
 و گفته اند در ذکر گفتن رعایت زمان و مکان و اخوان یک کرده باشند
 در از زمان وقت سحر تا اشراق و نیمه شب و ظهر و عصر و ما بین شام
 و عشا این جمله پنج وقت بهتر داشته اند در اماکن مساجد و بعد
 خالقه و خلوت افضل نموده اند و ذکر بکثرت ذاکران و حلقه بهتر شده
 اند و در آوردن دم برابر با هم بوده بندکر گفتن مشغول گردند و ذکر حلقه
 با جمعی از اخوان طریق از لوازمات ترقی فرموده اند چه بعضی ازین جامعه
 ذاکران مجردی بوده باشد که اصلا و قطعا محبت دنیا دنیه و شغل با سباب
 آن من کل الوجوه از دل او رفته باشد پس در صحبت او البته البته تاثیر
 خواهد بود و مسازی با اغیار از اسباب تفرقه گفته اند و هو کذ لک
 و فرموده اند که بعد از حلقه درین اوقات خمس بندر بعد معین مشغول
 گردد در رعایت عدد از حضرت شیخ جنید بغدادی و شیخ سمری سقظی و
 حضرت شیخ معروف کفری رحمهم الله تیر و اردت و بعضی در شبان روز

دوازده هزار مقرر نموده اند و بعضی بیست و چهار هزار بعد از آن
 شبان روزی دوازده هزار در روز و دوازده هزار در شب گفته اند که
 تعداد سبحة لازم کردیم چند ذکر لازم کردیم با شکر و بعد از ذکر و فراغ
 از حلقه استغفر الله بار بگوید و سبحان الله بار وصل
 الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم بار تکرار کرده بودیم
 وصل کذلک علی جمیع الانبیاء والمرسلین و الملئکة
 المقربین و علی اهل طاعتک اجمعین بعد از آن در گذشته این
 دعا بخواند اللهم صل علی سلطان الرسل ختم الانبیاء محمد و
 الثقلین تاج الحرمین صلوة دائمة بنور ابد لا یابد اللهم
 یا هادی یا هادی یا هادی نور قلبی و نور قلوبنا بنور هدی
 و نور معرفتک کما نورت الشمس و القمر بنور قدرتک
 اللهم انک قلت فا ذکر و بی اذکر کم و قد ذکرنا علی قدر
 قلت علمنا و عقلنا و فهمنا و درایتنا فا ذکرنا یا رب العالمین
 علی قدر سعة رحمتک و لطافت وجودک و مناک و کرماتک
 و عطائتک اللهم افیض مسامح قلوبنا لذکرک یا خیر الذاکرین
 و یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین اللهم ارزقنا طاعتک
 و طائفة انبیائک و طائفة اولیائک اللهم اجعل ذکرک أحب
 الینا من سمعنا و بصرنا و من جوارحنا اللهم احینا ذاکرین و
 امتنا ذاکرین و احشرنا یا الهنا فی ذممة الذاکرین العابدین
 العارفين الواصلین الخالصین المخلصین الذین لا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون الصلوة والسلام علیک یا رسول الله

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ
 اللَّهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْأَرْوَاحِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُعَشْرَتَيْنِ وَحَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
 مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَاحْتَدَى اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بَعْدَ
 الزَّانِ بِرُوحِ بِيْرَانِ بِرَأْسِ قَلْبِ طَالِبَانَ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ فَتَحْتَ خَوَانِدِ بَايَكُنْدِ
 مِيعَتِ لَيْلٍ وَبَعْضِ مِثْرَجِ دِيغُوبِ وَقَدْ خَمَّ نَجْوَانِ مَسْبَعَاتِ نَشْتِ
 دِجَمَلِ اسْمِ سِنْفِي وَتَوْرِيْبِ وَغَيْرِهِ زَاوِيَا اسْدَفِ بَعْدَ مَعِينِ بِمُؤْتَقِ
 نَحْوِ مَشْغُولِ بُوْدِهِ نَوْعِ دَوِيْمِ الْكَرْبِ مَعْبُوْدِهِ بِأَجْمَعِ أَنْجِي ذَلُوْرَشِ رِيَا
 وَبَشْتِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِبَالِغِ مَشْغُولِ كَرُوْدِهِ مَعْنِي لَا مَعْبُوْدَ إِلَّا اللَّهُ بِدَلِ
 نَدِيْشِ بَعْدَ بَدْعِيْرِ مَبْلَغَةِ ثَارِ زَهَائِدِ وَمَعْنِي لَا مَطْلُوْبَ إِلَّا اللَّهُ بِدَاحِضِ
 كَاهِيْرِ بَعْدِ نَزَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِدَلِ كُوِيْدِهِ وَمَعْنِي لَا مَوْجُوْدَ إِلَّا اللَّهُ بِرِزْبَانِ رَانِدِ
 ذِكْرِ أَهْلِ وَشَبَاتِ رَاوِ كِرْسَانِي وَذِكْرِ نَسُوْقِ كُوِيْدِهِ وَجَوَانِ دِرْفِي وَشَبَاتِ
 لَمَرِ حَاسِلِ شُوْدِ مَبْشَبَاتِ مَشْغُولِ كَرُوْدِ بَارِعَاتِ نَابِ رَاوِ كِرْسَانِي
 بِرِزْبَانِ بُوْدِ رَانِ اَزْمِ دُوْرَانِ كُوِيْدِهِ بَارِعَاتِ مَبْشَبَاتِ مَقْصُوْدِ
 بَالِغِ مَطْلُوْبِ لَا مَوْجُوْدَ إِلَّا اللَّهُ كُوِيْدِهِ ضَرْبِ بَرِيْدِ وَشَبَاتِ رَاوِ كِرْسَانِي
 مَكْرُوْبِي كُوِيْدِهِ كَرْبِ تَعْلُوْقِ دَارِ ذِكْرِ شَبَاتِ مَجْرِدِ بَرِكِيْبِ نَجْوِي حَايِرِ
 اِيْرِزْقِيْلِ نَاكِيْدِ لَفْظِيَّتِ مَرَاوِلِ اِبْعَادِ حُصُوْلِ مَلَكَةِ رَاوِ كِرْسَانِي مَبْشَبَاتِ
 ذِكْرِ اسْمِ ذَاتِ مَشْغُولِ كَرُوْدِهِ رَاوِ كِرْسَانِي حَيْبِ كِهْ مَوْضِعِ قَلْبِ بَرُوْدِ
 بَرُوْدِ اِنْ زَكُوْرِ كِتْفِ سِنْدِ رَسَانِدِ وَاللَّهُ كُوِيْدِهِ بَرْدِ ضَرْبِ نَايِدِ وَصَفَاتِ
 مَسْبُوْعَةِ ذَانِيْدِ ذِكْرِ اسْمِ ذَاتِ رَاوِ كِرْسَانِي نَا مَنْدِ كِهْ بَرُوْحِ تَعْلُوْقِ دَارِ بَعْدِ
 اِنْ اِنْ جَوَانِ مَلَكَةِ كَامِلِ حَاصِلِ كَرُوْدِيْدِ كَرْمُوْ مَشْغُولِ كَرُوْدِ وَطَرِيقِ اَوَالِ شَبَاتِ

بجز

پیش انداخته از نافع یا از دل بطرف دماغ کشد و در هویت حضرت
 حق تعالی محو کرده و این ذکر را الهوتی گویند که بس تعلق دارد چون از ذکر
 جلی فارغ گردیدند که خفی مشغول کرده و خفی بر دو نوع فرموده اند نوع اول
 آنست که خود بشنود و دیگری نه نوع دوم آنکه نه خود بشنود و نه دیگری
 نوع اول آنکه در هر چهار از کار مذکور هفتی تحریک بر بار عایت همان
 معانی مسطوره بدوران فکری مشغول گردد به ترتیب بعد از حصول
 ملکه در هر یک و نوع ثانی بر دو طریق است طریق اول پس از احوال
 هر چهار از کار مذکور در بار عایت همان معانی بر زبان قلب حقیقی
 مشغول گردد تا در هر یکی علی ترتیب ملکه حاصل آید گفته اند در سینه
 در شش روز افطار نماید و در پس انفاس در دو روز و در
 ذکر بانس و الا نتیجہ بخشند اما ظاہر است هر چه از سینه
 نتیجہ نامرغوا بد بخشید و یا دست بجویند که در تعیین او در
 قصوری راه یابد و شرح کرده اند که در این مورد
 حقیقت و آنست که به کدام از اوامیر و غیره
 در کتاب آن نباید میدانند و حتی استیلا کند و او را
 از کار تصور و عایت معانی نداند و این است که
 بعضی عایت کرده و در یک نفس از این تصور
 و بعضی یک نفس در ده بیست مرتب از این تصور
 و با این ترتیب است مشغول در ده بیست مرتب از این تصور
 از این مشغول طریق و باید در شش مرتب از این تصور
 غایب معنویت مثل نادر و انواع دیگر

بهائیه شعبه از سرور دیه است و اعمال این طریقه مخلوق است باخلاق
 رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر او باطناً فصل در اذکار طریقه
 که ویه مثل اذکار جهریه طریقه علییه قادریه اند و اشغال این مانند اشغال
 فصل در اذکار طریقه حائیه که منسوب شیخ محی الدین ابن العربی الحاکمی
 الاندلسی است مثل اذکار طریقه علییه قادریه است و اشغال این بطریق
 مبداء و معاد است که را در توحید وجود دارد و فصل در اذکار طریقه
 فردوسی جلّه معمود در مائت دشته لا الذرا از زانوی پیر برداشته
 بر زانوی است بکتف است رسانده و کلمه آلا الله را از انجا بر موضع که
 او را شروع نمودیش بود ضرب نماید و اذکار و اشغال طریقه فردوسی
 مثل طریقه شطاریه و قادریه است فصل در اذکار طریقه طیفوریه
 شامیه که بسبب بیت بدیع الدین شاه مدار بطریق مدیه معروف
 است ذکر نفی و اثبات و اسم ذات مثل طریقه نقشبندیه است
 و طریق اشغال این طریقه باین طریق است هورا بلوم از زیر ناف بالا
 کشد و فرود رفتن ند به تا بتارک سر رسد چون پتتاب کرد و به مردم
 بر آورده بازار سر گیرد و در همویت مطلقه فوج کرد و درین طریقه
 حضرت شاه مدار در تقوی و طهارت بسیار مبالغه فرموده اند و کبار
 مشایخ این طریقه فرموده اند هر که خود را از مریدان حضرت شاه مدار
 بشمارد و مرید کرد اند جهت سیاط تمام نماید اگر یک رموی نمی گفت نماید
 مردود میگردد فصل طریقه مدینه که منسوب است بغوث اکمل ابی مدین
 شعیب بن حسین مفری قدس سره در این کتاب و سنت است و
 غالب اذکار این طریقه علییه نفی و اثبات و اسم ذات است و طریقه

فصل در تقوی

این مثل اذکار طریقه علیہ قادریه و غزالیہ است و اشغال آن مثل
 اشغال برد و طریقه است شیخ عیسیٰ بن محمد الثعالبی که شیخ شیخ
 شیخ عبد القادر مفتی مکہ است گفته است که وصیت کرده است
 شیخ ابوسالم تازی نفعنا اللہ تعالیٰ به هر که درین طریقه دخل شود
 دخل شود بقوی و خوف از خدا تعالی و لازم گیرد طاعت بارگاه حضرت
 حق تعالی را و حق خرقه را بداند و پاک دارد از امتحان و در هر حال
 بر ذکر حق تعالی مواظبت نماید و گفته است که افضل اذکار لا اله الا
 الله است زیرا که آن پاک میکند دل را از شیطان و وصیت کرده
 باحترام مشایخ و خدمت برادران دینی و تواضع فقر او ز می نمود
 بمؤمنان و شفقت بر همه خلق اللہ و باین که در صبح بگوید سُبْحَانَ
 الله و بحمده سُبْحَانَ الله العظیم و بحمده استغفر الله
صد بار و لا اله الا الله الملك الحق المبين صد بار و گفته است
 که در خواندن آن غذا از فقر است و سهولت و آسانی از مردن است
 است و بخواند در هر شب و روز چهار سوره از قرآن آفراس
 رکب و آنا از لقاد و آذ از زلت و لا یلاف قریش که خواندن
 این سوره دفع میکند شیطانی و باطن و مجرب گردید است
 سوره درین باب و تفصیل نموده است بر آن سیدی عبد القادر
 اجمیلانی قدس سره در فتوح الغیب و گفته است اقطعوا بالیاس
 ما فی ایدی الناس فغشوا غمرا فصل در بیان طریقه
 که منسوب است بحضرت قطب بان سید بی بی قدس سره
 این طریقه علیہ تخلق است با خلاق رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم

از زرد و مجامده و ریاضات جلیله علیه و انقطاع جمیله سینه و اکثر
 ذکر اہل نظر بقیہ بعد از نفی و اثبات ہوسٹ بکرفتن زبان بکام و بند
 کردن ہر دو کوشش ہر دو انکشت شہادت و کشیدن ہوا زنا
 با علی بجز نفس و ملاحظہ نمودن نام حق تعالی و تحریر ^{حفظہ} در ملاحظہ
 بر اسم مبارک حضرت حق تعالی و بعد از فراغ از ذکر بعد از نماز فجر بخواب
 اوراد فتحیہ بجلقہ مشغول شوند و درین شغل برکات جزئیہ اند و مشایخ
 این طریقہ علیہ گفتہ اند کہ جناب حضرت سید علی ہمدانی رحمہ اللہ تعالی
 او عیہ این اوراد شریف را از چہار ہزار اولیاد کبار استفادہ نمودہ جمع
 کردہ اند و بعد از جمع نمودن در پینہ مطہرہ علی اشرف ساکنیہا کل
 الصلوات و از کی التلیات و بروایتی در اسم از نب حضرت رسول
 اکرم راضی اللہ علیہ و آلہ وسلم در خواب دیدند و آنحضرت صلی اللہ علیہ
 و آلہ وسلم در دست مبارک گرفته فرمودند کہ خذ ہذا الفتحیہ
 جناب سید علیہ الرحمۃ از دست مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
 وسلم گرفتند و زرد خود داشتند و چون از خواب بیدار شدند زرد خود
 یافتند چون دیدند ہمان ادعیہ مجموعہ بودند کہ از الفاس متبرکہ مشایخ
 کبار جمع نمودہ بودند بنا بر ان اشارہ باوراد فتحیہ نام کردند و این
 اعتراف داد اللہ میگوید کہ شک نیست کہ در ان فتوحات کثیرہ است
 و بیسج احدی دیدہ شدہ است کہ بخواندن آن مشغول باشد و محتاج
 باشد و غمی نباشد و قد قیل فیہا ہر کہ در قرآن اوراد فتحیہ ^{تبت}
 بیسج شنیت کہ فتوح فتوحش بخشد و باللہ و بی التوفیق
 فصل در طریقہ علیہ رفاعیہ کہ منسوب بہ حضرت قطب لافطاب

سید احمد رفاعی دایر است بر زهد مجاهده و پوشیدن عیوب
 خلق و شفقت بر آنها و ترک التفات بدنیاء و مداومت بر اذکار و
 غالب ذکر اهل نظر طریقه هو الحی القیوم والله لا اله الا هو
الحی القیوم است هزار مرتبه روز و شب فصل در طریقه علیه
 کا زرنیه که منسوب است بموحد ربانی ابی اسحاق الکا زرنی
 رحمه الله است دایر است بر تخلق باخلاق حضرت رسول اکرم صلی الله
 علیه و آله وسلم ظاهر و باطن تسلیم و رضا و ایثار و سعادت و ترک
 تضییق و دوام استغراق و اکثر ذکر اهل آن بکثرت و در آن چشم
 هو الظاهر است و گاهی است اظهار گویند ذکر اسم ذات مکرر قلب
 گویند و گاهی نفی و اثبات نیز گویند فصل در طریقه محمدیه علیه
 الصلوة والسلام اعمال این طریقه علیه تخلق است باخلاق الله و
 می قطت بر آن چه ثابت است حضرت رسول اکرم صلی الله
 علیه و آله و اصحابه و اتباعه و بارک و سلم قول و فعل
 و حکا که چنانچه در احادیث صحیح وارد است و معمول است بعباده
 اشتغال با حدیث دست نهی و نه تمت است استیجاب است
 بعون الویله الهدایه اللهم نور عیون الکاتب الصمد محمد بن
 الظاهر و الباطن و العزیزان بحرمات الهی که الزمان بود معتقد است
 الله علیه و آله و اصحابه المجاهدین فی سبیل الله بتعمد است
 قاریا بر من که در کتاب
 آن خطای زفته را نصیحت کن
 نوشته باین سبب بطلبید
 ذکر خطای زفته است در حق
 ثابت و الله علیه و آله
 نویسنده است

سختن
 کوی پرشیده در
 چشم و باطن
 و گاهی است اظهار
 گویند

ابیات دری مندرج در طریق الارشاد

ترتیب فهرست ، از حسین فرسند

(ص ۲):

رهبری جو که درین بادیه هر سورا هیبت مرد سرگشته چه داند که کجا ناید رات

* * * (۴)

(ص ۳):

غنیمت شمر ای شمع وصل پروانه که این سعادت از صبحدم نخواهد ماند

این شعر از حافظ و ضبط درست بصراع اول آن چنین است :

غنیمتی شمر ای شمع و وصل پروانه

(دیوان حافظ ، تهران ، انتشارات اسیر کبیر ، ج ۸ ، ص ۱۳۵ ، ص ۱۳۶)

* * *

(ص ۳)

در خانه اگر کسی است یک حرف بس است

بصرع اخیر رباعی زیر از شاعری بنام «عشقی» میا شد

دل گفت سرا علم لدنی هوس است تعلیم کن اگر تراد سترس است

گفتم که الف گفت دگر هیچ سگوی در خانه اگر کسی است یک حرف بس است

(اشعار و حکم د هخدا ، ج ۲ ، ص ۳ ، ص ۷)

* * *

(ص ۳):

تراد اد بک دل خداوند دور اشارت در آن درد ای هوس دور

چو دل بک بود می نشاند دوبار ز بک دست هرگز نماند دور

* * * (۴)

(ص ۹):

حریفان بادها خوردند و رفتند بخی خنجر آنها کردند و رفتند

نمی بینم در این ایام خاسی لایسندیر لاش زان داد خاسی

این ابیات از سننوی یوسفی زلمخای سولانا جاسی و ضبط دیگران است :

حریفان بادها خوردند و رفتند بخی حیم هرگز نماند دور

(۳۱۳)

نہ بینم پختہ زین بزم خاصی کہ با شد بر کفش زان با دہ جاسی
(ہفت اور نگ ، ص ۵۸۷)

* * *

(ص ۱۹):

شریعت را بقدم دارا کنون کسی کو د ر شریعت راسخ آید
طریقت از شریعت نیست بیرون طریقت راہ بروی خود کشاید
این رباعی از عارف تبریزی است .

(ص ۲۱):

سی نما ید روی د لبر د ر چراغ
(؟)

* * *

(ص ۲۲):

گیر کہ تیرش بہ نشانہ خطا است
سستی آن کجری بی دین سست
ہر کہ درین کیش از وخم نرفت
تیر کہ در کیش کمان و ش بود
این ابیات از مطلع الانوار اسیر خسرو بلخی ثم دہلو است کہ در
نسخہ طبع مسلم یونیورسٹی سال ۱۹۲۶ م در صفحہ (۸۸) درج است
ضبط بیت اول چنین است

گیر کہ تیرش بہ نشانہ خطا است
و بیت چہارم این طور آسده است
تیر کہ در کیش کمان و ش بود
(ص ۳۰)

برو این دام بر سرغ دیگر نہ کہ عنقا را بلند است آشیانہ
این بیت از حافظ و مصراع اول آن چنین ضبط می باشد برو این دام بر سرغی گر نہ
(دیوان حافظ ، ص ۳۰۲)

* * *

(۳۸۵)

(ص ۷۳-۶۶۹)؛

سخن شناس نہ ئی دلبر اخطا اینجاست چو بشنوی سخن اہل دل۔ گو کہ خطاست
بیت فوق از حافظ بود و در سمر اع دوم بہ جای کلمہ «دلبر» «جان سن» درج شدہ است
و نیز و رود تقدیم و تاخیر در سمر اع ہا قابل یاد آور است۔

(دیوان حافظ ص ۳۲)

* * *

(ص ۷۵)؛

بہ می سجادہ در نگین کن گرت پیرسغان گوید کہ سالکک بیخبر نبو دزراہ و رسم منزلہا
این بیت کہ بار دیگر در صفحہ (۱۰۳) آمدہ است از حافظ ، سیاشد۔

(دیوان حافظ ، ص ۱۸)

(ص ۸۵)؛

صحت و روشن ضمیر ان کور را بینا کند اختلاط چشم عینک را احر و آموز کرد
(؟)

* * *

(ص ۹۳)؛

ہر نام مثل کا نہ نام است بیخبر ناقص بود ہر آنکہ ز خو دباخبر بود
(؟)

* * *

(ص ۹۷)؛

جان بحق تن بغیر حق کابن ظاہر او بد خلق بیوستہ
تن ز حق جان ز غم حق باین باطن او ز خلق بکستہ
از درون آشنا و ہمخانہ و ز بیرون در لیا من بگاندہ

این ابیات از سثنوی سلسلہ الذہب ہو لانا جامی است۔

(ہفت اورنگ ، ص ۳۸۶)

* * *

(۳۸۶)

(ص ۱۰۳):

همان شکسته دل در دیندیرینم همان جفا کش و سردرگمنند دیرینم

(ص ۱۰۳): * * * (!)

آنچه او ریخت به پیمانہ سازو شیدیم اگر از خمر بهشت است و گر بادہ خام

شعر از حافظ است و در بصراع دوم به جای (بادہ خام) باید (بادہ بست)

خو اندہ شود . (دیوان حافظ ، ص ۳۵)

* * *

(ص ۱۰۳):

آنروز کہ تو سن فلک زین کردند آرایش دشتی و پروین کردند

این بود نصیب ما ز دیوان قضا ما را چه گنہ قسمت ما این کردند

(؟)

(ص ۱۰۵):

آیینہ و عکس چون کہ با ہم گردید کثرت به ظهور آمد و عالم گردید

بودست ہمین عکس و عدم کهنہ جهان ہم نور ملک از دست آدم گردید

در بصراع چهارم این رباعی وزن برهم خورده است . (؟)

* * *

(ص ۱۰۵):

این عکس و عدم حقیقت جملہ جهان است گرمکن حادث است نھان یا کعبیان است

اسکان نشو دو جو ب در حد خودش در راه خدا بدانکہ او طرز نشان است

(؟)

* * *

(ص ۱۰۷):

ای آنکہ بکنہ خو یشتن بکتایی ہفتادوسہ سات ز تو شد شیدایی

در سیر چو بد بود و کاد نبود زین سیر تماشا شدہ سو فسطایی

(؟)

* * *

(۳۷)

(ص ۱۱۰):

بقدر روزنه افتد بخانه نور قمر

(؟)

* * *

(ص ۱۱۲):

ی کمان و تیرها بر ساخته صید نزدیک و تو دور انداخته
نخن اقراب گفت من حبل الورد تو فگند و تیر فکرت را بعید
هر که دور اند از تر او دورتر از چنین صید است او بهجور تر
این ابیات از جاسی میباشد و شکل درست مصراع اول بدینگونه است
ای کمان و تیرها بر ساخته

(جاسی ، علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۰ ، ص ۱۵۳)

* * *

(ص ۱۱۲):

دارد همه اطوار ظهوری عجیبی نزد یک خود بسا و دوری عجیبی
پیدا و نهان است ز بس پیدا بی زین قراب عجب هست حضوری عجیبی

(ص ۱۱۶):

(؟)

* * *

آنجا که سلطان خمیه زدغوغا نماند عام را

(؟)

* * *

(ص ۱۱۸):

ظل ارواح اند اشباح همه ظل اعیان اند ارواح همه
باز اعیان ظل اسماء حق اند باز اساطیر ذات مطلقه
از دشواری های شاه نعمت الله ولی میباشد .

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ، سید جعفر سجادی ، تهران

۱۳۵۳ ص ۴۳۷)

ابیات مذکور بار دیگر در صفحه (۱۲۲) آمده است

* * *

(۳۸۸)

(ص ۱۲۴):

جلوه بی در کلبه ما گرد و پنهان گشت یار صبح بر شام غریبان یک نفس خندید و رفت
با آنکه مولف این بیت را از حافظ معرفی کرده است، این انتساب در دست به نظر نمی آید
(۹)

* * *

(ص ۱۲۶):

ز در بای شها دنت چون نهنگ لا بر آرد سر تیمم فرض کرد نوح را در عین طوفا نش
(۹)

* * *

(ص ۱۳۶):

این و هم بود کز تو دو بی بر خیزد اسکان و حدوث ره روی بر خیزد
گر لطف خدا بت رسد از راه و هب شاید که دسی از تو تو بی بر خیزد
این رباعی از شیخ علاءالدوله سمنانی است، چنانکه در متن کتاب نیز مذکور
رفته است.

* * *

کسی کو در نمکسار افتد و کم گردد اندر روی من این در بای پرشور از نمک کمتر نمی بینم
(۹)

(ص ۱۳۱):

سینه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم
این بیت از مجموع دشبستری، صاحب گلشن راز می باشد.

(اصول تصوف ، تهر ان ۱۳۳۸ ، ص ۳۹)

* * *

(ص ۱۳۲):

عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانه همیشه باد بدست است دام را
این بیت از حافظ است
(دیوان حافظ ، ص ۲۲)

* * *

(۳۸۹)

(ص ۱۴۶):

بن در سخن یار نهان خو اهم گشتن تا بر لب او بوسه ز نه چو نش بخوانم
این شعر از عمار همدروزی و شکل درست آن چنین است:

اندر غزل خویش نهان خو اهم گشت (گشتن) تا بر لب تو بوسه ز نه چون تو بخوانم

(اسرار التوحید، تهر ان، ۱۳۳۲، ص ۲۸۰)

* * *

(ص ۱۴۸):

هر گدایی سر دسیدان کی بود

(؟)

* * *

(ص ۱۴۸):

نه هر که سر بر آینه قلندری داند نه هر که چهره بر آفر و خت دلبری داند

د و بصراع از دو بیت مختلف یک غزل حافظ و شکل درست و کامل هر دو بیت چنین

سپیاشد

نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که چهره بر آفر و خت دلبری داند

نه هر که سر بر آینه قلندری داند نه هر که باریکتر ز سوا اینجهادت

(دیوان حافظ، ص ۱۳۳)

(ص ۱۵۲):

در مذہب بن چر ساید و نور یک کمال خاک کن ز فقر و نواج یغفور یک کسب

آنجا که مقام یا کبریا زان است دانم بدینین دم دار و منور یک کسب

(؟)

* * *

(ص ۱۸۴):

حفظ علم و ادب روز که در مجلس شاه هر کز انبیا ادب لای صحبت بود

تو از حافظ است.

(دیوان، ص ۱۵۶)

* * *

(ص ۲۰۴):

از برون در میان با زارم از برون در میان با زارم

(۳۹۰)

شعر از اوحدی بر آغہ بی است. (ریاض العارفین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۱۶، ص ۶۵)

* * *

(ص ۲۰۵):

از درون شو آشنا و ز برون بیگانه وش اینچنین ز بیاروش کم سی بود اندر جهان
درستی طریق الارشاد این بیت از خو اجه علی راستینی گفته شده. ولی
در نفعات الانس جاسی بدون ذکر نام شاعر، و در کتاب «قدسیه» کلمات
بهاء الدین نقشبند مصرع اول آن بدینگونه ضبط شده است:

از درون سر آشنا و ز برون بیگانه وش

(نفعات الانس، ص ۳۸۶ و کتاب قدسیه، ص ۵۴)

* * *

(ص ۲۱۱):

چون جلوه آن جمال بیرون ز تونیست پادرداسن و سر بجیب اندر کش
بیت دوم رباعی سو لانا جاسی است که بیت اول آن چنین میباشد:
یک خط به هنر یکی به عیب اندر کش و انگه تنق از جمال غیب اندر کش
(لوایح، باہتمام کوهی کرمانی، تهران، ۱۳۱۲، ص ۷)

(ص ۲۳۰):

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام با
بیت مشهوری است از حافظ (دیوان حافظ، ص ۲۵)

* * *

(ص ۲۳۱):

جاسی معاد و سبدا باو حدث است و بس مادر میان کثرت سو هو م و السلام
این بیت یکی از مقطعات غزل سو لانا جاسی است.
(دیوان جاسی، باہتمام پزمان، تهران، ص ۱۸۱)

* * *

(ص ۲۶۳):

بین تفات ره از کجا ست تا بکجا
مصرعی است از حافظ که بیت مکمل آن این است

(۳۹۱)

صلاح کار کجا و سن خراب کجا

بین تفرقه و تیره کز کجا است تا بکجا

(دیوان حافظ ، ص ۱۹)

* * *

(ص ۲۷۲) :

سن همان بنده دیرینه که هستیم هستیم بخارهای تو ام گر به آسمان رفتم

دو مصرع از دو بیت مختلف است زیرا در وزن با یکدیگر تفاوت دارند (؟)

(ص ۲۸۵) :

آنجا همه نور است که آن اصل شعور است (؟)

(ص ۲۹۰) :

زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زمان را پس انداخته

این بیت از نظامی گنجوی است و در شرفنامه چاپ و تجدید ستگر دی چنین ضبط شده

زمین زاده آسمان تاخته زمین و آسمان را (از) پس انداخته

* * *

(ص ۳۱۵) :

دور است سر راه در این بادیه هشدار تا غول به دانا نظر نماید سر راه

شعر از حافظ بیباید . (دیوان حافظ ، ص ۲۸)

* * *

(ص ۳۳۴) :

ذره خاکم و در گوی توامی قوت خوشامت درسم ای دوست کدوادی سر راه

این شعر از حافظ و مصرع اول آن چنین بیباید .

(ذره خاکم و در گوی توام جای خوش است) (دیوان حافظ ، ص ۲۸)

(ص ۳۳۴) :

هجری کد بود سر راه محبوب از و صی بر سر راه

در لیلی و سجنون جانی بدان شکل است :

هجری کد بود سر راه لیر و صلیب و زو صی

(لیلی و سجنون ، سسکو ، ۲ ، ۱ ، ۹ ، ۱)

* * *

(۳۹۲)

(ص ۳۳۴):

هزار قافله پی در پی است در ره عشق عجب تر این که پی یک روز نده پید است

شعر از جاسی و شکل صحیح آن چنین است :

هزار قافله پی در پی است در ره عشق عجب تر آنکه پی یک روز نده پید است

(دیوان جاسی، با مقدمه هاشم رضی، تهران، ۱۳۳۱، ص ۲۵۳)

* * *

(ص ۳۴۲):

نخست و عظه پیر و حدت این حرف است که از صاحب ناجنس احترام کنید

شعر از حافظ و شکل درست آن چنین است .

نخست و عظه پیر و بیفروش این است که از صاحب ناجنس احترام کنید

(دیوان حافظ، ص ۱۷۹)

* * *

(ص ۳۴۲):

با هر که نشستی و نشد جمع دلت و از تو نرسید صحبت آب و گات

ز نهار ازین قوم گریزان سیمایش و رنه نکند روح عزیزان بهامت

رباعی فریق از علمی المساجد ملقب به خواجه عزیزان از اهل راستین دین مضافت بخارا و

از بزرگان نقشبندیه دیده سیمایش . شکل درست آن چنین است :

با هر که نشستی و نشد جمع دلت و از تو نرسید صحبت آب و گات

ز نهار از صحبتش گریزان سیمایش و رنه نکند روح عزیزان بهامت

(ریاضی العارفین، ص ۱۷۶)

اشعار عربی

سپاس فقیر الله به اشعار عرفانی عربی علاقمند بود و خود عربی قصیده نعتیه نگاشته بود .

اشعار عرفانی عربی در صفحات آتی طریق الارشاد آمده است :

۸-۹-۹-۲۱-۱۰۶-۱۶۵-۱۶۶-۱۹۴-۲۰۵-۲۰۵-۲۰۷

(۳۹۳)

فہرست اعلام و کتب

- ایو العباس احمد بن موسی
ص ۱۱۶
ابو علی فارمدی (شیخ)
۷۴-۷۳
- ابو علی جو زجانی ص ۱۷۱
ابو الفضل غلام محمود ص ۱
ابو نعیم ص ۸۰-۲۱
ابو انوفا کردی ص ۸۱
ابو یزید (شیخ) ص ۱۱۵-
۳۴۱
- ابی حنیفہ روح (امام اعظم ص
۵۱-۵۲-۵۵
۵۶-۶۱-۶۵-۶۸-۶۷
۱۹۱-۱۹۰
ابی الحسن غیبی بن محمد
الشا ذلی ص ۳۵۰
- ابی عیلمہ بن جراح ص ۴۲
ابی علی دقاق (شیخ) ص ۷۳
ابی قبیل ص ۲۱
ابی القاسم گرگانی ص ۱۰۴
ابی محمد اشبکی ص ۱۱
ابی مد بن شعیب بن حسین
مقری ص ۳۷۹
- ابی منصور مغربی ص ۱۰۶
احیاء العلوم ص ۳-۷۳
ادریس ص ۱۴۲
اسرائیل ص ۳۲-۱۸۶
الشیامہ و نماہر (تکالیف) ص ۵۵
المعروف (تکالیف) ص ۵۵
الشیامہ (تکالیف) ص ۵۵
- ابراہیم ع حضرت ص ۱۰۳-
۱۴۲-۱۷۱-۲۶۸-۲۶۴-۲۷۱
۲۶۹-۲۵۶-۲۷۰-۲۷۶-۲۷۷
۳۳۷-۱۵۶-۱۳۶-
ابن حاجب ص ۱۳۶
ابن حجر - ص ۵۵-۵۳-۴۹-
۶۵-۴۵-۴۶
ابن ہر بی و معنی اللدین
شیخ ازداسی ص ۱۲-
۱۰۵-۱۳۹-۱۳۷-۱۶۸
-۱۵۸-۱۵۱-
-۱۲۵-۱۳۳-۱۲۳-۱۵۶
۱۷۸-۱۸۱-۱۴۹
-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۸۶-
۳۳۲-۳۷۹
ابن علوان ہمنی - ص ۱۹۴
ابن ماجہ - ص ۵۶
ابن نجیم (شیخ) ص ۵۰
ابن ہمام (شیخ) ص ۵۰
ابن لیلی (قاضی) ص ۸۲
ابو بکر صدیق رض (حضرت)
ص ۴۲-۱۸۹-۲۲۳
ابو حفص عمر بن عبد السغدی
معروف بابن قارض
مصری ص ۹-۱۱۶-۱۵۶
ابو ذرعہ ص ۸۰
ابو سالم تازی ص ۳۸۰
ابو سعید ابو الخیر (شیخ)
ص ۱۷۴

تفسیر جلالین ص ۷۰
تفسیر مدارک ص ۷۰
تورات ص ۲۹۵-۲۹۶
تیسیر الاحکام (کتاب) ۱۷۲
ثابت بن قیس: ص ۴۳
ثوری (امام) ص ۱۸۲
جامع العلوم ص ۱۹۹
جاسی مولینا (عبد الرحمن)
ص ۹ - ۲۳۱ - ۹۶
جبرئیل ۱۸ - ۲۰ - ۲۲ - ۲۳ -
۴۰ - ۱۸۶ - ۲۹۸
جرجانی: ۱۵۵
جززی ۹
جمع الجوامع (کتاب) ۴۶
جنید بغدادی (شیخ) ۱۹ -
۷۳ - ۱۱۵ - ۱۷۱ - ۳۷۵
حاشیہ تجرید ص ۱۵۵
حافظ السیوطی ص ۸۰ - ۷۹
حافظ ضیاء الدین ص ۷۹
حسن رض (امام) ص ۱۸۲
حسن بصری ص ۷۸ - ۷۹ - ۸۰
حسن بن حامد (مولانا) ص ۸۲
حسین رض ص ۴۳
خدیدجہ کبریا رض ص ۴۲ - ۴۳
دین محمد ص ۱
رابعہ عدویہ ص ۸
رام چند ص ۲۴ - ۲۵
رسالہ تشریحہ ص ۱۷۱
رضیع الدین فیضی الحق ص ۱
روضہ الرحامین ص ۳۳۴
رویہ (شیخ) ۱۰۲
ریاض الصالحین ص ۷۰
زبور ص ۳۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶
زبیر بن عوام ص ۴۶ - ۸۰

امام جرزی ص ۶۴
امام جعفر صادق رح ص ۸۱
امام احمد رح ص ۵۵ - ۵۷ -
۱۹۰
امام شافعی رح ص ۶۵ - ۶۷ -
۴۸ - ۵۱ - ۵۰
۵۳ - ۵۶ - ۵۹
امام محمد غزالی حجة الحق
ص ۱۶ - ۷۳
۱۱۱ - ۱۴۵
امام قشیری ص ۱۱۵ - ۷۳
امام مالک رح ص ۵۷
امام یافعی: ۳۳۴
ام سلمہ: ص ۷۹
انجیل: ص ۳۳
انس: ص ۸۱
اوس قرنی ص ۷۹ - ۱۷۷ -
۳۳۰ - ۳۳۱
باقی باللہ (خواجہ) ص ۳۰۵
- ۳۰۶ - ۱۹۹
بحران الذخار ص ۶۹
بحر الرایق ص ۵۴ - ۵۱
بخارا ص ۱۰۳
بدیع الدین شاہ مدار ص ۳۷۹
بصرہ ص ۸۰
بلال ص ۴۲
بنوری (شیخ) - ۳۰۹
بنیاء الدین ذکر یا ملقا نی
ص ۳۷۸
بنیاء الدین زقشبنہ ص ۱۹۴ -
۲۰۶ - ۲۰۰ - ۲۰۱
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۳۰۷
بیت المقدس ص ۳۹ - ۲۸۸
بیضاوی مفسر ص ۱۰۷

عبد الخالق عجدوانی ص ۳۰۱
 عبد الرحمن بن عوف ص ۴۲
 عبد القادر مفتی ص ۳۸۰
 عبد القادر جیلانی ص ۳۲۶-۳۲۸
 عبد اللہ ص ۱
 عبد اللہ اصطخری ص ۳۰۵
 عبد اللہ بن غالب ص ۳۴۴
 عبد اللہ شطاری ص ۳۵۶
 عبد اللہ بن سلام ص ۴۳
 عبد اللہ بن مسعود ص ۸۲-۴۳
 عبد اللہ احرار (خواجہ) ص ۲۰۰-۳۰۵
 عثمان رض حضرت ص ۴۲-۷۹
 علاء الدین عثمانی ص ۱۲۴-۱۲۶
 علی رض حضرت ص ۴۲-۷۹
 علی دقاق ص ۱۱۵
 علی رام تینی ص ۱۰۵-۳۴۲
 عنی قاری هر وی ص ۱۷۳
 عمر رض حضرت ص ۱۰۹-۳۳۰-۷۹
 عمرو بن عباس ص ۸۱
 عوارف المعارف ص ۳
 عیسیٰ حضرت ص ۱۰۲-۱۴۲
 عیسیٰ بن محمد الشعانی ص ۳۸۰
 غایت الامکان (کتاب) ص ۱۰۸
 غلام محمدی سراج السیون ص ۱
 غلام الطالون ص ۳
 غیبات الدین ص ۱

زواج افتراق الکبار ص ۴۵-۴۶-۵۴-۶۸
 زهد بن ارقم ص ۱۹۲
 زین الدین خاقی شیخ ص ۱۲۳
 زین الدین نجیم ص ۴۲
 زین العابدین ص ۱
 سرانذیب ص ۳۸۱
 سرهند ص ۲۱۴
 سوری سقطی شیخ ص ۳۷۵
 سعد بن ابی وقاص ص ۴۲
 سعد الدین تفتازانی ص ۱۵۴
 سعید بن زهد ص ۴۲
 سید الذهب (مثنوی) ص ۹۷
 سلمان فارسی ص ۸۱
 سید احمد رفاعی ص ۳۸۲
 سید علی حمدانی ص ۳۸۰-۳۸۱
 شافعی رح امام ص ۱۹۱
 شاه شرف قلندر ص ۷۴
 شبلی (شیخ) ص ۱۱۶
 شرح نصوص الحکم ص ۱۷۹
 شرح مصابیح ص ۶۴
 شرح مقاصد ص ۱۵۴
 شرح مسلم ص ۹۴
 شرح مواہب ص ۸۰
 شرح وقایہ ص ۵۵-۵۶
 شرح ہدایہ ص ۶۰
 شہاب الدین سہروردی ص ۳۷۲
 صدر الدین قونوی ص ۱۵۲
 صحاح ص ۹۵
 طرہین الارشاد ص ۴
 طلحہ بن عبد اللہ ص ۴
 عا ہشہ صدوقہ ص ۴۲-۸۳
 عبد الخق ص ۴۱-۱۷۳-۳۰۶
 عبد الرزاق داسی ص ۱۶

مصباح الدین ص ۱
 معارف لدینہ (کتاب)
 ص ۱۷۷
 معروف کرخی ص ۳۷۵
 معین الدین چشتی ص ۳۴۶
 مفا تیح غیب (کتاب)
 ص ۱۳۶
 ملا عزت ص ۲۰
 ملاحظات (کتاب) ۱۷۲
 مقدمہ فتوحات غیبیہ ص ۳
 نصیر الحق ص ۱
 نصیر الدین شوخ ص ۱۷۲
 منازل السائرین ص ۱۶۵
 موسیٰ ع (حضرت) ص ۱۴۱-
 ۱۰۳-۲۶۴
 موطا (کتاب حدیث) ص ۱۹۰
 میرد لیل الحق ص ۱
 میر رفیع الحق ص ۱
 میکائیل ص ۲۰-۱۸۶
 نوح ع حضرت ص ۶۲۶۴-۲۵
 نووی ص ۹۴
 نور الدین حسن ص ۱
 ہارون ص ۲۴۲
 ہروی خواجہ عبداللہ انصار
 ہرات ۳۰۴-۶
 ہندوستان ص ۸
 یحییٰ ص ۱۴۲
 یحییٰ بن معجاز ص ۱۱۵
 ہشت ص ۴۱
 یعقوب موسیٰ ص ۱۱۵
 یعقوب نہرجوری ص ۱۱۵
 ہونف ۱۴۲
 ہونس بن عبید ص ۸
 « ختم »

فار من بن عیسیٰ ص ۱۰۲
 فاطمہ زہرا ص ۴۲-۴۳-
 ۳۲۸
 فتح القدر ص ۵۴
 فتوحات مکیہ ص ۱۲-۱۵۴-
 ۱۵۵-۱۵۷-۳۳۷-۳۳۳-
 فنوح الغیب ص ۱۷۸-۳۸۰-
 فصوص ص ۱۲۵
 فضیل بن عیاض ص ۸۲
 قاسم بن محمد ص ۸۱
 قاسوس ص ۹۵
 قشیریہ (رسالہ) ص ۴
 قیصری ص ۸۷۹
 کونہ: ص ۱۷۹-۸۰
 گلشوم بن ہدم ص ۴۳
 مالک ص (امام) ۸۹۰
 ساورا النہر ص ۱۱۲
 مجدد الف ثانی ص ۲۸۹-
 ۲۵۰-۱۲۵-۱۲۴-۲۹۲
 ۲۹۵-۲۴۸-۳۱۷-۳۳۲-
 ۳۳۶-۲۰۸-۲۴۳-۲۸۷-۲۳۴
 مجاہد المجاہدین ص ۱۱۶
 محمد زرقانی ص ۸۰
 محمد طاہر ص ۱
 محمد فاضل سندھی ص ۱۴۱
 محمد فاضل بکری ۳۳۶
 محمد معصوم ص ۱۷۷-۳۴۴-۳
 محمود اشنوئی (شیخ) ص ۱۰۸
 مدینہ ص ۵۴
 مزنی ص ۸۰
 مسیح العار فین مولا نا -
 حفظ اللہ ص ۱
 مشکوٰۃ صحیح (حدیث) ص ۴۱
 مشکوٰۃ صحیح ص ۷۰

لغات واصطلاحات عرفانی

۳۰	ص	اضطجاع	۴	ص	آدم
۵۳	»	اعتكاف	۲۵	»	آفرینش
۷۷	»	اعراض	۱۱	»	آمران به معروف
۱۲۲	»	اعیان ثابته	۴۹	»	آوند
۲	»	اقطاب	۳۹	»	آهات
۲۰	»	الحداد	۱۵	»	اباحت
۴	»	العلم حجاب کبر	۳۱	»	ابدی
۳۵	»	اولی العزم	۲۹۳	»	اتحاد علم و معلوم
۲۹۶	»	الهام	۴۰	»	اجل
۲۱	»	امامت	۴۲	»	اجماع
۱۰۴	»	امر تکوینی	۱۶۸	»	اهدیت
۲	»	امر خلافت	۵۴	»	اهرام حج
۷۱	»	امر به معروف	۳۰	»	احکام الحاکمین
۵۷	»	امرد	۴۰	»	احمدیه
۱۰	»	امساک	۸۲	»	اذکار
۱۵	»	اسم	۲۱	»	ارتداد
۱۱۹	»	انسان کامل	۳۳۹	»	ارهاص
۳۵۰	»	انفراخ صدر	۲۹	»	ازلی
۶۷	»	انصار	۳۴	»	ارواح
۱۳	»	انفتاح	۴۹	»	استبراء
۸۱	»	انقطاع	۱۴	»	استدراج
۶	»	انقیاد باطنی	۳۱	»	استدلال
۶	»	اواسر و نواهی	۳۰۵	»	اعتیناس
۶۲	»	اویاء	۲۴۲	»	اصاء حسنی
۴	»	اه بسیه	۹۲	»	اصم ذات
۱۰۱	»	ائمه اثنا عشر		»	اصم صفات
	»	ائمه اربعه	۱۰۱	»	اشاعره
	»	اهل الله	۴۳	»	اصحاب بدر
۴۳	»	اهل بیت	۲۸	»	اصحاب شجره
				»	اصحاب فکر

۷۱	تقوی	۴۳	عس	اهل عقبہ ثلاثہ
۶۳	تکالیف مالا یتطاق	۳۸	»	اہمان
۲۸	تفاسیر مغنیان	۹۴	»	ہامس انفاس
۸	توحید	۷۹	»	ہوشیدن خرقہ
۱۵۳	توحید وجودی	۲	»	ہور
۱۵۳	توحید شہودی	۲	»	پیرزادگی
۳۰	ثواب	۲۱۰	»	بازگشت
۲۰۷	چشتیہ (طریقہ)	۱۲	»	باطنیہ
۸۳	جذبہ	۴	»	بسطامیہ
۳۱۸	جزا لایتجزی	۶	»	بدسکال
۲۲۲	جزئیات	۲۸	»	بر اہمہ
۴	جزو لیبہ	۸۲	»	بدعت
۳۱	جلال	۱۷۴	»	بدایت
۳۳	جمال غیب	۱۳۵	»	بشرطشی
۹۳	جمع الجمع	۱	»	بقا
۷۰	جوارح	۱۱۱	»	بلاکیف
۹۲	جوہر	۴	»	بکر یہ
۴	حاتمیہ (طریقہ)	۱۳	»	بلاغت
۱۲۴	حافظ	۴	»	بنائنیہ
۱۱	حامدان	۳۹	»	بیت العمور
۹۳	حجاب اکبر	۱۶	»	قاویلات
۳۹	حرام	۴۳	»	تبع تا بعین
۱۳۸	حروف عالیہ	۱۶۲	»	تجدد اسماں
۳۷۷	حزب لہجر	۱۲۳	»	تجلی حق
۴	حلاجیہ (طریقہ)	۱۲	»	تجرید
۱۱۲	حق الیقین	۹۲	»	تجسیم
۷	حقیقت	۳۵	»	تحمید
۱۳۶	حقیقت محمدیہ	۴۴	»	تخت
۳۰	حکمت	۲	»	تراویح
۳۹	حلال	۲۷	»	قصدیق
۶۱	حلالہ	۲۲۲	»	تصور
۳۷	حوا	۴۰	»	تعیینات
۳۴	حور	۷۷	»	تقدیر
				تلقین

ص ۳۹	زنا	ص ۳۶	حوض کوثر
» ۱۲۸	زندگه	» ۱۱۸	حیرت
» ۱۲۸	زوال عین	» ۱۴	خرق عادت
» ۱۱	ما جدان	» ۷۶	خرقه شایخ
» ۲۵	سایه غیب		خلافت
» ۲	سجادہ نشین	» ۴۲	خلفاء اربعہ
» ۴۵	سخریہ	» ۱۳۱	خلع و لبس
» ۳۹	صدرۃ المنتہی	» ۲۰۱	خلوت در انجمن
» ۱۳۹	سرا دقات	» ۴	خلوتیہ
» ۳۰	معادت	» ۱۸	خلود
» ۷	سعادت نفس	» ۲۱	خوارق عادات
» ۲۰۱	سفر در وطن	» ۴	خوا طریہ
» ۱	سلوک	» ۳۸	خبر و شر
» ۲	سلوک طریقت		دابۃ الارض
» ۲۸۲	سکر	» ۷۲	دا عی
» ۸	سفن	» ۳۵	دجال
» ۱۰۶	سوفسطائیہ	» ۱۹	درجات
» ۳	سہل الوجود	» ۲۴	دوئی
» ۴	سہلیہ	» ۹۴	ذکر دل
» ۴	سہروردیہ (طریقت)	» ۴۱	ذمی
» ۱۷۰	سیر فی اللہ	» ۴۵	ذنوب
	سیرالی اللہ	» ۲	ذوق
» ۴	شاذلیہ (طریقت)	» ۱۵	ذو بان
» ۴۵	شرك	» ۴	راشدیہ
» ۴۵	شرك خفی	» ۱۱	راکمان
» ۴	شطاربیہ (طریقت)	» ۷	رتبہ سچیو بیت
» ۴	سعیہ	» ۱۷۹	رجال الغیب
» ۳۰	شقاوت	» ۱۷۱	رسالت
» ۴۵	شہداء	» ۶۱	رضا عی
	شہودیہ (وحدت الیہود)	» ۴	رفاعیہ
» ۳	شیخ کاسل	» ۶۳	رمل
	شیخین رض	» ۱۲۸	ربو بیت
	صافیہ	» ۳۶	روز حشر
		» ۵	زروقیہ

ص ۴۳	عشرہ مبشرہ	ص ۲	صاحب زادگی
۳۰	عقاب	۴۳	صحابیہ تابعین
۵۷	عقوق	۴۱	صدقہ
۳۱۸	علم حضوری	۲۸۲	صحور
۳۲۱	علم لدنی	۴	صدیقیہ
۱۱۲	علم الیقین	۹۲	صفات سبعہ
۲۷۵	عموم خصوص مطلق	۲۵	صفات ذاتی
۳۵	عمرہ	۲۸	صفات کامل
۲۰	عناہتیہ (طریقہ)	۷	صقع مظهر
۲۲	عناصر اربعہ	۱۱۲	صور عالیہ
۹۰	عوالم جبروتیہ	۱۰	صوم
۹۰	عوالم ملکوتیہ	۴	طالبعہ (طریقہ)
۱۰	عوالم اناس	۲۰	طالبعہ داعیہ کیچیہ
۱۱۳	عین الیقین	۵	طریقۃ العین
۴	غزالیہ	۲	طریقہ صوفیہ
۲۴	غلمان	۴	طریقہ محمدیہ
۸۱	غوث الثقلین	۶۱	طنیلی
۷۸	غوٹیت	۳۳۸	طور عقلی
۵۱	قال	۴	طیفوریہ ہسطاسیہ
۱	قا بض الجود	۴	طیفوریہ شاسیہ
۶۵	فتویٰ	۱۳۲	ظلال منعکسہ
۷	فرا بض	۲۷	ظہور
۴	فردوسیہ	۱۱	ہا بدن
۴۵	فرعون	۷	عارف
۳۳	فرقان	۱۲۲	ہا لام امر
۱۰۰	فرقہ جبریہ	۲۱۱	ہا لام صغیر
۲	فقہ	۱۲۲	ہا لام خلاق
۵۵	فقہ حنفی	۴۴	ہا لام شہادت
۱۴۷	فلک زحل	۲۱۱	ہا لام کبیر
۱۴۷	فلک زہرہ		ہا لام مثال
	فلک عطارد	۴۱	عدل
	فلک مشتری	۲۹	ہدم
۱۸	فنا	۳۱	عرش
۴	فنا پر فنا	۲۹	عرض
۹۷	فنا ذات		

ص ۱۸	کحل اولیاء	ص ۸	فنا قلبی
» ۲۹۸	کمالات ظلی	» ۱۰۳	فیض اقدس
» ۳۰	کنہ	» ۱	فیض بخش
» ۲۰۱	کلمات قدسیہ		قیوضات الہیہ
» ۲۲۲	کلیات	» ۳۴۷	قادریہ (طریقہ)
» ۱۳	کیفیت	» ۳۰	قاضی الحاجات
» ۲۹	لا شریک	» ۳۱	قایم بذات
» ۱۵۳	ما تریدیدہ	» ۴۳	قذف
» ۳۵	ما جو ج	» ۳۹	قرآن
» ۲۸	ما سویہ	» ۸	قضا و قدر
» ۱۰	ما سوی	» ۱۷۶	قطابت
» ۱۹	ما سوی اللہ	» ۱۶۷	قطب الابدال
» ۱۱۱	ما ہیات	» ۱۰	قطب الارشاد
» ۵۳	سباح	» ۱۷۴	قطبیت
» ۵	مبطل	» ۳۲	قعود
» ۱۰	متجلی	» ۲۶	قوای باطنی
» ۲۰	متصوفہ قندشاہیہ	» ۲۶	قوای ظاہری
	متغافل	» ۱۲۸	قیاس
	متناہی	» ۵۱	قیام
» ۲۹	مجتہدین	» ۱۶۴	قیام عرض
» ۱۰۲	محبت ذات	» ۳۴۵	قیلو لہ
» ۷	محبوب بان حضرت حق	» ۴	کا زرونیہ (طریقہ)
» ۳۴	محب صادق	» ۶۳	کا هن
» ۱۱	مجد ثین	» ۲	کبریت احدی
» ۸۱	مبشر	» ۴	کبرویہ
» ۳	محقق	» ۲۲	کثرت
» ۵	مجرمات	» ۷۲	کرامات
» ۳۱	محو		کرام الکا تبین
» ۲۰	مذہبیہ	» ۳۹	کرسی
	مردیہ	» ۲۲	کشف
	مردیہ	» ۳۳	کشف صوری
	مردیہ احدیہ	» ۳۹	کعبہ
	مردیہ طہریہ	» ۲۹	کفار
	مردیہ لا	» ۱	حال

۳۲	ص	مؤکل	۲	ص	مر شد
۳۱	»	ممکن	۷۳	»	مر ید
۳۴	»	منسوخ	۲۹	»	مر ید بالارادہ
۱۷	»	منزات نعمت	۵۹	»	مزدلفہ
۳۶	»	منکر	۶۶	»	مزمائر
۱۴۷	»	سوالید ثلاثہ	۶	»	مستاصل
۶۳	»	سولا	۴۸	»	مستحب
۲۱	»	سہنی	۷۲	»	مستتر شدین
۳۴	»	نامخ	۲۶	»	مستغرق
۱۱	»	زاهیان از منکر	۵۵	»	مسکر
۴۴	»	نہی	۳۶	»	مشیت حق
۱۷۵	»	نبوت	۶۱	»	مصاہرت
۲۰۱	»	نظر بر قدم	۷	»	مطابعت صوری و معنوی
۴۴	»	نصوص	۱۱۰	»	مظہراتم
۳۶	»	نفتح اسرافیل	۹۰	»	معارف انبیہ
۱۶۸	»	نفس الامر	۱۵۳	»	معتزلیہ
۳۵۴	»	نفس امارہ	۳۴	»	معجزہ
۳۵-۴	»	نفس راضیہ	۲۹	»	معدوم
۳۵۴	»	نفس کاملہ	۴۰	»	معراج
۳۵۴	»	نفس مکملہ	۷	»	معرفت
۳۵۴	»	نفس لواہ	۱۵۵	»	معقولات ثانیہ
۳۵۴	»	نفس مطہنہ	۷۵	»	مغان
۳۵۴	»	نفس ملجمہ	۱۱	»	مغبون
۳۵۴	»	نفس برضیہ	۲۱	»	مغیبات
۳۰۹	»	نفس نا طقہ	۱۱	»	مفتون
۳۵۴	»	نفوس سبعہ	۲۶۶	»	مقاد رضا
۶۳	»	نفاقہ	۱۶	»	مقام معرفت
۱۸۰	»	نقبا	۲	»	مقام من یولد
۱۷۴	»	نقاہت	۴۵	»	مقلد
۲۰۱	»	نقشبندیہ (طریقہ)	۵۱	»	مکروہ
۶۳	»	نکیرو منکر	۶۵	»	مکروہ تحریمی
۸	»	نوافل	۱۴۱	»	ملکوت اعلیٰ
۲۳	»	نور کامل	۳۴	»	ملائکہ

۳۲۳	ص	وحدت صفاتی	۷۱	ص	بھی از سنکر
۳۵	»	وحی	۲۸	»	زیر نجات
۲۱۰	»	وقوف زمانی	۳۱	»	واجب
۲۰۱	»	وقوف عددی	۴۷	»	واجبات
۲۰۱	»	وقوف قلبی	۳۲۲	»	واجب الوجود
۱۳	»	ولایت	۸	»	وبال
۲۴۲	»	ولایت کبری	۱۷۴	»	و تدیت
۱۱	»	ولی	۴۶	»	وثیقه
۲۸	»	وہم	۲۴۳	»	وجود بحت
۱۶	»	ہستی ہاک	۱۰۲	»	وجدان
۲۶	»	ہستی مطلق	۱۱۳	»	وجود خارجی
۴	»	ہمدانیہ	۳۵۶	»	وجود عدلی
۵	»	ہوای نفسانی	۱۱۳	»	وجود ظلی
۲۰۱	»	ہوش در دم	۳۵۶	»	وجود ظالمانی
۳۵	»	ہا جوج	۳۵۶	»	وجود فضلی
۲۰۱	»	یادداشت	۳۵۶	»	وجود نورانی
۲۸	»	ہا ران طریقت	۲۲	»	وحدت
۱۰۲	»	یاد کرد	۳۲۳	»	وحدت ذاتی
۲۸	»	یا ہود یہ			
» ختم					

Tariq-ul-Irshad
(*Way of Guidance*)

by

Main Faqirullah

(d. 1781)

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

Department of Culture and Arts

KABUL, 1981

2537

دولتی مطبعہ